۷۲

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ناشر: ادارہ اسلامیات، لاہور

ترجمه بحارالانوار جلد 72: کتاب آداب معاشرت - 2

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 72

کتاب آداب معاشرت

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار،جلد 72

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

باب سی و یکم: درباره معاشرت با یتیمان و خوردن مال آنان و ثواب جا دادن به آنها و ثواب مهرورزی با آنها و عِقاب آزار کردن آنان.....11

باب سی و دوم: آداب معاشرت با نابینایان، و زمینگیران، و گرفتاران به دردهای مسری..... 28

باب سی و سوم: درباره یاری ناتوانان و ستمدیدگان و به داد آنها رسیدن و گره گشایی از مؤمنان و جلوگیری از تجاوز به آنان، و پرده پوشی از عیوبشان..... 31

باب سی و چهارم: کسی که سود به مردم می رساند، و فضیلت اصلاح میان مردم..... 38

باب سی و پنجم: انصاف و عدالت..... 40

باب سی و ششم: عوض دادن به خوبی ها و نکوهش بدی کردن در برابر نیکی، و درباره اینکه مؤمن گمنام است..... 57

باب سی و هفتم: باز هم در اینکه مؤمن گمنام است و از کار خیرش قدردانی نمی شود..... 61

باب سی و هشتم: هدیه..... 62

باب سی و نهم: ماعون (ظرف عاریه).....64

باب چهلم: چشم پوشی از عیوب مردم، و ثواب کسی که بدی خود را (نه مردم را) دشمن می دارد..... 65

باب چهل و یکم: ثواب پاک کردن و اصلاح راه عبور مردم و راهنمایی در راه..... 69

باب چهل و دوم: نرمش و آرامش و جلوگیری از آزار، و در همیاری در نیکی و تقوا..... 71

باب چهل و سوم: نصیحت به مسلمانان و اندرز به آنان و پذیرش نصیحت آنان..... 88

باب چهل و چهارم: در ادب داشتن، و درباره کسی که اندازه خود را می شناسد و از حد خود فراتر نمی رود..... 90

باب چهل و پنجم: فضیلت رازداری، و نکوهش فاش کردن اسرار..... 92

باب چهل و ششم: احتراز از جاهای تهمت آور و همنشینی با متهم..... 116

باب چهل و هفتم: لزوم وفای به وعده و تعهد، و نکوهش مخالفت با آنها....118

باب چهل و هشتم: درباره مشورت و پذیرش آن، و کسی که می سزد با او مشورت کرد، و خیرخواهی مشورتخواه، و نهی از خودرای بودن..... 125

باب چهل و نهم: غنای نفس و بی نیازی از مردم و یأس از آنها..... 135

باب پنجاهم: ادای امانت..... 144

باب پنجاه و یکم: تواضع..... 149

باب پنجاه و دوم: مهربانی با خردسال و احترام سالمند و بزرگداشت مسلمان ریش سفید..... 170

باب پنجاه و سوم: نهی از عجله کردن در خوردن خوراک، یا در قضای حاجت..... 172

باب پنجاه و چهارم: در ثواب کسی که خاشاکی از رخسار مؤمن بزداید و بر روی او لبخند زند، و آنچه باید گفت هنگامی که می زداید از او خاشاک را، و در معنی اینکه کسی به برادر خود بگوید: جزاک الله خیرا، و نهی از اینکه کسی به یار خود بگوید: نه، قسم به جان تو و جان فلانی..... 174

باب پنجاه و پنجم: اندازه کرامت و گرامی داشتن و نهی از رد آن، و معنای آن..... 176

باب پنجاه و ششم: درباره کسی که مؤمنی را خوار کند یا اهانت نماید یا حقیر شمارد و او را مسخره کند یا سرکوفت زند یا گفته او را رد کند، و نهی از رد کردن گفته او، و از لقب بد گفتن به هم..... 178

ص: 6

باب پنجاه و هفتم: درباره کسی که مؤمنی را بترساند یا بزند یا آزار کند یا سیلی بزند یا بر علیه او کمک کند یا به او دشنام دهد، و نکوهش روایت کردن به ضرر مؤمن..... 184

باب پنجاه و هشتم: خیانت، و کیفر حرام خواری.....210

باب پنجاه و نهم: درباره کسی که از مؤمن چیزی را، از مال خودش یا از دیگری، دریغ دارد یا برادرش از او کمکی خواهد و کمکش نکند، یا در انجام آن خیرخواه او نباشد..... 214

باب شصتم: کناره گیری و قهر کردن..... 226

باب شصت و یکم: درباره کسی که بر مؤمنی حاجب می شود..... 232

باب شصت و دوم: درباره تهمت و بهتان و بدگمانی به برادران، و نکوهش اعتماد بر آنچه از دهان مردمان می شنود..... 236

باب شصت و سوم: درباره شخص دوزبان و دورو..... 247

باب شصت و چهارم: درباره کینه و دشمنی و کشمکش و تجاوزگری با مردان..... 255

باب شصت و پنجم: در وارسی عیوب مردم و فاش کردن آنها، و جستجوی لغزش های مؤمن، و سرکوفت به آنها..... 259

باب شصت و ششم: غیبت..... 267

باب شصت و هفتم: سخن چینی..... 313

باب شصت و هشتم: مکافات بر بدی، و آنچه به آن تعلق دارد..... 322

باب شصت و نهم: در کیفر گناه، و ریزبینی مؤمنان..... 324

باب هفتادم: تعدی و طغیان..... 325

باب هفتاد و یکم: درباره برخورد بد، و کسی که مردم از ترس شرش او را احترام می کنند، و کسی که از شرش در امان نیستند و به خیرش امید

ندارند..... 334

باب هفتاد و دوم: نیرنگ و گول زدن و دغلی و فتنه انگیزی..... 339

باب هفتاد و سوم: چشمک زدن و بدگویی وعیب جویی و مسخره کردن و استهزاء.....349

باب هفتاد و چهارم: سفیهان و پست منشان..... 352

باب هفتاد و پنجم: ترس..... 361

باب هفتاد و ششم: درباره کسی که دینش را به دنیای دیگری می فروشد..... 362

باب هفتاد و هفتم: اسراف و تبذیر و حقیقت آنها..... 363

باب هفتاد و هشتم: باب دیگری در ذم اسراف و تبذیر، بیش از آنچه در باب پیش آمد.....366

باب هفتاد و نهم: در ظلم و انواع ظلم، و مظالم عباد، و کسی که مالی از غیر راه حلال گرفته و در ناحق خرج کرده، و فساد در زمین..... 368

باب هشتادم: آداب ورود بر شاهان و امیران..... 404

باب هشتاد و یکم: درباره احوال ملوک و امراء، و کدخدایان، و سرپرستان و رؤسا، و میزان عدالت و ستم آنها..... 405

باب هشتاد و دوم: درباره اعتماد به ستمکاران و دوستی و فرمانبری ازآنان..... 441

باب هشتاد و سوم: درباره خوردن از مال ظالمان و پذیرفتن هدایای آنان..... 458

باب هشتاد و چهارم: رد ظلم از مظلوم ها، و بردن حوائج مؤمنان نزد سلاطین.....460

باب هشتاد و پنجم: نهی از دوستی با کفار و آمیزش با آنها و فرمان بردن از آنها و دعا برایشان..... 462

باب هشتاد و ششم: درباره رفتن به بلاد مخالفان و کفار و با آنها بودن..... 475

باب هشتاد و هفتم: تقیه و مدارا.....476

باب هشتاد و هشتم: درباره کسی که بی دعوت به خوردن خوراک کسی می رود، و کسی که جائز است بدون اجازه در خانه اش خوراک خورد..... 533

باب هشتاد و نهم: تشویق به اجابت دعوت مؤمن، و تشویق به خوردن از خوراک برادر..... 537

باب نودم: خوب خوردن در خانه برادر مؤمن..... 540

باب نود و یکم: در آداب مهمان و میزبانی، و کسی که مهمان کردنش شایسته است..... 543

باب نود و دوم: درباره تعارف کردن به برادر مؤمن..... 551

باب نود و سوم: در فضیلت مهمانداری و احترام مهمان..... 553

باب نود و چهارم: درباره کسی که به شهری درآید و مهمان برادران خود باشد، و حد و اندازه مهمانی..... 558

باب نود و پنجم: در آداب مجالس، و نشستن در جاهای شایسته و ناشایست، و اندازه تواضع برای کسی که وارد مجلس می شود..... 560

باب نود و ششم: در شیوه نشستن و انواع نشستن..... 567

ص: 10

باب سی و یکم : درباره معاشرت با یتیمان و خوردن مال آنان و ثواب جا دادن به آنها و ثواب مهرورزی با آنها و عقاب آزار کردن آنان

آیات:

- و إذ أخذنا میثاق بنی إسرائیل لا تعبدون إلا الله و بالوالدین إحسانا و ذی القربی و الیتامی و المساکین.(1)

{و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: «جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید. }

- و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی.(2)

{و مال [خود] را با وجودِ دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راهِ آزاد کردن] بندگان بدهد. }

- و یسئلونک عن الیتامی قل إصلاح لهم خیر و إن تخالطوهم فإخوانکم و الله یعلم المفسد من المصلح و لو شاء الله لأعنتکم إن الله عزیز حکیم . (3)

{و درباره یتیمان از تو می پرسند، بگو: به صلاح آنان کار کردن بهتر است، و اگر با آنان همزیستی کنید، برادران [دینی] شما هستند. و خدا تباهکار را از درستکار بازمی شناسد. و اگر خدا می خواست [در این باره] شما را به دشواری می انداخت. آری، خداوند توانا و حکیم است. }

1- . بقره / 83
2- . بقره / 177
3- . بقره / 220

- و آتوا الیتامی أموالهم و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب و لا تأکلوا أموالهم إلی أموالکم إنه کان حوبا کبیرا و إن خفتم ألا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من نساء.(1)

{و اموال یتیمان را به آنان [باز] دهید، و [مالِ] پاک و [مرغوب آنان] را با [مال] ناپاک [خود] عوض نکنید و اموال آنان را همراه با اموال خود مخورید که این گناهی بزرگ است. و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید.}

- و ابتلوا الیتامی حتی إذا بلغوا النکاح فإن آنستم منهم رشدا فادفعوا إلیهم أموالهم و لا تأکلوها إسرافا و بدارا أن یکبروا و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف فإذا دفعتم إلیهم أموالهم فأشهدوا علیهم و کفی بالله حسیبا.(2)

{و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به [سنّ] زناشویی برسند پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید، و آن را [از بیم آنکه مبادا] بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید و آن کس که توانگر است باید [از گرفتنِ اجرت سرپرستی] خودداری ورزد و هر کس تهیدست است باید مطابق عرف [از آن] بخورد پس هر گاه اموالشان را به آنان ردّ کردید بر ایشان گواه بگیرید، خداوند حسابرسی را کافی است.}

- و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سدیدا- إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا.(3)

{و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند، باید [از ستم بر یتیمان مردم نیز] بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی [بجا و] درست گویند. در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند.}

- و لا تقربوا مال الیتیم إلا بالتی هی أحسن حتی یبلغ أشده.(4)

1- . نساء / 2 - 3
2- . نساء / 6
3- . نساء / 9 - 10
4- . انعام / 152

{و به مال یتیم جز به نحوی [هر چه نیکوتر] نزدیک مشوید، تا به حد رشد خود برسد} در سوره اسری مانند آن آمده.(1)

- کلا بل لا تکرمون الیتیم- و لا تحاضون علی طعام المسکین.(2)

{ولی نه، بلکه یتیم را نمی نوازید و بر خوراک [دادن] بینوا همدیگر را بر نمی انگیزید.}

- فذلک الذی یدع الیتیم.(3)

{این همان کس است که یتیم را به سختی می راند.}

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس را خدای عزوجل خواهد در رحمت خود درآورد و به بهشت ببرد، باید خوش خو باشد، از خود انصاف دهد، به یتیم مهر ورزد، ناتوان را کمک دهد، و برای خدا که او را آفریده، تواضع کند. (4)

امالی طوسی: بر اساس سندش، حدیثی مانند این را آورده است.(5)

2. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عیسی بن مریم به قبری گذر کرد که صاحب آن عذاب می کشید و سال دیگر بر آن گذر کرد و عذاب نداشت، گفت: پروردگارا! من سال پیش بر این گور گذشتم و مرده اش در عذاب بود و امسال که گذر کردم عذاب نداشت؟ خدای عزوجل به او وحی کرد: ای روح الله! فرزند خوب او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را در پناه گرفت و به سبب آنچه فرزندش کرد، آمرزیده شد.(6)

1- . أسری / 34
2- . فجر / 17 - 18
3- . ماعون / 2
4- . امالی صدوق: 234
5- . امالی طوسی 2 : 46

6- . امالی صدوق: 306

3. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون این آیه نازل شد: «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا.»(1) {در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند.} هر کس یتیمی نزد خود داشت او را بیرون کرد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه آن را خواستند، و خدای تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: «یسئلونک عن الیتامی قل إصلاح لهم خیر و إن تخالطوهم فإخوانکم و الله یعلم المفسد من المصلح.»(2) {و درباره یتیمان از تو می پرسند، بگو: به صلاح آنان کار کردن بهتر است، و اگر با آنان همزیستی کنید، برادران [دینی] شما هستند. و خدا تباهکار را از درستکار بازمی شناسد.} و امام صادق علیه السلام فرمود: باکی ندارد که همخوراک یتیم باشی (با حصه برابر) زیرا خردسال هم چه بسا به اندازه بزرگسال می خورد، اما پوشاک بر کوچک و بزرگ، به اندازه نیاز حساب شود. (نه برابر)(3)

4. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدرش، از پیغمبر صلی الله علیه و آله، که فرمود: «هر کس یتیمی را سرپرستی کند و خرج او را بدهد، با من در بهشت مانند این دو انگشت قرین است.» و دو انگشت مسبحه و میانه خود را به هم جفت کرد.(4)

5. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن موسی از من پرسید درباره گوسفند یتیم و شتر درشت، که چه اندازه از آنها حلال است برای سرپرست آن؟ من گفتم: ابن عباس می گفت اگر سرپرست حوض آبشان را تعمیر کند و گمشده آنها را بجوید و زخمیِ آنها را روغن مالی کند، حق دارد از شیر آنها بخورد، اما تهدوش نکند و نسل را تباه نسازد.(5)

1- . نساء / 10
2- . بقره / 220
3- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 62
4- . قرب الإسناد: 45
5- . قرب الإسناد: 47

6. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: چهار خصلت است که هر کس آنها را داشته باشد، خدا خانه ای در بهشت برایش می سازد: هر کس یتیمی را پناه دهد، به ناتوانی مهربانی ورزد، به پدر و مادر خود دلسوزی کند، و به مملوکش نرمش نشان بدهد.(1)

در محاسن(2) و ثواب الاعمال(3) حدیثی مانند این آمده است.

مولف: برخی اخبار در «باب بِر به والدین» و «باب جوامع مکارم» آمده است.

7. امالی طوسی: پیغمبرصلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر، راستش من آنچه برای خود دوست دارم برای تو نیز دوست می دارم؛ من تو را ناتوان می بینم، هرگز امیر دو کس مشو و تصدی مال یتیم را نپذیر.(4)

8. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا از او بی نیاز گردد، خدا به سبب این کار بهشت را بر او واجب می کند، چنان که برای کسی که مال یتیمی را خورده، دوزخ را واجب ساخته است.(5)

9. ثواب الاعمال: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مرد و زن مومنی نیست که دست ترحم بر سر یتیمی بکشد، مگر آنکه خدا به شمار هر تار مو، که دست بر آن کشیده، حسنه ای برایش بنویسد.(6)

10. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: بنده خدایی نیست که از سر مهر، دست بر سر یتیمی بکشد، مگر آنکه خدا به شمار هر تار مو، در قیامت نوری به او عطا کند.(7)

1- . خصال 1 : 106
2- . محاسن: 8
3- . ثواب الاعمال: 119
4- . امالی طوسی1 : 394
5- . امالی طوسی 2 : 135
6- . ثواب الاعمال: 181

7- . ثواب الاعمال: 181

11. ثواب الاعمال: رسول خداصلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نمی خواهد سختدل باشد، نزد یتیمی برود و به او مهر بورزد و دست بر سرش بکشد، تا به اذن خدا دلش نرم گردد؛ همانا یتیم حقی دارد.

و در حدیث دیگری آمده: او را بر سر سفره خود بنشاند و دست بر سرش بکشد تا دلش نرم شود. اگر چنین کند، به اذن خدای عزوجل دلش نرم میگردد.(1)

12. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون یتیم بگرید، عرش برای او می لرزد. خدای تبارک و تعالی می فرماید: کیست آن کسی که بنده ام را، که من پدر و مادرش را در خردسالی از او گرفتم، بگریاند؟ به عزت و جلالم قسم، کسی آن یتیم را آرام نمی کند، مگر آنکه بهشتم را بر او واجب سازم.(2)

13. فقه الرضا: از عالم روایت دارم: هر کس یک درهم از مال یتیم به ناحق بخورد، خدا برای همیشه او را در دوزخ می اندازد.

و روایت شده است: خوردن مال یتیم، از گناهان کبیره ای است که دوزخ بر آن وعده داده شده است، زیرا خدای عزوجل می فرماید: «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا.»(3) {همانا آنان که اموال یتیمان را به ستم می خورند جز آن نیست که در دل خود آتش خورند و البته دچار جهنم سوزان شوند.}

و روایت شده است: هر کس با مال یتیم تجارت کند، سود آن برای یتیم است و زیانش بر عهده تاجر؛ و هر کس مال یتیم را به دست بگیرد یا چیزی از آن به عنوان قرض بردارد، ضامن همه آن است و زکاتش بر او است، نه بر یتیم.

و روایت شده است: از مال یتیمان بپرهیزید و دست به آن نبرید، و آن را در بر نگیرید، و هر کس دست به آن ببرد و چیزی از آن بخورد، گویا تکه ای از آتش را خورده است.

1- . ثواب الاعمال: 181

2- . ثواب الاعمال: 181 4. بقره / 220
3-

و روایت شده است: از خدا بترسید و کسی از شما دست به مال یتیم نزند، زیرا خدای جل ثنائه، خودش به حساب او می رسد، آمرزیده شود یا عذاب کشد. و آخر حد یتیمی، احتلام است.

و من از عالم [امام موسی بن جعفر] روایت دارم که: پس از احتلام، یتیمی نیست؛ و چون محتلم شد، او را در کارهای خرد و میانه و کلان بیازمایند؛ اگر رشید و دانا باشد، مالش را به او بدهند، وگرنه به همان حال بماند تا به رشد برسد.

و روایت شده است: توانگرترین فرد خاندان که فقیه آنها است و عالم است، می تواند در مال یتیم به صلاح او تصرف کند، و زیان و سودی بر گردن او نیست، بلکه سود و زیان بر عهده یتیم است، و توفیق از خدا است.

14. تفسیر عیاشی: از علی بن ابی حمزه روایت شده است: از امام صادق پرسیدم، درباره قول خدا: «و لا تؤتوا السفهاء أموالکم.» {و ندهید به سفیهان اموال خود را.} فرمود: آنان یتیم ها هستند که باید مالشان را به آنها ندهید تا از میزان رشدشان آگاه شوید. گفتم: چطور مال آنها مال ما باشد؟ فرمود: چون شما وارث آنها هستید.

و در روایت عبدالله بن سنان آمده است که آن حضرت فرمود: ندهید به شراب خواران و زنان.(1)

15. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: نجده نامی حروری، به ابن عباس نوشت: یتیم کی از یتیمی خارج می شود؟ در پاسخش نوشت: وقتی به اشد خود که احتلام است، رسید؛ مگر اینکه رشد او معلوم نباشد و سفیه یا ناتوان باشد که در این صورت باید به او کمک کرد.(2)

16. تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام پرسیدند درباره تفسیر: «فإن آنستم منهم رشدا فادفعوا إلیهم أموالهم.» {پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید،

1- . تفسیر عیاشی 1 : 220

2- . تفسير عياشى 1 : 221

اموالشان را به آنان رد کنید.} که مقصود از باخبر شدن از رشد یتیمان چیست؟ فرمود: نگه داری از مالش.(1)

17. تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام پرسیدند درباره تفسیر قول خدا: «فإن آنستم منهم رشدا فادفعوا إليهم أموالهم.» {پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید.} فرمود: چون دیدید آل محمد صلی الله علیه و آله را دوست دارند، یک درجه آنها را بالا ببرید.(2)

18. تفسیر عیاشی: از محمد بن مسلم روایت شده است که پرسیدم: مردی از برادرزاده یتیم خود که در سرپرستی او است، حیواناتی در دست دارد؛ او چه اندازه می تواند در کار آنها دخالت کند؟ پاسخ فرمود: اگر آبشخور آنها را تعمیر می کند و آنها را درمان می نماید و فراری آنها را به گله برمی گرداند، می تواند از شیر آنها بنوشد، بدون آنکه به سختی آنها را بدوشد و به بچه آنها زیان برساند. آنگاه فرمود: «و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف.»(3) {اگر توانگر است خودداری کند، و اگر ندار است، به اندازه از آنها بخورد.} (4)

19. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر «فلیاکل بالمعروف» فرمود: مردی که خود را به مال یتیمان بند کرده و برای آنان از آن سرپرستی می کند، به نفع آنان برایشان کار می کند و خود را از معیشت جویی بازداشته، باکی ندارد که به اندازه متعارف از آن اموال بخورد، در صورتی که آن اموال را برای یتیمان اصلاح می کند، و اگر مال اندکی است، از آن چیزی نخورد.(5)

20. تفسیر عیاشی: از سماعه روایت شده است که از امام صادق یا هفتم علیه السلام پرسیدم درباره تفسیر قول خدا: «و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف.» {هر که توانگر است خودداری کند و هر که ندار است به اندازه

1- . تفسیر عیاشی 1 : 221
2- . تفسیر عیاشی 1 : 221
3- 2. نساء / 6
4- . تفسیرعیاشی 1 : 221

5- . تفسیرعیاشی 1 : 221

بخورد.} فرمود: آری، هر کس متولی مال یتیمان شود در حالی که نیازمند است و چیزی از خود ندارد، و اموالشان را از دیگران وصول می کند،(1) و در مزرعه آنها کار می کند، به اندازه از آن بخورد و اسراف نکند؛ و اگر کار مزرعه آنها، او را از طلب روزی برای خود بازنمی دارد، چیزی از مال آنها برندارد.(2)

21. تفسیر عیاشی: در تفسیر آیه «و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف.» {هر که توانگر است خودداری کند و هر که ندار است به اندازه بخورد.} امام صادق علیه السلام فرمود: این درباره مردی است که خود را به مال یتیم، همچون کِشت و دام، بند کرده و به آن مشغول است، و باید به اندازه از آن بخورد، و این مسأله درباره پول نقد طلا و نقره که نزد او باشد، نیست.(3)

22. تفسیر عیاشی: زراره گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد قول خدا: «و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف.» {و هر که ندار است به اندازه بخورد.} پرسیدم. فرمود: درباره کسی است که خود را وقف مال آنها کرده و برای خود وقت طلب روزی ندارد و می تواند به اندازه از مال آنها بخورد.(4)

23. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره «فلیأکل بالمعروف» فرمود: پدرم می فرمود: آن آیه نسخ شده است.(5)

24. تفسیر عیاشی: سماعه از امام صادق یا هفتم علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: خدا درباره یتیم به دو کیفر تهدید کرده: یکی در آخرت که آتش دوزخ است، و دیگری در دنیا، که فرموده: «و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سدیدا.» {و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند، باید [از ستم بر یتیمان مردم نیز] بترسند. پس

1- . یعنی از دیان، اموال آنها را می گیرند.
2- . تفسیرعیاشی 1 : 22، کافی 5 : 129
3- . تفسیرعیاشی 1 : 222
4- . تفسیرعیاشی 1 : 222

5- . تفسیرعیاشی 1 : 222

باید از خدا پروا دارند و سخنی [بجا و] درست گویند.} فرمود: مقصود این است که باید بترسد که با بازمانده اش همان کنند که با این یتیمان می کند.(1)

25. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام آمده است: خورنده مال یتیم به ناحق، وبالش در این دنیا گردن گیر بازمانده او می شود. خدای عزوجل فرموده: «و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم.»(2) {و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند، باید [از ستم بر یتیمان مردم نیز] بترسند. پس باید از خدا پروا دارند.} و در آخرت هم خدا می فرماید: «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا.» {در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند.}(3)

26. تفسیر عیاشی از یکی از امامین روایت شده است که پرسیدند: در چه اندازه از خوردن مال یتیم، دوزخ واجب می شود؟ فرمود: در دو درهم (درهم بیش از 12 نخود نقره سکه دار بوده است.) (4)

27. تفسیر عیاشی: سماعه گفت: از امام صادق یا امام کاظم علیهم السلام پرسیدم: مردی مال یتیم را خورده، آیا این کار توبه دارد؟ فرمود: آن را به صاحبش برگرداند. و فرمود: این برای آن است که خدا می فرماید: «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم نارا.» {در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند.}(5)

28. تفسیر عیاشی: احمد بن محمد گفت: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: مردی که مال یتیم را در اختیار دارد و نیازمند می شود و از آن برمی دارد و خرج خود

1- . تفسیر عیاشی 1 : 223، کافی 5 : 128
2- . نساء / 10
3- . تفسیر عیاشی 1 : 223، کافی 5 : 128

4- . تفسیر عیاشی 1 : 223، کافی 5 : 128
5- . تفسیر عیاشی 1 : 224

و عیالش می کند، به قصد اینکه آن را به یتیم برگرداند، آیا آیه عذاب خوردن مال یتیم، او را فرا می گیرد؟ فرمود: نه، ولی باید جز با قصد رد، نخورد،(1) و اسراف هم نکند. از آن حضرت پرسیدم: کمترین اندازه از مال یتیم که بخورد، بدون قصد رد، در حالی که در شکمش آتش می خورد، چه اندازه است؟ فرمود: کم و بیشِ آن یکی است، در صورتی که قصد رد کردن نداشته باشد.(2)

29. تفسیر عیاشی: زراره و محمد بن مسلم گفتند: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس با مال یتیم کار کند، ضامن آن است و سودش از آن یتیم است. به آن حضرت گفتیم: «من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف» چه می شود؟ فرمود: همانا آن در جایی است که خود را وقف مال آنها کند و برای خود کاری نکند، که در این صورت می تواند به اندازه از مالشان بخورد. (3)

30. تفسیر عیاشی: عجلان گفت: از امام صادق درباره خورنده مال یتیم پرسیدم؛ فرمود: او همان گونه است که خدا فرمود: «إنما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا.» {در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند.} و بدون پرسش من، فرمود: هر کس از یتیمی نگه داری کند تا بالغ شود، یا خودکفا گردد، خدا برایش بهشت را واجب می کند، چنان که برای خورنده مال یتیم، دوزخ را واجب کرده است. (4)

31. تفسیر عیاشی: ابی ابراهیم گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی مالی از دیگری دارد؛ به معامله گرفته یا قرض کرده، و آن مرد می میرد، و او آن را نپرداخته، در حالی که یتیمان خردسالی از آن شخص باقی مانده و مال آنها در دست او است و به آنها نمی دهد؛ آیا او از کسانی است که به ناحق مال یتیم را خورده است؟ فرمود: «اگر قصد دارد که مالشان را به آنها بپردازد، نه.» احول گفت: از امام کاظم علیه

1- . کافی 5 : 128
2- . تفسیر عیاشی 1 : 224
3- . تفسیر عیاشی 1 : 224

4- . تفسير عياشى 1 : 224

السلام پرسیدم: آن کسی که می خورد و قصد ندارد که بپردازد، آیا از آنها است که مال یتیمان را می خورند؟ فرمود: آری.(1)

32. تفسیر عیاشی: عبید بن زراره گفت: پرسیدم ا امام صادق علیه السلام درباره گناهان کبیره؛ فرمود: یکی از آنها، خوردن مال یتیم است به ناحق، و در این باره میان اصحاب ما خلافی نیست، والحمدلله.(2)

33. تفسیر عیاشی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت، مردمی از قبرشان بیرون می آیند که از دهانشان آتش زبانه می کشد. پرسیدند: یا رسول الله! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: «الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا.» {کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند، و به زودی در آتشی فروزان درآیند. }(3)

34. تفسیر عیاشی: ابی بصیر گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: اصلحک الله! کمترین چیزی که به سبب آن بنده به دوزخ می رود، چیست؟ فرمود: هر کس یک درهم مال یتیم را بخورد؛ و یتیم ما هستیم.(4)

35. تفسیر عیاشی: زراره گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم درباره قول خدای تبارک و تعالی: «و إن تخالطوهم فإخوانکم.» {و اگر درآمیزید با آنها برادران شما باشند.} فرمود: یعنی این که از مال آنها به اندازه کفایتشان درآوری، و از مال خودت به اندازه کفایت خودت. گفتم: اگر یتیمان خردسالی به همراه بزرگسال باشند و برخی لباس بلندتری از دیگری بخواهند؟ فرمود: جامه هر کس باید به اندازه خود او باشد، اما خوراک همه به اندازه هم باشد، زیرا چه بسا خردسال به اندازه بزرگسال خوراک می خورد.(5)

1- . تفسیر عیاشی 1 : 225
2- . تفسیر عیاشی 1 : 225
3- . تفسیر عیاشی 1 : 225
4- . تفسیر عیاشی 1 : 225
5- . تفسیر عیاشی 1 : 107

36. تفسیر عیاشی: سماعه گفت: از امام صادق یا هفتم، درباره تفسیر «و إن تخالطوهم» پرسیدم. فرمود: مقصود یتیمان هستند. و فرمود: هر گاه مردی سرپرست یتیمانی است که در دامن او هستند، برابر هر کدام از آنها از مال خود خرج کند، با آنها بیامیزد، همه با هم بخورند، و از مالشان چیزی کم نکند، که آتش به دنبال دارد.(1)

37. تفسیر عیاشی: از کاهلی روایت شده است: نزد امام صادق علیه السلام بودم، یک مرد نابینا از آن حضرت پرسید: ما در خانه برادری می رویم که در آنجا یتیمان منزل دارند و خدمتکاری هم دارند؛ آیا روی فرش آنها بنشینیم و از آبشان بنوشیم و خدمتکارشان به ما خدمت کند، در حالی که چه بسا خوراکی از برادر خود می خوریم که خوراک یتیم ها هم در آن است؛ در این باره چه می فرمایی، اصلحک الله؟ فرمود: خدا فرموده: «بل الإنسان علی نفسه بصیره.» {بلکه آدمی به حال خود بینا است.} و بر شما نهان نیست که خدا فرموده: «و إن تخالطوهم فإخوانکم... لأعنتکم.» {و اگر با آنها درآمیزید برادران شمایند...} تا آنجا که می فرماید: {شما را به رنج اندازد.} آنگاه امام علیه السلام فرمود: اگر ورود شما بر آنها سودی برایشان دارد، باکی ندارد، و اگر ضرر دارد، نباید این کار را انجام داد.(2)

38. تفسیر عیاشی: مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! برادرم مُرد و چند یتیم به جا نهاد، و آنها مقداری دام دارند؛ چه چیزی از آنها برای من حلال است؟ آن حضرت فرمود: اگر حوض آبشان را تعمیر کنی، حیوانات فراری آنها را برگردانی و از آنها نگه داری کنی، می توانی از شیرشان بنوشی، اما در دوشیدن حرص نزن و به بچه آنها زیان نرسان ، و خدا مفسد را از مصلح بازمی شناسد.(3)

39. تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم گفت: از امام علیه السلام پرسیدم: آیا مردی که دام برادرزاده یتیم تحت سرپرستی خود را در دست دارد، می تواند درآمد و خرج

1- . تفسیر عیاشی 1 : 107
2- . تفسیر عیاشی 1 : 107
3- . تفسیر عیاشی 1 : 107

آنها را با دام خود درآمیزد؟ فرمود: اگر حوض آنها را تعمیر می کند و آنها را درمان می کند و گریزنده آنها را برمی گرداند، از شیرشان بنوشد، اما شیر آنها را تا ته ندوشد، و به بچه آنها آسیب نرساند. سپس فرمود: «من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیأکل بالمعروف- و الله یعلم المفسد من المصلح.» {و آن کس که توانگر است باید [از گرفتنِ اجرت سرپرستی] خودداری ورزد و هر کس تهیدست است باید مطابق عرف [از آن] بخورد و خدا تباهکار را از درستکار بازمی شناسد.}(1)

40. تفسیر عیاشی: محمد حلبی گفت: از

امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره قول خدا: «و إن تخالطوهم فإخوانکم و الله یعلم المفسد من المصلح.» {اگر با آنها درآمیزید برادران شمایند وخدا تباهکار را از درستکار بازمی شناسد.} فرمود: یعنی از مالشان به اندازه کفایتشان درآوری، و از مال خود به اندازه کفایت خودت، و آنگاه مصرف کنی.(2)

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام حدیثی مانند این آورده است.(3)

41. تفسیر عیاشی: علی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در مورد قول خدا درباره یتیمان: «و إن تخالطوهم فإخوانکم.» {و اگر با آنها درآمیزید برادران شمایند.} فرمود: آنان خرما و شیر دارند و تو هم مانند آن را داری، به اندازه ای که تو و آنها را بس است، و نزد خدا مفسد از مصلح نهان نیست.(4)

42. تفسیر عیاشی: عبدالرحمن بن حجاج گفت: به امام کاظم علیه السلام گفتیم: یتیمی نزد من مالی دارد و زیردست من است؛ از مال او برایش خرج می کنم و چه بسا از خوراکش می خورم، و آنچه من به او می دهم بیشتر است. فرمود: باکی ندارد، خدا مفسد را از مصلح بازمی شناسد.(5)

1- . تفسیر عیاشی 1 : 108
2- . تفسیر عیاشی 1 : 108
3- . تفسیر عیاشی 1 : 108
4- . تفسیر عیاشی 1 : 108

5- . تفسیر عیاشی 1 : 108

43. تفسیرعیاشی: یکی از بنی عطیه از امام صادق علیه السلام درباره مردی که با مال یتیم کار می کند، پرسید. فرمود: چیزی هم از سودش به آن یتیم بدهد، زیرا خدا می فرماید: «و لا تنسوا الفضل بینکم.»(1) {فراموش نکنید بخشش را میان خود. }(2)

44. تفسیر امام حسن عسکری: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل وادار کرده بر نیکی کردن به یتیمان، چرا که پدر ندارند و هر کس آنها را نگه دارد خدا نگاهش می دارد، و هر کس آنها را گرامی دارد خدایش گرامی می دارد؛ و هر کس از روی مهربانی دست بر سر یتیمی بکشد، خدا در بهشت به شمار هر تار مو که از زیر دستش می گذرد، کاخی به او می دهد، پهناورتر از دنیا، که هر آنچه دل بخواهد و چشم لذت ببرد، در آنها وجود دارد، و آنان در آن جاویدان اند.(3)

45. غوالی اللئالی: محمد بن مسلم از یکی از دو امام روایت کرده است: پرسیدم: آیا مردی که دام های برادرزاده یتیم زیردستش را در اختیار دارد، می تواند آنها را با دام های خود در هم آمیزد؟ فرمود: اگر حوض آبشان را تعمیر می کند، سرپرستی آنها را برعهده می گیرد، حیوان های فراری را به گله برمی گرداند، می تواند از شیر آنها بنوشد، ولی تا ته ندوشد و به بچه آنها زیان نرساند.(4)

و روایت شده است: مردی از برادرزاده یتیم خود مال بسیاری در دست داشت؛ هنگامی که آن یتیم به بلوغ رسید مال خود را درخواست کرد، اما به وی نداد و نزد پیغمبر به مرافعه رفتند. آن حضرت امر کرد که مالش را به او بدهد. گفت: فرمانبر خدا و رسولیم و به خدا پناه می بریم از گناه بزرگ. و مال را به او داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بخل نکند و فرمان پروردگارش را ببرد، همانا از پلیدی خود رها شده. (یا بهشت به او حلال شده.)(5) چون آن جوان مال خود را دریافت کرد، در راه خدا

1- . بقره / 237
2- . تفسیر عیاشی 1 : 126
3- . تفسیر امام حسن عسکری: 135
4- . وسائل: باب 72 «ابواب آنچه با آن کسب می شود» حدیث 6. عبارت «مهنتها» یعنی: «خدمتش».

5- . کنزالعرفان 2 : 107

خرج کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ثواب آمد و گناه به جا ماند. پرسیده شد: چگونه یا رسول الله؟ فرمود: ثواب برای آن پسر آمد، و گناهش برای پدر او به جا ماند.(1)

در حدیث دیگری آمده است: رضایت از دیگری است و رنج به گردن او است.

و از امام رضا علیه السلام پرسیدند: در خوردن مال یتیم، کمترین چیزی که به دوزخ می برد، چه اندازه است؟ فرمود: بیش و کم اش یکی است، اگر قصد رد نداشته باشد.

و از آن حضرت است که: در مال یتیم دو کیفر روشن است: یکی در دنیا که در قول خدای تعالی است: «و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا.» {و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند، باید [از ستم بر یتیمان مردم نیز] بترسند.} - تا آخر آیه؛ و دومی در کیفر آخرت است، در قول خدای تعالی: «إن الذین یأکلون أموال الیتامی... .» {آنان که می خورند اموال یتیمان را... .} - تا آخر آیه.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است: در کتاب علی علیه السلام آمده است: خورنده مال یتیم، وبالش به بازمانده هایش می رسد و در آخرت هم خودش عذاب می کشد.(2)

1- . گفته شده: این خبر حمل می شود بر اینکه پدر او از تحصیل مال از شبهات احتراز نداشته، و یا اینکه حقوق مالیه را از اموالش خارج نمی کرده. فاضل مقداد گفته: و من در این مورد نظری دارم، چرا که مقتضای آن این است که در مال حقوقی بوده که واجب بوده به صاحبانش برسد و بر نبی صلی الله علیه و آله واجب بوده امر به تسلیم آنها به مستحقین آن بکند و کودک حق نداشته در آن تصرف کند؛ چرا که جایز نیست بر او که بر باطل صحه بگذارد. بنابراین، بهتر است گفته شود مراد از وزر، ثقل بوده، چنان که وارد شده در مانند آن در لعب ء؛ یا چنانچه در حدیث دیگر آمده: «الهنأ لغیره و العب ء علی ظهره.» بنابراین در ثقل، پشیمانی میت کافی است و اسف او از فوت شدن ثوابش است، به صرف آن دروجوه قرب، و عدم انتفاع از آن در امر آخرتش. من می گویم: با وجود روایاتی که وارد

شده، که درحلال آن حساب و فی حرام آن عقاب است، اگر ارث حلال باشد، حسابش بر پدر است و ثوابش بر پسر.
2- . این روایاتی که از غوالی الئالی نقل شده، در سایر منابع هم نقل شده است.

دعوات راوندی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: با بازمانده های دیگران خوبی کنید تا در حق بازمانده هاتان خوبی شود.

در نهج البلاغه هم مانند این حدیث آمده و افزوده شده: درباره بازمانده خود مراعات کنید.(1)

و امام علیه السلام در هنگام وفات، در وصیتش فرمود: خدا را... خدا را... در باره یتیمان: دهان هاشان گرسنه نماند و در حضور شما از میان نروند.(2)

1- . نهج البلاغه، حکمت: 664
2- . نهج البلاغه، حکمت: 47

آیات:

- لیس علی الأعمی حرج و لا علی الأعرج حرج و لا علی المریض حرج.

{بر نابینا و لنگ و بیمار و بر شما ایرادی نیست که از خانه های خودتان بخورید. }(1)

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام، از پدرانش، از پیغمبر صلی الله علیه و آله، که فرمود: ای امت، خدا بیست و چهار خصلت را برای شما ناروا داشته و شما را از آنها نهی کرده... - و حدیث را به آنجا رساند که فرمود: کراهت دارد برای هر کس که با مریضِ دچار خوره، سخن بگوید، مگر اینکه یک ذراع از او فاصله داشته باشد. و فرمود: از خوره دار بگریز، چنان که از شیر می گریزی.(2)

2. خصال: بر اساس سندی، حدیثی مانند این را نقل کرده است.(3)

مولف: من آن خبر را به تمامی در «باب مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله» آورده ام.

1- . نور /61
2- . امالی صدوق: 181
3- . خصال 2 : 102

3. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امام باقر علیه السلام در تفسیر قول خدا: «لیس علی الأعمی حرج و لا علی الأعرج حرج و لا علی المریض حرج.» {بر نابینا و لنگ و بیمار و بر شما ایرادی نیست که از خانه های خودتان بخورید.} فرموده است: مردم مدینه پیش از مسلمانی، از نابینا و لنگ و بیمار دوری می کردند و با آنها چیزی نمی خوردند. انصار، سرِ بلندی و خودخواهی داشتند و می گفتند: نابینا خوراک را

نمی بیند و لَنگ، دست درازی به خوراک نمی تواند، و بیمار به اندازه شخص تندرست غذا نمی خورد؛ و برای آنها خوراکی در یک گوشه جدا می کردند، و به نظرشان هم غذا شدن با آنها گناه بود؛ و افراد نابینا و بیمار می گفتند که شاید هم غذا شدن با ما آنها را آزار می دهد. هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، از آن حضرت در این باره پرسیدند، و خدا این آیه را فرستاد: «لیس علیکم جناح أن تأکلوا جمیعا أو أشتاتا.»(1) {بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده.}

4. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پنج کس هستند که باید در هر حال از آنها دوری شود: جذامی، پیس، دیوانه، زنازاده و اعرابی.(2)

5. طب الائمه: امام صادق علیه السلام فرمود: چون بیماران خوره را دیدید، از پروردگارتان عافیت خواهید و از آن غفلت نکنید.

6. طب الائمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگاهِ پیوسته به گرفتاران و جذامیان مکنید، چرا که مایه اندوه آنها می گردد.

7. طب الائمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به اهل بلا، کم نگاه کنید و بر آنها وارد نشوید، و چون بر آنها گذر کردید، زود بگذرید تا دردشان به شما نرسد.

8. تفسیر امام حسن عسکری: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به اندازه چهل گام دست یک نابینا را بر زمین هموار بگیرد، اگر به اندازه سر سوزنی از آن همه بر روی زمین طلا باشد، با آن برابر نمی گردد (که آن را صدقه دهد)؛ و اگر در جایی که از فرد نابینا دستگیری می کند پرتگاهی وجود داشته باشد و او را از آنجا بگذراند، روز قیامت، در میزان حسنات

1- . تفسیرعلی بن ابراهیم قمی، درباره سوره نور / 61
2- . خصال 1 : 138

خدا، صد هزار برابر بیشتر از همه دنیا نصیبش می شود، که به همه گناهانش می چربد و آنها را نابود می کند و او را در بالاترین بهشت ها و غرفه هایش منزل می دهد.(1)

9. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیه السلام به چند جذامی گذر کرد و بر آنها سلام داد، در حالی که مشغول خوردن خوراک بودند، و از آنها گذشت. سپس فرمود: خدا متکبران را دوست ندارد. و نزد آنها برگشت و فرمود: من روزه دارم، شما به منزل من آیید. فرمود: جذامیان به منزل آن حضرت رفتند و وی خوراکشان داد و سپس به آنها بخشش کرد.(2)

10. دعوات راوندی: از امام سجاد علیه السلام درباره طاعون پرسیدند: آیا بیزار باشیم از کسی که به آن گرفتار است، زیرا که در عذاب به سر می برد؟ فرمود: اگر گنه کار است از او بیزار باش، طاعون داشته باشد یا نه؛ و اگر مطیع خدای عزوجل است، طاعون مایه پاک شدن او است از گناه؛ همانا خدای عزوجل قومی را با آن عذاب می کند، و رحمت بر قومی دیگر باشد، و قدرت خدا به هر چه خواهد، رسا است. آیا نمی بینید که او خورشید را روشنیِ بنده های خود ساخته و باعث رسیدن میوه های آنها و فرارسیدن خوراک آنها است؟ اما چه بسا که با همان، مردمی را به عذاب دچار می کند و به سوزش آن گرفتار می سازد، در روز قیامت به واسطه گناهان شان، و در دنیا به سبب بدی کارهایشان.

11. مشکاه الانوار: به نقل از محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: نگاه نکنید به اهل بلا، چرا که این کار باعث اندوه آنها می گردد.

و از امام باقر علیه السلام روایت شده است: دوست نداشت مبتلا، از بلا طلب پناه کند.(3)

1- . تفسیرامام حسن عسکری: 29
2- . امالی طوسی 2 : 285
3- . مشکاه الانوار: 28

مولف: برخی از این اخبار در «باب قضاء حاجت مومن» و «باب اطعام مومن» نقل شده است.

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: مومن برادرش را وانمی نهد درحالی که قدرت یاری اش را دارد، مگر آنکه خدا او را در دنیا و آخرت وانهد و یاری نرساند.(1)

ثواب الاعمال: بر اساس سندی، حدیثی مانند این را نقل کرده است.(2)

2. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدرش نقل فرمود: کسی از شما حضور نیابد نزد کسی که سلطان زورگو و ناحق، او را از روی ستم و تجاوز می زند، نه اینکه قاتل باشد یا ظالم، در صورتی که او را یاری نمی کند؛ زیرا هر گاه نزد او حاضر باشد، یاری مومن بر مومن فرض و واجب است، و عافیت واسع است تا حجت روشنی بر عهده تو نباشد.(3)

ثواب الاعمال: بر اساس سندی، حدیثی مانند این را نقل کرده است. (4)

1- . امالی صدوق: 291
2- . ثواب الأعمال: 214
3- . قرب الإسناد: 26
4- . ثواب الاعمال: 234

3. قرب الاسناد: پیغمبر صلی الله علیه و آله به هفت چیز فرمان داده است: عیادت بیماران، تشییع جنازه، انجام سوگند، عافیت گفتن به کسی که عطسه می زند، یاری ستمدیده، آشکارا سلام کردن، و پذیرش از دعوت کننده.(1)

مولف: این خبر را با چند سند در «ابواب نواهی» آورده ایم.

4. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از نیکان را در قبرش نشاندند و به او گفته شد: ما بر اساس عذاب خدا صد تازیانه به تو می زنیم. گفت تاب آن را ندارم. با او گفتگو کردند تا به یک تازیانه رسیدند و گفتند از آن چاره ای نیست. گفت: برای چه آن را به من می زنید؟ گفتند: برای اینکه روزی بی وضو نماز خواندی، و بر ناتوانی گذشتی و یاری اش نکردی. فرمود: یک تازیانه عذاب بر او زدند و قبرش پر از آتش شد.(2)

محاسن: بر اساس سندی، حدیثی مانند این را نقل کرده است.(3)

5. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کار خوبی صدقه است، و راهنمای به کار خیر، مانند عمل کننده به آن است، و خدا دادرسی بیچاره را دوست می دارد.(4)

6. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بخواهد خدای عزوجل او را در رحمت خود درآورد، و در بهشتش جای بدهد، باید خوشخو باشد؛ از طرف خود انصاف بدهد؛ به یتیم مهر ورزد؛ به ناتوان کمک کند؛ و در برابر خدایی که او را آفریده، تواضع نشان بدهد.(5)

7. امالی طوسی: حدیثی مانند این را نقل کرده است.(6)

مولف: در این باره، چند خبر در «باب بِر به والدین» نقل شده است.

1- . قرب الإسناد: 34
2- . ثواب الاعمال: 202، علل الشرائع 2 : 309
3- . محاسن: 78
4- . خصال 1 : 66

5- . امالی صدوق: 234
6- . امالی طوسی 2 : 46

8. امالی صدوق: در خبر مناهی آمده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله، که فرمود: هر کس گره کار مومنی را در دنیا بگشاید، خدا هفتاد و دو گره از کار آخرتش، و هفتاد و دو گره از کار دنیایش را می گشاید، که آسان ترین همه آنها گلوگیری است.(1)

9. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس چهار چیز را داشته باشد، خدا او را در سایه خود می گیرد و به رحمت خود به بهشت می برد: خوی خوشی که با آن در میان مردم زندگی کند؛ مدارا با گِرفتار؛ دلسوزی بر پدر و مادر، و خوش رفتاری با مملوک زیردست.(2)

10. معانی الاخبار و عیون اخبارالرضا: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل به داود علیه السلام وحی کرد: یک بنده ام یک حسنه برایم آورد و او را به بهشت بردم. گفت: پروردگارا آن حسنه چیست؟ فرمود گره کار مومنی بگشاید، اگرچه با یک دانه خرما. فرمود: داود علیه السلام گفت: پروردگارا! کسی که تو را بشناسد، حق دارد که امیدش را از تو نَبُرد.(3)

11. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدرش نقل فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل به داود علیه السلام وحی کرد: یک بنده ام یک حسنه برایم می آورد و او را در بهشت حاکم می کنم. گفت: پروردگارا! آن حسنه چیست؟ فرمود: این که گره کار مومنی را بگشاید، اگرچه با یک دانه خرما. فرمود: داود علیه السلام گفت: پروردگارا! کسی که تو را بشناسد، حق دارد که امیدش را از تو نَبُرد. (4)

12. امالی طوسی: وهب بن منبه گفت: در زبور خواندم: از من بشنو چه می گویم و درست می گویم؛ هر کس یک حسنه برای من بیاورد، او را به بهشت می برم. داود گفت: آن حسنه چیست؟ فرمود: هر گاه که او گره از کار مسلمانی

1- . امالی صدوق 2 : 259
2- . خصال 1 : 107
3- . معانی الاخبار: 374 ، عیون اخبار الرضا 1 : 313
4- . قرب الإسناد: 56

بگشاید. داود گفت: بارمعبودا! از این رو هر کس تو را بشناسد، نشاید که امیدش از تو قطع شود.(1)

13. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: چهار شخص هستند که خدای عزوجل روز قیامت به آنها نظر دارد: هر کس کالای فرد پشیمانی را در معامله پس بگیرد، یا به داد بیچاره ای برسد، یا بنده ای را آزاد کند، یا عَزَبی را تزویج نماید.(2)

14. قرب الاسناد: از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از امیر مومنان علیهم السلام، که فرمود: هر کس از مسلمانان از تجاوز آب یا آتش یا دشمن سرسخت جلوگیری کند، خدا گناهانش را می آمرزد.(3)

15. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس چهار چیز داشته باشد، خدا برای او در بهشت خانه ای می سازد: یتیم را پناه بدهد، به ناتوان مهر ورزد، نسبت به والدینش دلسوز باشد، و با مملوکش مدارا کند.(4)

16. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر شخص مومن که گره از گرفتاری مومنی بگشاید، خدا هفتاد گرفتاری دنیا و آخرتش را می گشاید. و فرمود: هر کس مشکل مومن تنگدستی را حل کند، خدا حوائج دنیا و آخرتش را روا می کند. و فرمود: هر کس عیب مومنی را که از آن نگران است، بپوشاند، خدا هفتاد عیبش را که از آنها در دنیا و آخرت نگران است، می پوشاند. و فرمود: همانا خدا یاری کننده مومن است، تا زمانی که او کمک رسان برادر مومن خود است. از پند و موعظه سود گیرید و به کار خیر، دل بدهید.(5)

مولف: در این باره، برخی اخبار در «باب قضاء حاجت مومن» آمده است.

17. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: مومنی نیست که مومن مظلومی را یاری کند، مگر آنکه کار او بهتر باشد از روزه یک ماه و اعتکافش در

1- . امالی طوسی 1 : 105

2- . خصال 1 : 16
3- . قرب الإسناد: 62
4-
5- . ثواب الاعمال: 119

مسجد الحرام؛ و مومنی نیست که برادرش را یاری کند و قدرت آن را هم داشته باشد، مگر آنکه خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند؛ و مومنی نیست که برادرش را وانهد، در حالی که قدرت یاری اش را دارد، مگر آنکه خدا در دنیا و آخرت او را وانهد.(1)

18. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به داد برادر مومنش برسد تا او را از غم و گرفتاری و پرتگاه برهاند، خدا برایش ده حسنه می نویسد، و ده درجه او را بالا می برد، و ثواب آزاد کردن ده بنده را به او می دهد، و ده بدی را از او می گرداند، و در قیامت دَه شفاعت از او می پذیرد.(2)

19. تفسیر امام حسن عسکری: رسول خدا فرمود: هر کس در انجام کار ناتوانی به او کمک بدنی برساند، خدا در کارش به او کمک می دهد، و در قیامت فرشته هایی روانه می دارد که در گذر از هراس ها به او کمک می رسانند، و از خندق های آتش می گذرانند و دود و سموم آن به او نمی رسد، و او را در امان و سالم از صراط به بهشت می رسانند؛ و هر کس در فهم و معرفت به ناتوانی کمک بدهد، و در برابر خصم دین و طلاب باطل به او دلیلی بیاموزد، خدا او را در سکرات مرگ، در شهادت به یگانگی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او است، کمک می دهد، و بر اقرار به آنچه به این دو موضوع مربوط است، و بر اعتقاد او، تا اینکه از دنیا بیرون برود و به سوی خدای عزوجل برگردد، با بهترین کردار و خوش ترین حال، و در آنجا، او را به روح و ریحان خوشامد می گویند و مژده اش می دهند به اینکه پروردگارش از او خشنود است و خشمی بر او ندارد؛ و هر کس کمک کند به کسی که مشغول مصالح دنیا یا دین خود است، تا بر او دشوار نباشد، خدا در اشتغال پیچیده و احوال پراکنده روز قیامت در برابر ملک جبار، به او کمک می دهد و او را از اشرار جدا می کند و با اخیار درمی آمیزد.

20. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صبح برخیزد و توجهی به کارهای مسلمانان نداشته باشد، از اسلام بهره ای ندارد؛ و هر کس که

1- . ثواب الاعمال: 122

2- . ثواب الاعمال: 133

مردی را دریابد که فریاد می کشد: «ای مسلمانان به دادم برسید.» و جوابش را ندهد، از مسلمانان به شمار نمی آید.(1)

21. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: از جبران گناهان بزرگ، به داد بیچاره رسیدن و گره گشایی از گرفتاران است.(2)

22. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به داد برادر مومن بیچاره خود برسد، در حالی که بی تاب شده، و گره از کار او بگشاید و در انجام حاجتش کمکش کند، در برابر این کار، نزد خدا هفتاد و دو رحمت دارد که یکی را زود به او می رساند تا زندگیش را بهتر سازد، و هفتاد و یکی را برای او ذخیره می کند، برای هراس های روز قیامت و دلهره های آن.(3)

23. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس گره از کار مومنی بگشاید، خدا گره کار های آخرت او را می گشاید، و او با دل شاد و خنک از قبر بیرون می آید؛ و هر کس هنگام گرسنگی شخصی به او خوراک بدهد، خدا از میوه های بهشت به او می خوراند؛ و هر کس شربت آبی به او بنوشاند، خدا از رحیق مختوم (شراب سربسته بهشت) به او می نوشاند.(4)

24. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برادر مسلمانش را با یک کلمه ای گرامی دارد و به او مهر ورزد و گره از کارش بگشاید، پیوسته در سایه رحمت خدا است، تا به آن کار مشغول است.(5)

25. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به داد برادر مومن بیچاره خود برسد، در حالی که بی تاب شده، و گره از کار او بگشاید و در انجام حاجتش به او کمک کند، در برابر این کار هفتاد و دو رحمت دارد، برای هراس های روز قیامت و دلهره های آن.(6)

1- . نوادر راوندی: 21
2- . نهج البلاغه 2 : 145
3- . ثواب الاعمال: 134
4- . ثواب الاعمال: 134

5- . ثواب الاعمال: 134
6- . ثواب الاعمال: 168

26. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مومنی نیست که از یاری برادرش، در حالی که قدرت انجام آن را دارد، دست بکشد، مگر آنکه خدا او را در دنیا و آخرت به خود وانهد.(1)

27. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا، کشتن ذبیحه و اطعام و دادرسی بیچاره را دوست می دارد.(2)

28. تفسیر امام حسن عسکری: کسی نباشد که بیچاره ای را در راه ببیند، در حالی که مرکب او وامانده و درافتاده و کمک می خواهد، و کسی به او کمک نمی رساند و به دادش نمی رسد، و بر مرکبش سوار نمی کند و کارش را درست نمی کند، مگر آنکه خدای عزوجل می فرماید: خود را رنج دادی و نیرویت را مصرف کردی در کمک به این برادرت؛ من فرشته هایی بیشتر از شمار همه آدمیان، از آغاز روزگار تا پایانش، که هر کدام نیرومندترند از آنکه آسمان ها و زمین ها را بردارند، می آفرینم تا کاخ ها و مساکنی برای تو بسازند، و درجات تو را بالا ببرند، و تو در جنان من، چون یکی از ملوک برتر خواهی بود؛ و کسی که جلوگیری کند از زیانی که می خواهند به جان یا مال مظلومی برسانند، خدای عزوجل از حروف گفتار و هر حرکت و سکون کردارش برای او املاکی می سازد و از میان آنها فرشته هایی می آفریند به شمار هر حرفی صد هزار فرشته، که هر کدام به شیاطینی که برای گمراه کردن او می آیند، می تازند و با سنگ آنها را می کوبند و از پای درمی آورند؛ و خدا واجب می کند در برابر هر ذره ای از زیانی که از او دفع شده، و به کمترین دردی که جلوگیری شده، صد هزار خدمتکار بهشتی، و به اندازه آنان، حوریان زیبا، تا در آنجا او را ناز کنند و احترام نمایند و گویند این در برابر آن است که از زیان رساندن به مال یا تن فلانی جلوگیری کردی.(3)

1- . محاسن: 99
2- . محاسن: 388
3- . تفسیرامام حسن عسکری: 29

باب سی و چهارم : کسی که سود به مردم می رساند، و فضیلت اصلاح میان مردم

آیات:

- و أما ما ینفع الناس فیمکث فی الأرض.(1)

{ولی آنچه به مردم سود می رساند در زمین [باقی] می ماند.}

روایات:

1. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین مردم، آن کسی است که مردم از او سود ببرند.(2)

2. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبرفرمود: (مانند حدیث پیشین).(3)

3. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «و جعلنی مبارکا أین ما کنت.» {و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته.} فرمود: یعنی بسیار سودبخش.(4)

4. نهج البلاغه: از وصیت امیرالمومنین علیه السلام هنگام وفاتش، به حسن و حسین علیهماالسلام: به شما وصیت می کنم، و به همه فرزندانم و خاندانم و به هر کس

1- . رعد / 18
2- . امالی صدوق: 14
3- . معانی الاخبار: 125
4- . معانی الاخبار: 212

که این نامه ام به او می رسد، به تقوای خدا و نظم کارهاتان و اصلاح میان خودتان، زیرا شنیدم از جدتان رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: اصلاح میان خود، بهتر است از همه گونه نماز و روزه.(1)

1- . نهج البلاغه 2 : 78

باب سی و پنجم : انصاف و عدالت

آیات:

- یا أیها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط. (1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، پیوسته به عدالت قیام کنید. }

- یا أیها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی ألا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی. (2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البتّه نباید دشمنیِ گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک تر است. }

- و إذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذا قربی.(3)

{و چون [به داوری یا شهادت] سخن گویید دادگری کنید، هر چند [درباره] خویشاوند [شما] باشد. }

- قل أمر ربی بالقسط. {بگو: «پروردگارم به دادگری فرمان داده است }- و ممن خلقنا أمه یهدون بالحق و به یعدلون. {و از میان کسانی که آفریده ایم، گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق داوری می نمایند. } (4)

1- . نساء / 135
2- . مائده / 8
3- . انعام / 152
4- . أعراف / 29 - 181

- و أمرت لأعدل بينكم. {و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم.} الله الذی أنزل الکتاب بالحق و المیزان. {خدا همان کسی است که کتاب و وسیله سنجش را به حق فرود آورد} (1)

- و أقسطوا إن الله یحب المقسطین. (2)

{و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می دارد.}

- لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط. (3)

{به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.}

روایات:

مولف: بسیاری از اخبار در این باره، در «باب کلیات مکارم» نقل شده است.

1. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عادل ترین مردم، آن کسی است که بپسندد برای مردم، آنچه را که برای خود می پسندد؛ و بد بدارد برای ایشان، آنچه را که برای خود بد می دارد.(4)

2. امالی طوسی: در ضمن خبر شیخ شامی، آمده است که امیر مومنان علیه السلام فرمود: ای شیخ! بپسند برای مردم آنچه را که برای خود می پسندی، و بیاور برای مردم، آنچه را که دوست داری برای تو بیاورند.(5)

3. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: دوست بدارید برای مردم، آنچه را که برای خود دوست می دارید. (6)

4. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از طرف خود به مردم انصاف بدهد، باید بپسندد که دیگری هم در آن، حَکَم باشد.(7)

1- . شوری / 15 - 17

2- . حجرات / 9
3- . حدید / 25
4- . امالی صدوق: 14
5- . امالی طوسی 2 : 49، امالی صدوق: 237
6- . خصال 1 : 7
7- . خصال 1 : 8

5. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس همدردی کند با مستمند، و از خود به مردم انصاف بدهد، او مومن راستین است. (1)

6. خصال: امام صادق علیه السلام می فرمود: هیچ بنده مسلمانی خدا را درباره خود خیرخواه نکرده، به اینکه از طرف خود حق را بدهد و حق خود را هم بگیرد، مگر آنکه دو خصلت به او داده شود: روزی ای که او را بس باشد، و خشنودی خدا که او را نجات بدهد.

ثواب الاعمال: بر اساس سندی، حدیثی مانند این را نقل کرده است.

7. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: سه شخص در روز قیامت نزدیک ترین مردم هستند به خدای عزوجل، تا هنگامی که از حساب فارغ شود: مردی که در حال خشم به زیردست خود ستم نمی کند؛ مردی که حَکَم است میان دو کس و به اندازه یک دانه جو، از یکی از آن دو طرفداری نمی کند؛ و کسی که حق را می گوید، به زیانش باشد، یا به سودش.

خصال: بر اساس سندی، حدیثی مانند این را نقل کرده است. (2)

8. معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تعالی وحی کرد به آدم علیه السلام که من همه خوبی را در چهار کلمه برایت گرد می آورم: یکی برای من، و یکی برای خودت، یکی میان من و تو، و یکی میان تو و مردم؛ آنکه برای من است، این است که مرا بپرستی و هیچ چیزی را شریک من نسازی؛ و آنکه برای تو است، این است که کار تو را پاداش می دهم، در جایی که به آن نیازمندتری؛ و آنکه میان من و تو است، بر تو دعا کردن است و بر من پذیرفتن؛ و آنچه میان تو و مردم است، این است که بپسندی برای مردم آنچه را که برای خود می پسندی.

9. عیون اخبارالرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: به کار زدن عدل و احسان، اعلام به دوام نعمت است.

1- . خصال 1 : 25
2- . امالی طوسی 2 : 46

10.خصال: ابی مالک گفت: به امام سجاد علیه السلام گفتم: کلیات مقررات دین را به من خبر بده. فرمود: گفتار حق، حکم به عدالت، و وفای به عهد.(1)

11. خصال: در وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام آمده است: ای علی! بالاترین اعمال سه تا است: انصاف دادن به مردم از طرف خودت، همراهی با برادر در راه خدای عزوجل، و یاد خدای تبارک و تعالی در هر حال. ای علی! سه چیز از حقایق ایمان است: انفاق در تنگدستی، انصاف دادن به مردم از خود، و بذل دانش به دانشجو.

و بر اساس سند دیگری فرمود: ای علی! سه چیز را این امت تاب نمی آورند: همراهی با برادر در مال، انصاف به مردم از طرف خود، و یاد خدا در هر حال.(2)

12. امالی طوسی: در وصیت علی علیه السلام در هنگام وفاتش آمده است: به تو وصیت می کنم، به عدالت در حال رضا و غضب.(3)

و در آنچه به محمد بن ابی بکر نوشت، آمده است: بخواه برای همه رعیت خود، آنچه برای خود و خاندانت می خواهی؛ و بد دار برای آنها، آنچه برای خود و خاندانت بد می داری، چرا که این حجت را ثابت تر می سازد و رعیت را بهتر اصلاح می کند.(4)

13. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: می خواهی به تو خبر بدهم که سخت ترین واجب خدا بر خلقش چیست؟ انصاف دادن به مردم از طرف خود، همراهی با برادران در راه خدای عزوجل، و یاد خدا در هر حال، که چون طاعت خدا پیش بیاید، به کار ببندد، و چون نافرمانی پیش آید، آن را وانهد.(5)

14. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: درخواست انصاف از برادران انصاف نیست.(6)

1- . خصال 1 : 55
2- . خصال 1 : 62

3- . امالی طوسی 1 : 6
4- . امالی طوسی 1 : 30
5- . امالی طوسی 1 : 86
6- . امالی طوسی 1 : 286

15. امالی طوسی: امام رضا علیه السلام از پدرانش، از امیر مومنان علیه السلام، که فرمود: مردی به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: عملی به من آموز که دیگر میان من و بهشت حائلی نماند. فرمود: خشم مکن و از مردم چیز مخواه، و بپسند برای مردم آنچه برای خود می پسندی.(1)

مولف: اخبار بسیاری در این باره در «باب ذکر خدا» و «باب همراهی با برادران» ذکر شده است.

16. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام از پدرش، از جدش علیهم السلام، که فرمود: رسول خدا به مردمی گذر کرد که سنگی را به دامن می گرفتند. فرمود: این چیست؟ گفتند: به این وسیله سخت ترین و نیرومندترین افراد خودمان را می شناسیم. فرمود: آیا می خواهید من از سخت ترین و نیرومندترین افراد شما خبر بدهم؟ گفتند: بله یا رسول الله! فرمود: سخت ترین و نیرومندترین شما آن کسی است که چون خشنود شود، خشنودی اش او را به گناه و باطل نکشاند؛ و چون خشم کند، او را به ناحق نکشاند؛ و چون قدرت یابد، به آنچه حق ندارد دست دراز نکند.(2)

مولف: این حدیث بر اساس سندی دیگر، در «باب صفات مومن» ذکر شده است.

17. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای پیش خود خیرخواه خدا نیست که حق را بدهد و حق را برای خود بگیرد، مگر آنکه دو خصلت به او داده شود: روزی فراوان، و رضایت خدا که نجات دهنده او است.(3)

18. اختصاص: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سه خصلت داشته باشد، خصلت های کامل ایمان را دارد: آن کس که خشنودی اش او را به باطل نکشاند، و خشم اش او را از حق به در نبرد، و چون قدرتمند شود، به آنچه حق ندارد دست دراز نکند.(4)

1- . امالی طوسی 2 : 121
2- . معانی الاخبار: 366
3- . محاسن: 28

4- . اختصاص: 233

امالی طوسی: بر اساس سندی، حدیثی مانند این را نقل کرده است.(1)

19. نوادر راوندی: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: خوشا به حال آنان که پیش می افتند به سوی سایه عرش. پرسیده شد: آنان چه کسانی هستند یا رسول الله؟ فرمود: کسانی که چون حق را می شنوند، می پذیرند؛ و چون چیزی از آنها خواسته می شود، می دهند؛ و همچون حَکَم بر خود، بر مردم حکم می کنند؛ آنانند سبقت گیرندگان به سایه عرش.(2)

20. امالی طوسی: ابی عبیده حذاء گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا از سخت ترین واجب خدا بر خلقش به تو خبر ندهم؟ گفتم: چرا. فرمود: سخت ترین چیزی که خدا به خلقش واجب کرده، انصاف دادن از طرف خود به مردم است، و همراهی کردن در مال با برادران مسلمان، و بسیار ذکر خدا کردن. آگاه باش که مقصود من گفتن «سبحان الله» و «الحمدلله» و «لا اله الا الله» نیست - گرچه آن هم ذکر خدا است - بلکه مقصود، یاد خدا است نزد حلال و حرام، که اگر طاعت است عمل کند، و اگر گناه است، وانهد.(3)

21. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام در تفسیر قول خدا: «إن الله یأمر بالعدل و الإحسان.» {خدا فرمان دهد به عدل و احسان.} فرمود: عدل، انصاف است و احسان، تفضل و بخشش.(4)

و در وصیتش به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: پسرجانم! در آنچه میان تو و غیر تو است، خودت را میزان قرار بده؛ و دوست بدار برای دیگری، آنچه برای خود دوست می داری، و بد دار برایش آنچه برای خود بد می داری؛ ستم مکن، اگر نمی خواهی مورد ستم قرار بگیری؛ نیکی کن، همان گونه که دوست داری به تو نیکی شود؛ برای خویش زشت شمار، آنچه از دیگران زشت می شماری، و بپسند برای مردم،

1- . امالی طوسی 2 : 216
2- . نوادر راوندی: 15
3- . امالی طوسی 2 : 278
4- . نهج البلاغه 2 : 195

آنچه را که برای خود می پسندی؛ آنچه نمی دانی نگو، و آنچه می دانی بگو، و مگو آنچه نمی خواهی درباره تو بگویند.(1)

22. کافی: امام سجاد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در پایان خطبه اش می فرمود: خوشا بر کسی که خُلقش خوب است، سجیه و روشش پاکیزه، نهادش نیک، و عیانش زیبا است، و اضافه مالش را انفاق می کند، فزونی گفتارش را نگه می دارد، پُرگویی نمی کند، و از طرف خود، منصف ترین مردم است.(2)

توضیح: «طوبی» به معنی بهشت، یا به معنی درخت طوبی است که معروف است، یا به معنی خوشی در دنیا و آخرت است. خُلق خوش - با ضمه - به معنی اخلاق خوب است، و با فتحه، به معنی سرشت خوب است. «روش و سجیه اش پاکیزه است»: یعنی از اخلاق پست. و اگر خلق با ضمه باشد، این عبارت تاکید بر آن است.

در مصباح آمده: «سجیه» یعنی غریزه و جمع آن «سجایا» است. «سریره نیکو» یعنی دل آراسته به معارف الهیه و عقاید ایمانیه وخالی از کینه و نفاق و قصد ضرر به مسلمانان؛ یا اینکه درونش مخالف بیرون نباشد، مانند ریاکاران. در قاموس آمده: «سِر» یعنی آنچه پنهان است، مثل سریره؛ و عیان زیبا به این است که موافق آداب شرع باشد. «انفاق از زائد مال»: دادن حقوق واجبه و مستحبه، یا اعم از آن، به انفاق هر چه بیش از خرج خودش باشد. «امساک زیادی از کلام»: یعنی حفظ زبانش از آنچه فایده ای ندارد. «انصاف دادن از خود به مردم»: به این است که میان خود و دیگران به حق حکم کند، و بپسندد برای آنها آنچه برای خود می پسندد، و بد دارد برایشان، آنچه برای خود بد می دارد.

در مصباح آمده است: «انصفت الرجل» یعنی: با عدل و قسط عمل کرد. و اسم آن، «النصفه» با دو فتحه است؛ یعنی: حق را به او بدهی با این که خودت مستحق آنی.

23. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کیست که به ازای چهار خانه در بهشت، چهار چیز را برایم ضمانت کند؟ انفاق کند و از فقر نترسد، سلام را در جهان

1- . نهج البلاغه 2 : 43
2- . کافی 2 : 144

افشاء کند، مراء و جدل را رها سازد، گرچه حق با او باشد؛ و به مردم از طرف خود انصاف بدهد.(1)

توضیح: «ضمانت»: این است که به گردن بگیرد و من هم چهار خانه برای او به گردن بگیرم. گویا کسی پرسیده که آن چهار چیز چیست؟ و امام به طور امر آنها را شرح کرده است. «انفاق»: زیادی مال است در راه خدا و آنچه موجب رضای او است. «از فقر ترس ندارد»: چون خدا عوض می دهد. «افشاء سلام»: نشر آن است، به اینکه به هر کس برخورد کند، سلام کند، جز در موارد نهی از آن، که در باب مربوطه خواهد آمد. «ترک مراء و ستیزه»: یعنی جدال و نزاع را رها کند، اگرچه در مسائل علمیه باشد، مگر برای اظهار حق، که مطلوب است. و خدای عزوجل فرموده: «و جادلهم بالتی هی أحسن.» {و جدال کن با آنها به وجه احسن.}(2)

که پیش از این در این باره سخن گفته شد.

24. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: بالاترین اعمال این سه مورد است: انصاف تو با مردم، تا آنجا که نپسندی برایشان جز آنچه برای خود می پسندی؛ و همراهی با برادر دینی در مال؛ و ذکر خدا در هر حال، نه تنها با گفتن «سبحان الله» و «الحمدلله» و «لا اله الا الله»، بلکه با عمل کردن به آنچه خدای عزوجل پیش تو نهاده، و ترک آنچه که تو را از آن نهی کرده است.(3)

توضیح: «بالاترین عمل»: اشرف و افضل آنها. «نپسندی چیزی را برای خود»: از آنها نفعی نخواهی، جز آنکه نفعی به آنها برسانی؛ و ضرری به آنها نزنی، جز آنچه راضی باشی به تو بزنند، و برای آنها بر علیه خود حکم کنی. «همراهی با برادر در مال»: یعنی او را شریک مال خود بداند. درباره برادر در راه خدا توضیح داده می شود که: شامل یاری با جان و مال است، و هر گونه یاری که محتاج آن باشد. در قاموس آمده: «مواسات» همراهی از مخارج شخصی است، و از مازاد آن، مواسات به حساب نمی آید. «ذکر خدا در هر حال»: چه در حال شریف باشد، یا پست، مانند حال جنابت،

1- . کافی 2 : 144
2- . نحل / 125

3- . کافی 2 : 144

و در بیت الخلاء و غیر آنها، که منحصر به ذکر زبانی نیست که عوام می فهمند، گرچه آن را هم شامل می شود، ولی عمده آن است که در پی می آید:

بدان که ذکر سه گونه است: یک گونه زبانی و دو نوع قلبی؛ زبانی به خواندن قرآن است و دعا و نام بردن از صفات خدای سبحانه، و دلایل توحید و نبوت و امامت و عدل و معاد، و پند و اندرز دینی و ذکر اوصاف امامان علیهم السلام و فضائل و مناقب آنان، و آنچه را که روایت شده است از آنها. و ذکر ما، ذکر خدا است، و ذکر دشمنان ما ذکر شیطان است؛ و حاصل: هر چیزی که سبب یاد خدا است، حتی شرح مسائل فقه و اخباری که از ائمه علیه السلام رسیده است.

و ذکر قلبی دو نوع است: یکی اندیشیدن در دلایل آنچه که گفتیم، و یادآوری آن و یاد نعمت های خدا، و فکر در نابود شدن دنیا و برگزیدن دیگرسرا بر آن و مانند آن، که در «باب تفکر» نقل شد؛ و دومین نوع ذکر قلبی، یاد کیفرهای آخرت و ثواب های آن است، در جایی که امر و نهی خدا پیش می آید که سبب انجام امر و ترک نواهی است؛ و گفته اند: سومین نوع ذکر بهتر از دو تای اولی است، و برخی عامه اولی را از سومی برتر شمرده اند، به دلیل اینکه مایه فزونی عمل و کردار است، و موجب مزید ثواب. حق این است که اولی به همراه یکی از دو تای دیگر، مجموعاً بهتر از یکی به تنهایی است، مگر اینکه یاد به دل، بدون ذکر به زبان، با اخلاص تر است از جهاتی؛ و چه بسا به این جهت بهتر از مجموع باشد؛ اما ذکر به زبان، بدون یاد در دل، که نزد بیشتر مردم شایع است، و بر حسب عادت می گویند و از معنی آن غافلند، در حالی که دلشان جای دیگر است، نه به سوی خدا، اگر هم این نوع ذکر ثوابی داشته باشد، اندک است، و یاد به دل، از آن بهتر است. همچنان است ذکر وعظ و اندرزی که وعاظ از روی ریا می گویند، در حالی که در دل خود تاثری ندارند، و این ذکر اگر عقابی نداشته باشد، ثوابی هم ندارد؛ و ترجیح میان دومی و سومی دشوار است، با اینکه برای هر کدام نمونه های بسیاری است که نمی توان آنها را به هم ترجیح داد. آنگاه میان عامه اختلاف است که فرشته ها ذکر قلبیِ تنها را می فهمند و می نویسند، یا نه؟ به قولی: آری، زیرا خدا نشانی به آنها می دهد که بفهمند. و به قولی: نه، زیرا از دل آگاه نیستند.

25. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام در ضمن سخنی فرمود: آگاه باشید که هر کس نزد خود به مردم انصاف بدهد، خدا جز عزت او را نمی افزاید.(1)

26. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سه کس در قیامت نزدیک ترین مردم هستند به خدای عزوجل، تا از حساب فارغ شوند: مردی که در حال خشم، قدرتش او را به ستم به زیردست نکشاند؛ مردی که میان دو کس برود و یک جو، یکی را به دیگری ترجیح ندهد؛ و مردی که حق را بگوید، چه به سودش باشد، چه به زیانش.(2)

توضیح: «نزدیک ترین به خدا»: نزدیکی معنوی است، و کنایه از اینکه مشمول لطف و رحمت خدای تعالی است. یا مقصود نزدیکی به عرش خدا، یا به صف پیغمبران و اوصیا است که در کار حساب خلق اند. به معنی اول، مقصود این نیست که پس از حساب نزدیکی پایان می یابد، بلکه مقصود این است که در حالی که مردم ترسان و هراسان و مشغول حسابند، آنان در امن و قرب و زیر سایه عرش به سر می برند، و پس از آن هم به طریق اولی این گونه است. «او را نکشاند»: یعنی وادار نکند. «قدرت بر جور»: چه بسا شامل انتقام مشروع هم باشد، زیرا عفو بهتر است.

«رفتن میان دو»: یا رفت و آمد حقیقی است، یا کنایه از حکم بین آنها، یا شامل هر دو است، و بلکه شامل نامه رسانی و مصالحه و مذاکره هم می گردد. «به یک جو»: مبالغه در کمی میل است. مراد این است که هیچ گونه طرفداری در نفع و ضرر یکی از آنها نکند.

27. کافی: امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: آیا به شما خبر ندهم از سخت ترین واجب خدا بر خلقش؟ و سه تا ذکر کرد، که اولین آن انصاف دادن از طرف خود است به مردم.(3)

توضیح: واجب، چه بسا مستحب مؤکد را هم فرا می گیرد.

1- . کافی 2 : 144
2- . کافی 2 : 145

3- . کافی 2 : 145

28. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بالاترین اعمال، انصاف تو با مردم است، و همراهی با برادر دینی در راه خدا، و ذکر خدا در هر حال.(1)

توضیح: «برادر در راه خدا»: یعنی برادری اش برای رضای خدا باشد، نه به سبب غرض دنیوی. یا مقصود این است که همراهی برای رضای خدا باشد، نه به قصد افتخار و کسب شهرت. به هر تقدیر، همراهی شامل غیر مال هم می شود.(2)

29. کافی: حسن بزاز گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا به تو خبر ندهم از سخت ترین واجبات خدا بر خلقش، که سه گونه است؟ گفتم: چرا. فرمود: انصاف دادن از طرف خود به مردم است؛ و همراهی کردن با برادر مسلمان؛ و بسیار ذکر خدا را کردن در هر جایی. و آگاه باش که مقصود من، گفتن «سبحان الله» و «الحمدلله» و «لا اله الا الله» نیست - گرچه آن هم ذکر خدا است - بلکه یاد خدا در هر حال است، به اینکه اگر طاعت است عمل کند، و اگر گناه است، وانهد.(3)

توضیح: «سه گونه»: در بعضی نسخه ها نیامده. اگر باشد، یا بدل است، یا عطف بیان برای «اشد»، و یا خبری است که مبتدایش حذف شده است. «طاعت به او هجوم آورد»: در قاموس آمده: یعنی به طور ناگهانی به او منتهی شود، یا بدون اذن داخل شود. در بعضی از نسخه ها به جای هجوم طاعت، «هممت» آمده، ولی اولی، هم بیشتر است و هم ظاهرتر.

30. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: آزموده نشده مومن به چیزی سخت تر از سه خصلت، که از آنها محروم می شود. پرسیده شد: آنها چه هستند؟ فرمود: همراهی در هر آنچه به دست دارد، انصاف دادن از طرف خود، و بسیار یاد خدا بودن. و من نمی گویم گفتن «سبحان الله» و «الحمدلله» و «لا اله الا الله» باشد، بلکه یاد خدا است، هنگام برخورد با آنچه بر او حلال کرده؛ و یاد خدا است، هنگام برخورد با آنچه که بر او حرام کرده است.(4)

1- . کافی 2 : 145
2- . کافی 2 : 145

3- . کافی 2 : 145
4- . کافی 2 : 145

توضیح: «سخت تر بر او»: منظور در آخرت است. «از آنها محروم می شود»: بَدل اشتمال است برای خصلت ها؛ یعنی محروم شدن از آن خصلت ها. «هر آنچه به دست دارد»: از اموالی است که در دست او است و مال او است. طیبی گفته است: «ذات شی ء» یعنی نفس شیء و حقیقت آن، اصلاح ذات البین از آن است، یعنی إصلاح احوال بین شما تا اینکه احوال، الفت و محبت و اتفاق باشد، مثل «علیم بذات الصدور» یعنی به مضمرات آن. و در شرح جامع الاصول آمده: «فی ذات یده» یعنی در آنچه مالک است از ملک و اثاث.

31. کافی: یک عرب بیابانی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت عازم غزوه بود. آن شخص رکاب مرکب حضرت را گرفت و گفت: یا رسول الله ! به من عملی بیاموز که به وسیله آن به بهشت بروم. فرمود: آنچه را دوست داری مردم به تو بدهند، تو به آنها بده، و آنچه را که بد داری مردم با تو کنند، با آنها مکن، و راه مرکب را آزاد کن.(1)

توضیح: «غرز راحله»: جوهری گفته: «الغرز» یعنی رکاب سواری که از پوست است. أبی الغوث می گوید: اگر از چوب یا آهن باشد، رکاب است. «راحله»: ماده شتر سواری است، و به قولی: هر شترِ سواری، خواه نر باشد یا ماده.

«أتی الأمر»: انجامش داد. و می توان بنا بر تفعیل خواند، چنان که می گویند: «أتیت الماء تأتیه»: یعنی راهش آسان شد. در المصباح گفته شده: «أتی الرجل یأتی أتیا»: یعنی آمد. «أتیته»، هم به صورت لازم و هم متعدی استعمال می شود.

32. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: عدل، شیرین تر است از آبی که به تشنه کام می رسد؛ و چه قدر عدل گسترده است، اگر عدل در آن باشد، گرچه کم باشد.(2)

33. کافی: بر اساس سند دیگری، مانند این حدیث را آورده است. (3)

1- . کافی 2 : 146
2- . کافی 2 : 146

3- . کافی 2 : 148

توضیح: عدل ضد جُور است، و نهادی است درونی که هر کاری را معتدل می کند و میانه افراط و تفریط را برمی گزیند. اجراء قوانین شرع را در امور جاری بین خلق را عدل می گویند. به قول راغب: «عدل دو قسم است: یکی حسن عقلی دارد که هیچ گاه منسوخ نمی شود و به هیچ وجهی تجاوز صورت نمی گیرد، همچون احسان کردن به عوض احسان دیدن، و کف آزار از کسی که به تو آزار نمی رساند. دومین نوع عدل، آن است که از کلام شرع فهم می شود و چه بسا در زمانی نسخ می شود، همچون قصاص و ارش جنایات. از این رو خدای سبحان فرموده: «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه.»(1) {هر که به شما تجاوز کرد به او تجاوز کنید.} و همچنین فرموده: «و جزاء سیئه سیئه مثلها.»(2) {جزاء بد کردن بد کردن همانند آن است.} و آن را اعتداء و سیئه نامیده، و به این معنی عدل در: «إن الله یأمر بالعدل و الإحسان.»(3) {خدا به عدل و احسان فرمان داده.} آمده است؛ زیرا عدل، برابری در مکافات است، اگر خیر است، به خیر، و اگر شر است، به شر. و احسان، عوض دادن به خیر است، به بیشتر از آن؛ و شر، کمتر عوض دادن است.»(4)

«اگر عدل در آن باشد»: چند وجه در آن است. اول اینکه: ضمیر آن به امر و کار برگردد، اگرچه آن کار کم باشد؛ دوم اینکه: ضمیر به عدل برگردد؛ و مراد از عدل، کاری است که عدل در آن جاری شود، و به همان معنی اول برمی گردد و تاکید است. سوم اینکه: دوباره ضمیر به عدل برگردد. مراد این است که چه قدر عدل گسترده است اگر حقیقی و واقعی باشد، نه آن چیزی که مردم عدل می نامند؛ یا اینکه عدل خالص باشد و به جُور آمیخته نشده باشد؛ یا اینکه عدل در همه اعضا جاری شده باشد، نه اینکه مخصوص بعضی باشد، و در جمیع مردم جاری باشد و مختص به بعضی نباشد. چهارم اینکه: به صورت مجهول خوانده شود. مراد این است که در جمیع واقعه ها جاری شود، نه اینکه عدل فقط در صورتی جاری شود که غرضی به آن تعلق نگرفته

1- . بقره / 194
2- . شوری/ 40
3- . نحل / 90
4- . مفردات: 325

باشد. «تعدیل»: رعایت تعادل و همسانی است در امور. چه بسا معنی«ان قل» این است که عدل میان مردم کم است.

34. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از طرف خود به مردم انصاف بدهد در اینکه به دیگری حکم کند، مورد پسند واقع می شود.(1)

توضیح: یعنی باید حاکم میان مردم کسی باشد که از طرف خود با دیگران به انصاف رفتار کند. چه بسا مقصود این است که هر کس از طرف خود به مردم انصاف بدهد، نیاز به حاکم دیگری ندارد، بلکه می تواند خودش حاکم میان خود و دیگری باشد، و معنی اول روشن تر است.

35. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل به آدم علیه السلام وحی کرد: من همه سخن را در چهار کلمه برایت گرد می آورم. گفت: پروردگارا، آنها چیستند؟ فرمود: یکی برای من و یکی برای خودت، و یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردم است؛ آنکه برای من است، این است که مرا بپرستی و هیچ چیزی را شریک من نسازی؛ و آنکه برای تو است، این است که کار تو را پاداش می دهم آنجا که به آن نیازمندتری؛ و آنکه میان من و تو است، بر تو دعا کردن است و بر من پذیرفتن؛ و آنچه میان تو و مردم است، این است که بپسندی برای مردم آنچه را که برای خود می پسندی، و کراهت داشته باشی از آنچه که نزد خودت از آن کراهت داری.(2)

توضیح: «همه سخن را برایت گرد می آورم»: یعنی کلمات حق که جامع منافع اند. «مرا بپرستی»: کلمه ای است جامع که همه عبادات حقه را در بر می گیرد، و اخلاص که بزرگ ترین شرط آنها است، و شناخت خدا به یگانگی، و برکناری از هر گونه کمبود با توکل به او، در همه امور.

36. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: تقوای خدا داشته باشید و به عدالت رفتار کنید، چون خود شما نکوهش می کنید مردمی را که عادل نیستند.(3)

1- . کافی 2 : 146
2- . کافی 2 : 146

3- . کافی 2 : 147

توضیح: «عدالت کنید»: یعنی میان خاندان و همکاران خود و هر کس که بر او ولایت و سرپرستی دارید.

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: همه شما سر کار هستید و نسبت به زیردستان خود مسئولیت دارید.

«شما نکوهش می کنید مردمی را که عادل نیستند»: یعنی میان مردم، چون حکمرانان ستمکار، و شایسته نیست ملامت کنید کسی را به سبب کاری که خود انجامش می دهید.

37. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: عدالت شیرین تر از عسل، نرم تر از کره، و خوشبوتر از مُشک است.(1)

توضیح: «شیرین تر است از عسل»: از باب تشبیه معقول است به امر محسوس، چون مردم با این لذت های بدنی آشنا هستند.

38. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه خصلت است که هر کس همه یا یکی از آنها را داشته باشد، در سایه عرش خدا است، در روزی که جز سایه او سایه ای وجود ندارد: کسی که از خودش به مردم بدهد هر آنچه را که خواست آنها باشد؛ و کسی که گامی پیش و پس نمی نهد، تا بداند که آن مورد پسند خدا است؛ و کسی که عیبی از برادر مسلمانش نمی گیرد، تا آن را از خودش برگیرد؛ زیرا هیچ عیبی از خود برنمی گیرد، جز آنکه عیب دیگرش پدیدار گردد؛ و مرد را همین بس که به جای دیگران به خود بپردازد.(2)

توضیح: «روزی که سایه ای جز سایه او نیست»: یعنی جز سایه خدا، یا سایه عرش. به معنی اول، چه بسا که در روز قیامت برای خدا سایه هایی باشد غیر از سایه عرش، که آن اعظم و اشرف آنها است و مخصوص است به هر بنده ای که او را بخواهد، که صاحب این خصال از زمره آنان است. گفته شده: سایه داشتن عرش بر بنده ها، منافات دارد با آنچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که: زمین قیامت همه غرق آتش است، جز سایه مومن که صدقه اش سایه او می گردد. و از این رو

1- . کافی 2 : 147
2- . کافی 2 : 147

گفته اند: در قیامت به حسب اعمال، سایه هایی است که صاحبان خود را از سوزش خورشید و آتش و از دم گرم مردمان نگه می دارند، ولی سایه عرش بزرگ تر و بهترین سایه است. جواب داده شده: در آنجا فقط سایه عرش است که هر مومنی به اندازه کردار نیکش از آن بهره ای می گیرد، و اعمال مختلف است؛ بنابراین، برای هر عمل کننده ای سایه ای از سایه عرش حاصل می شود. اضافه سایه به اعمال، به این دلیل است که اعمال سبب استقرار عمل کننده در آن سایه می شود.

طیبی گفته: «سایه عرش» همان سایه خدا است که مانع سوزش و شراره است در هر موقف، و چه بسا که خدا حقیقتاً مومن را در سایه عرشش درآورد. نووی گفته: «ظل» همان آسایش و نعمت است، و کنایه از کرامت است، نه سایه ای از خورشید؛ زیرا همه عالم زیر عرشند و در سایه آن. و گفته شده: پاره ای از عرش زیر خورشید می آید و سایه می افکند. و گفته شده: مقصود این است که او را از ناگواری ها و از گرمای موقف نگه می دارد. «روزی که سایه ای نیست جز سایه او»: یعنی خورشید به آنها نزدیک می شود و گرما سخت می گردد و عرق آنها درمی گیرد. و گفته شده: یعنی هیچ کس را سایه ای نیست، همان گونه که در دنیا سایه دارد.

«گامی پیش و پس ننهد»: عبارت شایعی است در میان عرب و عجم، در عمومیت دادن اعمال، یا تقدیم، و کنایه از انجام دادن است و تاخیر، و کنایه از ترک. «حتی ینفی»: گفته شده: تا اینکه همانند آن را از خود برگیرد، همانند فرموده خداوند: «حتی یلج الجمل.» (1) {مگر آنکه شتر داخل شود.} که معلق کردن به امر محال است.

«کفی بالمرء شغلا»: «باء» زائده است و «شغلا» تمیز آن است. مقصود این است که هر کس به عیب خود و اصلاح آن بپردازد، فرصت ندارد به عیب مردم بپردازد، و در این مورد کنکاش کند و آنان را به این سبب سرزنش نماید.

39. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس با مالش فقیری را همراهی کند و از طرف خود به مردم انصاف بدهد، او است که به راستی مومن است.(2)

1- . اعراف / 40
2- . کافی 2 : 147

توضیح: «فذلک المؤمن حقا»: یعنی مومن برحق است و شایسته نام مومن است، چون ایمان کامل و اوصاف آن را دارد.

40. کافی: امام صادق فرمود: دو کس هرگز در امری کشمکش نمی کنند، که یکی به انصاف با دیگری رفتار کند و او نپذیرد، مگر آنکه مغلوب گردد. (1)

توضیح: در قاموس آمده: «تداروا» یعنی: تدافع در خصومت. «و أدیل منه» یعنی: غلبه و نصرت برای او قرار می گیرد. گفته شده: «أدالنا الله علی عدونا.» یعنی: ما را برعلیه او یاری کرد و غلبه را برای ما قرار داد. در الفائق آمده: «أدال الله زیدا من عمرو.» یعنی: الله، دولت و شوکت را از عمرو گرفت و به زید داد.

41. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا را بهشتی است که در آن درنمی آید، مگر سه کس، که یکی از آنان کسی است که درباره خود حکم بهحق می کند.(2)

1- . کافی 2 : 147
2- . کافی 2 : 148

باب سی و ششم : عوض دادن به خوبی ها و نکوهش بدی کردن در برابر نیکی، و درباره اینکه مؤمن گمنام است

آیات:

- و ما آتیتم من ربا لیربوا فی أموال الناس فلا یربوا عندالله.(1)

{و آنچه [به قصد] ربا می دهید تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی گیرد.}

- هل جزاء الإحسان إلا الإحسان. (2)

{مگر پاداش احسان جز احسان است؟}

- و لا تمنن تستکثر. (3)

{و منّت مگذار و فزونی مَطَلب.}

روایات:

1. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دست خدا بالای سر مکفرین (گمنامان) باشد که به رحمت در پرواز است. (4)

2. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: مومن مکفر و گمنام است، زیرا کار خیرش به درگاه خدای عزوجل بالا می رود و در میان مردم منتشر نمی شود؛ و

1- . روم / 39
2- . الرحمن / 60
3- . مدثر / 6
4- . علل الشرائع 2 : 247

کافر، نامدار و مشهور است، زیرا کار خیرش در میان مردم منتشر می شود و به سوی آسمان بالا نمی رود.(1)

3. علل الشرائع: امام کاظم از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله گمنام است، و از احسانش قدردانی نشده، با اینکه به قریش و عرب و عجم احسان کرده است؛ و چه کسی بیشتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این خلق احسان کرده؟ ما خاندان نیز، مورد ناسپاسی قرار گرفتیم و احسان ما را قدر نمی شناسند؛ و مومنان خوب هم گمنام اند و از کارهای خیرشان قدردانی نمی شود.(2)

4. معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: امیر مومنان علیه السلام فرمود: هر کس عوضی بدهد در برابر خوبی که به او شده است، برابری کرده؛ و هر کس دو برابر عوض بدهد، شاکر است؛ و هر کس قدردانی کند کریم است؛ و هر کس بداند کار خوبش خوبی به خود او است، در نیکی کردن به مردم کندی نمی کند، و محبت زیاد ازآنها نمی خواهد؛ شکر آنچه را که به خود کرده ای و آبرویت را با آن حفظ کرده ای، از دیگری مخواه، و بدان که حاجت خواه تو، آبرویش را در برابر آبروی تو حفظ نکرده، پس تو نیز با جواب رد ندادن به او آبروداری کن.(3)

5. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: چهار شخص هستند که زودتر کیفر می کشند: کسی که به او احسان کرده ای و در عوض به تو بدی کرده؛ کسی که به او ستمی نکرده ای و او به تو ستم کرده؛ کسی که با او پیمانی بسته ای و قصد تو وفا کردن است و قصد او پیمان شکستن؛ و کسی که با خویشانش صله رحم می کند و آنها با او قطع رحم می کنند.(4)

6. خصال: در وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، مانند این حدیث آمده است.(5)

1- . علل الشرائع 2 : 247
2- . علل الشرائع 2 : 247
3- . معانی الاخبار: 141، خصال 1 : 123
4- . خصال 1 : 109
5- . خصال 1 : 110

مولف: پاداش دادن به احسان، با چند سند، در «باب کلیات مکارم» آمده است.(1)

7. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: در قرآن خدا یک آیه ثبت شده است. پرسیدم: کدام آیه؟ فرمود: این قول خدای تبارک و تعالی: «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان.»(2) {مگر پاداش احسان جز احسان است؟} و بر هر چه کافر و مومن و نیک و بد حکم فرما است؛ و هر کس به او خوبی شده، بر او است که عوض بدهد، و عوض دادن همین نیست که به مانند او به وی خوبی کند، بلکه باید این را هم بداند که علاوه بر جبران آن، باید بدون عوض هم تفضل کند.

8. کتاب حسین بن سعید و نوادر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به نام خدا چیزی از شما درخواست کرد، به او بدهید؛ و هر کس احسانی به شما کرد، عوضش را بدهید؛ و اگر نتوانید عوض دهید، آنقدر به او دعا کنید که گمان کنید به او عوض داده اید.

9. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند خلقی از بنده هایش آفریده که به مستمندان شیعه ما کمک می کنند تا به این وسیله ثوابشان بدهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در ستایش برادری که به تو احسانی کرده، همین بس است که بگویی: خدا جزای خیرت دهد. و چون در غیابش نام او را ببرند، بگویی: خدا جزای خیرش دهد. در این صورت به او عوض داده ای.

10. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: لعنت خدا بر آن کسی که راه کار خیر را ببندد. و او، کسی است که در حقش احسان می شود و او ناسپاسی می کند، و مانع می شود که دوستش به دیگری خیری برساند.(3)

الدره الباهره: امام کاظم علیه السلام فرمود: احسان، یک غُل است بر گردن گیرنده که آن را نمی گشاید مگر آنکه عوض دهد، یا تشکر کند.

1- . بحارالانوار 69 : 332
2- . الرحمن / 60

3- . اختصاص: 241

11. مجمع البیان: امام صادق علیه السلام فرمود: یک آیه در قرآن خدا ثبت است. پرسیدم: کدام آیه؟ فرمود: این قول خدای تبارک و تعالی: «هل جزاء الإحسان إلا الإحسان.» {مگر پاداش احسان جز احسان است؟} و بر هر چه کافر و مومن و نیک و بد حکم فرما است. و هر کس به او خوبی شد، بر او است که عوض بدهد. و عوض دادن همین نیست که به مانند او به وی خوبی کند، بلکه باید این را هم بداند که علاوه بر جبران آن، باید بدون عوض هم تفضل کند.(1)

12. نهج البلاغه: امیر مومنان علیه السلام فرمود: با پاداش دادن به خوش کردار، بدکردار را بازدار.(2)

1- . مجمع البیان 9 : 208
2- . نهج البلاغه 2 : 186

باب سی و هفتم : باز هم در اینکه مومن گمنام است و از کار خیرش قدردانی نمی شود.

مولف: اخبار بسیاری در باب جداگانه ای به همین عنوان، در «کتاب ایمان و کفر» آمده است. (1)

1. نوادر راوندی: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: نیکوکار، نکوهش شده و رانده شده است.

و بر اساس همین سند، آمده است که آن حضرت فرمود: برترین مردم از نظر مقام در درگاه خدا، و نزدیک ترین وسیله به خدا،

نیکوکاری است که احسانش مورد ناسپاسی قرار می گیرد.

و بر اساس همین سند، آن حضرت فرمود: دست خدا بالای سر گمنامان است، و به رحمت در پرواز است. (2)

1- . بحارالانوار 67 : 261 - 259
2- . نوادر راوندی: 9

باب سی و هشتم : هدیه

آیات:

- و إنی مرسله إلیهم بهدیه. (1)

{و [اینک] من ارمغانی به سویشان می فرستم. }

روایات:

1. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هدیه در مقابل درخواست حاجت، چه چیز خوبی است. و فرمود: به هم هدیه بدهید تا دوست هم باشید، زیرا هدیه کینه ها را از میان می برد.(2)

2. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هدیه سه گونه است: هدیه در عوض هدیه، هدیه سازش، هدیه برای خدای عزوجل.(3)

3. عیون اخبارالرضا: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه خوب است هدیه؛ کلید برآوردن نیازها است.(4)

4. عیون اخبارالرضا: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هدیه چه خوب است، زیرا کینه را از دل بیرون می کند.(5)

1- . نمل / 35
2- . خصال 1 : 16
3- . خصال 1 : 44
4- . عیون اخبارالرضا 2 : 74
5- . عیون اخبارالرضا 2 : 74

5. امالی طوسی: ابی قتاده گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: آیا به هم هدیه می دهید؟ گفت: آری یا ابن رسول الله! فرمود: ادامه بدهید هدیه را، وقتی که ظرف ها را نزد صاحبش پس می فرستید.(1)

6. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از گرامی داشت مرد در حق برادر مسلمانش، این است که تحفه او را بپذیرد، یا از آنچه در دست دارد تحفه بدهد، و به سبب چیزی به تکلف و سختی نیفتد.(2)

7. نهج البلاغه: پیغمبر در شرح اهل فتنه فرمود: شراب را به نام نبیذ حلال می شمارند، و حرام و رشوه را به نام هدیه، و ربا را به نام بیع و خرید و فروش حلال می شمارند.(3)

1- . امالی طوسی 1 : 311
2- . نوادر راوندی: 11
3- . نهج البلاغه: خطبه 154

باب سی و نهم : ماعون (ظرف عاریه)

آیات:

- و یمنعون الماعون.(1)

{و از [دادن] زکات [و وسایل و مایحتاج خانه] خودداری می ورزند.}

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در معنی «یمنعون ماعون» فرمود: همچون چراغ و آتش و مایه خمیر و مانند آنها است که مردم به آنها نیاز دارند.

و در روایت دیگر، خمیر و آفتابه آب ذکر شده است.

2. قرب الاسناد: علی علیه السلام فرمود: جلوگیری از نمک و آتش روا نیست.(2)

3. امالی صدوق: در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرده است: دریغ کردن از ابزار زندگانی است. و فرموده: هر کس ماعون را از همسایه اش دریغ دارد، خدا در روز قیامت خیرش را از او دریغ می دارد و او را به خود وامی گذارد؛ و هر کس را به خود وانهد، او چه حال بدی خواهد داشت.(3)

1- . ماعون / 7
2- . قرب الإسناد: 85
3- . امالی صدوق: 257

باب چهلم : چشم پوشی از عیوب مردم، و ثواب کسی که بدی خود را (نه مردم را) دشمن می دارد

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خوشا بر کسی که عیب خودش، او را از پرداختن به عیوب مردم بازمی دارد.

2. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه کس در سایه عرش خدا هستند، در روزی که جز سایه آن، سایه ای نیست: کسی که انصاف بدهد به مردم از طرف خود؛ و کسی که گامی پیش و پس ننهد، تا بداند که آن کار مورد پسند یا خشم خدا است؛ و کسی که نکوهش نکند برادرش را به عیبی، تا آن را از خود دور کند؛ زیرا از خود عیبی برنمی دارد، مگر آنکه عیب دیگرش پدیدار گردد؛ و بس است برای مرد، اینکه به خود بپردازد نه به مردم دیگر.(1)

محاسن: بر اساس سندی، حدیثی مانند این را نقل کرده است، با اندک تغییری، که ما آن را در «باب جوامع مکارم» آورده ایم.(2)

3. تحف العقول: در وصیت امیر مومنان به پسرش امام حسین علیه السلام آمده است: هر کس عیب خود را دید، از عیب دیگر بازماند.(3)

1- . خصال 1 : 40
2- . محاسن: 5
3- . تحف العقول: 83

4. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای مرد همین عیب بس که بنگرد در مردم، آنچه را که در خود او است، و نبیند و سرزنش کند مردم را، به سبب آنچه خودش نمی تواند ترک کند، و آزار بدهد همنشین خود را، با آنچه که سودی برایش ندارد.(1)

5. خصال: پیغمبر صلی الله علیه و آله در وصیت به ابوذر، به او فرمود: باید آنچه که در وجود خود می دانی، تو را از مردم جلوگیر باشد، و بد نشماری در آنها، آنچه که خود می کنی. و فرمود: بس است برای مرد، این عیب که در مردم بشناسد آنچه را که در وجود خودش درنمی یابد، و مایه شرم آنها بداند، آنچه را که در خود او است، و آزار بدهد همنشین خود را، با آنچه که سودی برایش ندارد. (2)

6. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ثواب نیکی از همه زودتر می رسد، و تجاوز، شری است که عقابش از همه زودتر می رسد؛ و بس است برای مرد، همین عیب که ببیند در مردم، عیبی را که در خود نمی بیند؛ و سرزنش کند مردم را به سبب آنچه که خود نمی تواند ترکش کند؛ و آزار بدهد همنشینش را با آنچه که سودی برایش در بر ندارد.(3)

ثواب الاعمال: مانند این حدیث را آورده است.(4)

مجالس مفید: مانند این حدیث را آورده است.

و حسین بن سعید نیز مانند همین حدیث را نقل کرده است.

7. علل الشرائع: به محمد بن حمیم گفته شد: چرا مردم را نکوهش نمی کنی؟ گفت: من ازخودراضی نیستم، تا اینکه از نکوهش آن فارغ شوم و به بدی دیگری بپردازم. همانا مردم از خدا درباره گناهان مردم می ترسند و خود را از گناه خود در امان می دانند.

1- . خصال: 54
2- . خصال 1 : 1
3- . امالی طوسی 1 : 105

4- . ثواب الاعمال: 245

8. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: کمترین چیزی که آدمی با آن از ایمان به در می شود، این است که کسی را برادر دینی بگیرد و لغزش های او را به شمار آورد، تا روزی به سبب آنها به او سرکوفت بزند. (1)

9. علل الشرائع: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که مردی در سمت راست تو است و درباره او عقیده ای داری، تا به سمت چپت برسد، درباره او جز خوبی مگو و از او بیزاری مجو، تا بشنوی از او همان سخنی را که در سمت راست شنیدی؛ زیرا دل ها میان دو انگشت خدا است و هر ساعتی آنها را به سویی می گرداند، و بنده چه بسا که توفیق خیر یابد.

صدوق (ره) گفته: مقصود از دو انگشت خدا، دو راه است که به آن سو رهنما است، یکی خیر و دیگری شر؛ زیرا خدا انگشت ندارد و به مانند خلق خود نیست، تعالی عن ذلک علوا کبیرا.(2)

10. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دشمن خود باشد و دشمن مردم نباشد، خدا او را از هراس روز قیامت امان می دهد. (3)

ثواب الاعمال: مانند این حدیث را آورده است.(4)

11. دعوات راوندی: امیر مومنان علیه السلام فرمود: شریف ترین خصال کریم این است که از آنچه می دانی غفلت کنی.

12. نهج البلاغه: از شریف ترین کارهای کریم، به روی خود نیاوردن آن چیزی است که از آن باخبر است.

و فرمود: هر کس عیب خویش را ببیند، از عیب دیگری درمی گذرد.

و فرمود: هر کس عیوب مردم را ببیند و زشت بشمارد ولی آنها را برای خود بپسندد، خود او احمق است.

1- . معانی الاخبار: 394
2- . علل الشرائع، باب نوادر العلل، شماره 75

3- . خصال 1 : 11
4- . ثواب الاعمال: 165

و فرمود: بزرگ ترین عیب این است که نکوهش کنی آنچه را که در خود تو است.

و فرمود: ای مردم! خوشا به کسی که پرداختن به عیب خودش او را از عیب دیگران بازدارد، و خوشا بر کسی که در خانه اش بماند، روزی اش را بخورد، به طاعت پروردگارش بپردازد، بر گناهش بگرید، مشغول کار خود باشد، و مردم از او آسوده باشند.(1)

1- . نهج البلاغه حکمت: 222 و 349 و 353 و 174

باب چهل و یکم : ثواب پاک کردن و اصلاح راه عبور مردم، و راهنمایی در راه

روایات:

1. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده ای به بهشت رفته، برای اینکه یک شاخه خار را از راه مسلمانان پاک کرده است.(1)

2. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عیسی بن مریم به قبری گذر کرد که صاحبش در عذاب بود، و سال آینده از آنجا گذر کرد و او عذابی نداشت؛ گفت: پروردگارا! من سال گذشته به این قبر گذر کردم و صاحبش در عذاب بود، و امسال به آن گذر کردم و عذابی نداشت؟ خدا به او وحی کرد: ای روح الله! او فرزند خوبی داشت که به بلوغ رسید و راهی را درست کرد و یتیمی را در پناه گرفت، و من او را آمرزیدم در برابر کاری که پسرش کرد.(2)

3. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس پاک کند از راه مسلمانان آنچه را که آزارشان می دهد، خدا اجر خواندن چهارصد آیه را، که هر حرفش ده حسنه دارد، برایش می نویسد.(3)

مولف: این حدیث با سندش در «باب کلیات مکارم» نقل شده است.(4)

1- . خصال 1 : 18
2- . امالی صدوق: 306
3- . امالی طوسی 1 : 185
4- . بحارالانوار 69 : 382

4. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: شیوه علی بن حسین علیه السلام این بود که چون در میان راه به کلوخی برمی خورد، از مرکبش فرود می آمد تا آن را با دست خود از سر راه دور کند... . - تا آخر خبر.(1)

5. دعوات راوندی: از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: بر هر مسلمانی در هر روز یک صدقه است. گفته شد: چه کسی بر آن توانا است؟ فرمود: اینکه تو آنچه را که مایه آزار است از سر راه پاک کنی، صدقه است؛ و راهنمایی هر کسی به راهی که می خواهد برود، صدقه است؛ و عیادت بیمار صدقه است؛ امر به معروف صدقه است؛ نهی تو از منکر نیز صدقه است؛ و جواب دادن به سلام نیز صدقه است.

1- . امالی طوسی 2 : 285

باب چهل و دوم : نرمش و آرامش و جلوگیری از آزار، و در همیاری در نیکی و تقوا

آیات:

- فبما رحمه من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم.(1)

{پس به [برکتِ] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پُر مِهر] شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه. }

- و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الإثم و العدوان.(2)

{و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدّی دستیار هم نشوید، و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است. }

- و اخفض جناحک للمؤمنین.(3)

{و بال خویش برای مومنان فرو گستر. }

- و قل لعبادی یقولوا التی هی أحسن إن الشیطان ینزغ بینهم إن الشیطان کان للإنسان عدوا مبینا.(4)

1- . آل عمران / 159
2- . مائده / 2
3- . حجر/ 88
4- . أسری/ 53

{و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند، که شیطان میانشان را به هم می زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است. }

- و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما.(1)

{و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند. }

- و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین.(2)

{و برای آن مومنانی که تو را پیروی کرده اند، بال خود را فرو گستر. }

روایات:

1. نهج البلاغه: چون مدارا مایه جدایی باشد، سخت گیری مدارا است؛ چه بسا دارو درد باشد و درد، دارو.(3)

2. امامت و تبصره: امام کاظم از پدرش، از پدرانش علیهما السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: نرمش میمنت دارد و سخت گیری شوم است.

و بر اساس همین سند فرمود: مدارا بر امری نهاده نمی شود، مگر آنکه زیورش باشد؛ و از چیزی کنده نمی شود، مگر آنکه زشتش کند.

3. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: مسلمان آن کسی است که مردم از دست و زبانش در سلامت اند، و مومن آن کسی است که مردم او را بر مال و جان خود امین می سازند.

و در روایت دیگر: مومن آن کسی است که همسایه اش از شر و نیرنگش در امان است.(4)

4. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به شما خبر ندهم از آن کسی که فردا دوزخ بر او حرام است؟ گفتند: چرا یا رسول الله ! فرمود: آسان گیر به خویشاوندان، و نرمخوی خوش برخورد.(5)

1- . فرقان / 63
2- . شعراء / 215
3- . نهج البلاغه 2 : 51
4- . معانى الاخبار: 239
5- . امالى صدوق: 192

خصال: مانند این حدیث را نقل کرده است.(1)

ثواب الاعمال: مانند این حدیث را نقل کرده است.(2)

5. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خردمندترین مردم آن کسی است که با مردم خوشرفتار است و مدارا می کند؛ و زبون ترین مردم آن کسی است که به مردم توهین می کند.(3)

6. امالی صدوق: امام هادی علیه السلام فرمود: در مناجات موسی بن عمران علیه السلام با خدا، آمده بود: الهی! سزای کسی که باز گیرد آزارش را از مردم و ببخشد خیرش را به آنها، چیست؟ فرمود: ای موسی! دوزخ در روز قیامت بر او فریاد می زند: مرا به تو راهی نیست.(4)

7. امالی صدوق: امیر مومنان علیه السلام فرمود: هر کس عافیت از زیردست خود را بپسندد، سلامت از بالادستش به او روزی می شود... . - تا آخر خبر.(5)

8. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: شرف مومن به نماز شب او است، و عزتش، به بازگیری آزارش از مردم.(6)

خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: «جبرئیل به پیامبر فرمود... .» - و مانند روایت گذشته را آورده، با اضافاتی در آن.(7)

خصال: از سهل بن سعد، مانند این حدیث را از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.(8)

1- . خصال 1 : 113
2- . ثواب الاعمال: 156
3- . امالی صدوق: 14
4- . امالی صدوق: 125
5- . امالی صدوق: 268
6- . خصال 1 : 7
7- . خصال 1 : 7
8- . خصال 1 : 7

9. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: مردمی از قریش با دیگران سازش و مدارای کمی داشتند و از قریش نفی شدند، به خدا سوگند که نژادشان عیبی نداشت؛ و مردمی غیر از آنها سازش و مداراشان خوب بود و به خاندان والا پیوسته شدند. راوی می گوید: سپس امام علیه السلام فرمود: هر کس از آزار مردم دست بکشد، یک دست از آنها باز گرفته، و آنان دست های بسیاری را از او بازمی گیرند.(1)

مولف: برخی اخبار در این باره در «کلیات مکارم» نقل شده است.

10. خصال: حدیث اربعمأه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مومن خودش در رنج است و مردم از او آسوده اند.(2)

11. قرب الاسناد: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دانش چه خوب وزیری است برای ایمان، و حلم و بردباری چه خوب وزیری است برای دانش، و مدارا چه خوب وزیری است برای حلم، و نرمخویی چه خوب وزیری است برای مدارا.(3)

12. امالی طوسی: جابر گفت: گفته شد: یا رسول الله، کدام مسلمان برتر است؟ فرمود: آن کسی که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند.(4)

13. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما گروه پیغمبران ماموریم به مدارا با مردم، آن چنان که ماموریم به انجام واجبات.(5)

14. معانی الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خردمندترین مردم آن کسی است که با مردم خوشرفتار است و مدارا می کند.(6)

15. معانی الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به شما خبر ندهم از بدترین مردم؟ گفتند: چرا یا رسول الله. فرمود: کسی که نسبت به مردم کینه دارد و مردم هم کینه او را دارند. و سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از آن خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله. فرمود: کسی که از لغزش نگذرد و معذرت نپذیرد و از گناهی نگذرد.

1- . خصال 1 : 12
2- . خصال 2 : 155
3- . قرب الإسناد: 33
4- . امالی طوسی 1 : 277
5- . امالی طوسی 2 : 135
6- . معانی الاخبار: 195

سپس فرمود: آیا شما را به بدتر از آن هم خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله. فرمود: آن کسی که از شرش امان نباشد، و امیدی به خیرش نرود... - تا آخر حدیث.(1)

16. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خود را از آبروی مردم بازدارد، خدا در روز قیامت او را از عذاب بازمی دارد؛ و هر کس خشمش را از مردم واگیرد، خدا در روز قیامت از او می گذرد.(2)

17. کتاب حسین بن سعید و نوادر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا نرمش کننده است، ثواب می دهد، هر نرم خویی را دوست دارد و در برابر نرمش، آنچه را که در برابر سخت گیری نمی دهد، عطا می کند.

18. کتاب حسین بن سعید و نوادر: معاذ بن مسلم گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و مردی در حضورش بود. آن حضرت به او فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: نرم خویی میمنت دارد و بدخویی شوم است.

19. دعوات راوندی: امام کاظم از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که به ابوذر غفاری فرمود: آزارت را از مردم بازگیر، زیرا آن صدقه ای است که به خودت می دهی.(3)

و بر اساس همین سند، از آن حضرت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: نزد خدای تعالی و رسولش، عملی محبوب تر از ایمان به خدا و نرم خویی به بندگانش نیست؛ و نزد خدای تعالی، عملی مبغوض تر از شرک به خدای تعالی و سخت گیری به بندگانش وجود ندارد.(4)

و بر اساس همین سند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو نفر با هم یار نمی شوند، مگر آن کسی که نسبت به یارش نرم خو تر است، و اجرش نزد خدای تعالی بیشتر، و او نزد خدای تعالی محبوب تر است.(5)

1- . معانی الاخبار: 196
2- . ثواب الاعمال: 120
3- . نوادر راوندی: 3

4- . منبع یافت نشد.
5- . نوادر راوندی: 4

و بر اساس همین سند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نرم خویی را بر چیزی نمی نهند، مگر آنکه آن را زیور بخشد؛ و بدخویی را بر چیزی نمی نهند، مگر آنکه آن را زشت کند؛ به هر کس نرمخویی داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده، و هر کس از آن محروم است، از خیر دنیا و آخرت محروم است.(1)

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس با خُلق مدارا بمیرد، شهید مرده است.(2)

20. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هر چیزی قفلی دارد، و قفل ایمان نرمخویی است.(3)

توضیح: در نهایه آمده: «رفق» نرم خویی است و خلاف سخت گیری است. از این معنا حدیثی آمده که: رفق در چیزی نباشد، جز آنکه زیور آن است. و مقصود، لطف و مهرورزی است. و در حدیث دیگری آمده است: «تو رفق و مدارا می کنی و خدا طبیب است.» یعنی تو به خوشی و مهر پرستاری بیمار را می کنی و او است که به او شفا و عافیت می دهد. و از آن است حدیث دیگر که: «در رفق کردن با ناتوان آنان و رفع نیازشان.» یعنی مدارا با آنها.

«هر چیزی قفل دارد»: یعنی نگهداری از اینکه تباهی به آن راه پیدا کند، یا صلاحیت از آن برود. و این تشبیه معقول است به محسوس. «قفل ایمان مدارا است»: مقصود از آن نرم خویی و مهربانی و ترک بدخویی و سخت گیری در کارها و در گفته ها نسبت به مردم است در هر حال، خواه از آنان خلاف ادب صادر شده باشد، یا نه. و در آن ایمان تشبیه به گوهری ارزشمند شده که باید آن را حفظ کرد. و دل گنجینه آن است و نرمش قفل آن است، که آن را از اینکه بیرون افتد، یا فسادی در آن راه پیدا کند، حفظ می کند، زیرا شیطان ایمان دزد است. و اگر قفل باز شود و رفق نباشد، آدمی به خشونت و دشنام و قهر و کتک زدن و مانند آنها - از اموری که مایه کمبود ایمان یا نابودی آن است - کشیده می شود.

1- نوادر راوندی: 4
2- . منبع یافت نشد.

3- . کافی 2 : 118

یکی از افاضل گفته: این برای آن است که هر کس نرم خویی ندارد، سخت گیری می کند و بر او سخت گیری می کنند و به خشم می آید و به گفته ای یا کرداری ایمان از دلش به در می آید. پس رفق، قفل ایمان است و آن را نگه می دارد.

21. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: رفق نصیب هر کس شود، ایمان هم نصیبش شده است.(1)

توضیح: یعنی هر کس در علم خدا سهمی از رفق و نرمش مقدرش شده، ایمان کامل دارد.

22. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی رفیق و مدارا کننده است و رفق را دوست دارد و از رفق او به بنده هایش این است که کینه هاشان را خرده خرده از سینه هاشان بیرون می کشد، و هوس هایشان را با دل هاشان ضد هم می کند؛ و از رفقش به آنها، این است که آنان را به امری وامی نهد که می خواهد آن را از آنها براندازد، برای مدارا با آنها، تا اینکه رشته های زنجیری ایمان و سنگینی آن یکجا بر آنها فشار نیاورد که ناتوان شوند، و هرگاه آن را بخواهد، امری را با دیگری نسخ می کند و آن امر اول برداشته می شود.(2)

توضیح: «خدای تعالی رفیق است»: مسلم در صحیح خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خدا رفیق است و رفق را دوست دارد و به واسطه رفق عطا می کند آنچه را که با سخت گرفتن، نمی دهد. قرطبی گفته: رفیق آن است که زیاد نرم خویی دارد، و رفق به معنی آسان گرفتن است و ضد عنف و سخت گیری و تعصب است، و همچنین به معنی ارفاق است، که عطا کردن وسیله سهولت است، و به معنی آرام کار کردن است که ضد شتاب زدگی است. و نسبت همه معانی به خدا، درست است، زیرا خدا آسان کننده و عطابخش و بی شتاب در کیفر دادن گنهکاران است. طیبی گفته: رفق، لطف است و انجام کار به بهترین و آسان ترین راه آن. و خدا رفیق است یعنی لطف دارد به بندگانش و از آنها آسانی می خواهد نه سختی و دشواری. و جائز نیست که خدا را به این نام بخوانند، زیرا در حدیث متواتر و قطعی

1- . کافی 2 : 118
2- . کافی 2 : 118

وارد نشده، و در این حدیث به حساب اینکه نام خدا باشد نیامده، بلکه برای شرح مقدمه چینی است؛ یعنی رفق و نرمش مؤثرترین سبب و سودمندترین آنها است و سزاوار نیست حرص در طلب روزی، بلکه باید آن را به خدا وانهاد. نووی گفته: جائز است از خدا به نام رفیق و غیره نام برد، چون در خبر واحد صحیح برای خدا آمده، و اهل اصول در نام گذاری خدا به صرف خبر واحد، اختلاف دارند.

مصباح گفته: «رفق در عمل محکم کاری است.» و روا است که به این معنی بر خدا اطلاق شود. معنی این که خدا رفق را دوست دارد این است که به آن امر کند و تشویق نماید و به سبب آن ثواب بخشد.

«سل و استلال»: در قاموس آمده: چیزی را خرده خرده از چیز دیگر به در آوردن. «ضغینه» به معنی کینه است، و مقصود این است که خدا خرده خرده کینه ها را به در می آورد وگرنه مردم همدیگر را نابود می کردند. و گفته شده: یعنی خدا مردم را تکلیف نکرده که یکباره کینه را از سینه به در کنند چون دشوار است، بلکه از آنها خواسته به تدریج آن را بزدایند و این معنی بعیدی است. چه بسا مقصود این باشد که خدا پیغمبران و اوصیا را فرموده تا با بنده های کافر و منافقش نرمش نشان بدهند، و به آنها نیکی کنند، و دل آنها را با دادن مال و خوش رفتاری به دست بیاورند، و بدین سبب کینه خدا و رسول و مؤمنان از دلشان خرده خرده به در آورده می شود. و چه بسا مقصود از بیرون کشیدن این است که کفر و نفاقشان را خرده خرده به مؤمنان اظهار می کند تا گول آنها را نخورند، چنانچه خداوند در آیه: «أم حسب الذین فی قلوبهم مرض أن لن یخرج الله أضغانهم.»(1) {آیا کسانی که در دل هایشان مرضی هست، پنداشتند که خدا هرگز کینه آنان را آشکار نخواهد کرد؟} یعنی کینه آنان را بر مؤمنان، و سپس فرموده: «و لو نشاء لأریناکهم فلعرفتهم بسیماهم و لتعرفنهم فی لحن القول و الله یعلم أعمالکم.» {و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می نمایانیم، در نتیجه ایشان را به سیمای [حقیقی] شان می شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی خواهی بُرد و خداست که کارهای شما را می داند.} و: «إنما الحیاه الدنیا لعب و لهو و إن تؤمنوا و

1- . قتال / 29

تتقوا یؤتکم أجورکم و لا یسئلکم أموالکم- إن یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج أضغانکم.» {زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست، و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید [خدا] پاداش شما را می دهد و اموالتان را [در عوض] نمی خواهد.اگر [اموال] شما را بخواهد و به اصرار از شما طلب کند بخل می ورزید، و کینه های شما را برملا می کند.} گفته اند: «إن یسئلکموها فیحفکم.» {اگر [اموال] شما را بخواهد و به اصرار از شما طلب کند.} یعنی همه آن را از شما بخواهد، یا اجر رسالت را بخواهد و در آن اصرار کند، «تبخلوا.» {بخل می ورزید.} و آن را نمی دهید. «و یخرج أضغانکم.» {و کینه های شما را برملا می کند.} یعنی بغض و دشمنی شما را برای خدا و رسول، ولی بر شما تنها یک چهارم از یک دهم واجب کرده و از شما مزد رسالت هم نخواسته، و این مؤید معنی گذشته است.

«ضد هم کرده هواها و دل هاشان را»: چند معنی دارد:

1) اینکه معطوف بر «أضغان» باشد؛ یعنی از لطف خدا بر بنده هایش این است که هوا و دل شما را ضد هم ساخته تا به هم نزدیک شوید، و این نزدیک به همان فقره پیشین است.

2) اینکه عطف بر «تسلیله» باشد؛ یعنی از لطف خدا به بنده های مؤمن خود این است که هوا و هوس و خواست مخالفین و کفار را ضد هم ساخته، و اگر همه یک دل بودند، مؤمنان را نابود می کردند و از بن می کندند، چنانچه خدای تعالی فرموده: «لا یقاتلونکم جمیعا إلا فی قری محصنه أو من وراء جدر بأسهم بینهم شدید تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بأنهم قوم لا یعقلون.»(1) {[آنان، به صورت] دسته جمعی، جز در قریه هایی که دارای استحکاماتند، یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متّحد می پنداری و [لی] دل هایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند.}

3) اینکه دوباره عطف بر «تسلیله» باشد، یعنی از لطف خدا است که هوس هر کسی را با دلش که روح و خرد او است ضد هم ساخته، وگرنه کسی آخرت را بر دنیا

1- . حشر/ 14

برنمی گزید. در نسخه ای «مضادته» آمده که مناسب تر با این معنا است. مضاده به معنی ضد هم ساختن چیزی با دیگری، شایع است؛ چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: روشنی را با تاریکی و خشکی را با تری ضد ساخت.

4) اینکه «واو» به معنی «مع» باشد و تتمه فقره گذشته باشد؛ یعنی کینه آنها را به در آورد با اینکه نباید درآید، چون سببش وجود دارد و هواهاشان با دل شان ضد هم اند.

5) اینکه از لطف خدا است که تکلیف های ضد هوا و دلخواه را بر آنها واجب کرد، ولی با مدارا و آسان گیری به طوری که بر آنها سخت نباشند؛ چرا که اوامر و نواهی را خرده خرده بر آنها صادر کرد تا مایه نفرت آنها نگردند، مثلا چون عادت به شراب خواری داشتند، نخست آیه ای نازل کرد و مفاسد آن را گوشزد نمود و آنگاه آنها را از می خواری در نزدیکی وقت نماز نهی کرد، و سپس در همه حال آن را سخت گرفت و همه احکام را یکباره نازل نکرد تا بر آنها دشوار باشد، بلکه به تدریج مقرر کرد. همه اینها روشن است برای کسی که موارد نزول آیات را و موارد جعل احکام را تتبع کرده و در لفظ «مضاده» اشاره ای به آن دارد. فیروزآبادی گفته: ضدش در خصومت، یعنی غلبه بر او و منصرف کردن او از آن و منع او با رفق، و «ضاده» یعنی مخالفت با او.

و از رفقش به آنها این است که آنها را به امری وامی نهد. حاصلش اینکه: خواسته آنها را از یک امری بازگیرد، ولی می داند که اگر در این امر شتاب صورت بگیرد بر آنها گران می آید، از این رو آن را پس می اندازد تا بر آنها آسان گردد؛ سپس آنها را به امر دیگری می کشاند و امر اول نسخ می شود، چنانچه درباره قبله، خدای تعالی می دانست که پیغمبر توجه به کعبه را می خواهد، ولی این حکم در بدو آمدن به مدینه برای مسلمانان ناگوار بود، چون عادت به نماز به سوی بیت المقدس داشتند، و آنها را در آن کار وانهاد تا اینکه کامل شدند و به احکام اسلام دل دادند و رو کردن به کعبه برایشان آسان شد.

«رشته های زنجیری اسلام»: احکام و قوانین آن است که همچون دسته کوزه اند و هر کس بخواهد از کوزه بنوشد، آن را می چسبد، و هر کس هم بخواهد از اسلام بهره مند شود، باید به قوانین و احکامش چنگ بزند.

«ثقل» را به مثاقله تعبیر کرده برای مبالغه، و چه بسا که در اصل «مثاقیل» بوده، به معنی «مئونه». و گفته شده: مقصود این است که خدا می داند صلاح بنده ها در دو چیز است و اگر هر دو را یک باره و در یک زمان بر آنها امر کند بر آنها گران می آید و از تحملش ناتوان می شوند، و از لطف خدا است که آنان را به یکی امر می کند تا زمانی که به آن دعوتشان کند. و چون بخواهد آنها را از آن رویگردان کند، امر اول را نسخ می کند و امر دیگری می آورد تا به هر دو مصلحت برسند. این توجیه دیگری است برای نسخ، غیر از آنچه معروف است، از اختصاص مصلحت بر امری به زمان خاصی، و در این توجیه اعتراض و اشکال روشنی وجود دارد.

و اینکه فرمود: «نسخ الامر بالآخر»، یا مؤید همان سهل گیری است - چون ترک کردن یک امر به صورت ناگهانی برای مردم سخت تر است از آنکه با امر دیگر بدل شود - یا برای این است که نسخ احکام چنین است، که خدای تعالی فرموده: «ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها.»(1) {هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به [دست] فراموشی بسپاریم، بهتر از آن، یا مانندش را می آوریم.} و آنچه مؤید معنی یکم است، ذکر خواهد شد.

23. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رفق میمنت دارد و خرق، شوم است.(2)

توضیح: «یمن» با ضمه، به معنی برکت است، همچون میمنت. در قاموس می گوید: رفق یعنی مبارک و میمون، و چون در امری به کار گرفته شود، آن امر مقرون به خیر دنیا و آخرت است، و «خرق» برعکس آن است. در قاموس، «خرق» با ضمه، ضد رفق است، و به این معنی است که کسی کاری را بد انجام بدهد و تصرف در امری بکند، و به معنی حماقت است.

1- . بقره / 106
2- . کافی 2 : 119

24. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: خدای عزوجل رفیق است و رفق را دوست دارد، و عطا می کند آنچه را که به عنف نمی دهد.(1)

توضیح: «به رفق عطا می کند»: یعنی از اجر دنیا و ثواب آخرت.

25. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رفق بر چیزی نهاده نمی شود، مگر آنکه زیورش شود، و از چیزی برداشته نمی شود، مگر آنکه زشتش کند.(2)

توضیح: در مصباح آمده: «زان الشی ء صاحبه». «زینا» از باب «سار» است و «أزانه» مانند آن است. و اسم آن «زینت» است. «زینه تزیینا» مثل آن است. «زین» ضد «شین» است. «شانه شینا الشین» برخلاف زینت است.

26. کافی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: رفق فزونی و برکت دارد و هر کس از آن محروم است، از خیر محروم است.(3)

توضیح: «رفق فزونی دارد»: یعنی در روزی، یا در همه خوبی ها و برکت و پایندگی در آنها. «هر کس از رفق محروم است»: بنا بر اینکه مجهول خوانده شود، یعنی از آن منع شده، یا موفق به آن نشده، و ازخیرات دنیا و آخرت محروم شده است. در قاموس آمده: «حرمه الشی ء» - مثل ضربه و علمه - «حریما» و «حرمانا» با کسره، یعنی منع از آن، و محروم یعنی ممنوع از خیر، و کسی که مال برایش افزوده نمی شود. «محارف» کسی است که اکتساب نکند.

27. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رفق از خاندانی دور نمی شود، مگر آنکه خیر از آنان دور شود.(4)

توضیح: «ما زوی» - بناء بر مفعول - یعنی نحی و دور شدن. در قاموس آمده: «زواه زیا و زویا» یعنی دورش کرد و منزوی شد.

28. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: به هر خاندانی بهره ای از رفق و نرمش دادند، خدا روزی شان را فراوان می سازد، و نرم خویی در زندگی متوسط بهتر

1- . کافی 2 : 119
2- . کافی 2 : 119
3- . کافی 2 : 119
4- . کافی 2 : 119

است از فراوانی مال؛ هرگز درماندگی با رفق و مدارا همراه نیست، و با تبذیر چیزی نمی ماند، و خدا رفیق است و رفق را دوست دارد.(1)

توضیح: «بهره ای به آنها داده شده»: یعنی خدا سهم فراوانی از رفق به آنها داده تا با یکدیگر نرم خویی کنند، یا با خلق خدا مدارا کنند، یا در زندگی مدارا کنند و میانه رو باشند، بدون اسراف و تنگ گرفتن به خود؛ یا مقصود همه این معانی است. «خدا به آنها روزی فراوان داده»: زیرا مهم ترین اسباب روزی، مدارا با مردم و برخورد نیک با آنها است، که مایه توجه آنان است به وی، علاوه براینکه خدای تعالی توفیق طاعتش را به او داده، به ویژه با اندازه گیری در زندگی، چنانچه امام فرموده است. و «رفق در اندازه گیری زندگی» یعنی در خصوص معیشت یا به همراه آن است، بسته به اینکه «فی» به معنی «مع» باشد. و تقدیر زندگی به معنی تنگ گرفتن است، چنانچه خدای تعالی فرموده: «یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر.»(2) {خدا روزی را برای هر که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند.} و به معنی میانه روی هم آمده، و مقصود در اینجا همین است، که بهتر است از مال بسیار، همراه با مصرف بی اندازه.

و اینکه فرمود: درماندگی همراه با رفق نیست، گویا علت هر دو، مقدمه پیشین است؛ یعنی با میانه روی در زندگی ناتوانی و کمبود به وجود نمی آید، یا با کسبِ کم درماندگی وجود ندارد، زیرا همان درآمد کم با اندازه گیری بس است، و اندازه ضروری روزی را خدا ضامن است، و با تبذیر و اسراف، مال بسیار هم به جا نمی ماند.

و گفته شده: مقصود این است که با نرمش داشتن، به هر چه بخواهد توانا است، برخلاف بدکردار و سخت گیر. و سستی این سخن معلوم است. سپس فرمود: راز همه اینها این است که چون مردم از شخصی نرم خویی ببینند، او را دوست دارند و به او کمک می کنند و خدا لطف و دوستی آن شخص را به دل آنها می اندازد، و آنان نمی گذارند آن شخص به رنج بیفتد، یا مشکلی در کارش به وجود بیاید.

1- . کافی 2 : 119
2- . رعد / 26

29. کافی: هشام بن احمر گفت: میان من و مردی از قوم، حرفی پیش آمد؛ امام کاظم علیه السلام به من فرمود: با آنها نرمش کن، زیرا کفر هر کدام از آنها در خشم او است، و کسی که خشمش مایه کفر او است، خیری ندارد.(1)

توضیح: «کفر هر کدامشان در خشم او است»: زیرا بیشتر مردم هنگام خشم سخن کفرآمیز می گویند و به خدا و پیغمبران و اوصیا سخنان ناشایست نسبت می دهند؛ و چه خیری انتظار می رود از کسانی که در خشم خود باکی ندارند که از اسلام به در شوند، و در دنیا سزاوار کشتن باشند، و در آخرت دچار کیفر جاویدان شوند؛ و چون از این گرفتاری باکی ندارند، باکی از آن ندارند که تو را دشنام بدهند، یا بزنند و بکشند، و به تو افتراء بزنند؛ افترایی که چه بسا تو را ریشه کن کند. و چه بسا کفر در اینجا شامل گناه کبیره هم شود، چون یکی از معانی آن است.

30. کافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: رفق و نرم خویی نیمی از زندگانی است.(2)

توضیح: «نصف العیش»: یعنی نیمی از اسباب زندگی خوش است، زیرا خوشی زندگی یا به مال و جاه بسیار و حصول اسباب غلبه بر بدخواهان است، یا به نرمش و مدارا در زندگی و معاشرت با آنان، و این دومی بهتر است؛ و چون آن را بسنجی، درمی یابی که آن شامل همه امور است، حتی زندگی در درون خانه و رابطه با اهل خانه، زیرا رضایتمندی آنها یا به صرف مال فراوان است، یا نرمش و سازش با آنان در همه حال، و به هر کدام از این دو رضا می دهند و غالبا به دومی راضی ترند.

31. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا دوست دارد رفق و مدارا را و به آن کمک می کند. چون سوار مرکب لاغر شدید، نسبت به توانش از آن استفاده کنید؛ اگر در زمین قحط قرار دارید، به وسیله آن خود را نجات دهید، و اگر در زمین پُرگیاه هستید، در هر منزلی از آن فرود بیایید.(3)

1- . کافی 2 : 120
2- . کافی2 : 120

3- . کافی2 : 120

توضیح: «و به آن کمک می کند»: یعنی اسباب رفق را فراهم می سازد، یا به واسطه آن به امور دیگر کمک می رساند؛ - چنان که نقل شد؛ و نمونه ای آورده که نرمش با جانوران هم مطلوب است. در مغرب آمده: «عجف یعنی هزال. «أعجف» یعنی «مهزول». «أنثی» یعنی «عجفاء»، و عجفاء جمع بسته می شود به «عجف»، مثل «صماء علی صم».

«فأنزلوها منازلها»: آنها را در جای خود وادارید. و این دو توجیه دارد؛ اول اینکه: مقصود جا دادن معنوی باشد، یعنی مقام معنوی آنها را مراعات کنید. و مقصود از تعبیر دومی، منزل جسمانی باشد. دوم اینکه: تعبیر اول مجمل باشد و دومی تفسیر آن باشد؛ و از قول مصباح می گوید: «جدب» بی بارانی و خشکی زمین است. جوهری می گوید: «نجوت» نجاء ممدود است، یعنی سرعت گرفتم و سبقت گرفتم. و «الناجیه» و «النجاه» به معنی ناقه سریع است. «الخصب» - با کسره - نقیض «جدب» است. «وأخصب القوم» یعنی عقب افتادند. «فأنزلوها منازلها»: یعنی منازل لائق به حال ایشان که آب و گیاه داشته باشد، یا اینکه چون مرکب لاغر است دو منزل را یک باره طی راه نکند، ولی در زمین جدب جایز است، چون به مصلحت او است.

32. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر رفق مجسم شود، زیباترین آفریده خدای عزوجل است.(1)

33. کافی: یکی از دو امام علیه السلام فرمودند: خدای تعالی رفیق و مدارا کننده است و رفق را دوست دارد، و از رفق او به شما این است که کینه هاتان را خرده خرده از سینه هاتان بیرون می کشد و دل های شما را ضد هم می کند. خداوند گاهی می خواهد بنده کار دیگری انجام بدهد، اما او را به حال خویش رها می کند تا اینکه حکم ناسخ آن بیاید، برای اینکه انجام آن کار حق بر بنده سنگین نباشد.(2)

و در توضیح می گوید: چند وجه برای فهم معنی آن گذشت، و بهترین این است که مقصود بیرون کشیدن کینه دل ها و ضدیت آنها با هم است، تا اشاره باشد به قول خدای تعالی در سوره الانفال: «لو أنفقت ما فی الأرض جمیعا ما ألفت بین قلوبهم و

1- . کافی 2 : 120
2- . کافی 2 : 120

لکن الله ألف بینهم.»(1) {اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می کردی نمی توانستی میان دل هایشان الفت برقرار کنی. }

و اینکه فرموده: «حکمی را نسخ می کند تا بر مکلف گران نیاید»، گفته اند: شرح علت حکم به ناسخ است، با اینکه منسوخ درست است، و گران آمدن برای این است که تکرار یک امر بر مکلف گران است و نشاط او در امر تازه است، یا بیان این است که امر به ناسخ و منسوخ، هر دو را متوجه مکلف نکند، با اینکه هر دو با هم مصلحت دارند و نرم خویی هم خواهان نسخ است تا حق بر او گران نیاید.

مولف: سستی هر دو وجه روشن است، زیرا ترک عمل به عادت سخت تر است بر آدمی، و از این رو پذیرش شریعت تازه بر امت ها گران می آید، گرچه آسان تر از شرع سابق باشد. و آنها رو داشتند به آنچه که به آن خو گرفته بودند و به روش پدران خود رفته بودند. آری، چه بسا یک حکم ناسخ آسان تر باشد از منسوخ، چنانچه در اسلام حکم عده سالیانه زنِ شوهر مرده را به چهار ماه و ده روز تخفیف داد، و ایستادگی در جهاد را از یک دهم بدون نیروی دشمن، به نیم بودن با آن تخفیف داد، ولی در بیشتر موارد حکم ناسخ سخت تر است از منسوخ.

اما وجه دوم برای این است که در بیشتر موارد جمع میان عمل به ناسخ و منسوخ ممکن نیست، مانند قبله بودن مسجد اقصی با وجود مکه، و یا عده یک سال با چهار ماه و ده روز، یا نصاب در باب جهاد، یا حلال بودن می و حرمت آن، و روا بودن جماع در شب ماه رمضان با حرمت آن، یا جواز خوردن و آشامیدن در آن، با منع از آن حکم اولی بوده است. آری، چه بسا در موارد اندک جمع میان هر دو ممکن باشد، چنانچه ابتدا روزه در عاشورا واجب بوده و با روزه در ماه رمضان نسخ شده، و توجیه بهتر همان است که ذیل حدیث شماره 22 شرح کردیم.

34. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو کس با هم همنشینی نمی کنند، مگر اینکه آن کس که بیشتر مدارا می کند، اجرش بیشتر است و در نزد خدای عزوجل محبوب تر به شمار می آید.(2)

1- . انفال / 63

2- . کافی 2 : 120

توضیح: گفته شده: «اصطحب القوم» یعنی همنشینی بعضی از آنها با بعضی دیگر، و دلالت دارد بر فضل رفق، به خصوص در میان همنشینانی که با هم مدارا می کنند.

35. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس در کارش رفق و نرمش داشته باشد، آنچه از مردم بخواهد به دست می آورد.(1)

1- . کافی 2 : 120

1. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس پنج چیز را برایم ضمانت کند، بهشت را برایش ضمانت می کنم. پرسیده شد: آنها چه هستند یا رسول الله ! فرمود: نصیحت برای خدا، نصیحت برای رسول خدا، نصیحت برای قرآن خدا، نصیحت برای دین خدا، و نصیحت برای جماعت مسلمانان.(1)

مولف: خبر پذیرش نصیحت در «باب کظم غیظ» نقل شده است.(2)

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس ببیند برادرش در کار بدی است و با قدرت از کار او جلوگیری نکند، البته که به او خیانت کرده؛ و هر کس از رفاقت با احمق کناره گیری نکند، چه بسا به اخلاق او دچار می شود.(3)

3. تحف العقول: امام نقی علیه السلام فرمود: مؤمن نیاز به چند خصلت دارد: توفیق از خدا، پند دهنده ای از خودش، و پذیرش اندرزِ کسی که به او اندرز می دهد.(4)

4. تحف العقول: امام نقی علیه السلام به یکی از وابستگانش فرمود: از فلانی گله کن و به او بگو: چون خدا خیر کسی را بخواهد، گلهپذیرش می کند.(5)

5. فقه الرضا: از عالم روایت دارم که در ضمن سخنی طولانی فرموده: سه چیز هستند که دل مسلمان در آنها دغلی نمی کند: اخلاص در کار برای خدا، نصیحت و

1- . خصال 1 : 141
2- . خصال 1 : 128
3- . امالی صدوق: 162
4- . تحف العقول: 480 ط الاسلامیه
5- . تحف العقول: 509

خیرخواهی برای ائمه مسلمانان، و پیوستن به جماعت آنان. و فرمود: حق مؤمن بر مؤمن این است که در حضور و غیابش خیرخواه او باشد، چنان که برای خود است. و روایت دارم: هر کس برای نیاز برادر خود روانه شود و خیرخواه او نباشد، چون محارب با خدا و رسول او است. و روایت دارم: هر کس شب را به صبح برساند و توجه به امور مسلمانان نکند، مسلمان نیست. و روایت دارم: خدا نمی پذیرد عمل بنده ای را که در دل خود بدی بر مؤمنی را نهان دارد. و روایت دارم: از ما نیست هر کس دغلی کند با مؤمنی، یا زیانی به او برساند، یا نیرنگ ببازد. و روایت دارم: مردم عیال خدایند و محبوب ترین خلق نزد خدا آن کسی است که خاندان مؤمنی را شاد کند و به همراه برادرش، برای رفع نیاز او روانه گردد.(1)

6. سرائر: از فلانی گله کن و به او بگو: چون خدا خیر کسی را بخواهد، از قبل او را گلهپذیر می کند.

7. دره الباهره: امام سجاد علیه السلام فرمود: زیادی اندرز دادن به تهمت کشیده می شود.

8. نهج البلاغه: امیرالمومنین به پسرش امام حسن علیهم السلام فرمود: چه بسا بدخواهی خیرخواه می شود، و نصیحت خواهی دغلکار می گردد.(2)

1- . فقه الرضا: 50
2- . نهج البلاغه 2 : 51

باب چهل و چهارم : در ادب داشتن، و درباره کسی که اندازه خود را بشناسد و از حد خود فراتر نمی رود

1. عیون اخبارالرضا: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هلاک نمی شود کسی که اندازه خود را بشناسد.(1)

خصال: مانند این حدیث را نقل کرده است.(2)

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس پنج چیز را ندارد، چندان بهره ای نمی برد. پرسیده شد: آنها چه هستند یا ابن رسول الله؟ فرمود: دین، عقل، حیا، حسن خُلق، و حسن ادب.(3)

3. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هیچ شرفی رساتر از ادب نیست.

مولف: در این باره اخباری در «کلیات مکارم» نقل شده است.(4)

4. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: متکبر انتظار ستایش خوب را نداشته باشد، و بخیل انتظار دوستان بسیار، و بی ادب انتظار شرافت، و شخص دریغ کننده انتظار صله رحم، و مسخره کننده انتظار محبت راستین، و کم فقاهت انتظار قضاوت، و غیبت کننده انتظار سلامت، و حسود انتظار آرامش دل، و کیفرده به گناه کودکان انتظار آقایی، و کم تجربه خودرای انتظار ریاست.(5)

1- . عیون اخبارالرضا 2 : 45، امالی صدوق: 267
2- . خصال 2 : 45
3- . امالی صدوق: 175
4- . بحارالانوار 69 : 389
5- . خصال 2 : 53

5. خصال: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ادب، ریاست است.(1)

6. امالی طوسی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: دانش، ارث ارجمندی است؛ و آداب، زیورهای زیبا؛ و اندیشه، آینه زلال؛ و عذرخواهی، بیم دهنده خیرخواه؛ و همین برای ادب تو بس که وانهی آنچه را که از دیگری نمی پسندی.(2)

7. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر ادبی جامه ای نو به شمار می آید.

و فرمود: مردی که اندازه خود را نداند، هلاک می گردد.

و به یکی از همصحبت های خود که گفتار ناهنجاری آورد که شایان پذیرش نبود، فرمود: پر نکشیده پرواز آغاز کردی، و چون کره شتر خردسال بانگ برآوردی.

توضیح: «و الشکیر» در اینجا یعنی: اولین پری که از پرنده می روید، قبل از اینکه قوی شود. «السقب» یعنی شتر صغیر، که بانگ برنمی آورد مگر اینکه بزرگ شود.(3)

8. کنز کراجکی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ادب، انسان را از شرافت خانوادگی بی نیاز می سازد.

و فرمود: آداب ثمره فهم است، و نتیجه ذهن روشن.

و فرمود: ادب، نایب خوبی برای شرف خانوادگی است.

1- . خصال 2 : 94
2- . امالی طوسی 1 : 113
3- . نهج البلاغه: حکمت 4 و 149 و 402

1. مولف: در «باب رفیقان شایسته»، از امام باقر، از پدرش، از جدش، از امیر مؤمنان علیهم السلام، روایت شد که فرمود: هر کس رازش را نهان دارد، اختیارش را دارد، و هر سخنی از میان دو نفر بگذرد، فاش می شود. (1)

2. خصال: امام رضا علیه السلام فرمود: مؤمن، مؤمن نیست مگر اینکه سه خصلت داشته باشد: روشی از پروردگارش، روشی از پیغمبرش و روشی از امامش؛ روش پروردگارش رازداری است. خدای عزوجل فرمود: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا إلا من ارتضی من رسول.»(2) {دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند. جز پیامبری را که از او خشنود باشد. } و اما روش پیغمبرش مدارا و سازش با مردم است، زیرا خدای عزوجل پیغمبر خود را فرمان داد به مدارا با مردم و فرمود: «خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین.»(3) {گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان رُخ برتاب. } اما روش امامش، شکیبایی است در هنگام تنگی و سختی، زیرا خدای عزوجل می فرماید: «و الصابرین فی البأساء و الضراء.» (4)

{و در سختی و زیان، و به هنگام جنگ شکیبایانند. }(5)

معانی الاخبار: مانند این حدیث را نقل کرده است.(6)

1- . بحارالانوار 74 : 187
2- . جن/ 27
3- . اعراف / 199
4- . بقره / 177
5- . خصال1 : 41، عیون اخبارالرضا 1 : 256
6- . معانی الاخبار: 184

3. عیون اخبارالرضا: مامون به امام رضا علیه السلام گفت: بهترین شعری که در باره رازداری داری، برایم بخوان، و آن حضرت فرمود:

از یاد می برم راز را تا فاش نسازمش/ ای آنکه راز را در فراموشی آن می دانی/ ترسم که روان گردد در خاطر من یاد آن/ وانگاه دل آن را اندازد و به زبان بخوانم/ بسا که رازی در دل جولان گیرد/ وانگاه توانایی حبس آن وجود نداشته نباشد. (1)

4. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: چهار چیز است که از میان می رود: دوستی با بی وفا، احسان به ناسپاس، دانش آموختن به کسی که گوش نمی سپارد، و رازی که به بی تربیت سپرده می شود.(2)

5. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا به آن بنده خدا که خود را به خواب بزند، مردم را بشناسد، با بدنش با آنها رفاقت کند، با دلش همکار آنها نباشد، آنها را در ظاهر بشناسد، و آنان به باطن او پی نبرند.(3)

6. خصال: امام سجاد علیه السلام فرمود: دوست دارم برای شیعه خود دو خصلت را با دادن یک دستم بخرم: کج خُلقی، و رازداری اندک.(4) (یعنی یک دستم را بدهم تا این دو خصلت را نداشته باشند)

مولف: در باب های گذشته، سفارشی از امیر مؤمنان خطاب به فرزندش نقل شد که پاره ای از آن را در «باب تقیه» آوردیم و پاره ای را در «کتاب العلم.»

7. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: رازداری اسرار ما جهاد در راه خدا به شمار می آید.

8. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: خوشا بر آن بنده خدا که خود را به خواب بزند، مردم را بشناسد، با بدنش با آنها رفاقت کند، با دلش همکار آنها نباشد، آنها را در ظاهر بشناسد، و آنان به باطن او پی نبرند.(5)

1- . عیون اخبارالرضا 2 : 175
2- . خصال 1 : 126

3- . خصال 2 : 16
4- . خصال 2 : 24
5- . معانى الاخبار: 380

9. معانی الاخبار: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پس از من فتنه های تاریک و کور و شک آور خواهد بود، و به جا نمی ماند در آنها جز خواب زده. پرسیده شد: خواب زده چیست یا امیر المؤمنین؟ فرمود: آن کسی که مردم از آنچه او در دل دارد، بی خبر باشند.(1) (یعنی در عقیده خود تقیه کند)

10. خصال: امام کاظم علیه السلام فرمود: سه کس در سایه عرش خدا هستند، در روزی که جز سایه اش سایه ای نیست: کسی که برادر مسلمانش را تزویج کند، یا خدمتکاری به او بدهد، یا رازش را نهان دارد.(2)

11. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هفت کس کارهای خود را تباه می کنند: مردی بردبار و پُردانش که او را نشناسند و نامش را نبرند؛ حکیم فرزانه ای که اختیار مالش را به هر دروغگو و بدکاری که به او چیزی داده نمی شود، وانهد؛(3) مردی که نیرنگباز خائن را امین خود سازد؛ آقای سخت دلی که رحم ندارد؛ مادری که راز فرزندش را نهان ندارد و بر او فاش سازد؛ کسی که در سرزنش برادران خود شتاب کند؛ و آن کس که با برادرش بستیزد و با او خصومت ورزد.(4)

12. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابش فرمود: رازت را به یارت مگو، مگر رازی که اگر دشمنت بر آن آگاه شود زیانی برای تو در پی نداشته باشد، زیرا چه بسا روزی یار تو دشمنت می شود.(5)

13. تحف العقول: امام نقی علیه السلام فرمود: اظهار چیزی که جا نیفتاده، مفسده آن می شود.(6)

محاسن: مانند این حدیث را نقل کرده است.(7)

1- . معانی الاخبار: 166
2- . خصال1 : 69
3- . یعنی تدبیر مالش را به هر کاذب منکری وکالت بدهد. احتمال دارد صحیح «یدین» باشد، یعنی قرض دهد مالش را به کسی که این گونه

است.
4- . خصال 2 : 5
5- . امالی صدوق: 397
6- . تحف العقول: 480
7- . محاسن: 603

14. اختصاص: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خیر دنیا و آخرت در نهان داشتن راز و یار شدن با نیکان است، و همه بدی ها در فاش کردن راز و دوستی با بدان است.(1)

15. الدره الباهره: امام صادق علیه السلام فرمود: راز تو از خون تو است و مبادا جز در رگ هایت روان شود.

16. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پیروزی در حزم است، و حزم در رای سنجیده، و رای سنجیده در گرو حفظ رازها است.(2)

و فرمود: سینه خردمند صندوق راز او است.(3)

و فرمود: هر کس رازش را نهان دارد، اختیارش به دست او است.(4)

و فرمود: خود آدمی رازدارتر است برای خود.(5)

17. اعلام الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: سینه خودت جادارتر است برای رازت.

18. کافی: امام سجاد علیه السلام فرمود: به خدا، دوست دارم فدا دهم دو خصلت را در شیعه خود، با پاره ای از گوشت بازویم: کج خلقی و راز داری اندک.(6)

توضیح: «لوددت» - به کسر «دال» و فتح آن - یعنی دوست دارم. و گفته شده: «فداه یفدیه فداء و افتدی به و فاداه» یعنی اعطا کند شی ای را و نجاتش بدهد. گویا مقصود این است که می خواهم هلاک شوم تا این دو خصلت از شیعه دور شود، اگرچه کار به آنجا بکشد که پاره ای از گوشت بازویم را به عوض آنها بدهم. یا گفته می شود: «افتداء الأسیر»، یعنی اعطای شی ای برای اخذ اسیر از دست کسی که اسیرش کرده. مقصود این است که بدهم به شیعه که از دو خصلت رها شوند. و مقصود از رازداری،

1- . اختصاص: 218
2- . نهج البلاغه 2 : 155

3- . نهج البلاغه 2 : 144
4- . نهج البلاغه 2 : 184
5- . نهج البلاغه 2 : 51
6- . کافی 2 : 221

نهان داشتن احادیث ائمه و اسرار آنها است از مخالفان، در صورت ترس از زیان رسیدن بر آنها، یا شیعه آنها، و چه بسا شامل نهان داشتن اسرار علمی و اخبار پیچیده است، از کسانی که تحمل آنها را ندارند.

19. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردم به دو خصلت وادار شدند و هر دو را ضایع کردند تا از آنها بی بهره گشتند: صبر و رازداری.(1)

توضیح: «فصاروا منهما» یعنی به سبب ضایع کردن، آن دو خصلت برای آنها نمانده است؛ یعنی دینی نمانده، یا اینکه هیچ یک از آن دو را در دست ندارند، که یکی صبر بر بلاها و آزارهای دشمنان است، و دیگری نهان داشتن اسرار از آنها، چنانچه نقل شد در تفسیر قول خدای تعالی: «بما صبروا و یدرؤن بالحسنه السیئه.»(2) {آنانند که به [پاس] آنکه صبر کردند و [برای آنکه] بدی را با نیکی دفع می نمایند.}

20. کافی: سلیمان بن خالد گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای سلیمان! شما دینی دارید که هر کس نهانش دارد، خدا به او عزت می دهد؛ و هر کس آن را فاش کند، خدا خوارش می کند.(3)

توضیح: «عزتش دهد»: خبر است و احتمال دعا به دور است.

21. کافی: مردی از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: ما گروهی نزد آن حضرت رفتیم و گفتیم: یا ابن رسول الله! ما قصد رفتن به عراق داریم، به ما سفارشی کنید. آن حضرت فرمود: باید نیرومند شما به ناتوانتان نیرو بخشد و توانگرتان بر مستمندتان کمک دهد؛ و راز ما را فاش نکنید؛ مرام ما را منتشر نسازید، و چون حدیثی از قول ما به شما رسید و یک یا دو گواه از قرآن خدا را با آن موافق یافتید، به آن عمل کنید، وگرنه توقف کنید و آن را به ما برگردانید تا برای شما روشن شود؛ و بدانید که منتظر این امر امامت، ثواب روزه دار شب زنده دار را دارد؛ و هر کس امام قائم

1- . کافی 2 : 222
2- . قصص/ 54
3- . کافی 2 : 222

ما را دریابد و به همراه او بیرون شود و دشمن ما را بکشد، ثواب بیست شهید را دارد؛ و هر کس با قائم ما همراه گردد و کشته شود، ثواب بیست و پنج شهید را دارد.(1)

توضیح: «جماعه» منصوب بر «حالیه» است، یعنی جمع شده با هم. «نیرو بخشد نیرومند شما به ناتوانتان»: یعنی با دادرسی و کمک و رفع ستم، یا درباره تقویت در دیانت و رفع شبهه و تردید دینی است. کمک مالی را «عائده» می گویند که به معنی احسان و صله است.

«راز ما را فاش نکنید»: یعنی احکامی که مخالف مذهب عامه عراق است. «امر ما را منتشر نکنید»: یعنی امر امامت و خلافت ایشان را، و احوال نادر و معجزات را نزد مخالفان و بلکه نزد شیعه سست عقیده هم فاش نکنید. «زیرا در دوران سختی بودند»: زیرا مردم از احوالشان بازرسی می کردند و شیعه و پیروانشان را می کشتند، اما اظهار آنها نزد شیعه خردمند و امین و پذیرا کار خوبی بوده، چنان که نقل شد.

«یک یا دو گواه از قرآن»: گویا مقصود آنجا است که مخالف باشد با آنچه در دست دارند، یا راوی ثقه نباشد، یا غرض موافقت حدیث است با عموم آیات، چنانچه شیخ عمل به خبر واحد را جائز ندانسته، مگر موافق مضمون قرآن و سنت متواتره باشد، به تفصیلی که در آغاز دو کتاب تهذیب و استبصار خود گفته است.

«وگرنه توقف کنید»: یعنی به آن عمل نکنید و ردش هم نکنید، بلکه توقف کنید تا از امام بپرسید. و گفته شده: مقصود این است که هر خبری از ما به شما رسید، لازم است به آن عمل کنید و اگر گواهی از قرآن دارد، نزد مخالفان راه گریز دارید، چون دلیلش را از شما بپرسند، با آن گواه آنها را ساکت کنید و از آنها تقیه نکنید، اگرنه توقف کنید و نهانی به آن عمل کنید و نزد مخالفان اظهارش نکنید، و آن را به ما برگردانید و گواه آن را از قرآن، از ما بپرسید تا به شما بگوییم و آنگاه آن را به مخالفان اظهار کنید؛ و سستی این توصیه روشن است.

«منتظر این امر»: یعنی ظهور دولت قائم علیه السلام.

1- . کافی 2 : 222

22. کافی: عبدالاعلی گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: پذیرش امامت ما تنها باور کردن و قبول نیست، بلکه کتمان آن و حفظ آن از نااهل هم شرط آن است. تو سلام ما را به آنها برسان و بگو رحمت کند خدا کسی را که محبت مردم دیگر را به سوی خود بکشاند. آنچه را می فهمند و قبول می کنند، به آنها بازگویید و آنچه که منکرند، از آنها نهان دارید. سپس فرمود: به خدا آن دشمنی که با ما بجنگد برای ما سخت تر نیست از آن کسی که بر ما گویا است آنچه را بد می داریم. و چون می فهمید که یک بنده خدا راز فاش می کند، نزد او بروید و او را از آن کار بازدارید. اگر از شما پذیرفت، که بسیار خوب، وگرنه کسی را نزد او بفرستید که بر او گران است و از او حرف شنوی دارد. چون یکی از شما حاجتی دارد، باید با نرمش آن را برآورده کند، و شما در حاجت من نرمش نشان بدهید، چنانچه در حوائج خود می کنید؛ و اگر آن شخص از شما پذیرفت، بسیار خوب، وگرنه کلامش را زیر پای خود زیر خاک کنید و نگویید که او «چنین می گوید و چنان می گوید»، زیرا سخنی که از او نقل می کنید، پای من و شما حساب می شود.

آگاه باشید که اگر شما بگویید آنچه را که من می گویم، اعتراف می کنم که شما اصحاب منید. این ابوحنیفه هم اصحابی دارد، این حسن بصری هم اصحاب دارد، من خود از قریشم و فرزند رسول خدا و دانا به کتاب خدا، که در آن است شرح هر چیزی، از آغاز آفرینش و کار آسمان و کار زمین، و کار اولین و کار آخرین، و هر آنچه بوده و خواهد بود، که گویا به چشم خود آنها را می بینم و در برابر چشمم هستند.(1)

توضیح: گویا مقصود از تصدیق و باور، اعتقاد قلبی است، و مقصود از قبول، اقرار زبانی تنها، یا با عمل به آن است. مقصود این است که قبول تکلیف خدایی در شیعه بودن، منحصر به اعتقاد قلبی و اقرار زبانی نیست، بلکه نهان داشتن و حفظ آن از نااهل هم جزء آن به شمار می آید، زیرا مقصود از نااهل، مخالفین و شیعه کم فهم هستند. ضمیر به قرینه مقام، در «به آنها سلام برسان»، به تحمل کننده ها یا مطلق شیعیان برمی گردد. اینکه فرمود: «به آنها بازگویید هر چه پذیرایند»، شرح راه جلب

1- . کافی 2 : 222

دوستی مردم دیگر است. «به آنچه می فهمند»؛ یعنی از اموری که هر دو طائفه قبول دارند.

«کسی که بر او گران است»: یعنی او را بزرگ می شمارد یا رد کلامش برای او گران است. و به گفته ای: یعنی کسی که جز شنوایی از او چاره ای ندارد. در قاموس آمده: «حمله علی الأمر فانحمل» یعنی: او را وادار ساخت و امر را بر او تحمیل کرد و تحمل کرد. «تحامل فی الأمر» یعنی: با تکلف و مشقت پذیرفت. «کلفت بر او» یعنی بر آنچه طاقتش را ندارد. و گفته: لطف مثل نصر است، و لطفا با ضمه است.»

«دفن سخن زیر پاها»: کنایه است از نهان داشتن آن. «چنین می گوید و چنان می گوید»: مقصود این است که سخن او را نقل مجالس نکنید، گرچه برای نکوهش از او که مایه زیان من و شما است، یا اینکه مردم را بر من و شما می شوراند.

«اگر شما مانند من بگویید»: از تقیه و غیر آن، یا علنی کنید آنچه را که من علنی کردم. «چنانچه ابوحنیفه اصحابی دارد»: که می بینید از او شنوا هستند و امرش را اطاعت می کنند، با اینکه نادان و گمراه است. «و من از قریشم»: که شرافت دارند و ابوحنیفه و حسن بصری از قریش نیستند. «من زاده پیغمبرم»: این دلالت دارد که پسر دختر هم در حقیقت فرزند است، چنانچه عقیده جمعی از اصحاب ما است. و کسی «ولّدنی» را بناء بر باب تفعیل قرائت کرده، یعنی پیغمبر به ولادت و امامتم در حدیث لوح خبر داده، و این سخن باتکلفی است.

«گویا در برابر چشمم هستند»: یعنی از همه آنها به طور یقین از طریق قرآن آگاهم. در قاموس: «هذا نصب عینی» را با ضمه و فتحه، و یا فتحه تنها، به «لحن» معنی کرده است.

23. کافی: امام صادق علیه السلام به عبدالله بن سلیمان فرمود: پیوسته راز ما نهفته بود، تا اینکه به دست اولاد کیسان افتاد که بر سر راه و در روستاهای عراق آنها را بازگفتند.(1)

1- . کافی 2 : 223

توضیح: مقصود از اولاد کیسان، مختار است که خونخواه حسین علیه السلام شد. و بنا به گفته ای: مقصود از آنها کسانیان اند که با نیرنگ و به دروغ خود را به شیعه وابسته کردند، در حالی که از آنها نیستند. در قاموس می گوید: کیسان، نام غدر و عهدشکنی است، و لقب مختار بن ابی عبید است که کیسانیه به او منسوب اند. و «سواد» روستاهای بصره و کوفه است. و به قولی: سواد ناحیه ای است پیوسته به عراق و سی و پنج فرسنگ درازتر از آن است، و طولش از موصل است تا عبادان (آبادان)، و عرضش از عذیب تا حلوان، و به آن سواد می گویند، برای اینکه فضایش سبز است.

24. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا محبوب ترین اصحابم نزد من، کسی است که پارساتر و فقیه تر باشد و بیشتر حدیث ما را بنویسد؛ و بدترینشان نزد من و مبغوض ترین آنان، کسی است که چون حدیثی می شنود که به ما وابسته است و از ما روایت می شود، آن را نمی پذیرد و از آن نفرت دارد و انکارش می کند، و کسی را که به آن اعتقاد دارد کافر می شمارد، و او نمی داند که شاید حدیث از ما باشد و به ما مستند باشد؛ و او با این انکار، از ولایت ما به در می شود.(1)

توضیح: «اشمئزاز»: تنفر نفس است از آنچه کراهت دارد. «تشمز وجهه»: یعنی رویش انبساط و انقباض شد. «اشمأز و انقبض و اقشعر أو ذعر»: چیزی است که کراهت آور است. مشمئز یعنی نفرت انگیز.»(2)

«او نمی داند»: اشاره است به قول خدای تعالی: «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله.»(3) {بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است.} و دلالت دارد بر اینکه: جائز نیست انکار اخباری که از آنها به ما رسیده، اگرچه عقل ما به آن رسا نباشد، بلکه باید آن را به خودشان ارائه

کرد تا درباره اش توضیح بدهند.

25. کافی: معلی بن خنیس گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای معلی! امر ما را نهان دار و آن را فاش مکن، زیرا هر کس امر ما را نهان دارد و فاش نکند،

1- . کافی 2 : 223
2- . قاموس 2 : 179
3- . یونس / 39

خدایش در دنیا عزت می دهد و در آخرت نوری میان چشمش وامی نهد که او را به بهشت می کشاند. ای معلی! هر کس فاش کند امر ما را و نهانش ندارد، خدا او را در دنیا خوار می کند و در آخرت، نور را از میان دو چشمش می ستاند و آن را تاریک می سازد تا او را به دوزخ کشاند. ای معلی! تقیه، از دین من و دین پدران من است، و دین ندارد آن کس که تقیه ندارد. ای معلی! خدا دوست دارد که در نهان پرستیده شود، چنان که دوست دارد در عیان پرستیده شود. ای معلی! فاش کننده امر ما همچون منکر ما است.(1)

توضیح: مضمون این خبر در پایان باب پیش نقل شد. گویا آن حضرت از کشته شدن معلی واهمه داشت، چون می دید حرص دارد به فاش کردن. از این رو در اینجا بسیار اندرزش داد، ولی اندرزش در او کارگر نشد و او به همین سبب کشته شد. اخبار عقوبت فاش کردن، در باب خود خواهد آمد، ان شاء الله.

26. کافی: عمار گفت: امام صادق به من فرمود: آیا به آنچه که خبرت دادم، خبر دادی کسی را؟ گفتم: نه، مگر به سلیمان بن خالد. فرمود: آفرین! آیا گفته شاعر را نشنیده ای:

راز من و راز تو به نفر سوم نمی رسد، راز اگر از دو دَر گذر کند شایع می شود(2)

توضیح: قول امام: «أخبرت» یا بناء بر الإفعال، به حذف حرف استفهام است، یا بناء بر تفعیل، به اثبات استفهام است، و اگر آفرین حقیقی باشد، در آن مدح شایانی از سلیمان است، و اگر از روی سرزنش باشد، مدحی نیست و این با شعر مناسب تر است، زیرا سلیمان شخص سوم است. مراد از «دو در» در شعر، دو شخص است، و اگر مقصود دو لب باشد، لطفی دارد، ولی مناسب این خبر نیست. گفته شده: گواه آوردن از شعر اشاره دارد به اینکه فاش کردن راز به حکم عقل زشت است و نیاز به حکم شرع ندارد.

1- . کافی 2 : 223
2- . کافی 2 : 224

27. کافی: ابن ابی نصر گفت: یک مسأله از امام رضا علیه السلام پرسیدم و جواب نداد و فرمود: اگر هر چه شما بخواهید به شما بدهیم برای شما بدتر است و گردن صاحب این امر را می گیرند. امام باقر علیه السلام فرمود: راز ولایت را خدا به جبرئیل سپرده، و او به محمد صلی الله علیه و آله، و آن حضرت به علی علیه السلام، و او به هر کس که خدا خواسته، و آنگاه اگر شما آن را فاش کنید، کیست که دم فرو بندد از حرفی که شنیده؟ امام باقر علیه السلام فرمود: در حکمت آل داود است که: سزاوار است برای مسلمان، اینکه خوددار باشد، و اندازه خود را بداند و مردم زمانش را بشناسد. از خدا بترسید و حدیث ما را فاش نکنید، اگر نبود که خدا دفاع کند از دوستانش و انتقام بگیرد برای دوستانش از دشمنانش. ندیدی خدا چه کرد با آل برمک، و چه انتقامی کشید برای ابی الحسن علیه السلام، با اینکه بنی اشعث در خطر بزرگی بودند، و خدا به واسطه دوستی آنها با آن حضرت از آنها دفع خطر کرد؟ شما در عراق کردار این فرعون ها و مهلتی را که خدا به آنها داده، می بینید. بر شما باد به تقوا از خدا، و فریب ندهد شما را زندگی دنیا، و فریب نخورید به مهلت مهلت داران که گویا امر فرج به شما رسیده است.(1)

توضیح: «مسأله او»: گویا درباره امری بوده که تقیه در آن واجب بوده، یا از اخبار آینده بوده که فاش کردنش مصلحت نبوده، یا از امور پیچیده بوده که عقل بیشتر مردم به آن نمی رسد، مانند مقامات معنویه آنها علیهم السلام و مانند آن از معارف دقیقه. «أخذ» به صیغه مجهول است و عطف بر «کان» است، یا به صیغه تفضیل است و عطف بر «شر» است، یا نسبت أخذ به «الإعطاء»، إسناد به سبب است. و «صاحب هذا الأمر» امام علیه السلام است. «ولایت الله»: امامت و مقامات آن است و اسرار علوم آن و امارت و حکومت آن. و به قولی: مقصود پیشگویی پدیده ها است. و سستی این سخن روشن است. «هر کس خدا خواسته»: مقصود امامان هستند.

1- . کافی 2 : 224

«سپس شماها»: برای تعجب است، و به قولی: استفهام انکاری است. «کیست که دم فرو بندد؟»: استفهام انکاری است، یعنی کسی از مردم این زمانه حرفی نمی شنود مگر اینکه آن را فاش سازد، و لذا ما به آنها اعتماد نداریم، یا شما به آنها اعتماد نکنید.

«در حکمت آل داود»: یعنی زبور یا کتب دیگرشان. «خوددار»: یعنی مسلط بر خویش، که آن را به هر چه سزد به کار می گیرد و از هر چه نسزد، بازمی دارد، یا مالک اسرار خود است که آنها را فاش نمی کند. «اندازه خود را بداند»: یعنی در کار بهسازی خود است، و در آنچه سودش می دهد، اندیشه می کند و آن را به سوی خود می کشد، و از آنچه زیانش می دهد کناره می کند.

«و مردم زمانش را بشناسد»: و بفهمد کی رازدار است و کی اسرار فاش می کند، و چه کسی را باید دوست داشت و چه کسی را دشمن، و همنشینی با کی سود می دهد و با چه کسی زیان در پی دارد؟ «اگر نبود که خدا دفاع کند»: جزایش محذوف است، یعنی به واسطه ترک تقیه و مانند آن، سلسله اهل بیت و شیعه آنها قطع می شد.

«آیا ندیدی خدا با آل برمک چه کرد؟»: می گویم: دولت برمکیان و شوکت و برافتادن آن در تواریخ معروف است. «آن انتقامی که الله برای أبی الحسن گرفت»: یعنی برای کاظم علیه السلام، از برامکه.

«کردار این فرعون ها»: یعنی بنی عباس و پیروانشان. حاصل این است که: چه بسا خدای تعالی برای اولیای خود از اعدایش کین می کشد و گاهی به آنها مهلت می دهد، برای اتمام حجت، و شما در هر دو حال تقوا را از دست ندهید و راز ما را فاش نکنید و فریب دنیا را نخورید و آن را دوست ندارید که سبب فاش کردن راز ما می گردد برای غرض های بیهوده؛ یا توسل به مخالفین برای تحصیل دنیا، یا به واسطه نومیدی از فرج که آن را دیر کرده می شمارید. «با اینکه گویا به شما رسیده است»: این مژده نزدیک بودن ظهور امر قائم علیه السلام است و شرح یقینی بودن وقوعش.

28. کافی. امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: خوشا به حال بنده خواب زده که خدایش را بشناسد و مردم او را نشناسند؛

ص: 103

آنانند چراغ های هدایت و سرچشمه های دانش؛ هر فتنه تیره با آنها برطرف می شود، و از فاش کنندگان سخن چین و جفاکار خودنما نیستند. (1)

توضیح: در نهایه می گوید: علی علیه السلام در حدیثی، آخر الزمان و فتنه ها را ذکر کرد و سپس فرمود: بهترین مردم آن زمان نومه است، یعنی گمنامی که مورد اعتنا نیست. و به قولی: کسی که در میان مردم است و شر و اهل آن را تشخیص نمی دهد. و به قولی: یعنی کسی که زیاد بخوابد. و به این معنی است حدیث ابن عباس، که از علی علیه السلام پرسید: نومه کیست؟ فرمود: آن کس که هنگام فتنه دم فرو بندد و در آن شرکت نکند.

و اما قول امام علیه السلام: «عرفه الله»، بناء بر مجرد، تفسیری است برای نومه؛ یعنی فقط خدا او را می شناسد و مردم نمی شناسند؛ یا کسی که خدا او را به خیر و صلاح و ایمان می شناسد و مردم او را با این اوصاف نمی شناسند، با اینکه آنها را دارد. و چه بسا که بناء بر تفعیل قرائت شود و مقصود کسی باشد که خدا، خود را و اولیایش و دینش را به وسیله حجج خود به او شناسانده، و از مردم دیگری که آموختن از آنها ناروا است، کسب معرفت نکرده، ولی این معنی بعید است. و آنها را وصف کرده که چراغ هدایتند، و اشاره دارد به اینکه مقصود از مردم، ستمکاران و مخالفان اهل حق که مؤمن و در راه خدایند، می باشد، و این وجه جمعی است میان اخباری که گوشه نشینی را ستوده، همچون این خبر، با اخباری که آن را نکوهش کرده که بسیارند؛ یا جمع آنها به اختلاف دوره ها و سرزمین ها است که در زمانی و یا در جایی خوب است و در جایی و یا زمان دیگر بد است. و اینکه فرموده: سرچشمه های دانش اند، دلالت دارد که مردم از دانش آنها بهره می برند.

«کشف فتنه های تیره»: یعنی فتنه ای که برای مردم مایه اشتباه حق و دین شود، و کشف آن به معنی این است که مایه گمراهی آنها نمی شود، بلکه آنها با وجود این فتنه های گمراه کننده، در پرتو نور حق و یقین قرار دارند. نهایه گفته: با استناد به حدیث فاطمه علیه السلام هنگام وفات نبی صلی الله علیه و آله، که به عایشه فرمود: من در این

1- . کافی 2 : 225

صورت بذر باشم، آن کس که راز را فاش کند و هر چه شنود به دیگران رساند. و از این معنا است حدیث علی علیه السلام در وصف صحابه که: آنان شایعه ساز و فاش کننده راز نیستند. «البذر»: جمع آن «بذور» است. گفته می شود: «بذرت الکلام بین الناس» همچنان که دانه ها بذر می شوند، یعنی افشا می کنند. و گفته: «المذاییع» جمع «مذیاع» است، و «أذاع الشی ء» یعنی افشای آن. و گفته شده: اراده کرده کسانی را که فواحش را فاش می کنند، و آن بناء بر مبالغه است، و نگفته: جفای طبع خشن است. و از این معنا است وصف پیغمبر صلی الله علیه و آله، که جافی (جفاکار) و مهین (خوارکننده) نبود. یا مقصود این است که به اصحابش جفا نمی کرد. در قاموس آمده: «البذور» و «البذیر» یعنی نمام و سخن چینی که استطاعت کتمان سِرش را ندارد. «رجل بذر» یعنی پرگو.» و به قولی: جافی، سخت گیر و بدخو است، که گویا آن را برای انقباض آن مقابل «منبسط اللسان» که کثیر الکلام است، گرفته، و مراد نهی از دوطرف افراط و تفریط است، و امر به لزوم رعایت حد وسط.

29. کافی: از امام صادق علیه السلام، از امیر مؤمنان علیه السلام، که فرمود: خوشا به حال هر بنده گمنامی که به او اعتنا نمی شود، مردم را می شناسد و مردم او را نشناسند، و خدا او را اهل رضوان خود می شناسد؛ آنان چراغ های هدایتند که کشف می شود از آنها هر فتنه تیره، و گشوده می شود برایشان درِ هر رحمت، و فاش کننده و شایعه پراکننده و جفاکار و خودنما نیستند. و فرمود: خوب بگویید تا خوش نام باشید، و نیکی کنید تا خوش کردار باشید، و شتابزده و شایعه پراکننده نباشید، زیرا خوبان شما آنهایند که چون به آنها نگاه شود، خدا یاد می شود، و بَدان شما آنانند که دنبال سخن چینی هستند و دوستان را از هم جدا می کنند و برای پاکان عیب می جویند.(1)

توضیح: در نهایه می گوید: در حدیث است که بسا ژولیده خاک نشین که دو جامه کرباسین دارد و به او اعتنا نمی شود، و اگر به خدا قسم دهد، خدا قسمش را انجام می دهد. و «بهت له» به فتحه «باء» و کسره آن خوانده شده. «و بها» با سکون و فتحه است، و اصل «واو» همزه است. «مردم را شناسد»: یعنی حق گرا و ناحق گرای

1- . کافی 2 : 225

آنها را می شناسد و از آنها فریب نمی خورد. «خدا او را شناسد»: یعنی از او راضی است. «بگشاید بر وی باب هر رحمتی»: از رحمت های دنیا و آخرت، همچون فواید دنیویه و توفیقات اخرویه و فیوضات الهیه و هدایات ربانیه.

«و قولوا الخیر تعرفوا»: یعنی به آن شناخته شوید، یا آن را زیاد بگویید تا معروف شوید به قول خیر. بنا بر اول، مبنی بر این است که خیر از آن چیزی باشد که عقل آن را حسنه می شمارد، و معروفیه به آن ثمره آن است، و این دو وجه در فقره «اخیره» جاری اند. «عجل» با دو ضمه، جمع آن «عجول» است، و به شتابزده در امور، که به عواقب آن تفکر نمی کند، می گویند.

«با نگاه به آنها خدا یاد می شود»: یعنی نگاه به کردار و وضع آنها که مطابق قرآن و سنت اند، و اشاره دارند به فنای دنیا و اعلام به اختیار رضای خدا و دوستی او با یاد خدای سبحان و ثواب و عقاب او. در قاموس آمده: «نمیمه» یعنی «توریش» و إغراء. «رفع الحدیث»: یعنی اشاعه و افساد آن، و تزیین کلام به کذب، و نمیمه اسم است. «جدا افکنی میان دوستان»: به سبب خبر بردن از آنها برای دیگری، به راست یا دروغ و مانند آن، که سبب دشمنی میان آنها شود. «عیب جو برای پاکان»: حقیقی یا ظاهری، که مردم عیب های نهانشان را بدانند یا افترا به آنها بزنند از روی حسد یا تجاوز.

30. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: زبان خود را نگاه دارید و در خانه هاتان بمانید، زیرا به شما (امامیه) هرگز کار به خصوصی متوجه نیست و زیدیه پیوسته سپر شما هستند، تا همیشه.(1)

توضیح: «زبان خود را نگهدارید»: از فاش کردن راز مذهب نزد مخالفان و اظهار دین خود و طعن بر آنان. «در خانه هاتان بمانید»: و خیلی با مردم آمیزش نکنید تا سر زبان ها بیفتید، و به شما ضرری از مخالفان نرسد، درباره خصوص شیعه امامیه در صورتی که تقیه کنید و شما را نشناسند؛ و آنها به دنبال کسی هستند که مذهبشان را به کلی انکار کند و شما با تقیه از پی گیری محفوظید. و زیدیه که تقیه را روا نمی دارند

1- . کافی 2 : 225

و به امامان ما هم از این رو طعن می زنند، آشکارا با آنها مخالفت می کنند، بنابراین مورد تعرض آنان قرار می گیرند و آنها از شما غافل می گردند و شما را دنبال نمی کنند، پس سپر شما هستند.

در مصباح آمده: «وقاء» - بر وزن کتاب - هر آنچه از شی ای محافظت کند. و روایت کرده ابوعبیده از کسایی: «فتحه» را فی «وقایه» و همچنین در «وقاء.» و گفته شده: مقصود این است که زیدیه مقصود شما را درباره امامت و غصب خلافت اظهار می کنند و شما دیگر به اظهار آن نیازی ندارید تا خود را به هلاکت اندازید.

31. کافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: اگر در این دستت چیزی است و می توانی دست دیگرت آن را نداند، همین کار را انجام بده.

شخصی نزد آن حضرت بود و گفتگو از نشر مذهب شد و فرمود: زبانت را نگهدار تا عزیز باشی، و گردن خود را به دست مردم نده تا خوار نگردی. (1)

توضیح: «اگر در این دستت چیزی است»: این نهایت مبالغه در رازداری است، حتی از نزدیک ترین دوستان؛ زیرا آن شخص گرچه از خواص تو باشد، از خودت رازدارتر تو نیست. «گردن به دست مردم نده»: کنایه است از تسلط مخالفان بر آدمی، به خاطر ترک تقیه و فاش کردن راز مذهب.

32. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امر امامت ما پوشیده و زیر پرده است با میثاق، و هر کس پرده را از ما پاره کند، خدا او را خوار کند. (2)

توضیح: «المقنع» اسم مفعول بناء بر تفعیل است، یعنی پوشیده، و اصلش از «قناع» است. «با میثاق»: یعنی به عهدی که خدا و رسولش و امامان گرفتند که از نااهل نهان بماند. جمله آخر احتمال خبر و دعا دارد.

33. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: نَفَس آن کسی که اندوه ما را دارد و برای ستم بر ما غمگین است، ثواب تسبیح گفتن دارد، و توجه او به امر ما عبادت

1- . کافی 2 : 225
2- . کافی 2 : 226

است، و نهان کردن راز ما جهاد در راه خدا است. راوی می گوید: محمد بن سعید ناقل حدیث به من گفت: این حدیث را با طلا بنویس، که من خوب تر از آن را ننوشته ام.(1)

توضیح: «آن کس که اندوه ما را دارد»: یعنی اندیشمند در کار ما و طالب فرج ما، یا غمگین از اینکه به ما دسترسی ندارد. «المغتم لظلمنا»: یعنی برای مظلومیت ما. «تسبیح»: یعنی نوشته می شود برای هر نفَس، ثواب تسبیح. «توجه به امر ما»: یعنی توجه به خروج قائم ما، و سعی در اسباب خروج و دعا برای آن حضرت. «عباده»: یعنی ثواب آن ثواب مشتغل به عبادت است. «کتمان سِر ما جهاد است»: چرا که حاصل نمی شود مگر با مجاهدت نفس. «قال لی»: این کلام محمد بن مسلم است.

«نوشتن با طلا»: یعنی با آب طلا. و چه بسا کنایه است از شدت اهتمام به آن و ارزشمندی آن. و احتمال نوشتن حقیقی با طلا هم وجود دارد و منعی از آن نیست، مگر در باره قرآن، چنانچه در فصل مربوطه خواهد آمد.

34. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل مردمی را به فاش کردن راز سرزنش کرده: «و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به.»(2) {و چون خبری [حاکی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند} شما از فاش کردن پرهیز کنید.}(3)

توضیح: گفته می شود: «ذاع الخبر یذیع ذیعا» یعنی انتشار آن، و «أذاعه غیره» یعنی افشای آن. «و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به.» {و چون خبری [حاکی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد.}

بیضاوی گفته: یعنی آنچه سبب امن است یا خوف. «أذاعوا»: آن را فاش کنند. این کار مسلمانان ناتوان بود که چون خبری از طرف سپاهیان مجاهد می رسید، یا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی، به آنها خبری از وعده پیروزی یا بیم از کافران می داد، آن را پراکنده می کردند و این کار مفسده داشت. «اگر آن خبر را به پیغمبر یا اولوالامر و کارگزاران خود برمی گرداندند»:

1- . کافی 2 : 226

2- . نساء / 83
3- . کافی 2 : 370

یعنی به نظر آن حضرت و بزرگان اصحاب که بینا به امور بودند، یا به نظر فرماندهان. «دانستند آن را»: به هر وجهی که باید ذکر می شد. «الذین یستنبطونه منهم»: آنان که استنباطگر بودند از میان مسلمانان؛ یعنی چاره جویی می کردند درباره آن، بر اساس تجزیه و رای خودشان.

و گفته شده: مقصود این است که شایعه سازی های منافقان را می شنیدند و منتشر می کردند که وبال مسلمان ها می شد، و اگر درباره نشر آن به رسول و اهل نظر مراجعه می کردند، آنها می فهمیدند که مقصود منافقان چیست.»(1)

و در اخبار آمده: مقصود از اولوالامر، ائمه علیه السلام می باشند. به هر حال، آیه دلالت دارد به نکوهش فاش کردن آنچه فاش کردنش مفسده دارد و ضرر دارد برای امامان یا مؤمنان. و چه بسا فاش کردن برخی از علوم غامض و پیچیده را فرا می گیرد که عقل عموم مردم به آن نمی رسد.

35. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس حدیث ما را فاش کند، چون کسی است که حق ما را انکار کند. و به معلی بن خنیس فرمود: فاش کننده حدیث ما چون منکر ما است.(2)

توضیح: دلالت دارد بر اینکه فاش کننده و منکر، در بی ایمانی مشترکند؛ و بیزاری امام از آنها و یا کاری است که به امام و یا شیعه ضرر می رساند؛ و بلکه ضرر فاش کردن بیشتر است، زیرا ضرر انکار، تنها به خود منکر می رسد، ولی ضرر فاش کردن به فاش کننده و به معصوم و به همه مؤمنان می رسد؛ و چه بسا که چنین خطابی به معلی برای این بوده که در حفظ اسرار ناتوان بوده و همین مسئله سبب کشتن او شده است.

به نقل از کشی، با سندی از مفضل، آمده است: روزی که معلی را کشتند، نزد امام صادق علیه السلام رفتم و به آن حضرت گفتم: یا ابن رسول الله! نمی بینی امروز چه مصیبت بزرگی به شیعه رسید؟ فرمود: آن چیست؟ گفتم: کشته شدن معلی بن

1- . تفسیر بیضاوی: 102

2- . کافی 2 : 370

خنیس. فرمود: خدا رحمت کند معلی را، من انتظارش را داشتم، چون که سرّ ما را فاش کرد، و کسی که با ما اعلان جنگ دهد، ضررش برای ما بزرگ تر نیست از کار آن کس که راز ما را فاش می کند؛ و هر کس راز ما را بر نااهلش فاش کند، از دنیا نمی رود تا اینکه سلاحی او را بگزد، یا با ریسمان بمیرد. (یعنی دارش بزنند)

36. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس حدیث ما را فاش کند، خدا ایمانش را می برد.(1)

توضیح: یعنی لطفش را از او دریغ می دارد و او در ایمان خود باقی نمی ماند.

37. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که حدیث ما را فاش کند، ما را به خطا نکشته، بلکه به عمد کشته است.(2)

توضیح: گویا مقصود این است که گناهِ قتل عمد را دارد؛ چنانچه در خبر دیگری آمده است: «همچون کسی باشد که ما را کشته است.» نه اینکه در حکم قتل عمد باشد، که شامل قصاص و احکام دیگر می شود.

38. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: روز قیامت یک بنده خدا محشور می شود، در حالی که دستش به خونی آلوده نشده، و برای او به اندازه یک خون حجامت یا بالاتر به حساب می آورند و می گویند: این سهم تو است از خون فلانی. و او می گوید: پروردگارا! تو خود می دانی که جان مرا گرفتی و من خون کسی را نریختم. و خدا می فرماید: آری، فلان روایت را به این مضمون شنیدی و آن را از او روایت کردی و زبان به زبان به فلان حاکم جبار رسید و به واسطه آن، او را کشت، و این سهمی است از خونش که به تو می رسد.(3)

توضیح: «و ما ندی دما» در بعضی ازنسخ به «یاء» مکتوب شده و در بعضی دیگر به «ألف»، و دومی تصحیف است، و شاید آن «ندی» به کسره دال بدون تشدید باشد. «دما» یا تمیز است یا منصوب به نزع خافض، یعنی آنچه به خون مبتلا شده، که

1- . کافی 2 : 370
2- . کافی2 : 370
3- . کافی2 : 370

آن مجاز شایعی بین عرب و عجم است. در نهایه گفته: «هر کس ملاقات کند الله را، و به خون حرام آلوده نباشد، داخل جنت می شود؛ یعنی چیزی از خون به او نمی رسد. «لم ینله منه شی ء» یعنی رطوبت خون به او نرسیده باشد. گفته می شود: «ما ندینی من فلان شی ء» یعنی از آن کراهت دارم. راغب گفته: «ما ندیت بشی ء من فلان»، یعنی «ندی» از آن به من نرسید. «مندیات» یعنی کلمات خوار کننده که عرق شخص را در می آورد.

مولف: ممکن است بناء بر تفعیل قرائت شود، پس دما منصوب به نزع الخافض می شود، یعنی ابداً به خونی که خارج شد از او دخیل نیستم. همچنین احتمال دارد به «تندیه» إسناد شود تا به «الدم» بنا بر مجازیت. و آنچه ابتدا ذکر کردیم اظهر است. بعضی از فضلا به جای «ندی» قرائت کرده اند «بدا» - به «باء» تنها - یعنی آنچه به صورت خون ظاهر شد و خارج شد. و این تصحیف است.

39. کافی: امام صادق علیه السلام این آیه را خواند: «ذلک بأنهم کانوا یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون.»(1) { این به سزای آن است که آنان به نشانه های خدا کفر ورزیده بودند، و پیامبران را به ناحق می کشتند این، از آن روی بود که سرکشی نموده، و از حد درگذرانیده بودند. } و فرمود: به خدا که به دست خود آنها را نکشتند، و آنها را با شمشیر خود نزدند، ولی حدیث از آنها شنیدند و آن را فاش کردند، و برای آن دستگیر شدند و کشته شدند، و این شد کشتن و تجاوز و گناه.(2)

توضیح: «تلاوت نمود»: «واو» برای استئناف، یا حالیه از فاعل «قال» است که بعدش مذکور است؛ یا از فاعل روی مقدر است؛ یا برای عطف است بر جمله دیگری که راوی آن را ترک کرده. و «ذلک» اشاره است به آنچه پیش از آن است، از خواری و مستمندی و خشمگین شدن.

1- . بقره / 61
2- . کافی 2 :371

«بأنهم کانوا یکفرون بآیات الله.» {آنان به نشانه های خدا کفر ورزیده بودند.} یعنی به معجزه ها یا به کتابی که به آنها نازل شده بود. «و یقتلون النبیین.» {و پیغمبران را می کشتند.} همچون شعیا و یحیی و زکریا و دیگران. «ذلک بما عصوا.» {این برای این بود که نافرمان شدند.} یعنی ادامه نافرمانی، آنها را به کفر به آیات و کشتار پیغمبران کشید زیرا گناهان خُرد به گناهان کبیره می کشانند.

اینکه فرمود: «به خدا آنها را نکشتند»، چند توجیه دارد:

1) کشتار پیغمبران از یهود نبود بلکه از فرعون ها بود، ولی چون یهود به سبب فاش کردن اسرارشان سبب آن بودند، کشتن به آنها نسبت داده شد.

2) خدا آن را به همه یهود بسته، یا به پدرانی که در زمان قتل بودند و کار همه نبوده، بلکه کار بعضی بوده و به همه بسته شده؛ و اینکه آنان را نکشتند، یعنی همه یهود.

3) مقصود از این آیه، خبر قاتلین نیست و به هر تقدیر، چه بسا مقصود از ناحق بودن، یعنی سبب ناحق بوده، و آن ذکر احادیث آنها در جای نامناسب است. و اینکه فرمود: «این برای این است که گناه کردند.» می شود مقصود این کشتن باشد، و یا نسبتش به آنها برای نافرمانی و تجاوز به ترک تقیه، چنان که فرمود: این فاش کردن حدیث، کشتن و تجاوز و گناه شد. و این تفسیر با آیه سازگارتر است از تفسیر دیگران.

40. کافی: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «و یقتلون الأنبیاء بغیر حق.»(1) {این بدان سبب بود که به آیات خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند.} فرمود: به خدا آنان را با شمشیر خود نکشتند، ولی رازشان را فاش کردند و بر سر آن کشته شدند. (2)

توضیح: موافق مضمون خبر پیش است، ولی این آیه در سوره آل عمران است و آن آیه پیش در سوره بقره.

1- . آل عمران / 112
2- . کافی 2 : 371

41. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس فاش کند بر ما چیزی از امامت ما را، چون کسی است که ما را به عمد کشته، نه به خطا.(1)

توضیح: «به خطا نکشته»: یا تاکید است، یا برای احتراز از شبهعمد، که عمد است از جهتی، و خطا است از جهت دیگر.

42. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: فاش کننده راز، شک کننده است؛ و آن کس که راز را به نااهلش بگوید، کافر است؛ و هر کس به رشته محکم چسبید، نجات یابنده است. راوی می گوید: گفتم آن چیست؟ فرمود: تسلیم.(2)

توضیح: «فاش کننده راز، شک کننده است»: گویا مقصود گفتن آن به شیعه ای است که مورد اعتماد نباشد؛ و معنی «شاک» این است که یقین ندارد، زیرا کسی که یقین دارد، با امام علیه السلام در هیچ مورد مخالفت نمی کند و احتیاط می کند در اینکه به او زیانی نرسد. یا مقصود این است که چون درباره آن تردید دارد، آن را بسیار بازگو می کند. و می شود آن را توجیه کرد به اسراری که عقول عموم پذیرای آنها نیست، و می توان آن را حمل کرد به گفتار مخالف عامه. به قولی: یکی فاش کردن راز است نزد کسی که حالش معلوم نیست، و دومی، نزد کسی که می داند مخالف است. «گفتم آن چیست؟» یعنی مراد از تمسک به العروه الوثقی چیست؟ آنگاه فرمود: رشته محکم، تسلیم به امام است در هر چه گوید، چه عقول عمومی بپذیرد یا نه؛ و هم در آنچه موافق عامه باشد، یا مخالف آن. و اطاعت کردن ائمه، در رعایت تقیه و رازداری و امور دیگر است.

43. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا برای دین دو دولت ساخته: دولت آدم، که دولت خدا است، و دولت ابلیس. چون بخواهد آشکارا پرستیده شود، دولت آدم باشد، و چون بخواهد نهانی پرستیده شود، دولت ابلیس می آید؛ و آن کس که فاش می کند آنچه را که خدا خواسته نهان بماند، از دین گریخته است.(3)

1- . کافی 2 : 371
2- . کافی 2 : 371
3- . کافی 2 : 372

توضیح: «جعل الدین دولتین»: گفته شده: مقصود از دین عبادت است. و ظهور دولت، عبارت از حکومتی است که عادل باشد یا جائر. و دولت آدم، دولت حق آشکار و مسلط است، چنان که در زمان آدم علیه السلام بود که بر شیطان غلبه کرد و حق را آشکار ساخت. و هر دولت حقِ مسلط آشکار، دولت آدم است، و آن حکومت خداپسند است به او. چون خدا اصلاح بندگان را در پرستش آشکار خود می داند، وسیله ساز دولت حق می گردد، چون دولت آدم. و چون صلاح را در پرستش پنهانی خود داند، با تقیه آنان را به خود وامی نهد تا دنیاپرست شوند و باطل بر حق چیره گردد. و هر کس حق را در دولت باطل آشکار کند و تقیه نکند، و قضای خدا را نپسندد، و امر او را مخالفت کرده و مصلحت خدا را که برای بندگانش برگزیده ضایع سازد، از دین به در باشد، یا از عبادت درست به در باشد. «فهو مارق»: یعنی خارج از دین غیرعامل، به مقتضای آن، یا خارج از عبادت غیرعامل به آن. در قاموس گفته: «مرق» یعنی تیری که خارج شده از یک جانب به جانب دیگر. و خوارج را «مارقین» گفتند، برای اینکه از دین به در شدند.

44. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس روزش را با فاش کردن راز ما بگشاید، خدا سوزش آهن یا تنگی زندان ها را بر او مسلط می کند.(1)

توضیح: روز گشودن را مثل آورده، به خاطر اینکه شدیدتر است، یا کنایه از تعمد است در برابر غفلت و سهو، و چه بسا به معنی یاری خواستن باشد، چنانچه در قول خدای تعالی است: «و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا.»(2) {و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند.} و فرموده: «إن تستفتحوا فقد جاءکم الفتح.»(3) {[ای مشرکان] اگر شما پیروزی [حق] را می طلبید، اینک پیروزی به سراغ شما آمد [و اسلام پیروز شد]} یعنی در برابر مخالفان اظهار فتح

1- . کافی 2 : 372
2- . بقره / 89
3- . انفال / 19

و پیروزی می کند، با ذکر رازهایی که ائمه برای تسلیت و دلداری شیعه گفته اند، همچون انقراض دولت بنی امیه یا بنی عباس در فلان وقت.

«نهاره»: مقصود این است که در سراسر روز چنین افشاگری کند. «سوزش آهن»: یعنی درد و سختی حاصل از شمشیر و مانند آن است. و عرب، راحتی را به سردی و شدت و درد را به حرارت تعبیر می کند. در نهایه گفته: در حدیث علی علیه السلام است که به فاطمه علیها السلام فرمود: «کاش نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می رفتی و از او خدمتکاری می خواستی تا سوزش کارهایت را از تو دور کند.» یعنی رنج و سختی کارهای خانه را. چون سوزش، کنایه از این دو تا است، چرا که حرارت مقرون به آن دو است، همچنان که سرما مقرون به راحتی و سکون است و گرما، شاق و خسته کننده است. حدیث عیینه بن حصن نیز از همین باب است که: «أذیق نساءه من الحر مثل ما أذاق نسائی» و کینه قلبی ناشی از خشم و غیظ و مشقت را اراده کرده است. «ضیق المحابس»: یعنی زندان. در بعضی نسخ، «مجالس» آمده که معنی یکی است.

باب چهل و ششم : احتراز از جاهای تهمت آور و همنشینی با متهم

روایات:

1. خصال: سفیان ثوری گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: پسرجانم! هر کس یار بد بگیرد، سالم نمی ماند؛ و هر کس به جای بدنام برود، متهم می گردد؛ و هر کس زبان خود را نگاه ندارد، پشیمانی می کشد.(1)

2. امالی طوسی: در ضمن وصیت امیر مؤمنان علیه السلام در هنگام وفاتش، آمده است: بپرهیز از جاهای تهمت آور و از مجلس مظنون به بدی، زیرا یار بد همنشین خود را فریب می دهد.(2)

3. معانی الاخبار: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوارترین مردم به تهمت، آن کسی است که با اهل تهمت بنشیند.(3)

امالی صدوق: مانند این حدیث را آورده است.(4)

4. امالی صدوق: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس در جایگاه تهمت بایستد، کسی را که به او بدبین می شود سرزنش نکند.(5)

5. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به جایی تهمت خیز درآید و متهم شود، جز خود را سرزنش نکند.(6)

1- . خصال 1 : 80
2- . امالی طوسی 1 : 6
3- . معانی الاخبار: 195
4- . امالی صدوق: 14
5- . امالی صدوق: 182
6- . امالی صدوق: 297

6. صحیفه الرضا: علی علیه السلام فرمود: هر کس خود را در جایگاه تهمت بیندازد، کسی را که به او بدبین می شود سرزنش نکند.(1)

7. سرائر: امام صادق علیه السلام فرمود: پرهیز کنید از جاهای شک آور، و کسی از شماها با مادرش در سر راه نایستد، چون همه کس آن مادر را نمی شناسد.

8. نهج البلاغه: هر کس خود را در مواضع تهمت قرار دهد، کسی را که به او گمان بد برده، سرزنش نکند. (2)

هر کس به جایی تهمت خیز درآید، متهم می شود.(3)

1- . صحیفه الرضا: 15
2- . نهج البلاغه 2 : 184
3- . نهج البلاغه 2 : 227

باب چهل و هفتم : لزوم وفای به وعده و تعهد، و نکوهش مخالفت با آنها

آیات:

- أ و کلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم بل أکثرهم لا یؤمنون.(1)

{و مگر نه این بود که [یهود] هر گاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را دور افکندند؟ بلکه [حقیقت این است که] بیشترشان ایمان نمی آورند}

- الموفون بعهدهم إذا عاهدوا.(2)

{آنها که چون عهدی بندند به عهد خود وفا کنند.}

- و أوفوا بالعهد إن العهد کان مسؤلا.(3)

{و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.}

- و اذکر فی الکتاب إسماعیل إنه کان صادق الوعد.(4)

{و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود.}

- و الذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون.(5)

{و آنان که امانت ها و پیمان خود را رعایت می کنند.}

- یا أیها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون - کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون.(6)

1- . بقره / 100
2- . بقره / 177
3- . أسری / 34
4- . مریم / 54
5- . مؤمنون / 8
6- . صف / 2 - 3

{ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید. }

- و الذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون.(1)

{و کسانی که امانت ها و پیمان خود را مراعات می کنند. }

روایات:

1. خصال: ابی مالک گفت: به امام سجاد علیه السلام گفتم: از کل شرایع دین به من خبر ده. فرمود: گفتار درست، حکم عادلانه، و وفای به عهد.(2)

2. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که کسی در آنها عذری ندارد: رد امانت به شخص نیک و یا بد، وفای به عهد و پیمان برای نیک و بد، و احسان به والدین، نیک باشند یا بد.(3)

3. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز است که کسی در آنها اجازه ندارد: احسان به والدین، نیک باشند یا بد؛ وفای به عهد و پیمان، برای نیک و بد؛ و رد امانت به شخص نیک و یا بد.(4)

4. خصال: امام رضا علیه السلام، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: هر کس با مردم معامله کند و به آنها ستم نکند، و حدیث بگوید و به آنها دروغ نگوید، و وعده شان دهد و خلف نکند، او از آنها است که مردانگی اش کامل است و عدالتش روشن، و برادری با او لازم، و غیبت او حرام است.(5)

عیون اخبارالرضا: مانند این حدیث را آورده است.(6)

در صحیفه الرضا مانند این حدیث آمده است.(7)

1- . معارج / 32
2- . خصال 1 : 55
3- . خصال 1 : 66
4- . خصال 1 : 63

5- . خصال 1 : 97
6- . عيون اخبارالرضا 2 : 30
7- . صحيفه الرضا: 7

5. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز را اگر کسی انجام دهد، چهار چیز بر مردم لازم می شود: (که در برابر انجام بدهند) هر کس با مردم حدیث بگوید، و به آنها دروغ نگوید، و مراوده کند و به آنها ستم نکند، و هرگاه به آنها وعده داد خلف نکند، واجب می شود که در میان مردم عدالتش روشن و مردانگی اش ظاهر شود، و غیبت او بر آنها حرام است، و برادری با او بر آنها لازم می شود.(1)

6. خصال: امام سجاد علیه السلام فرمود: هر کس چهار چیز دارد، اسلامش کامل است و گناهانش زائل، و پروردگارش عزوجل را در حالی که از او راضی است ملاقات می کند: کسی که برای خدای عزوجل وفا می کند آنچه را که برای مردم، بر خود تعهد کرده؛ و با مردم زبان راستگو دارد؛ و از انجام هر عملی که نزد خدای عزوجل و نزد مردم زشت است، شرم می کند، و با خاندانش خوشخو است.(2)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(3)

7. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: عقوبت چهار کس زودتر می رسد: مردی که به او خوبی کرده ای و در عوض به تو بدی می کند؛ مردی که به او ستم نکردی و او به تو ستم می کند؛ مردی که با او پیمانی به امری بسته ای، و تو به او وفا می کنی و او پیمان شکنی می کند؛ و مردی که با خویشانش صله می کند و آنها از او قطع رحم کنند.(4)

8. خصال: در سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی، مانند این حدیث آمده و در آخرش افزوده که آن حضرت فرمود: ای علی! هر کس کج خلق بر او مستولی شود، آسایش از او می کوچد.(5)

9.خصال: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس چهار چیز را دارد، منافق است، و اگر یکی را دارد، یک خصلت از نفاق در او است، تا هنگامی که آن را وانهد:

1- . خصال 1 : 98
2- . خصال 1 : 106
3- . محاسن: 8

4- . خصال 1 : 109
5- . خصال 1 : 110

کسی که هنگامی که حدیث می کند دروغ بگوید؛ و چون وعده دهد، خلف وعده کند؛ و چون پیمان ببندد، بگسلد؛ و چون خصومت ورزد، نابکاری کند. (1)

مولف: برخی اخبار در«باب وفا» و برخی در «باب کلیات مکارم» نقل شده است.

در «کلیات مکارم» روایت شد(2) از پیغمبر صلی الله علیه و آله، که فرمود: شش چیز را از من بپذیرید تا بهشت را برای شما قبول کنم: چون حدیث می کنید دروغ نگویید، چون وعده می دهید تخلف نکنید، چون سپرده می پذیرید خیانت نورزید، دیده هاتان را فرو بندید، و دامن را حفظ کنید، و دست و زبان خود را بازدارید.

و در آن باب، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شد: وفا، پیمانه است.

10. علل الشرائع: امام رضا علیه السلام به جعفری فرمود: می دانی چرا اسماعیل صادق الوعد نامیده شد؟ می گوید: گفتم نه. فرمود: به مردی وعده داد و یک سال چشم به راه او نشست.(3)

11. امالی طوسی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وفا کنید به عهد هر کس که با او پیمان بستید... . - تا آخر خبر.(4)

12. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فردا، نزدیک تر شما به من آن کسی است که راستگوتر است، و امانت پردازتر، و وفادارتر به عهد خود، و خوشخوتر، و به مردم نزدیک تر.(5)

13. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا با مردی بر روی سنگی وعده گذاشت و فرمود: من در اینجا هستم تا بیایی. فرمود: خورشید بر آن حضرت سخت تابید و یارانش گفتند: یا رسول الله ! کاش به سایه جابهجا می شدی. فرمود: من در اینجا با او وعده کردم و اگر نیاید، او است که جدایی کرده است.(6)

1- . خصال 1 : 121
2- . بحارالانوار 69 : 38 شماره 14

3- . علل الشرائع 1 : 72، عيون اخبارالرضا 2 : 79
4- . امالى طوسى 1 : 211
5- . امالى طوسى 1 : 233
6- . علل الشرائع 1 : 74

مکارم الاخلاق: از امام صادق علیه السلام، حدیثی مانند این را، با کمی تغییر آورده است.

14. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل پیغمبر خدا با مردی در گوشه بیابان وعده کرد و یک سال در آنجا انتظار کشید و مردم مکه جویایش بودند و نمی دانستند کجا است؛ تا مردی به او برخورد و گفت: ای پیغمبر خدا! ناتوان و هلاک شدیم پس از تو. فرمود: فلانی - که معلوم الحال بود - به من وعده داد که اینجا بنشینم و من تکان نمی خورم تا او بیاید. امام فرمود: مردم به سوی آن شخص رفتند و به او گفتند: ای دشمن خدا! به پیغمبر وعده دادی و خلف وعده کردی؟ و آن مرد آمد و به اسماعیل علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! یادم نیامد و فراموش کردم. فرمود: به خدا اگر نمی آمدی، کار به محشر می کشید. و خدا فرو فرستاد: «و اذکر فی الکتاب إسماعیل إنه کان صادق الوعد.»(1) {و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود.}

مولف: این حدیث با سند دیگری در «باب نبوت» نقل شده است.

15. تفسیر عیاشی: عبدالله بن سنان گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره قول خدا: «یا أیها الذین آمنوا أوفوا بالعقود.»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید، به قراردادها [ی خود] وفا کنید.} فرمود: مقصود عهدها است.

16. مجالس مفید: عیسی بن عمر گفت: مردی از ابوعمرو بن علاء حاجتی خواست و او به وی وعده داد و انجامش برای عمرو فراهم نشد. آن مرد بعد از آن به او برخورد و از او گله کرد و ابوعمرو به او گفت: کدام یک از ما به غم خوردن سزاوارتریم، من یا تو؟ آن مرد گفت: من. ابوعمرو گفت: نه به خدا، بلکه من. به او گفت: چطور؟ گفت: چون من به تو وعده دادم و تو به وعده شاد بودی، و من هم در فکر انجام وعده بودم، تو شب را شاد و خوش گذراندی و من در اندیشه و غم، و قضا مانع انجام وعده شد و تو به من برخوردی که خوارم کنی، و من به تو برخوردم در حالی که بزرگواری.

1- . مریم / 55

2- . تفسير عياشى 1 : 289

17. کشف الغمه: امام رضا از پدرانش، از علی علیهم السلام، که فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: وعده مؤمن، نذری است که کفاره ندارد.(1)

18. از کتاب قضاء الحقوق صوری: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وعده مؤمن در حکم تعهد پرداخت است، وادار می کند به وفا کردن به وعده ها و انجام آنها.» مقصودش این است که چون مؤمن وعده ای بدهد، اعتماد به آن مانند آن است که به دستش آورده است. و فرمود: مؤمنان پایبند شرط و قرارداد خود هستند.

19. قصص الانبیاء: عمار گفت: من چند گوسفند خاندانم را می چراندم و محمد صلی الله علیه و آله نیز می چراند. گفتم: ای محمد! می خواهی گله را در وادی فج(2) به چرا ببریم که چون بستانی می درخشد؟ گفت: آری. فردا به آنجا رفتم. محمد پیش از من به آن جا رسیده بود و ایستاده بود و از رفتن گوسفندانش به آن بستان جلوگیری می کرد، و گفت: چون با تو وعده کرده بودم نخواستم پیش از تو گوسفندان را بچرانم.

20. نوادر راوندی: امام کاظم از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: دین ندارد کسی که وفای به عهد ندارد.(3)

21. نهج البلاغه: امیرالمومنین در سفارش خود به اشتر فرمود: پرهیز کن از اینکه در احسانت به زیردستان به آنها منت بگذاری، یا کارت را بیشتر به حساب آنها بگذاری، یا به آنها وعده بدهی و تخلف کنی؛ زیرا منت نهادن احسان را نابود می کند؛ و بیشتر به حساب نهادن، نور حق را از میان می برد؛ و خلف وعده، مایه دشمنی است پیش خدا و خلق؛ خدای سبحانه فرموده: «کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون.»(4) {نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.}

و فرمود: وفاداری با عهدشکنان، نزد خدا عهدشکنی است؛ و عهدشکنی با آنان، پیش خدا وفاداری به شمار می آید.(5)

1- . کشف الغمه 3 : 92 ط الاسلامیه

2- . فج: وادی وسیع بین دو کوه.
3- . نوادر راوندی: 5
4- . تحف العقول: 142، نهج البلاغه: نامه 53
5- . نهج البلاغه: حکمت 259

و در خطبه ای فرمود: وفا همراه راستگویی است، و سپری که نگهدارتر از آن باشد، نمی شناسم، و کسی که دانسته عهد می شکند چگونه می تواند بازگردد؟ ما به زمانی گرفتار شده ایم که بیشتر مردمش عهدشکنی را زیرکی به حساب می آورند، و نادان ها آنها را چاره جویی به شمار می گیرند. چه باشد برایشان؟ خدا بکشدشان! چه بسا شخص پُرتحرک و پُرتلاش راه حیله را می داند و امر و نهی خدا، او را از آن کار بازمی دارد، و در حالی که قدرت انجام آن را دارد، در مقابل دیده وامی نهد، و کسی که در دین بی باک است از آن فرصت طلبی می کند.(1)

22. مشکاه الانوار: امام رضا علیه السلام فرمود: ما خاندانی هستیم که آنچه وعده می دهیم، بر خود دِین می شماریم؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کرد.(2)

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: شش چیز را از من بپذیرید تا بهشت را برای شما قبول کنم: چون حدیث می کنید دروغ نگویید، چون وعده می دهید تخلف نکنید، چون سپرده می پذیرید خیانت نکنید، دیده هاتان را فرو بندید، دامن را حفظ کنید، و دست و زبان خود را بازدارید.(3)

1- . نهج البلاغه: خطبه41
2- . مشکات الانوار
3- . مشکات الانوار: 88

باب چهل و هشتم : درباره مشورت و پذیرش آن، و کسی که می سزد با او مشورت کرد، و خیرخواهی مشورتخواه، و نهی از خودرای بودن

آیات:

- و شاورهم فی الأمر فإذا عزمت فتوکل علی الله إن الله یحب المتوکلین. (1)

{و در کار [ها] با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد. }

- و ما عند الله خیر و أبقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون. {و آنچه پیش خداست برای کسانی که گرویده اند و به پروردگارشان اعتماد دارند بهتر و پایدارتر است. }- و أمرهم شوری بینهم.(2) {و کارشان در میانشان مشورت است. }

روایات:

1. عیون اخبارالرضا: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خود را در خطر می اندازد کسی که به رأی خود بی نیازی نشان می دهد.(3)

2. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هرگز کم تجربه و خودرأی طمع در ریاست نکند.(4)

1- . آل عمران / 159
2- . شوری / 36 - 38
3- . عیون اخبارالرضا 2 : 54، امالی صدوق: 268
4- . خصال 2 : 53

3. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز پشت شکن اند: آن کس که کارش را بیش می شمارد، آن کس که گناهانش را فراموش می کند، و کسی که خودرأی است.(1)

4. امالی صدوق: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در حدیث خود مشورت کن با کسانی که می ترسند از خدا؛ و برادران را به اندازه تقوایشان دوست بدار؛ و پرهیز کنید از زنان بد، و برحذر باشید از نیکان آنها، و اگر شما را به کار خیر هم وادارند با آنها مخالفت کنید تا در کار بد در شما طمع نبرند.(2)

5. خصال: امام صادق علیه السلام به سفیان ثوری سفارش کرد: در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدای عزوجل می ترسند.(3)

6. خصال: در سفارش های پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است: بر زنان، جمعه و جماعت نباشد. تا آنجا که فرمود: و با آنان مشورت نشود.(4)

این حدیث در «باب احکام مخصوص زنان» بر اساس سندی دیگر، از امام باقر علیه السلام نقل خواهد شد.

7. عیون اخبارالرضا: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مردمی را انجمن مشورتی است، و با آنها کسی که نامش محمد یا حامد یا محمود یا احمد است حاضر نیست، مگر اینکه اگر داخلشان کنند حتماً برای آنها خیر دارند.(5)

صحیفه الرضا: مانند این حدیث را آورده است.(6)

8. عیون اخبارالرضا: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس دغلی کند با مسلمانان در مشورتی، البته که من از او بیزارم.(7)

1- . معانی الاخبار: 343
2- . امالی صدوق: 182
3- . خصال 1 : 80
4- . خصال 2 : 97

5- . عيون اخبارالرضا 2 : 29
6- . صحيفه الرضا: 4
7- . عيون اخبار الرضا2 : 66

9. علل الشرائع: عمار ساباطی گفت: امام صادق

علیه السلام به من فرمود: ای عمار! اگر می خواهی نعمت به تو تمام باشد، و مردانگی تو به کمال برسد، و زندگی تو بهتر گردد، در کار خود با بنده و رذل مشورت مکن؛ زیرا اگر امینشان کنی به تو خیانت ورزند، و اگر حدیثی برایت بگویند دروغ باشد، و اگر دچار نکبت شوی به تو کمک نمی کنند، و اگر وعده ای به تو بدهند، به تو راستی نمی کنند.(1)

10. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: به حق قیام کن و به آنچه از دستت رفته، رو مکن؛ از آنچه سودی برایت ندارد کناره کن؛ از دشمنت دور شو و از دوستت، از هر مردمی باشد در حذر باش، جز آن کسی که امین است و امین، آن کسی است که از خدا بترسد؛ با بدکار یار مشو و او را به رازت آگاه مکن، و امانت به او مسپار، و در کارهایت با «الذین یخشون ربهم.» {کسانی که از پروردگارشان می ترسند.} مشورت کن.(2)

11. علل الشرائع: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! با ترسو مشورت مکن که راه کار را بر تو تنگ می سازد، با بخیل مشورت مکن که تو را از هدفت بازمی دارد، با حریص مشورت مکن که بدترین دو اقدام را برایت جلوه می دهد. ای علی! ترس و بخل و آز، یک نوع غریزه اند که جامع آنها بدگمانی است.(3)

12. امالی طوسی: در نامه امیرالمؤمنین به محمد بن ابی بکر آمده است: خیرخواه کسی باش که با تو مشورت می کند.(4)

13. امالی طوسی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و به من سفارش کرد: ای علی! کسی که خبر جوید حیران نشود،

1- . علل الشرائع 2 : 245
2- . علل الشرائع 2 : 245
3- . علل الشرائع 2 : 246
4- . امالی طوسی1 : 30

و آن کس که مشورت کند پشیمان نگردد. ای علی! شبرو(1) باش که زمین در شب کوتاه می گردد، نه در روز. ای علی! بامداد را به نام خدا بگشا که خدای تعالی برکت داده به امتم در بامداد آنها.(2)

14. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از خردمند راه حق را بجویید و او را نافرمانی نکنید که پشیمان می شوید.(3)

15. خصال: علی علیه السلام در حدیث اربعماه فرمود: سقوط نمی کند کسی که مشورت می کند.(4)

16. محاسن: از رسول خدا پرسیده شد: دوراندیشی چیست؟ فرمود: مشورت با صاحب نظران و پیروی از آنان.(5)

17. محاسن: امام صادق فرمود: در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده بود: پشتیبانی محکم تر از مشورت، و عقلی همچون تدبیر نیست.(6)

18. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: این چهار سطر در تورات آمده است: هر کس مشورت نکند پشیمان می شود. فقر بزرگ ترین مرگ است. همچنان که جزا می دهی جزا می بینی. و هر کس پادشاه شود خودخواه می گردد.(7)

19. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: در کار خود با «الذین یخشون ربهم.» {کسانی که از پروردگارشان می ترسند} مشورت کن.(8)

1- . گفته شده: «ادلج القوم»، از باب افتعل، و «ادلاجا» یعنی: در آخرشب سیر کنید، و اسم آن: «الدلجه»، و «الدلجه» با فتحه و ضمه آمده است.
2- . امالی طوسی 1 : 135
3- . امالی طوسی 1 : 152
4- . خصال 2 : 161
5- . محاسن: 600
6- . محاسن: 601
7- . محاسن: 601

8- . محاسن: 601

20. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی از مشورت کردن هلاک نمی شود.(1)

21. محاسن: علی علیه السلام فرمود: در گفتار خود با کسانی مشورت کن که از خدا می ترسند.(2)

22. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: آمدم با تو مشورت کنم. راستش حسن و حسین و عبدالله بن جعفر آمدند و دخترم را خواستگاری کردند. امیر مؤمنان فرمود: مستشار باید امین باشد. حسن بسیار طلاق می دهد، ولی او را به حسین بده که برای دخترت بهتر است.(3)

23. محاسن: معمر بن خلاد می گوید: یک بنده از امام رضا علیه السلام به نام سعد مُرد. آن حضرت به من فرمود: نظر بده درباره کسی که فضیلت و امانتی دارد. گفتم: من به شما نظر بدهم؟ خشمگینانه به من فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هم با اصحاب خود مشورت می کرد و سپس طبق آنچه خدا می خواست تصمیم می گرفت.(4)

24. محاسن: فضیل گفت: یک بار امام صادق علیه السلام در امری با من مشورت کرد و گفتم: اصلحک الله! کسی مانند من به تو رأی و نظر بدهد؟ فرمود: آری، هر گاه با تو مشورت کنم.(5)

25. محاسن: حسن بن جهم گفت: ما در حضور امام رضا علیه السلام بودیم و نام پدرش را بردیم. فرمود: عقلش را با عقل دیگران مقایسه نمی توان کرد، ولی با این حال، چه بسا که با یکی از برده های سیاه خود مشورت می کرد، و به آن حضرت گفته شد: تو با مانند این سیاه مشورت می کنی؟ فرمود: اگر خدای تبارک و تعالی بخواهد،

1- . محاسن: 601
2- . محاسن: 601
3- . محاسن: 601
4- . محاسن: 601
5- . محاسن: 601

زبانش را به صلاح می گشاید. فرمود: چه بسا به آن حضرت نظری می دادند و آن را به کار می بست، درباره مزرعه و بستان.(1)

26. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: با مرد خردمند پارسا مشورت کن، زیرا او جز به خیر نظر نمی دهد، و مبادا خلاف آن کنی، زیرا مخالفت با پارسای خردمند تباهی در دین و دنیا را در پی دارد.(2)

27. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مشورت با خردمند خیرخواه، رشد و میمنت و توفیق از خدا است، و بپرهیز از اینکه با گفته خردمند خیرخواه مخالفت کنی، چون هلاکت در آن است.(3)

28. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: چه مانع است برای شما که چون گرفتاری طاقت فرسایی به شما رو آورد با خردمند دیندار و پارسا مشورت کند؟ سپس آن حضرت فرمود: آگاه باش که چون این کار کند خدایش او را وانمی نهد، بلکه بالا می برد و به کارهای خوب و مقرب درگاه خدا می رساند.(4)

29. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس مشورت کند با برادرش و او با رأی پاک خیرخواهش نگردد، خدای عزوجل رأی او را می برد.(5)

30. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مشورت نشاید، مگر با شرائط آن، و هر کس آنها را بداند خوب است، وگرنه زیانش بر مشورتخواه بیش از سود آن است: اول اینکه طرف مشورت خردمند باشد؛ دوم اینکه آزاد و متدین باشد؛ سوم اینکه یار و برادر باشد؛ چهارم اینکه رازت را به کسی بگویی که چون خودت آن را بداند و آن را نهان دارد، زیرا اگر خردمند باشد از مشورتش سود می بری، و چون آزاد و دیندار باشد در خیرخواهی تو می کوشد، و چون یار و برادر، راز تو را که بر آن آگاه

1- . محاسن: 602
2- . محاسن: 602

3- . محاسن: 602
4- . محاسن: 602
5- . محاسن: 602

شده نهان می دارد، و اگر چون خودت به رازت آگاه شود، مشورت به کمال انجام می گیرد.(1)

31. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: به دنبال کسی باش که تو را بگریاند و خیرخواهت باشد، نه کسی که تو را بخنداند و با تو دغلی کند، و البته که همه نزد خدا خواهید رفت وخواهید دانست.(2)

32. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن از یک خصلت بی نیاز نیست، که سه شرط دارد: توفیق از خدای عزوجل، پنددهی از خودش، و پذیرش از خیرخواهش.(3)

33. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: در امور خود که لازمه دینداری است، با کسی مشورت کن که پنج خصلت دارد: عقل و بردباری و تجربه و خیرخواهی و تقوا، و اگر او را نیابی، این پنج کار را به کار بگیر و تصمیم بگیر و به خدا توکل کن که تو را به راه درست بکشاند. اگر درباره کار دنیا است، که به این مربوط نیست، آن را انجام بده و به فکرش نباش. چون اگر به کار بگیری، به زندگی مبارک و طاعت شیرین می رسی. و با مشورت، دانش به دست می آید، و عاقل آن است که از آن دانش تازه ای به دست آورد، و از آن مراد طلبد. مشورت با اهلش مانند اندیشه در خلق آسمان ها و زمین و فنای آنها است، اگرچه از نظر آدمی نهان باشند، زیرا هر چه درباره آنها بیشتر اندیشد، در دریای شناخت غوطه ور می شود و مایه اعتبار و یقین است. و مشورت مکن با کسی که عقلت او را باور ندارد، گرچه به عقل و ورع شهرت دارد. و چون با کسی که او را عاقل می دانی مشورت کردی، با نظر او مخالفت مکن

1- . محاسن: 603
2- . محاسن: 603
3- . محاسن: 604

گرچه دلخواه تو نباشد، زیرا نفس از قبول حق چموشی می کند و خیرخواهان به خلاف آن رفتار می کنند.(1)

34. تفسیر عیاشی: بر اساس سندش، از علی بن مهزیار، که امام نقی علیه السلام به من نوشت: از فلانی بخواه که نظری به من بدهد و پیش خود خیرخواهی کند، چون می داند در شهر او چه می توان کرد، و با سلاطین چه معامله ای می توان داشت، زیرا مشورت مبارک است و خدا در قرآن مجید به پیغمبرش فرمود: «فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الأمر فإذا عزمت فتوکل علی الله إن الله یحب المتوکلین.» {گذشت کن از آنها و برایشان آمرزش خواه و در کار با آنها مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن که خدا دوست دارد اهل توکل را.} و اگر نظر او جائز است، من نظر او را تصویب می کنم، اگرنه امید دارم او را به راه روشنی وادارم، ان شاء الله.

«و شاورهم فی الأمر.» {و مشورت کن با آنها در امر.} یعنی خیرخواهی کن.(2)

35. تفسیر عیاشی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس مشورت نکند پشیمان می شود.(3)

36. به خط شیخ محمد بن علی جباعی یافتم، که علی علیه السلام فرمود: رسول خدا فرمود: هر کس با برادر مؤمنش مشورت کند و وی نظر درست به او ندهد، خدا عقلش را بگیرد.

37. الدره الباهره: امام صادق علیه السلام فرمود: نخست مشورت ده نباش؛ از رای نسنجیده پرهیز کن؛(4) از سخن گویی بی فکر دوری کن؛ به خودرای نظر نده؛ به

1- . مصباح الشریعه: 36 (الخائر: کسی است که برای تو خیرخواهی کند و خیر را بشناسد وآن را به تو نزدیک کند. در منبع آمده: «و خلافها عند قبول الحقائق أبین» {خلاف آن هنگام قبول حقایق روشن تر است.})
2- . تفسیر عیاشی 1 : 205
3- . تفسیر عیاشی 1 : 120

4- . الفطیر: هر چیزی است که از ادراکش بازماند، و این عبارت: «ایاک و الرأی الفطیر» یعنی کسی که در آن تعمق ندارد. و در این عبارت: «و لا علی وغد» الوغد یعنی دنی، رذل، ضعیف الرأی و سست عقل.

مردم زبون و دون و کم خرد و دمدمی مزاج و لجباز مشورت نده؛ از خدا بترس که با هوس مشورتخواه موافقت کنی که این کار نامردی است، و بد شنیدن از او خیانت است.

و امام کاظم علیه السلام فرمود: هر کس در کار خود مشورت کند، اگر درست درآید، ستایش گری دارد، و اگر نادرست درآید، عذر پذیری دارد.

38. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پشتیبانی چون مشورت کردن وجود ندارد.

و فرمود: هیچ پشتیبانی همچون مشورت کردن نیست.

و فرمود: هر کس خودرای باشد نابود است، و هر کس با مردان مشورت کند شریک عقل آنان می گردد.

و فرمود: هر کس آرای گونه گونه را شناخت، جای خطا را می شناسد.

و فرمود: لجبازی، رای برانداز است.

و فرمود: مشورت خواهی، خود عین هدایت است، و در خطر است کسی که خودرای باشد.

و فرمود: خلاف، رای را ویران می سازد.

و فرمود: هنگامی که پاسخ ها زیاد می شوند، راه درست نهان می گردد.

و فرمود: هر کس به چند راه گونه گونه اشاره کند، راه چاره را از دست می دهد.(1)

39. کنز کراچکی: امیر مؤمنان فرمود: کسی که خودرای باشد، رای ندارد.

و فرمود: هر کس با خردمندان مشورت کند به راه درست رهنمون می شود، و به اندرز می رسد، از هر کس که پذیرا باشد. و فرمود: رای پیران را بیشتر از چاره جویی و تلاش جوانان دوست دارم.(2)

1- . نهج البلاغه ط عبده 2 : 155 و 168 و 184 و 185 و 186 - 191 و 193 و 198 و 240
2- . نهج البلاغه: حکمت 86

و فرمود: چه بسا شخص بااطمینانی که شرمنده می گردد.

و فرمود: لجبازی رای برانداز است.

40. عده الداعی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدقه دهید به برادرتان، دانشی که رهنمایش باشد، و نظری که او را تقویت کند.

41. اعلام الدین: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: دوراندیشی آن است که با صاحب نظری مشورت کنی و از او فرمان ببری.

و فرمود: چون خردمند خیرخواه به تو نظری داد، بپذیر و بپرهیز از مخالفت با آن، چون هلاکت به دنبال دارد.

و امام صادق علیه السلام فرمود: خودرای بر لغزشگاه ایستاده است.

و فرمود: به خودرای نظر نده.

باب چهل و نهم : غنای نفْس و بی نیازی از مردم و یأس از آنها

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام به نقل از یک حکیم فرمود: غنی النفس از هر دریایی بی نیازتر است.(1)

2. امالی صدوق: جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! هر چه می خواهی زندگی کن که تو خواهی مرد. هر کس را می خواهی دوست بدار که از او جدا خواهی شد. هر چه می خواهی بکن که سزایش را خواهی دید. و بدان که شرف مرد، بیداری او در شب است، و عزت او در بی نیازی از مردم.(2)

مولف: این حدیث را با سند مربوطه در «ابواب مواعظ» آورده ایم.

3. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: در دلت، هم فقیر به مردم باش و هم بی نیاز به آنان؛ فقر تو به آنها در شیرین زبانی و خوشرویی است، و بی نیازی تو از آنها، در آبروداری و نگه داشتن عزت خود است.(3)

4. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون این آیه نازل شد: «لا تمدن عینیک إلی ما متعنا به أزواجا منهم و لا تحزن علیهم و اخفض جناحک للمؤمنین.»(4) {و به آنچه ما دسته هایی از آنان [کافران] را بدان برخوردار ساخته ایم چشم مدوز، و بر ایشان اندوه مخور، و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر.}

1- . امالی صدوق: 146، خصال 2 : 5، معانی الاخبار: 177
2- . امالی صدوق: 141، معانی الاخبار: 178
3- . معانی الاخبار: 267
4- . حجر / 88

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به دلجویی خداوند دلش آرام نشود، از شدت حسرت و افسوسِ دنیا دلش پاره پاره می گردد. و هر کس چشم به مال و حال دیگری بدوزد، اندوهش بیشتر است و خشمش درمان نمی شود. و هر کسی معتقد است خدا جز خوراک و پوشاک به او نعمتی نداده، عملش کوتاه و عذابش نزدیک است. و هر کس شب را در غم دنیا صبح کند، بر خدا خشمناک است. و هر کس از آسیبی که به او رسیده شکوه کند، همانا از پروردگارش شکوه دارد. و هر کس از این امت که قرآن را خوانده به دوزخ برود، از آنها است که آیات خدا را به مسخره گرفتند. و هر کس در برابر توانگری برای درخواست آنچه او دارد فروتنی کند، دو سوم دینش از دست رفته است. سپس فرمود: شتاب مکن، این طور نیست که اگر به مردی از دیگری رفق و مدارا می رسد و او را گرامی می دارد و در برابرش تواضع می کند، آن بر او واجب شود. بلکه نگاه کن ببین آیا به سبب تواضع به آنچه در نزد خدا است این کار را کرده، یا آنچه را که در دست او است، خواهان است.(1)

5. امالی صدوق: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین توانگری بی نیازی به خویش است.

6. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام می فرمود: سه چیز افتخار مؤمن و زیور او در دنیا و آخرت است: نماز در آخر شب، ناامیدی از آنچه مردم دارند، و ولایت امام از آل محمد صلی الله علیه و آله.(2)

مولف: برخی اخبار در این باره در «باب کلیات مکارم» نقل شده است.

7. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از شما بخواهد از خدا چیزی خواهش نکند مگر اینکه حتماً به او بدهد، باید از همه مردم مأیوس شود و جز به آنچه خدا دارد، امید نبندد، و چون خدای عزوجل از دل او چنین چیزی را بداند، چیزی از او نمی خواهد، مگر آنکه به او بدهد. همانا از خود بازرسی کنید پیش از آنکه بازرسی شوید، که در قیامت پنجاه ایستگاه است که هر کدام به مانند هزار سال است

1- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 356
2- . امالی صدوق: 325

طبق شمار سال، نزد شما. و سپس این آیه را خواند: «فی یوم کان مقداره خمسین ألف سنه.»(1) {در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.} (2)

8. امالی طوسی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ابو ایوب خالد بن زید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! به من سفارشی کن و کوتاه کن تا شاید به یادم بماند. فرمود: تو را به پنج چیز سفارش می کنم: به نومیدی از آنچه مردم دارند، که این بی نیازی است. و بپرهیز از طمع، که آن فقری حاضر است. و به گونه ای نماز بگزار که گویا با نماز بدرود می کنی. و بپرهیز از آنچه باید از آن پوزش بخواهی. و بخواه برای برادرت آنچه را که برای خود می خواهی.(3)

9. خصال: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بر هر کس دوست داری بخشش کن تا سرور او باشی، و به هر کس می خواهی عرض نیاز کن تا اسیرش گردی، و بی نیاز باش از هر کس خواهی، تا مانندش باشی.(4)

10. خصال: مردی به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: به من چیزی بیاموز که چون انجام دهم، خدای از آسمان مرا دوست بدارد و در روی زمین مردم مرا دوست داشته باشند. فرمود: به آنچه نزد خدا است دل ببند تا خدا تو را دوست بدارد، و از آنچه نزد مردم است روی بگردان، تا دوستت بدارند.(5)

11. فقه الرضا: روایت داریم که کسی آمد نزد پیغمبر تا از او چیزی بخواهد، و از او شنید که می فرمود: «هر کس از ما چیزی بخواهد به او می دهیم؛ و هر کس بی نیازی پیشه کند، خدا او را بی نیاز می سازد.» آن شخص، بدون درخواستی از نزد آن حضرت برگشت و باز نزد آن حضرت آمد و همان گفته را از او شنید، و چیزی از او درخواست نکرد. او تا سه بار چنین کرد و روز سوم، رفت و تیشه ای به عاریت گرفت، بالای کوه رفت، هیزم گرد آورد، به بازار برد و فروخت به نیم صاع جو (تقریبا یک

1- . معارج / 4
2- . امالی طوسی 1 : 34
3- . امالی طوسی 2 : 122

4- . خصال 2 : 45
5- . خصال 2 : 32، ثواب الاعمال: 166

کیلو و نیم) و خودش با عیالش خوردند. و این کار را ادامه داد تا توانست تبری بخرد. سپس دو شتر جوان و یک برده هم خرید و توانگر شد و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و جریان کار خود را گزارش داد. آن حضرت فرمود: آیا نگفتیم که هر کس از ما خواهشی کند به او می دهیم، و اگر بی نیازی کند، خدا او را توانگر می سازد؟(1)

و روایت دارم از عالم علیه السلام که فرمود: ناامیدی از آنچه مردم دارند، عزت مومن است در دین او، و مردانگی او در نفسش، و شرف او است در دنیا، و او را در چشم مردم بزرگ می کند، و در خاندانش والا می شود، و نزد عیالش آبرومند می گردد، و او غنی ترین مردم است پیش خودش و در نزد تمامی مردم دیگر.

و روایت دارم: شرف مؤمن، شب زنده داری است؛ و عزتش، بی نیازی از مردم.

و روایت دارم: ذات آدمی خرد او است، و عزتش دین او، و مردانگی اش آنجا است که مرد باشد، و مردم تا به آدم برسند، برابرند، و خود آدم از خاک است.

و روایت دارم: بی طمعی توانگری است و طمع، فقر رودررو.

و روایت شده است: هر کس نداری خود را به مردم نشان بدهد، خود را رسوا کرده است.

و روایت دارم از عالم علیه السلام که فرمود: دین خود را با بی نیازی از خدا، به جای طلب حاجت (از مردم)، قوی سازید؛ و بدانید هر کس که فروتنی کند نزد سلطان جور یا مخالف مذهب، به طمع دنیوی که او دارد، خدا او را خوار و بدنام می کند، و او را به خودش وامی گذارد؛ و اگر دستش به چیزی از دنیای او برسد، خدا برکتش را می برد و آن چیز برایش در حج و عمر و کار خیر، سودی ندارد.

و روایت دارم: هر کس می خواهد چیزی از خدا خواهش نکند مگر آنکه به او بدهد، از همه مردم مأیوس شود و به غیر خدای عزوجل امیدوار نباشد.

و روایت است: سخاوتمندی با قطع طمع از آنچه مردم دارند، بیشتر است از سخاوت بخشش مال. و بدان که یکی از علما شنید که مردی به درگاه

خدا دعا می کند

ص: 138

1- . فقه الرضا: 49

تا او را از مردم بی نیاز کند، به او فرمود: مردم از هم بی نیاز نیستند، ولی خدا تو را از مردم پست بی نیاز سازد.(1)

12. الدره الباهره: امام جواد علیه السلام فرمود: عزت مؤمن، در بی نیازی او است از مردم.

و امام نقی علیه السلام فرمود: بی نیازی آرزوی اندک است، و رضایت به آنچه برای تو بس است، و فقر، یورش نفس است و شدت نومیدی.

13. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: عظیم داشتن خالق در نزد تو، مخلوق را در چشمانت کوچک می کند.(2)

14. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شرف مؤمن شب زنده داری است، و عزتش بی نیازی از مردم.(3)

توضیح: «شرف»: قدر و مقام والا، و «عزت»: غلبه و خوار نبودن است، و بر سبیل مبالغه تعبیر شده است. مقصود از بی نیازی، بریدن طمع است از مردم، و قناعت به اندازه رفع حاجت، و توکل بر خدا، و توسل نکردن به مردم و خواهش نکردن از آنها است، بدون ضرورت؛ وگرنه دنیا محل حاجت است و آدمیان به طبع خود باید به کمک هم زندگی کنند و در گذر زندگی به هم نیاز دارند، ولی انسان هر چه بیشتر در کم نیازی و خواهش از مردم بکوشد، عزیزتر است نزد آنها، و هر چه دلش از طمع به مردم تهی شود، خدا در رفع نیازهایش بیشتر به او کمک می دهد.

15. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از شما بخواهد هر حاجتش پیش خدا برآورده شود، امیدش را از همه مردم ببرد و جز به خدا امید نبندد، و چون خدا از دلش چنین داند، هر خواهش او را برآورده می سازد.(4)

توضیح: «فلییأس»: در بعضی نسخ «فلیأیس» با همزه بین دو «یاء» آمده و هر دو جائز است و از باب مقلوب است. جوهری به نقل از ابن سکیت گفته: «أیست منه

1- . فقه الرضا: 50

2- . نهج البلاغه 2 : 173
3- . کافی 2 : 173
4- . کافی 2 : 148

آیس یأسا» از نظر لغت در «یئست منه أیأس یأسا» است و مصدر آن دو، واحد است؛ و «آیسنی منه فلان» مثل «أیئسنی» و همچنین «تأییس» است. و گفته: «الیأس» یعنی قنوط، و مأیوس شدن از چیزی «ییأس» است، و لغت دیگری در آن است: «یئس ییأس» با کسره در آنها، و آن شاذ است.(1)

«لا یکون»: جمله حالیه است، یا از باب عطف خبر بر انشاء است، و دلالت دارد بر اینکه نومیدی از خلق و امید نداشتن به آنها سبب اجابت دعا از طرف خداوند است؛ زیرا هر چه از خلق دور شود به خدا نزدیک تر می شود؛ بلکه عمده فایده دعا همین است، چنانچه تحقیق آن در کتاب دعا خواهد آمد، ان شاء الله.

16. کافی: امام سجاد علیه السلام فرمود: همه خوبی ها را فراهم دیدم در قطع طمع از آنچه مردم دارند، و هر کس در هیچ چیز امید به مردم ندارد، و کارش را در هر امر به خدا وامی گذارد، خدای عزوجل در هر حاجت، او را اجابت می کند.(2)

توضیح: فراهم شدن هر خیر در قطع طمع از مردم روشن است، زیرا هر چیزی یا توقف بر آن دارد، یا مشروط به آن است، یا لازمه آن است؛ زیرا جز با شناخت کامل خدا به دست نمی آید، و با یقین به اینکه فقط او زیان زننده و سودبخش است، و به قضا و قدر او است، و یقین به اینکه سبب هر امری به قدرت و لطف و رحمت او است. و بداند دنیا نابود می شود و مردمش درمانده اند، تا به آخرت و ثواب ها و کیفرهایش یقین کند، و هیچ چیزی نیست مگر اینکه در ضمن این امور است.

17. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: درخواست حوائج از مردم، از بین برنده عزت است و شرم و حیا را می برد، و بی طمعی در آنچه مردم دارند، عزت مؤمن است در دین او، و طمع، فقر حاضر و آماده است.(3)

توضیح: «الاستلاب»: یعنی اختلاس؛ یعنی سبب سلب شتابان عزت می شود. «مذهبه للحیاء»: «مذهبه» یا با فتحه است که مصدر میمی است و حمل بر مبالغه می شود، یا به معنی اسم فاعل یا اسم مکان است، یعنی در معرض رفتن حیا است؛ یا با

1- . صحاح: 903 و 989
2- . کافی 2 : 148
3- . کافی 2 : 148

کسره است، یعنی وسیله ای برای بردن عزت دین مؤمن است، زیرا با نومیدی از مردم، حقی را ترک نمی کند، و عبادت و امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی کند، چون ترسی ندارد که سود از آنها نبرد. پس با عزت و دلیر در دین خود است، یا اینکه دینش به آن کامل می شود. «طمع، فقر حاضر است»: زیرا طمع می کند تا فقیر نشود و این خود مفسده فقر را دارد. و گفته شده: یعنی سبب زود رسیدن فقر است. و معنی اول روشن تر است.

18. کافی: بزنطی گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم: قربانت گردم، برای من چیزی به اسماعیل بن داود دفتردار بنویس تا شاید از او سودی به من برسد. فرمود: من دریغ دارم که تو چنین چیزی را از او خواهان باشی، ولی در حاجت خود از مال من استفاده کن.(1)

توضیح: «لعلی أصیب منه»: یعنی نفعی و خیری به من برسد. «أنا أضن بک»: در مصباح آمده: «ضن بالشی ء یضن» از باب تعب، ضنا است. و «ضنه» با کسره یعنی بخل.» یعنی من دریغ دارم که تو آبروی خود را ببری و مانند این امور پست دنیوی را خواهان باشی، بلکه از تو انتظار دارم همتت بلند باشد و از من مطالب بزرگ اخروی را بخواهی. یا دریغ دارم از این فرد مخالف و مانند او خواهش کنی، زیرا نیاز بردن نزد مخالفان مایه از میان رفتن دین است، و تو عزیز منی و راضی به هلاکت نیستم و دریغ دارم به تو، ولی اگر نیازی داری، هر چه می خواهی از مال من بردار.

و دلالت دارد بر بلندی مقام بزنطی و اینکه از خواص آن حضرت بوده است، چنانچه از اخبار دیگر نیز برمی آید؛ مانند روایت کشی از خود بزنطی که: شبی نزد آن حضرت بودم و گفتم: برگردم؟ فرمود: برنگرد، شب است. و شب را نزد آن حضرت ماندم، و به کنیزش فرمود: لحاف و بالش مرا بیاور و در این اتاق برای احمد بینداز. چون به آن اتاق رفتم، به خاطرم گذشت که چه کسی چون من است که در خانه ولی خدا و در بستر او هستم؟ و آن حضرت مرا ندا کرد: ای احمد! امیر مؤمنان از صعصعه

1- . کافی 2 : 149

عیادت کرد و فرمود: ای صعصعه ! عیادت مرا مایه فخر بر قوم خود مکن، و برای خدا تواضع کن تا خدا تو را بالا ببرد.(1)

19. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: طمع بریدن از آنچه مردم دارند عزت دین مؤمن است؛ نشنیده ای گفته حاتم را:

چون به نومیدی گرایم، آن را بی نیازی می یابم/ اگر نفس آن را دریابد و طمع، فقر است(2)

توضیح: شعر حاتم را دلیل نیاورده، بلکه برای شهرت آن است، و دلیل بر اینکه این مطلب حکم عقل همه مردم است، تا برسد به کفار. «إذا ما عزمت الیأس»: کلمه «ما» زائده است؛ یعنی هنگامی که با یأس از مردم تصمیم گرفتی. «ألفیته»: یعنی آن را غنی بودن می یابی. «إذا عرفته»: به صیغه مخاطب، از باب تفعیل است، و نصب می دهد به «نفس»؛ یا به صیغه غایب است و رفع می دهد به نفس. «طمع» مرفوع است بنا بر ابتدائیت، و فقر، خبر آن است.

20. کافی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود : در دلت، هم فقیر نسبت به مردم باش و هم بی نیاز از آنان. فقر تو به آنها در شیرین زبانی و خوشرویی است، و بی نیازی تو از آنها، در آبروداری و نگهداری عزت خود می باشد.(3)

توضیح: «در دلت فراهم باشد احتیاج به مردم و استغناء از آنها»: یعنی تصمیم بگیر به هر دو؛ در ظاهر، به شیرین سخنی و خوشرویی نسبت به آنها محتاج باش، و از راه دیگر خود را از آنها بی نیاز جلوه بده، به اینکه آبرویت را به خواری خواهش از آنها آلوده نسازی، و عزت خود را نگه داری، و برای طمع های بیهوده خواری به خود راه ندهی؛ یا مقصود این است که در دلت دو عقیده باشد: یکی اینکه محتاج به آنها هستی در زندگی و همکاری، زیرا آدمی به طبع خود مدنی است و همه برای زندگی و باقی ماندن به هم نیاز دارند؛ دوم اینکه: خود را بی نیاز به آنها بشمار، از نظر گدایی از آنها؛ زیرا خدای تعالی ضامن روزی بنده های خود است و سبب ساز است. فائده اول این

1- . رجال کشی: 491
2- . کافی 2 : 149
3- . کافی 2 : 149

کار خوش برخوردی و آمیزش با شیرین سخنی و خوشرویی است. و فائده دوم، آبروداری و حفظ عزت است، با ترک خواهش و طمع از مردم.

حاصل اینکه: ترک معاشرت و همکاری به طور کلی ناپسند است، و امید بستن و خواهش و خوار شدن نزد مردم هم ناپسند است. آنچه پسندیده است، حد وسط میان افراط و تفریط است، که بارها آن را فهمیدی. در قاموس آمده: «التنزه» یعنی تباعد و دوری، و اسم آن «نزهه» با ضمه است. «نزه الرجل» یعنی دوری او از هر مکروه. و گفته: «العرض» با کسره، یعنی نفس و پهلوی مرد، که او را حفظ می کند از ناقص شدن، و فرقی نمی کند در نفس خودش باشد یا در اجداد و سلفش، یا در کسی که ملازم کار او است، یا درموضع مدح و ذم از ناحیه او است، یا آنچه افتخار به آن می کند، از حسب و شرف. و گاهی مراد از آن، آباء و اجداد است و جانشینان محموده.

کافی: مانند این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.(1)

1- . کافی 2 : 149

باب پنجاهم :ادای امانت

آیات:

- و الذین هم لأماناتهم و عهدهم راعون.(1)

{و آنان که امانت ها و پیمان خود را رعایت می کنند.}

- إنا عرضنا الأمانه علی السماوات و الأرض و الجبال فأبین أن یحملنها و أشفقن منها و حملها الإنسان إنه کان ظلوما جهولا.(2)

{ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و [لی] انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود.}

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: بپرداز امانت را، گرچه به قاتل حسین بن علی علیه السلام باشد.(3)

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا بترسید، و بر شما باد ادای امانت به صاحبش، که به شما سپرده. و اگر کُشنده امیر مؤمنان به من امانتی بسپارد، البته که آن را به وی ادا می کنم.(4)

1- . مؤمنون / 8
2- . أحزاب / 72
3- . امالی صدوق: 148
4- . امالی صدوق: 148

3. امالی صدوق: امام سجاد علیه السلام به شیعه خود می فرمود: بر شما باد ادای امانت. به حق آن کس که محمد را به راستی به پیغمبری مبعوث کرده، اگر کشنده پدرم حسین بن علی همان شمشیر که با آن حضرتش را کشت به من امانت دهد، آن را به وی بازمی گردانم.(1)

4. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام می فرمود: محبوب ترین بندگان به درگاه خدای عزوجل، مردی است که راستگو باشد، و نماز و هر چه را خدا بر او واجب کرده در وقتش انجام می دهد، و امانت را می پردازد. سپس فرمود: هر کس امین شود بر سپرده ای و آن را بپردازد، هزار گره از گره های دوزخ را از گردن خود گشوده است. به ادای امانت شتاب کنید، زیرا به هر کس امانتی بسپارند، ابلیس صد شیطان از سرکشان یارانش را بر او می گمارد تا او را گمراه کنند و وسوسه کنند تا هلاکش سازند، مگر آنکه خدای عزوجل کسی را نگه دارد.(2)

5. عیون اخبارالرضا: ابی جعفر ثانی از پدرانش علیهم السلام، از پیغمبر صلی الله علیه و آله، که فرمود: نگاه نکنید به فراوانی نمازشان و روزه شان و بسیار حج کردنشان و کار خیرشان و زاری کردنشان در شب، نگاه کنید به راست گویی و ادای امانت آنها.(3)

6. قرب الاسناد: جعفر از پدرش علیهما السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: امانت داری توانگری می آورد، و خیانت، به فقر و نداری می کشاند.(4)

مولف: بسیاری از اخبار در این باره در «باب کلیات مکارم» نقل شد.

7. عیون اخبارالرضا: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امتم رو به خوبی هستند تا با هم مهربانند، و به هم هدیه می دهند، ادای امانت می کنند، از حرام دوری

1- . امالی صدوق: 148
2- . امالی صدوق: 177
3- . عیون اخبارالرضا 2 : 51 ، امالی صدوق: 182
4- . قرب الإسناد: 55

می ورزند، مهمان نواز هستند، نماز را به پا می دارند، و زکات می دهند، و اگر این کارها را نکنند، به قحطی و خشکسالی گرفتار می شوند.(1)

8. خصال: از أربعمائه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: امانت را بپردازید، اگرچه به قاتلان پیغمبرزادگان باشد.(2)

9. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سه خصلت داشته باشد، خدا حورالعین را به ازدواج او درمی آورد، هر جور که بخواهد: فرو خوردن خشم؛ صبر در برابر شمشیر برای خدا، و آن کس که دسترسی به مال حرام دارد و برای خدا دست نگه می دارد.(3)

10. اختصاص: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه نکنید به بسیاری نمازشان و روزه شان و بسیار حج کردنشان و کار خیرشان و زاری کردنشان در شب؛ نگاه کنید به راست گویی و ادای امانت کردن آنها.(4)

11. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد ادای امانت، به بِر باشد یا کافر، که اگر کشنده علی به من امانتی بدهد، آن را به وی بازمی گردانم.

و فرمود: ادای امانت کنید، ولو به قاتل حسین بن علی علیه السلام.(5)

12. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی بر شما واجب کرده محبت ما و پیروی از ما را؛ و لازم کرده بر شماها فرمانبری از ما را؛ آگاه باشید که هر کس از ما است، باید به دنبال ما باشد؛ و از شأن ما، پارسایی و کوشش است، و ادای امانت به خوب و بد، و صله رحم، و مهمان نوازی، و گذشت از فرد بدکننده، و هر کس پیرو ما نباشد از ما نیست.

و فرمود: سفیه نباشید، چرا که امامان شما کار سفیهانه انجام نمی دهند.(6)

1- . عیون اخبار الرضا2 : 29
2- . خصال 2 : 157
3- . محاسن: 6

4- . اختصاص: 229
5- . اختصاص: 241
6- . اختصاص: 241

13. اختصاص: امام صادق علیه السلام می فرمود: محبوب ترین بندگان به درگاه خدای عزوجل، مردی است که راستگو باشد؛ و از نماز و هر چه خدا بر او واجب کرده، محافظت کند، و امانت را بپردازد. سپس فرمود: هر کس امین شود بر سپرده ای و آن را بپردازد، هزار گره از گره های دوزخ را از گردن خود گشوده است. به ادای امانت شتاب کنید، زیرا به هر کس امانتی می سپارند، ابلیس صد شیطان از سرکشان یارانش را بر او می گمارد تا او را گمراه و وسوسه کنند تا هلاکش سازند، مگر آنکه خدای عزوجل کسی را نگه دارد.(1)

14. کتاب حسین بن سعید و نوادر: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: به دو گوشه صراط در روز قیامت، رحِم است و امانت، و چون صله رحم کننده و امانت پردازنده بر آن بگذرند، او را به دوزخ وارد نکنند.

15. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس امانت پرداز نباشد ایمان ندارد.(2)

16. نهج البلاغه: امام علیه السلام در خطبه ای فرمود: پس از فرض نماز و زکات، ادای امانت است، و نومید است کسی که اهل آن نباشد؛ چون پیشنهاد شد بر آسمان های ساخته و زمین گسترده و کوه های بلند بر پا داشته، که بلندتر و پهن تر و بزرگ تر از آنها نیست، و اگر چیزی به درازی یا پهنی یا نیرو و عزت، از خیانت در امانت دوری می توانست، اینان دوری می کردند، ولی از کیفر نگران شدند و درگذشتند و سر عقل آمدند به آن چه نادانی کرد کسی که ناتوان تر از آنها بود، و آن آدمی است که: «إنه کان ظلوما جهولا.» {پُر ستمکار و نادان است. }(3)

17. مشکات الانوار: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا هرگز پیغمبری نفرستاده، جز برای تبلیغ راست گویی و ادای امانت، که امانت باید پرداخت شود به خوب و بد.

1- . اختصاص: 242
2- . نوادر راوندی: 5
3- . نهج البلاغه: شماره 197

و از ابی بصیر نقل است که به امام صادق علیه السلام گفتم: ابن ابی یعفور به شما سلام می رساند. فرمود: سلام بر تو و بر او! اگر او را دیدی سلام مرا به او برسان و بگو جعفر بن محمد می گوید: بنگر به مقامی که علی علیه السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست آورد، و به آن بچسب که همانا به واسطه راستگویی و ادای امانت بود.(1)

18. مشکات الانوار: به نقل از کتاب محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ادا کنید امانت را، اگرچه به کشنده حسین بن علی علیه السلام؛ و از خدا بترسید، و بر شما باد ادای امانتی که به شما سپرده شده؛ اگر کشنده علی به من امانتی دهد، البته که به او برمی گردانم.

عبدالله بن سنان می گوید: نزد امام صادق علیه السلام رفتم، که نماز عصر را خوانده بود و در مسجد در برابر قبله نشسته بود؛ گفتم: یا ابن رسول الله! برخی پادشاهان، ما را امین بر مال می دانند و آنها را به ما می سپارند و حق خمس شما را نمی دهند، آیا مالشان را به شما بدهیم؟ فرمود: به پروردگار این قبله - تا سه بار - اگر ابن ملجم، کشنده پدرم که پی گیر او هستم و خود را از من نهان کرده، چون که قاتل پدرم بوده، به من امانتی بسپارد، البته که آن را به وی برمی گردانم.

و از امام کاظم علیه السلام روایت شده است: مردم زمین مورد رحمت هستند، تا زمانی که دوست هم باشند وامانت را بپردازند و به حق عمل کنند.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند درباره تفسیر قول خدای عزوجل: «إنا عرضنا الأمانه...» تا آخر آیه. که چه پیشنهاد شد بر آنها و چه چیزی را آدمی به دوش خود گرفت، و مقصود چیست؟ فرمود: همان امانت میان مردم؛ و این هنگامی بود که آفریده ها را آفرید.

از یکی از یاران آن حضرت، که آن را بالا برده تا اینکه به پسرش فرمود: ای پسرجانم! امانت را ادا کن تا دنیا و آخرتت سالم باشند، و امین باش تا توانگر باشی.(2)

1- . مشکات الانوار: 46

2- . مشكات الانوار: 52 - 53

باب پنجاه و یکم : تواضع

آیات:

- أذله علی المؤمنین أعزه علی الکافرین.(1)

{[اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند.}

مولف: بسیاری از اخبار این باب در «باب کلیات مکارم» نقل شده است.

روایات:

1. تفسیر امام حسن عسکری: امام علیه السلام فرمود: هر کس به حقوق برادرانش آشناتر باشد و بیشتر آنها را رعایت کند، مقامش نزد خدا بالاتر است؛ و هر کس در دنیا برای برادرانش فروتن باشد، نزد خدا از صدیقان است، و از شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام است. دو برادر دینی نزد امیر مؤمنان آمدند، پدری و پسری. آن حضرت برخاست و آنها را گرامی داشت و در صدر مجلسشان نشاند و در مقابلشان نشست. سپس فرمود خوراکی آوردند و از آن خوردند و آنگاه قنبر یک طشت و ابریق چوبی با یک حوله برای خشک کردن آورد، و آمد آب به دست آن مرد بریزد که آن حضرت شتاب کرد و ابریق را از دستش گرفت تا خود به دست آن مرد بریزد. آن مرد به خاک افتاد و گفت: خدا مرا بنگرد که تو به دست هایم آب بریزی؟ به او فرمود: بنشین و بشوی، که خدای عزوجل تو و برادرت را می بیند و او امتیازی ندارد و بر تو فضیلتی ندارد، به تو خدمت می کند، در بهشت ده برابر مردم دنیا به او خدمت می کنند، و به همان اندازه هم غلام دارد. آن مرد نشست و علی علیه السلام فرمود: تو را به حق

1- . مائده / 54

خودم که می دانی و بزرگش می شماری، و به تواضع خودت برای خدا تا ثوابت دهد، قسم می دهم که با همان آرامشی دستت را بشویی که اگر قنبر آب را می ریخت. آن مرد آن کار را انجام داد و چون فارغ شد، آن حضرت ابریق را به محمد بن حنفیه داد و فرمود: اگر این پسر جدا از پدر آمده بود به دست او آب می ریختم، ولی خدای عزوجل نخواسته که چون پدر و پسر همراه باشند، با هم برابر باشند. پدر آب به دست پدر ریخت، و پسر هم باید بر پسر ریزد، و محمد بن حنفیه نیز آب به دست پسر ریخت؛ آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هر کس در این امر پیرو علی علیه السلام باشد به راستی شیعه است.(1)

2. عیون اخبارالرضا: ابن جهم گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: قربانت گردم، حقیقت توکل چیست؟ فرمود: این است که نترسی به همراه خدا از کسی. گفتم: حقیقت تواضع چیست؟ فرمود: آنکه با مردم چنان باشی که خواهی با تو چنان باشند. گفتم: قربانت گردم، می خواهم بدانم من نزد شما چگونه ام؟ فرمود: ببین تا من نزد تو چگونه ام.(2)

3. معانی الاخبار: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، که فرمود: از تواضع است که کسی به پایین مجلس خوش باشد، و به هر کس برخورد سلام کند، و جدال نکند در گفتگو گرچه به حق گوید، و نخواهد که او را به تقوا بستایند.(3)

4. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خوشا بر کسی که عیبش او را از عیب جویی از مردم بازدارد، و بدون کمبود تواضع کند، و با اهل دانش و رحمت همنشین باشد، و با مستمندان بینوا رفت و آمد کند، و از مالی که از راه معصیت به دست نیاورده، انفاق کند.

5. امالی طوسی: امیر مؤمنان در وصیتش به هنگام وفات فرمود: بر تو باد تواضع، چون از بزرگ ترین عبادات است.(4)

1- . تفسیر امام حسن عسکری:131، احتجاج: 257
2- . عیون اخبار الرضا2 : 50 ، امالی صدوق: 145
3- . معانی الاخبار: 381
4- . امالی طوسی 1 : 6

6. امالی طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: نجاشی پادشاه حبشه به سوی جعفر بن ابی طالب و یارانش فرستاد و آنها نزدش آمدند. او در خانه ای که داشت، روی خاک نشسته بود و جامه های کهنه به تن داشت. جعفر گفت: چون او را به این وضع دیدیم از او نگران شدیم. چون ما را ترسان و رنگ پریده دید، گفت: سپاس خدایی را سزا است که یاری کرد محمد را و چشم را به او روشن کرد، آیا به شما مژده ندهم؟ گفتم: پادشاها! چرا. گفت: هم اکنون دیده بانی از دیده بان هایم از سرزمین شما آمد و به من گزارش داد که خدا پیغمبرتان محمد را یاری کرده و دشمنش را نابود ساخته؛ فلان و فلان اسیر شدند، و فلان و فلان کشته شدند، و در دره ای به نام بدر به هم برخوردند و گویا پیش چشم من است، آنگاه که برای آقایم در آنجا رمه می چراندم، و او مردی بود از بنی ضمره. جعفر به او گفت: ای پادشاه نیکوکار! شما را چه شده که می بینم بر خاک نشسته و جامه کهنه پوشیده ای؟ گفت: ای جعفر! در آنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده، یافتیم که حق خدا بر بندگانش اظهار تواضع است برای خداوند، هنگامی که نعمتی بر آنها پدید می آورد. و چون خدای تعالی نعمتی به پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله پدید آورده، من هم این تواضع را برای خدا پدید آوردم.

گفت: چون این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، به اصحابش فرمود: راستی که صدقه مایه فزونی بر صدقه دهنده است، پس صدقه بدهید، خدا رحمت کند شما را، و راستش که تواضع افزون می کند صاحبش را در والایی. تواضع کنید تا خدا شما را والا کند، و گذشت، صاحبش را عزت افزاید، پس گذشت کنید تا خدا به شما عزت دهد.(1)

7. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تواضع نکند کسی، جز آن کس که خداوند او را بالا می برد.(2)

8. امالی طوسی: هر کس برای خدا تواضع کند، الله او را بالا می برد.(3)

1- . امالی طوسی 1 : 13، و شرح آن در شماره 23
2- . امالی طوسی 1 : 56
3- . امالی طوسی 1 : 185

9. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سلام کردن تو به هر کسی که به او برمی خوری، از تواضع است.(1)

10. خصال: امام سجاد علیه السلام فرمود: قریشی نژاد یا عربی نژاد را شرفی نیست، جز با تواضع کردن...تا ادامه خبر.(2)

11. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام فرمود: هیچ یک از فرزندان آدم نیست، مگر آنکه کاکلش به دست فرشته ای است. اگر تکبر کند، آن را به سوی زمین می کشد و به او می گوید فروتن باشد که خدا تو را زبون کرده است؛ و اگر تواضع کند، کاکلش را می گیرد و به او می گوید: سرت را بلند کن که خدا تو را بالا برده و زبون نکرده برای اینکه برای خدا تواضع کرده ای.(3)

کنز کراجکی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: تواضع تو را به سلامت می رساند. و فرمود: زینت شخص شریف، تواضع است.

فقه الرضا: روایت شده است: کبر و بزرگواری ردا و پوشش خدا است، و هر کس در آن با خدا بستیزد، خدا او را در هم می کوبد.

و روایت شده است: دو فرشته بر بندگان خدا گمارده اند و هر کس تواضع کند، بالایش می برند، و هر کس تکبر کند، او را فرو می کشند.

و روایت دارم از عالم علیه السلام که: شگفتا از متکبر فخرفروش که دیروز نطفه بوده و فردا مردار شود. و شگفتا از آن کس که در خدا تردید دارد، با اینکه آفریده را می بیند. و شگفتا از کسی که منکر مرگ می شود و او هر شب و روز می نگرد به مردمی که می میرند، و به یاد آخرت نیست با اینکه آفرینش نخست را می بیند، و از آن کس که برای خانه نابودی کار می کند، با اینکه خانه پایندگی را می بیند.

12. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: تواضع، اصل هر خیر ارزشمند و درجه بلندی است. اگر تواضع به زبانی ادا می شد که مردم می فهمیدند، از حقایق عواقب نهفته حرف می زد. تواضع آن است که برای خدا و در راه خدا باشد و

1- . خصال 1: 9
2- . خصال 1: 12
3- . ثواب الاعمال: 160

غیر آن، نیرنگ است. و هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او را از بسیاری از بندگانش بالاتر می برد.

اهل تواضع چهره ای دارند که فرشته های آسمان و عارفان زمین آن را می شناسند. خدای عزوجل فرموده: «و علی الأعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم.»(1)

{و بر اعراف، مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می شناسند.} و اصل تواضع، در برابر جلال و هیبت و عظمت خدا است، و عبادتی برای خدای عزوجل نیست، جز آنکه از تواضع برخیزد. آنچه از معنی حقیقتِ تواضع است، نمی فهمند جز مقربان وابسته به خدای یگانه؛(2) و خدای عزوجل فرموده: «و عباد الرحمن الذین یمشون علی الأرض هونا و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما.»(3)

{و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند.} و خدای عزوجل به عزیزترین خلقش و سید آفریدگانش فرموده: «و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین.»(4) {و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند، بال خود را فرو گستر.} و تواضع، مزرعه خضوع و خشوع و خشیت و حیا است، و آنها به وجود نمی آیند، مگر از آن و در آن؛ و شرف کامل حقیقی درست نباشد، جز برای متواضع نسبت به ذات خداوند.(5)

13. کشی: ابونصر گفت: از عبدالله بن محمد بن خالد درباره محمد بن مسلم پرسیدم، گفت: محمد بن مسلم مردی شریف و توانگر بود و امام باقر علیه السلام به او فرمود: ای محمد! فروتن باش. محمد چون به کوفه برگشت، یک خیک خرما با یک ترازو برداشت، بر در مسجد جامع نشست و برای فروش خرما داد کشید. خویشانش آمدند و گفتند: ما را رسوا کردی. پاسخ داد: مولایم فرموده، و من برخلاف گفته او

1- . اعراف: 46
2- . در منبع: «المتصلین» آمده است.
3- . لقمان / 63

4- . شعراء / 215
5- . مصباح الشريعه: 38

رفتار نمی کنم و از اینجا نمی روم تا از فروش این خرما فارغ شوم. خویشانش گفتند: اگر می خواهی حتماً به خرید و فروش مشغول باشی، با آسیابان ها همکار شو. او نیز یک سنگ آسیا و شتری فراهم کرد و به آسیاب کردن پرداخت.(1)

14. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله، شب پنجشنبه در مسجد قبا افطار کرد و فرمود: نوشیدنی هست؟ اوس بن خوله انصاری قدح بزرگی از دوغ آمیخته با عسل برایش آورد.(2) چون آن را به دهان گرفت، دورش کرد و فرمود: دو نوشیدنی است که یکی از آنها بس است؛ من آن را ننوشم و حرامش نکنم، ولی برای خدا تواضع می کنم؛ چون هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او را بالا می برد؛ و هر کس تکبر کند، خدا او را فرو می کشد؛ و هر کس در زندگی اش میانه رو باشد، خدا او را روزی می دهد؛ و هر کس زیاد یاد خدا کند، خدا او را دوست دارد.

15. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: چون جعفر بن ابی طالب از حبشه بازآمد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! سخنی برایت بگویم. یک روز نزد نجاشی رفتم و در مجلسِ شاهی نبود و جامه و وضع شاهی نداشت. به او درود شاهانه دادم و گفتم: چه شده که تو را در وضع شاهانه و جامه شاهانه نمی بینم؟ گفت: ما در انجیل یافتیم که هر کس را خدا نعمتی داد، باید او را شکر کند. و باز در انجیل آمده است: شکری برای خدا در برابر تواضع نیست. راستش امشب به من خبر رسید که عموزاده ات محمد را خدا به مشرکان اهل بدر پیروز ساخته و خواستم با این وضع که می بینی، خدا را شکر کنم.

16. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: وحی تا سی صبح از موسی بن عمران قطع شد. به کوهی در شام به نام اریحا برآمد و گفت: پروردگارا! چرا وحی و سخنت را از من بازداشتی، آیا گناهی کردم؟ من اکنون برابرت هستم، برای رضای خود از من تقاص کن، و اگر برای گناهان بنی اسرائیل وحی و سخنت را از من بازداشته ای، عفو دیرینه ات را خواهانم. خدا به او وحی کرد: ای

1- . رجال کشی: 147

2- . به شرح آن در شماره 25 از همین باب مراجعه کنید.

موسی! می دانی چرا از میان همه خلقم تو را برای وحی و سخنم برگزیدم؟ فرمود: پروردگارا! نمی دانم. فرمود: ای موسی! من یک نظری به همه خلقم انداختم و کسی را با تواضع تر از تو ندیدم، از این رو، تو را از همه خلق خودم مخصوص به وحی و سخنم کردم. فرمود: شیوه موسی بود که چون نماز می خواند، برنمی خاست، تا گونه راستش را و گونه چپش را بر زمین می نهاد.

فقه الرضا: مانند این حدیث را نقل کرده است.(1)

18. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: یک عرب بیابانی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! با ماده شترخود با من مسابقه می دهی؟ و مسابقه کرد و اعرابی از او پیشی گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما ماده شتر مرا بالا گرفتید و خدا خواست فرودش بیاورد. راستش کوه ها بر کشتی نوح سرفرازی کردند و جودی بیشتر تواضع کرد و خدا کشتی را بر آن فرود آورد.

19. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: در آسمان دو فرشته اند که بر بندگان خدا گمارده شده اند، و هر کس تواضع کند او را بالا می برند، و هر کس تکبر ورزد، او را فرو می کشند.

20. الدره الباهره: امام صادق علیه السلام فرمود: تواضع این است که در مجلس پایین تر از مقامت بنشینی، و به هر کس رسیدی سلام کنی، و مراء و جدال در گفتار را وانهی، گرچه بر حق باشی، و رأس خوبی، تواضع است.

21. نهج البلاغه: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: با تواضع، نعمت تمام است.(2)

و فرمود: چه خوب است تواضع توانگران نسبت به مستمندان، برای خواست آنچه نزد خدا است؛ و زیباتر از آن، سرفرازی مستمند است بر توانگران، به اعتماد بر خداوند.(3)

1- . فقه الرضا: 50
2- . نهج البلاغه 2 : 194
3- . نهج البلاغه 2 : 241

22. عده الداعی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که خدا جز فزونی به آنها نمی دهد: به تواضع شخص جز سربلندی نمی افزاید، به خوار شمردن او جز عزت نمی افزاید، و به خودداری از سؤالش، جز بی نیازی نمی افزاید.

23. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: نجاشی پادشاه حبشه به سوی جعفر بن ابی طالب و یارانش فرستاد و و آنها نزدش آمدند و او در خانه ای که داشت روی خاک نشسته بود و جامه های کهنه به تن داشت. جعفر گفت: چون او را به این وضع دیدیم از او نگران شدیم، و چون ما را ترسان و رنگ پریده دید، گفت: سپاس خدایی را سزا است که یاری کرد محمد را و چشم مرا به او روشن ساخت؛ آیا به شما مژده ندهم؟ گفتم: پادشاها! چرا. گفت: هم اکنون دیده بانی از دیده بان هایم از سرزمین شما آمد و به من گزارش داد که خدا پیغمبرتان محمد را یاری کرده و دشمنش را نابود ساخته است؛ فلان و فلان اسیر شدند، و فلان و فلان کشته شدند، و در دره ای به نام بدر به هم برخوردند، و گویا پیش چشم من است آنگاه که برای آقایم در آنجا رمه می چراندم، و او مردی بود از بنی ضمره. جعفر به او گفت: ای پادشاه نیکوکار! شما را چه شده که می بینم بر خاک نشسته و جامه کهنه پوشیده ای؟ گفت: ای جعفر! در آنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده، یافتیم که: حق خدا بر بندگانش، اظهار تواضع است برای خداوند، هنگامی که نعمتی بر آنها پدید می آورد، و چون خدای تعالی نعمتی برای پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله پدید آورده، من هم این تواضع را برای خدا پدید آوردم.

گفت: چون این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، به اصحابش فرمود: راستی که صدقه مایه فزونی بر صدقه دهنده است، پس صدقه بدهید، خدا رحمت کند شما را. و راستش که تواضع افزون می کند صاحبش را در والایی. تواضع کنید تا خدا شما را والا کند. و گذشت صاحبش را عزت می افزاید، پس گذشت کنید تا خدا به شما عزت دهد. (1)

1- . کافی 2 : 121

توضیح: نجاشی - به فتح «نون» و «جیم» بدون تشدید، و شین نقطه دار - لقب پادشاه حبشه است؛ و در اینجا مقصود آن است که اسلام آورد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله گروید. نامش اصحمه بن بحر است و پیش از فتح مکه مسلمان شد و پیش از آن هم مرد. چون خبر مرگش به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، بر او نماز خواند، از همان مدینه. و فیروزآبادی گفته: «یاء» در «نجاشی» تشدید دارد و بی تشدید شیواتر است، و «نون» آن کسره دارد، یا اینکه شیواتر است. و او اصحمه پادشاه حبشه است.

جعفر بن ابی طالب برادر امیرالمؤمنین علیه السلام است و ده سال از آن حضرت بزرگ تر بود. او خود از بزرگان صحابه به شمار می آید، و از نخستین شهیدان، و دو هجرت داشته: یکی به حبشه و دیگر به مدینه؛ و در جنگ موته به سال هشتم هجرت در موته شهید شد و چهل و یک سال داشت. در آنچه از تنش به جا ماند، نود ضربت یافت شد که با نیزه بود و شمشیر، و دو دستش در جنگ بریده شد و خدا دو بال به او داد که با آنها در بهشت پرواز می کند، و او لقب ذوالجناحین دارد. و تفضیل همه اینها در ابواب خودش نقل شده است.

جوهری گفته: «ثوب خلق» یعنی کهنه، و مذکر و مؤنث در آن یکسان است، چرا که در اصل مصدر «أخلق» است، و به معنی «أملس» است، و جمع آن «خلقان» است.

«فأشفقنا منه»: یعنی از وضع و حالش و آنچه از او دیدیم، نگران شدیم که مبادا آسیبی به او رسیده باشد. گفته می شود: «أشفق منه» یعنی ترسید و حذر کرد، و «أشفق علیه» عطف برآن است. «العین» یعنی جاسوس و دشمنانش که هلاک شدند؛ مقصود هفتاد نفر از مشرکان است که در بدر کشته شدند، که ابوجهل و عتبه و شیبه جزء آنها بودند؛ و هفتاد نفر هم اسیر شدند. و بدر میان مکه و مدینه است و به مدینه نزدیک تر است. و گفته شده: تا مدینه بیست و هشت فرسخ است. به قول شعبی: بدر نام چاهی است در آنجا که از مردی جهنی بوده به نام بدر. و «اراک» نام درختی است بی خار که با شاخه هایش مسواک می کنند. مفردش «اراکه» است و گفته شده: آن درختی بلند با برگ های زیاد است

«گویا من بدان می نگرم»: یعنی در ذهنم حاضر است و گویا اکنون برابر چشم من است. «حیث»: برای تعلیل است و احتمال دارد اسم مکان بدل از ضمیر باشد. «بنوضمره»، «ضادش» فتحه دارد و «میم» آن ساکن است. خاندانی از عمرو بن امیه ضمری است. و گفته شده: یعنی با چشم خود آن را می بینم که کلام جاسوس است. این معنا بعید است و اشاره دارد به آنچه گفتند که پدر نجاشی پادشاه حبشه بود و جز او پسری دیگر نداشت، و عموی آن پسر دوازده پسر داشت و مردم حبشه پدر نجاشی را کشتند و به فرمان عمویش درآمدند و او را پادشاه کردند. نجاشی در خدمت عمویش درآمد و مردم حبشه به عموی او گفتند: در امان نیستیم از این پسر که روزی بر ما مسلط شود و خون پدرش را بخواهد، او را بکش. و او گفت: پدرش را دیروز کشتید و من امروز پسرش را هم بکشم؟ من خواهان آن نیستم. اگر می خواهید، او را به مرد غریبی بفروشید تا از کشور شما بیرونش ببرد، و این کار را کردند و پس از مدتی آن شاه را صاعقه کشت و هیچ کدام از پسرهایش لیاقت پادشاهی نداشتند و به ناچار آمدند و به زور نجاشی را از آقایش گرفتند و بهایی هم ندادند، و او را به کشور خود بردند و پادشاهش کردند. سپس آقایش آمد و بر آنها اقامه دعوی کرد و محاکمه را نزد خود نجاشی بردند که مدعی او را نمی شناخت و او به نفع وی رای داد و گفت: باید یا خود آن غلام را به وی بازدهید، و یا بهایش را بدهید. و بهای او را دادند.

«تواضع»: اظهار خشوع و خضوع و خواری و احتیاج به درگاه خدا است، هنگام یادآوری بزرگی او، و یا نعمت تازه ای که داده و یا یادآوری آن. از این رو، سجده شکر در این امت مستحب است. «مثل این تذلل»: به پوشیدن پست ترین لباس ها و خشن ترین آنها است و رساندن جاهای خوب بدن به خاک در برخی نمازهای حاجت. و شکر، مایه کثرت و فزونی در مال و فرزند و یاوران در دنیا و ثواب آخرت است. تواضع یعنی عدم تکبر و بالابینی برای خدا و برای مؤمنان، که مایه بلندمقامی در دنیا و آخرت است.

24. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در آسمان، دو فرشته اند که بر بندگان خدا گمارده شده اند. هر کس تواضع کند، او را بالا می برند و هر کس تکبر ورزد، او را فرو می کشند.(1)

توضیح: «او را بالا ببرند»: یعنی با ستودن او، یا به یاری او در انجام مقاصدش، و فراهم کردن اسباب عزت و رفعت در هر دو جهان، و در تکبر عکس این است.

25. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله، شب پنجشنبه در مسجد قبا افطار کرد و فرمود: نوشیدنی هست؟ و اوس بن خوله انصاری قدح بزرگی آمیخته با عسل برایش آورد. چون آن را به دهان گرفت، دورش کرد و فرمود: دو نوشیدنی است که یکی از آنها بس است، من آن را نمی نوشم و حرامش نمی کنم، ولی برای خدا تواضع می کنم، که هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او را بالا می برد، و هر کس تکبر ورزد، خدا او را فرو می کشد. هر کس در زندگی اش میانه رو باشد، خدا او را روزی می دهد. هر کس زیاد یاد خدا کند، خدا او را دوست دارد. هر کس تبذیر کند، خدا او را محروم می سازد. و هر کس زیاد یاد مرگ کند، خدا او را دوست می دارد.(2)

کتاب حسین بن سعید و نوادر: مانند این حدیث را آورده و گفته: در آن، «کاسه بزرگی از دوغ آمیخته به عسل» آمده است.(3)

توضیح: در قاموس آمده: «قباء» با «قاف» ضمه دار است، و قبا بدون همزه هم گفته می شود، و جایی است نزدیک مدینه. و گفته: «عساس» بر وزن کتاب، قدح عظیمی است و واحد آن عس با ضمه است. «مخض»، شیری است که کره اش را گرفته اند، که همان دوغ می شود. گفته شده: ننوشیدن پیغمبر برای این بوده که دوغ ترش(4) است و آمیخته به عسل خوشمزه نیست، و نوشیدنش اسراف است. مقصود از

1- . کافی 2 : 122
2- . کافی 2 : 122
3- . با همین لفظ در شماره 14 نقل شد.

4- . «المخض» یعنی حرکت دادن، و گویا تحریک شی ء در ظرف باشد. در قاموس آمده: «مخض الشی ء»: یعنی حرکت دادن شدید آن، با سطل، که آن را در چاه افکنند.» در أقرب الموارد آمده: در حدیث «مر علیه بجنازه تمخض مخضا»: یعنی حرکت سریعی داد. بنابراین، این شیر آمیخته با عسل است، و آن شیری است که عسل در آن جا گرفته که از خوشمزه ترین انواع نوشیدنی است. و این گوینده گویا نظر به کلام فیروزآبادی داشته، و مانند آن است: «مخض اللبن: «أخذ زبده فهو مخیض» و گمان کرده لفظ «اللبن» درحدیث، چیزی است که از کف گرفته می شود، یعنی ماست، و هنگامی که این شیر تکان می خورد، ترش می شود در اثر حرکت حرارت، ولی این گونه نیست.

تواضع، اطاعت امر خدا است در ترک اسراف، و این معنی بعید است. حدیث دلالت دارد بر اینکه نخوردن خوراک های خوشمزه مستحب است، و این معارض با اخبار بسیاری است. و می شود که این حکم مخصوص به پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیه السلام باشد که از برخی اخبار چنین برمی آید.

«اقتصاد»: میانه روی میان اسراف و تنک گیری است. «تبذیر»: به معنی تفریق است. مقصود تفریق مال است در غیر مصرف شرعی، به اسراف، یا اتلاف، یا صرف در حرام.

«هر کس یاد مرگ کند خدا او را دوست دارد»: زیرا سبب بی میلی به دنیا و میل به آخرت و ترک گناهان است، و امور دیگری که مایه دوستی خدایند.

26. کافی: با سندش، حدیثی مانند این را از امام صادق علیه السلام آورده که در آن آمده است: هر کس زیاد یاد خدا کند، خدا او را در بهشت خود زیر سایه می گیرد.(1)

توضیح: این جمله که افزوده، به جای جمله آخر خبر پیش است، و یاد خدا به زبان یا دل است و بلکه به ذکر اسماء حسنی و صفات علیا، یا به خواندن قرآن، یا یاد کردن احکام خدا و یا پیغمبران و امامان است که وارد شده است: ذکر ما ذکر خدا است.

«او را در بهشت خود سایه دهد»: یعنی در سایه کاخ ها و درخت های بهشت، یا زیر سایه رحمت خود، یا او را در حمایت خود می گیرد، همچنان که گفته می شود: فلانی در سایه فلانی است.

27. کافی: امام باقر علیه السلام می فرمود: فرشته ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: خدایت اختیار داده است که بنده و فرستاده و باتواضع باشی، یا پادشاه و پیغمبر. می گوید: پیغمبر به جبرئیل نگاه کرد و او با دستش اشاره کرد که

1- . کافی 2 : 122

تواضع را بگزین، و آن حضرت فرمود: بنده متواضع رسول باشم، و آن پیام آور گفت: با اینکه در هر حال از مقامی که نزد خدا داری کاسته نمی شود. و کلید گنج های زمین را هم با خود آورده بود.(1)

توضیح: «به جبرئیل نگاه کرد»: این کلام امام باقر علیه السلام است. یعنی از جبرئیل نظر خواست با اینکه خودش می دانست و پادشاهی را نمی خواست، و این هم از تواضع آن حضرت بود، و جبرئیل با دستش اشاره به تواضع کرد. «أن»: مفسره است و احتمال دارد «أن» مستتر باشد در «قال» که به رسول برمی گردد. «إلی» با تشدید است و گویا اولی ظاهرتر است، همچنان که درمشکات الانوار(2) آمده: «فرمود: پس نظر به جبرئیل علیه السلام کرد و با دستش به او اشاره کرد که تواضع کند.» و بنا بر هر دو تقدیر، از «قال» تا «تواضع»، جمله معترضه است. پس فرمود: «عبدا.» یعنی اختیار کردم که عبد باشم، و آن فرشته گفت: با اینکه پادشاهی یا اختیار آن از قرب و مقام و ثواب و مرتبه تو نزد خدا نمی کاهد.

و امام باقر علیه السلام فرمود: هنگام رساندن این مقام، به همراه آن فرشته کلیدهایی بود که آورده بود که اگر اختیار پادشاهی کند، به پیغمبر بدهد. و گفته شده: مقصود این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من پادشاهی را نمی خواهم، گرچه به همراه آن کلیدها باشد. و اشکال این توجیه روشن است.

و مقصود از کلیدها، می شود معنی حقیقی آن باشد. یعنی یک ابزاری که به وسیله آن بتوان به گنجینه های زمین مسلط شد و به آنها آگاه شد. یا مقصود فرض آن است و شرح اینکه اگر شاهی را بخواهی حصولش برای تو آسان است، به مانند این کلیدها که در دستت باشند و با آنها در را باز کنی. یا مقصود این است که به همراه فرشته، وسائل رسیدن به شاهی بود که از آن به کلیدها تعبیر کرد، همچون خاتم سلیمان و بساط او و مانند آنها که به وسیله آن تسلط بر سراسر زمین آسان باشد، یا علم به راه رسیدن به آن و توانایی انجام آن.

1- . کافی 2 : 122
2- . مشکات الانوار: 225

28. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: از تواضع است که کسی به پایین مجلس خوش باشد، و به هر کس برخورَد سلام کند، و جدال نکند در گفتگو، گرچه به حق گوید، و نخواهد که او را به داشتن تقوا بستایند.(1)

توضیح: «مجلس دون المجلس»: یعنی راضی باشی به مجلسی که پایین تر از مجلسی است که لایق به شرف تو به حسب عرف است. یا اینکه هر جا پیش آمد بنشینی و مقید به صدر مجلس نباشی. و معنی اول روشن تر است.

«به هر کس برخوردی سلام کنی»: به هر مسلمانی. و از آن خارج است سلام بر زن جوان، مگر با اطمینان عفت از خود. و تفصیل آن در ضمن «ابواب معاشر» خواهد آمد، ان شاء الله.

و مقصود از «مراء»، ستیزه و نزاع است. اما اظهار حق به طوری که به مراء کشیده نشود خوب است و بلکه واجب است. و گفته شده: اگر مقصود غلبه و درمانده کردن طرف باشد، مراء است، و اگر برای اظهار حق باشد، مراء نیست. مصباح می گوید: «ماریته أماریه مماراه و مراء»، یعنی مجادله کردم، و هنگامی که طعنه زده می شود در قول خودش که خوار کردن گوینده است، «ماریته» هم گفته می شود. و مراء اعتراض است، به خلاف جدال که می تواند ابتدایی و بدون مقدمه و اعتراض باشد.

«دوست نداری که به تقوا ستوده شوی»: زیرا از آثار خودبینی است و مخالف با اخلاص در عمل.

29. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل به موسی وحی کرد: آیا می دانی چرا از همه خلق به گفتار با خود تو را مخصوص ساختم؟ گفت: پروردگارا، برای چه؟ می گوید: خدای تبارک و تعالی به او وحی کرد: «ای موسی! من همه بندگانم را زیر و رو و وارسی کردم و میان آنها کسی را نیافتم که از تو به من خوارکننده تر باشد. ای موسی! تو بعد از نماز گونه ات را بر خاک می نهی.» یا فرمود: بر زمین می نهی.(2)

1- . کافی 2 : 122
2- . کافی 2 : 123

توضیح: «به گفتار با خود»: یعنی گفتگوی بدون میانجی فرشته. «زیرورو کردن»: یعنی بازرسی مردم در ظاهر و باطن، که کنایه است از فراگیری دانش خداوند سبحان به آنها و به همه اوصاف و احوالشان. در مصباح آمده: «قلبته قلبا» از باب ضرب است، یعنی او را از رویش برگرداندم و ردا را در حولش پیچیدم و بالای آن را پایینش قرار دادم. «قلبت الشی ء للابتیاع قلبا»: باز یعنی زیر و رو کردم و داخلش را و باطنش را دیدم. «امر را به پشت برگرداندم»: یعنی آزمایشش کردم. و گفته شده: «ظهرا» بدل از «عبادی» است، و «لام» در «لبطن» برای «غایه» است که آن به معنی «واو» است، به همراه مبالغه. یا فرمود: تردید از راوی است. این روایت دلالت دارد بر استحبابِ گذاشتن گونه بر خاک، بعد از نماز.

30. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امام سجاد علیه السلام گذر کرد بر جذامیان و سوار بر الاغش بود. آنان چاشت می خوردند و آن حضرت را به صبحانه دعوت کردند. فرمود: اگر روزه نبودم می پذیرفتم. و چون به خانه رسید، فرمود: خوراکی خوب بسازند و آنان را دعوت کرد تا نزدش صبحانه بخورند و به همراه آنان صبحانه خورد.(1)

توضیح: در قاموس آمده است: خوره یک دردی است که بر اثر سودا در سراسر تن منتشر می شود و مزاج اعضا و شکل آنها را تغییر می دهد، و چه بسا کار به آنجا بکشد که اعضا تن، خودخوری کنند و بر اثر زخم شدن، بیفتند. و چه بسا که روزه آن حضرت واجب بوده که با دعوت افطار نکرده است. «أن یتأنقوا» در بعضی نسخ «یتنوقوا» آمده، یعنی بسیار در آن تکلف ورزیدند وآن را لذیذ و خوب درآوردند. در قاموس آمده: «تأنق فیه» یعنی با اتقان آن را به عمل آورد، همانند تنوق. و گفته: «تنیق» در خوراک و پوشاک یعنی جود کرد و مبالغه در آن کرد.

«چاشت خوردند نزد او»: یعنی در روز دیگر. یا مقصود شام است، و چاشت خوردن با آنان صریح نیست که در یک ظرف هم کاسه آنان شده باشد، چنانچه در خبر

1- . کافی 2 : 123

آینده به روایت مشکات(1) آمده است. و منافات ندارد با امر گریز از خوره دار. و چه بسا ائمه از این حکم جدا باشند، برای کمال توکل و نفوذ ناپذیری آنان به مانند این امور. یا اینکه می دانند خدایشان به این دردها که مایه نفرت مردم است، گرفتارشان نمی کند. و بدان که اخبار در موضوع سرایت مرض اختلاف دارند.

از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: سرایت و بدفالی وجود ندارد.

و در روایتی آمده است: از خوره دار بگریز، چنانچه از شیر می گریزی.

و گفته شده: جمع بین آنها این است که حدیث دوم در مقام وجوبِ گریز نیست، بلکه برای جواز یا استحباب است، و نظر به بددلی مربوط به سرایت و خوردن و همنشینی، برای جواز آن است. و مؤید آن است حدیث جابر از طریق عامه که: پیغمبر صلی الله علیه و آله با جذامی همکاسه شد و فرمود: با توکل بر خدا و اعتماد بر او، بخور.

و باز آورده اند که زنی از همسران آن حضرت درباره گریز از خوره دار پرسش کرد و او جواب داد: نه، هرگز به خدا، با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: سرایت وجود ندارد. و ما یک خدمتکار داشتیم که دچار آن شد و در کاسه من غذا می خورد و از ظرف آبم می نوشید و بر بسترم می خوابید.

و یکی از عامه گفته: حدیث هم کاسه شدن، حدیث گریز را نسخ کرده. و یکی دیگرشان گفته: اصل، عدم نسخ است، چرا که حکم به عدم نسخ منوط است به تأخر بودن حدیث هم کاسه بودن از حدیث گریز، و آن یقینی نیست. و بعضی از ایشان برای جمع حدیث فرار، بنا بر تقدیر، وجوب آن برای خوف و ترس از آن است که به مشیت الله در آن بیفتد و معتقد باشد که مسری بودن حق است.

1- . امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام هنگامی که راه می رفت، راستش بر چپش سبقت نمی گرفت. و فرمود: بر جذامی ها می گذشت که داشتند غذا می خوردند. بر آنها سلام می کرد

و او را به غذا دعوت می کردند و قبول می کرد. سپس می فرمود: خدا متکبرین را دوست ندارد. و اگر روزه بود به سوی آنها برمی گشت و می فرمود: من روزه ام. سپس می فرمود: به منزل من بیایید، و می آمدند و به آنها غذا می داد و صله می داد. ابن أبی عمیر اضافه کرده از قول آن حضرت علیه السلام که: ایشان با آنها صبحانه می خورد.» مشکات الانوار 2 : 226 و أمالی شیخ طوسی: 285

31. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: نشستن آدمی در مجلسی کمتر از حد شرافت خود، از تواضع است.(1)

32. کافی: یونس بن یعقوب گفت: امام صادق علیه السلام نگاه کرد به مردی از اهل مدینه که چیزی برای عیال خود خریده و با خود می برد و چون آن مرد را دید، وی شرمگین شد، و آن حضرت فرمود: آن را برای عیالت خریدی و برایشان می بری؟ به خدا اگر مردم مدینه نبودند، دوست داشتم برای عیالم چیزی بخرم و خودم برایشان ببرم.(2)

33. توضیح: دلالت دارد که خریدن چیزی و بردن برای عیال مستحب است، و اگر مردم سرزنش کنند، ترکش اولی است.(3)

34. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در وحی خدای عزوجل به داود علیه السلام آمده است: ای داود! چنان که نزدیک ترین مردم به خدا، تواضع کنندگانند، دورترین مردم به خدا نیز، متکبرانند.(4)

توضیح: تواضع، ترک تکبر و خواری است در برابر خدا و رسولش و اولوالامر و مؤمنان، و دوست نداشتن رفعت و تسلط بر دیگران است، و همه اینها مایه تقرب است، و به ناچار خلاف آن سبب دوری است.

35. کافی: ابی بصیر گفت: وارد شدم نزد امام کاظم علیه السلام در همان سالی که امام صادق علیه السلام درگذشته بود، و گفتم: قربانت گردم، چرا شما یک گوسفند کشتید و فلانی یک شتر؟ فرمود: ای ابومحمد! نوح در کشتی بود و هر آنچه که خدا خواسته بود در آن بود. کشتی در فرمان بود و گرد خانه خدا طواف کرد و آن طواف نساء بود و نوح آن را رها کرد و خدای عزوجل به کوه ها وحی کرد که من کشتی نوح را که بنده من است، بر یکی از شما کوه ها فرود می آورم، و آنها سر برآوردند و فرازی

1- . کافی 2 : 123
2- . کافی 2 : 123
3- . در جلد74 باب 7 : 147 نقل شد که ابوعبدالله علیه السلام فرمود: «و گذشت معاویه ابن وهب به مدینه، در حالی که سبزی حمل می کرد.» و کراهت داشت برای مرد مشهور که چیزی پست را با خود حمل کند.

4- . کافی 2 : 123

گرفتند، و جودی سر فرود آورد و فروتنی کرد. و آن کوهی است نزد شماها، و کشتی با شیبه خود به او زد. فرمود: نوح در اینجا بود که گفت: «یا ماری اتقن.» اتقن که به زبان سریانی است، یعنی پروردگارا! اصلاح کن. ابی بصیر گفت: گمان کردم که آن حضرت به خود اشارت کرد.(1)

توضیح: «همان سال که قبض روح شد»: پس از درگذشتش است که آغاز امامت امام کاظم علیه السلام بود، نه پیش از آن، که گفته شده. «فلان»: یکی از اشراف بوده که خود را هم رتبه آن حضرت حساب می کرده. ضمیر «کان» به نوح برمی گردد. «در آن»: یعنی در کشتی. «تا هر چه خدا خواست در کشتی بود»: یعنی زمانی دراز. و می شود مقصود از آن، مؤمنان و حیوانات و درختان و دانه ها و همه نیازمندی های آدمیزادگان باشد، و معنی اول روشن تر است. و در مدت ماندن نوح در کشتی اختلاف است. به قولی هفت روز است، که از امام صادق علیه السلام روایت است. و در روایت دیگری صد و پنجاه روز. و به قولی: شش ماه. و به قولی: پنج ماه.

«کشتی در فرمان بود»: یعنی در فرمان خدا، که هر جا می خواست می برد. و گفته شده: در فرمان نوح بود، که اگر می خواست بایستد، می گفت: «بسم الله» و می ایستاد. و چون می خواست روان شود، می گفت: «بسم الله» و روانه می شد. چنانچه خدای تعالی فرموده: «بسم الله مجراها و مرساها.»(2) {به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش.} و «به خانه خدا طواف کرد»: گویا چون به گرد حرم رسید، آن حضرت احرام عمره مفرده بست، و طواف نساء برای حلال شدن آنها بوده است و دیگر اعمال را پیش از آن انجام داده. و ذکر خصوص آن، برای شرح این است که در دین نوح هم طواف نساء بوده، و چه بسا در دین او، این طواف از طواف زیارت کفایت می کرده، و اولی روشن تر است. و احتمال دارد که احرام حج بسته و همه افعالش را انجام داده، چنانچه در «باب نبوت» نقل شد. در کتاب نبوت آمده: «امام کاظم علیه السلام فرمود: کشتی نوح در فرمان بود و بر خانه کعبه طواف کرد، آنجا که

1- . کافی 2 : 124
2- . هود / 41

زمین غرق در آب بود؛ و آنگاه به منی رفت در وقت آن، و آنگاه به مکه برگشت چون که در فرمان بود، و طواف نساء را انجام داد.»(1) و این خبر، شرح خبر متن است.

در قاموس آمده: «طاولنی فطلته» یعنی: درطول بلندتر از او بودم. «تطاول تطالل و استطال» یعنی کشیده شد و مرتفع شد و برتر شد و بلند شد. و گفته: «شمخ الجبل» یعنی بلندی و طول آن. و «الرجل بأنفه» یعنی تکبر کرد.

این جمله یا مثل است و اشاره است به اینکه چون مردم گمان می کردند کشتی بر سربلندترین کوه فرود می آید و گمان به جودی نداشتند، خدایش به آن نهاد. و گویا کوه ها سرافرازی کردند و جودی تواضع کرد، و چون تواضع طبعی اثر دارد، تواضع ارادی به آن سزاوارتر است. و چه بسا خدا در آن ساعت به کوه ها شعور داد و برای مصلحت به آنها خطاب کرد و همه تعبیرات حقیقت دارند. و چه بسا گفته شده که جمادات هم اندکی شعور و بلکه روح دارند، و فهم آن دشوار است، گرچه پاره ای آیات و روایات به آن اشاره دارند.

«و آن کوه نزد شما است»: در تفسیر عیاشی آمده است: و تواضع کرد کوهی که نزد شما است در موصل که به آن جودی می گویند.(2)

مولف: تفسیر جودی و اقوال در آن و دیگر متعلقات این داستان در کتاب نبوت آمده است.

«جؤجؤ» بر وزن هدهد، یعنی صدر و سینه. «لام» در «الجبل» برای عهد است، یعنی جودی. و گویا چون کشتی به جودی برخورد به لرزه افتاد، تا گمان غرق شدن آن رفت و از این رو حضرت نوح به زاری و دعا پرداخت، چنانچه علی ابن ابراهیم در حدیثی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، تا آنجا که می گوید: آب تا چهل روز از آسمان فرو ریخت و از زمین هم چشمه ها جوشیدند، تا کشتی بلندی گرفت و آسمان را مسح کرد و نوح دست برداشت و گفت: ای رهمان اتقن! یعنی: پروردگارا! نیکی کن. و خدا به زمین فرمود تا آب را فرو کشد.(3)

1- . کافی 4 : 216
2- . تفسیر عیاشی 2 : 150
3- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 304

به روایت صدوق در کتاب عیون اخبارالرضا(1) و غیره، امام رضا علیه السلام فرمود: چون نوح سوار کشتی شد، خدای عزوجل به او وحی کرد: ای نوح! اگر از غرق شدن ترسیدی هزار بار لا اله الا الله بگو و از من نجات بخواه تا تو را نجات دهم، با هر کس که به تو گرویده است. فرمود: چون نوح و هر کس با او بود در کشتی استوار شدند و کشتی بلندی گرفت، باد تندی بر آنها وزید، و نوح از غرق شدن در امان نبود و باد بر او تندی گرفت و نفهمید هزار بار تهلیل می گوید، و به زبان سریانی گفت: هزار هزار هلولیا، ای ماریا اتقن! و امام فرمود: موج آب استوار شد و کشتی روانه شد.

آن حضرت به خود اشارت کرد و تصریح نکرد و مقصودش از این مثل، شرح این بود که گوسفند را برگزید برای تواضع، که مایه عزت است در دو جهان. و دلالت دارد بر اینکه اختیار کمترین در مستحبات به قصد تواضع، بهتر است و با اخلاص تر و از ریا و شهرت طلبی و تکبر دورتر است. و چه بسا در اینجا تقیه هم منظور بوده، و دور نیست که گوسفند در قربانی واجب در حج و غیر واجب، افضل باشد، و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارند که گفتار درباره آن در جایش خواهد آمد، ان شاء الله و تعالی.

36. کافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: تواضع این است که با مردم رفتاری کنی که دوست داری با تو همان گونه رفتار کنند.

و در حدیث دیگری آمده است: راوی گفت: اندازه تواضعی که آدمی به آن متواضع می گردد، چه مقدار است؟ فرمود: تواضع چند درجه است: یکی اینکه آدمی اندازه خود را بداند، و خود را با دلی پاک به مقامی که دارد، وادارد، و نخواهد که رفتار کند با کسی جز به همان گونه که با او رفتار می کنند، و اگر بدی ببیند آن را به نیکی عوض می دهد، و خشم خود را فرو خورده و از مردم گذشت می کند، و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.(2)

توضیح: «با مردم رفتاری کند»: یعنی از تعظیم و اکرام و بخشش، به همان اندازه که از مردم برای خود توقع دارد.

1- . عیون اخبار الرضا2 : 55 ، امالی: 274
2- . کافی 2 : 124

تواضع چند درجه دارد، یعنی تواضع برای خدا و برای خلق، به اعتبار کمال نفس و کمبودش.

«هر کس اندازه خود را بداند»: از نظر عیب و تقصیر در برابر خالق. «با دلی پاک»: از شک و شرک و خودنمایی و خودبینی و کینه و دشمنی و نفاق و دورویی که از بیماری های دل هستند. خدای تعالی فرموده: «فی قلوبهم مرض.» {در دلشان بیماری است.}

«و دوست ندارد که به کسی رساند»: از طرف خدا یا خودش، غیر آنچه به او می رسد. تا آنجا که می گوید: «اگر بدی ببیند آن را به نیکی عوض می دهد»: یا با مدارا و پند خوب که اشاره است به قول خدای تعالی: «و یدرؤن بالحسنه السیئه.»(1) {و بدی را با نیکی می زدایند.} و بیضاوی گفته: یعنی بدکرداری را به خوشگواری سزا می دهند؛ یا به دنبال گناهی کار ثوابی می کنند تا آن را محو کند.(2)

1- . رعد / 22
2- . تفسیر بیضاوی: 213

باب پنجاه و دوم مهربانی با خردسال، و احترام به سالمند، و بزرگداشت مسلمان ریش سفید

روایات:

1. امالی طوسی: در وصیت امیر مؤمنان هنگام مرگ آمده است: و خردسالان خاندانت مهرورز، و سالمندشان را احترام کن.(1)

2. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگ شمارید پیران خود را، چون از بزرگداشت خدا، بزرگ داشتن پیران است.(2)

3. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس فضل پیر مرد را بشناسد و برای سنش به او احترام کند، خدا او را از هراس روز قیامت در امان می دارد. و فرمود: از تعظیم خدای عزوجل، بزرگداشت ریشسفید مؤمن است.(3)

4. جامع الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ جوانی پیری را گرامی نمی دارد، مگر آنکه خدا مقدر می کند برایش کسی را که او را گرامی بدارد، وقتی به سن او رسید.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برکت با سالمندان شما است.

و فرمود: پیرمرد در خاندانش، چون پیغمبر است در میان امتش.

و از قول جابر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از احترام به جلال خدا، گرامی داشت ریش سفید مسلمان است.

1- . امالی طوسی 1 : 6
2- . امالی طوسی 1 : 318
3- . ثواب الاعمال: 171

و انس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به پنج خصلت سفارش کرد که در ضمن آن فرمود: احترام کن سالمند را تا در قیامت از رفیقان من باشی.

و فرمود: از ما نیست کسی که به خردسال مهر نورزد و به سالمند احترام نکند.(1)

5. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا بخشنده است و بخشنده و امور برازنده را دوست دارد، و بد دارد امور پست را؛ (2) و احترام به سه کس از بزرگ داشتن خدا است: ریش سفید در اسلام، امام عادل، و قرآندانی که درباره آن غلو نمی کند، نه آن کسی که درباره آن جفاکار است.

و بر اساس همین سند آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ریش سفید سالمندی را احترام کند به خاطر سالمندی او، خدا او را از هراس قیامت امان می دهد.

و بر اساس همین سند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: (خدا فرموده:) من از بنده و کنیز خود شرم دارم که او را عذاب کنم، با اینکه مویش را در اسلام سپید کرده است.

و بر اساس همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: هر کس فضیلت سالخورده ای را برای سالمندی او بداند و او را احترام کند، خدا او را از هراس روز قیامت در امان می دارد.(3)

6. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: نمی دانم چیزی سریع تر از سپیدی مو به مؤمن می رسد؟ راستی که آن وقار مؤمن است در دنیا و نوری تابان است در روز قیامت، و با آن خدا خلیلش ابراهیم را باوقار کرد، که گفت: پروردگارا! این چیست؟ و خدا به او فرمود: این وقار است، و گفت: پروردگارا! فزون فرما وقار مرا، و آن حضرت فرمود: از والا شمردن خدا، والا شمردن سپیدموی مؤمن است.(4)

1- . جامع الاخبار: 107

2- . السفساف: پستی هر چیزی است، و نخاله آرد و مانند آن.
3- . نوادر راوندی: 7
4- . امالی طوسی 2 : 310

1.خصال: در حدیث اربعمائه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به عجله دچار نکنید کسی را در خوردن غذا یا دفع غائط خود، تا از آن فارغ شود.(1)

2. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: احترام موی سپید مسلمان، از والا شمردن خدا است.(2)

توضیح: «والاشمردن خدا»: تعظیم او است، چرا که بزرگ شمردن اوامر او هم تعظیم او است، و موی سپید به یک تار مو هم صادق است. جوهری گفته: «الشیب» و «المشیب» به یک معنی است. أصمعی گفته: «الشیب» موی سفید است و «المشیب» داخل شدن مرد در حدالشیب است و «الأشیب» سفیدمو است. «اجلال مؤمن»: تعظیم و توقیر و احترام او است، و چشم پوشی از آنچه از بدرفتاری اش برای پیری و ناتوانی خود انجام می دهد، به ویژه اگر با تجربه تر و داناتر و زیرک تر و در ایمان پیشتر و در عبادت بهتر باشد.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که سالمند ما را احترام نکند و به خردسال ما مهر نورزد.(3)

توضیح: «از ما نیست»: یعنی مؤمن کامل یا شیعه راستین ما نیست. مقصود از خردسال، یا کودکانند که بنیه و خرد و تجربه شان کم است، و چه بسا مراد از بزرگی و

1- . خصال 2 : 163
2- . کافی 2 : 165. از حدیث دوم به بعد مناسب با باب قبلی است و ربطی به عنوان این باب ندارد. (مترجم)
3- . کافی 2 : 165

خردی، نسبی باشد؛ یعنی لازم است هر کسی بزرگ تر از خود را احترام کند و به خردسال ترش مهر ورزد، اگرچه تفاوت کم باشد.

4. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: بزرگ شمارید سالمندان خود را، و صله رحم خود کنید، و صله ای بهتر از این نیست که از آزار آنها خودداری ورزید.(1)

1- . کافی 2 : 165

باب پنجاه و چهارم : در ثواب کسی که خاشاکی را از رخسار مؤمن بزداید و بر روی او لبخند زند، و آنچه باید گفت هنگامی که

روایات:

1. خصال: حدیث اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: چون از تو خاشاکی را بر گرفت، بگو: خدا از تو دور کند هر چه را بد داری.(1)

2. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر است صلی الله علیه و آله، که نهی کرده از اینکه کسی به دیگری بگوید: نه، به جان تو و جان فلانی.(2)

3. معانی الاخبار: اعین اخی مالک گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اینکه کسی به دیگری می گوید: جزاک الله خیرا، چه معنی دارد؟ فرمود: خیر، نهری است در بهشت که از کوثر به بیرون می آید، و سرچشمه کوثر از ساق عرش است که منزلگاه اوصیا و شیعه آنها است. بر دو کناره آن نهر، دخترانی روییده اند که چون یکی را بردارند دیگری به جای او می روید، به نام همان نهر، و این است معنی قول خدای عزوجل در قرآنش: «فیهن خیرات حسان.»(3) {در آنجا [زنانی] نکوخوی و

1- . خصال 2 : 169
2- . امالی صدوق: 225
3- . الرحمن/ 7

نکورویند.} و چون کسی به یار خود بگوید: خدا خیرت بدهد، مقصود آن منزل ها است که خدای عزوجل برای برگزیدگان و خوبان خلقش آماده کرده است.(1)

4. دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: کندن خاشاک از روی برادرت، ده حسنه است، و لبخندت به روی او یک حسنه؛ و نخستین کسانی که به بهشت درمی آیند، اهل معروف هستند.

5. نهج البلاغه: پرسیدند از آن حضرت علیه السلام که خیر چیست؟ فرمود: خیر این نیست که مال و فرزندت بسیار شوند، بلکه این است که عمل تو و علم تو بسیار گردد؛ و بیش شدن حلم تو است و اینکه بر مردم ببالی به عبادت پروردگارت، و اگر کار خوبی کنی خدا را سپاس گویی، و اگر کار بدی کنی از خدا آمرزش بخواهی.(2)

1- . امالی صدوق: 255
2- . نهج البلاغه: حکمت 94

1. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدرش، از علی علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: چون کرامت برای یکی از شما پیش آمد، آن را پس نزند، که همانا گرامی داشت را خر پس می زند. (1)

2. معانی الاخبار: امام رضا علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین بسیار می فرمود: از کرامت سر باز نمی زند، جز خر. راوی می گوید: گفتم: این کرامت چه معنی دارد؟ فرمود: برایش در مجلس جا باز کنند، یا بوی خوش به او تعارف کنند.(2)

3. معانی الاخبار: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: از کرامت سر باز نمی زند، جز خر. راوی می گوید گفتم: این کرامت چه معنی دارد؟ فرمود: مثلا بوی خوش به او تعارف کند، و هر آنچه که شخصی با آن دیگری را گرامی می دارد.(3)

4. معانی الاخبار: أبی زید المکی گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود: از کرامت سرباز نمی زند، جز خر. یعنی بوی خوش به او تعارف کنند، یا برایش در مجلس جا باز کنند، و به او احترام بگذارند.(4)

5. معانی الاخبار: بزنطی از امام رضا علیه السلام، که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از کرامت سر باز نمی زند، جز خر. گفتم: این کرامت چه معنی دارد؟

1- . قرب الإسناد: 44
2- . معانی الاخبار: 268، عیون اخبار الرضا1 : 311
3- . معانی الاخبار: 268، عیون اخبار الرضا1 : 311
4- . عیون اخبار الرضا1 : 311 ، معانی الاخبار: 268

فرمود: برایش در مجلس جا باز کنند، یا بوی خوش به او تعارف کنند. هر کس از این دو سر باز زند، چنان است که فرموده.(1)

6. معانی الاخبار: سماعه گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره کسی که عطر را نپذیرد؟ فرمود: رد کرامت شایسته نیست.(2)

تحف العقول: امام عسکری علیه السلام فرمود: کسی را به آنچه بر او گران می آید، احترام نمی کنند.(3)

1- . معانی الاخبار: 163
2- . معانی الاخبار: 268
3- . تحف العقول: 520

باب پنجاه و ششم : درباره کسی که مؤمنی را خوار کند، یا اهانت نماید، یا حقیر شمارد و مسخره اش کند، یا سرکوفت زند، یا گفته او را رد کند؛ و نهی از رد کردن گفته او، و از لقب بد گفتن به هم

آیات:

- فاتخذتموهم سخریا حتی أنسوکم ذکری و کنتم منهم تضحکون- إنی جزیتهم الیوم بما صبروا أنهم هم الفائزون.(1)

{و شما آنان [مؤمنان] را به ریشخند گرفتید، تا [با این کار] یاد مرا از خاطرتان بردند و شما بر آنان می خندیدید. من [هم] امروز به [پاس] آنکه صبر کردند، بدانان پاداش دادم. آری، ایشانند که رستگارانند.}

- و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و إثما مبینا.(2)

{و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته اند.}

- و لا تنابزوا بالألقاب بئس الاسم الفسوق بعد الإیمان.(3)

{و به همدیگر لقب های زشت مدهید چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان.}

1- . مؤمنون/ 110 - 111
2- . أحزاب / 58
3- . حجرات / 11

روایات:

1. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل مؤمن را از جلال و قدرتش آفریده است؛ هر کس بر او طعنه زند یا گفته او را رد کند، خدا را رد کرده است.(1)

2. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود: خوارترین مردم آن کسی است که اهانت کند به مردم.(2)

3. امالی طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مؤمنی را خوار کند، خدا او را خوار می سازد.(3)

4. عیون اخبارالرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: هر کس خوار شمرد مؤمن را، یا برای مستمندی و کمی مالش او را حقیر شمارد، خدا در روز قیامت او را انگشت نما می کند و رسوایش می نماید.(4)

5. عیون اخبارالرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: هر کس خوار شمرد مؤمن را، یا برای مستمندی و کمی آنچه در دست دارد حقیرش شمارد، خدا در روز قیامت او را بروی پل جهنم انگشت نما می سازد.(5)

6. خصال: اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: برادران ناتوان خود را حقیر نشمارید، زیرا هر کس مؤمنی را حقیر شمارد، خدای عزوجل آن دو را در بهشت همراه نکند، مگر او توبه کند.

و فرمود: مؤمن با برادر خود دغلی نکند، و به او خیانت نورزد، و ترک یاری او نکند، و تهمت به او نزند، و به او نگوید از تو بیزارم.(6)

1- . امالی طوسی 1 : 312
2- . معانی الاخبار: 195، امالی صدوق: 14
3- . امالی طوسی 1 : 185
4- . عیون اخبارالرضا 2 : 33
5- . عیون اخبارالرضا 2 : 70

6- . خصال 2 : 157 و 161

7. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه بسا ژولیده خاکسار دوره گرد بر درِ خانه ها، که اگر خدا را قسم دهد، حاجت او را برآورده سازد.(1)

8. عیون اخبارالرضا: عموی محمد بن یحیی گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام روزی شعری خواند؛ گفتم: خدا عزت دهد امیر را، این شعر از کیست؟ فرمود: از یک عراقی شما. گفتم: ابو عتاهیه(2) آن را از خودش برای من خوانده. فرمود: نامش همین بود، و این تعبیر را واگذار که خدا سبحانه و تعالی می فرماید: «و لا تنابزوا بالألقاب.» {یک دیگر را با لقب بد نخوانید.} و شاید که آن مرد از این لقب بدش بیاید.

9. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: مسخره کننده مردم، در محبتِ صادقانه طمع نکند.(3)

مولف: این حدیث در «باب کلیات بدی ها» نقل شده است.

10. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: «یا أیها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی أن یکونوا خیرا منهم و لا نساء من نساء عسی أن یکن خیرا منهن.» {ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نباید زنانی زنانِ [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آنها از اینها بهتر باشند.} که درباره صفیه دختر حیی بن اخطب نازل شده که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و عایشه و حفصه او را آزار می کردند و دشنام می دادند و به او می گفتند: ای یهودی زاده، و او به پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد و آن حضرت به او فرمود: تو به آنها پاسخ می دهی. گفت: چه پاسخی یا رسول الله؟ فرمود: بگو: پدرم هارون پیغمبر است و عمویم موسی کلیم الله، و شوهرم محمد رسول الله، و برای چه منکر مقام می شوید؟ و این را به آن دو تا گفت و گفتند این را رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو آموخته، و خدا این آیه را درباره آنها نازل کرد، که دنبالش فرمود: «یا أیها الذین

1- . امالی طوسی 2 : 43
2- . در الأغانی4 : 1 آمده: ابوالعتاهیه به معنی احمق یا شیدا است، که شیفته کنیز مهدی عباسی بوده و او این لقب را به او داده و به آن معروف

شده؛ و اسمش إسماعيل بن القاسم بن سويد بن كيسان مولى عنزه بوده و كنيه اش ابواسحاق و مادرش أم زيد، دختر زياد المحاربى بوده است.
3- . خصال 2 : 53

آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی أن یکونوا خیرا منهم إلی قوله و لا تنابزوا بالألقاب بئس الاسم الفسوق بعد الإیمان.»(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛- و در ادامه فرمود: و از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقب های زشت مدهید چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند.}(2)

11. مشکاه الانوار: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس مؤمنی را برای کمی مالش حقیر شمارد، خدا او را حقیر می شمارد، و پیوسته نزد خدا حقیر است تا از کار خود توبه کند، همانا آنها به همگنان خود در روز قیامت می بالند.(3)

12. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل فرموده: به جنگ من برخاسته کسی که خوار شمارد بنده مؤمن را، و از خشم من آسوده است کسی که بنده مؤمن مرا گرامی دارد. (4)

مانند این حدیث در محاسن آمده است.(5)

13. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل مؤمنان را از نور عظمت و جلال کبریایی اش آفریده و هر کس به آنها سرکوفت بزند، یا گفته و عقیده آنها را رد کند، خدا را در عرش او رد کرده ، و نزد خدا به چیزی شمرده نمی شود، و همانا که او شریک شیطان است.(6)

در محاسن، در روایت مفضل، مانند این حدیث آمده است.(7)

14. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بر مؤمن طعنه بزند، جز این نباشد که به بدترین مرگی بمیرد و آرزو کند که به کار خیر برگردد.(8)

1- . حجرات / 10 - 11
2- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 642
3- . مشکات الانوار: 59
4- . ثواب الاعمال: 213

5- . محاسن: 97
6- . ثواب الاعمال: 214
7- . محاسن: 100
8- . ثواب الاعمال: 214

در محاسن، مانند این حدیث آمده است.(1)

15. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: حقیر نشمارید مؤمن فقیر را، که هر کس حقیرش شمارد یا او را سبک گیرد، خدا او را حقیر می سازد و پیوسته او را دشمن می دارد، تا زمانی که از آن برگردد و یا توبه کند.

و فرمود: هر کس مؤمنی را خوار شمارد یا حقیر شمارد برای آن که مالش کم است یا فقیر است، خدا او را روز قیامت در میان همه مردم انگشت نما می سازد.(2)

در محاسن مانند این حدیث آمده است.(3)

16. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: چون مؤمن به برادرش «اُف» بگوید، از دوستی و ولایت او به در می آید، و چون بگوید: تو دشمن منی، یکی از آنها کافر است، و خدا عمل کسی را نمی پذیرد که بد کردن به مؤمن را در دل دارد.(4)

17. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل مؤمنان را از نور عظمت و جلال کبریایی اش آفریده، و هر کس به آنها سرکوفت بزند یا گفته و عقیده آنها را رد کند، خدا را در عرش او رد کرده، ولایت خدا را ندارد، و همانا که او شریک شیطان است.(5)

18. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرا به معراج بردند و خدا از پس پرده به من وحی کرد آنچه وحی کرد، و از پس پرده با من گفتگو کرد آنچه باید، و در ضمن آن فرمود: ای محمد! هر کس دوست مرا آزار کند، به جنگ با من کمین کرده، و هر کس با من بجنگد، با او می جنگم. گفتم: پروردگارا! این دوست تو کیست که به خاطر او جنگ می کنی با کسی که با او جنگ کند؟ فرمود: او کسی است که از او پیمان گرفتم برای تو، و برای وصی تو، و وارثان به ولایت شما.(6)

1- . محاسن: 100

2- . ثواب الاعمال: 224
3- . محاسن: 97
4- . محاسن: 99
5- . محاسن: 100
6- . محاسن: 136

19. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام باقر و صادق علیهما السلام فرمودند: اباذر در زمان پیغمبر، مردی را سرزنش کرد و به او گفت: ای زاده سیاه؛ و مادر او سیاه بوده، و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اباذر فرمود: ای اباذر! او را به سبب مادرش سرزنش کردی. فرمود: ابوذر پیوسته روی و سر را به خاک غلتاند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله از او راضی شد.

20. الدره الباهره: مسخره کردن، میوه کم خردان و کار نادان ها است.

21. کنز کراجکی: یکی از ائمه علیهم السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: خدای عزوجل سه چیز را در سه چیز نهان داشته است: رضای خود را در طاعتش نهان داشته؛ خشمش را در نافرمانی اش؛ و دوستش را در میان خلقش؛ و کسی طاعتی را کم نگیرد، زیرا چه بسا نداند که رضای خدا در کدام طاعت است؛ و هیچ کس گناهی را کم نشمارد، چه بسا که نداند خشم خدا در کدام گناه است؛ و هیچ کس از شماها هیچ آدمی را به چشم کم ننگرد، چرا که نمی داند کدامشان دوست خدایند.

باب پنجاه و هفتم : درباره کسی که مؤمنی را بترساند یا بزند یا آزار کند یا سیلی بزند یا بر علیه او کمک کند یا به او دشنام دهد، و نکوهش روایت کردن به ضرر مؤمن

روایات:

1. عیون اخبارالرضا: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: روا نیست مسلمانی مسلمانی را به هراس اندازد.(1)

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: سرکش ترین مردم آن کسی است که بکشد کسی را که قاتلش نیست، یا بزند کسی را که او را نزده.(2)

مولف: مانند این روایت، بر اساس چند سند، در «باب کسی که پدیده ای به وجود می آورد» نقل شد، و در «باب مواعظ پیغمبر صلی الله علیه و آله» خواهد آمد.

3. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس به زیان مؤمنی با نصف کلمه کمک کند، خدای عزوجل را ملاقات کند، در حالی که بر پیشانی او نوشته است که نومید است از رحمت خدا.(3)

4. علل الشرائع: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس گرامی دارد برادر مؤمن خود را با سخن مهر آمیز، یا برآورد از او حاجتی، یا آن که بگشاید از او یک گرفتاری، پیوسته رحمت بر سر او سایه گسترده ای دارد، تا در کار انجام حاجت او است؛ و سپس فرمود: به شما خبر ندهم چرا نام مؤمن بر مومن نهادند؟ برای آنکه مردم

1- . عیون اخبار الرضا2 : 70
2- . امالی صدوق: 14
3- . امالی طوسی 1 : 201

در جان و مال خود از او در امانند. به شما خبر ندهم از مسلمان؟ آن کسی است که مردم از دست و زبانش سالم بمانند. به شما نگویم از مهاجر؟ کسی است که از گناهان و آنچه خدا حرام کرده است هجرت کرده، و هر کس مؤمنی را هل دهد تا او را خوار کند، یا یک سیلی به او بزند، یا یک بدی به او برساند، فرشته ها او را لعنت کنند، تا رضایت از او خواهد و توبه و استغفار کند. مبادا درباره کسی عجله کنید، که شاید مؤمن باشد و شما ندانید، و بر شما باد آرامش و نرمش، که شتاب ازسلاح شیاطین است، و چیزی نزد خدا از آرامی و نرمش محبوب تر نیست.(1)

5. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است: آگاه باشید که هر کس به گونه مؤمن یا روی او سیلی زند، خدا روز قیامت استخوان هایش را از هم می گسلد، و دست بسته محشور می شود تا به دوزخ درآید، مگر آنکه توبه کند.(2)

6. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام بر مؤمن فسق است، و نبرد با او کفر است، و خوردن گوشت او (غیبت او) معصیت خدا است.(3)

7. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس با تسلط خود مؤمنی را به هراس افکند تا به او آسیبی برساند و به او نرسد، در دوزخ است؛ و اگر به هراسش افکند و آسیبی به او رساند، به همراه فرعون و فرعونیان در دوزخ است.(4)

8. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود، یک منادی ندا می دهد: کجایید کوبنده های دوستان من؟ و فرمود: جمعی به پا می خیزند که بر چهره شان گوشتی نیست، و می گویند: اینهایند کسانی که مؤمنان را آزردند، و برابرشان ایستادند، و با آنها عناد کردند و بر آنها در دینشان فشار آوردند. و فرمود: سپس فرمانشان می دهند به سوی دوزخ. سپس آن حضرت فرمود: آنان هم عقیده مؤمنانند، ولی حق آنها را ادا نکردند، و راز آنها را فاش ساختند.(5)

1- . علل الشرائع 2 : 210
2- . امالی صدوق: 257

3- . ثواب الاعمال: 215
4- . ثواب الاعمال: 229
5- . ثواب الاعمال: 229

مولف: برخی اخبار در این باره در «باب کمک بر قتل» در کتاب قصاص خواهد آمد.

9. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سرکش ترین مردم بر خدای عزوجل، آن کسی است که غیر قاتلش را بکشد، و کسی را که او را نزده، بزند.(1)

10. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس به زیان مؤمنی با نصف کلمه کمک کند، خدای عزوجل را ملاقات می کند در حالی که بر پیشانی او نوشته است که نومید است از رحمت خدا.(2)

11. صحیفه الرضا: امام رضا علیه السلام از پدرانش، از علی علیه السلام، که فرمود: دو کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث بردم: یکی قرآن و دیگری آنچه بر دسته شمشیر من است. گفته شد یا امیرالمؤمنین! آنچه بر دسته شمشیر تو است چیست؟ فرمود: (نوشته است:) هر کس غیر از قاتل خود را بکشد یا غیر از زننده خود را بزند، لعنت خدا بر او است.(3)

12. مجالس مفید: ابی سعید خدری می گوید: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، کشته ای یافته شد، و آن حضرت خشمگین خارج شد و بالای منبر رفت و خدا را ستود و سپاس گفت، آنگاه فرمود: یک مسلمانی کشته شده و فرد قاتل شناخته نشده؛ به آن که جانم به دست او است، اگر همه اهل آسمان ها و زمین بر کشتن مؤمنی شریک شوند و یا به آن رضا دهند، خدا همه را به دوزخ می برد. به آن که جانم به دست او است، کسی از روی ستم به کسی تازیانه نمی زند، مگر آنکه فردا در دوزخ به مانند آن تازیانه بخورد. به آن که جانم به دست او است، کسی با ما خاندان دشمنی به دل نمی گیرد، مگر آنکه خدا او را از چهره به دوزخ سرازیر کند.

13. جامع الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مؤمنی را آزار دهد، مرا آزار داده؛ و هر کس مرا آزار دهد، خدا را آزرده است؛ و هر کس خدا را

1- . ثواب الاعمال: 147

2- . محاسن: 103
3- . صحيفه الرضا: 14

آزار دهد، ملعون است. در تورات و انجیل و زبور و فرقان، و در خبر دیگری آمده است: بر او است لعنت خدا و فرشته ها و همه مردم.

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نگاه کند به مؤمنی و او را با آن نگاه بترساند، خدا او را می ترساند در روزی که جز سایه او سایه ای نباشد، و او را محشور می کند به صورت مورچه، با گوشت و تن و همه بدن و روحش، تا او را به جایی که لایق او است، برساند.

و فرمود: هر کس اندوهناک کند مؤمنی را، سپس همه دنیا را به او بدهد، آن کارش جبران نمی شود و بابت آن ثوابی نمی برد.(1)

14. اختصاص: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس خصومت بسیاری را دنبال کند ستم کرده، و هر کس از آن کوتاه بیاید (و حق خود را مطالبه نکند) ستم کرده، و هر کس خصومت بر پا کند، نمی تواند خداترس باشد. (2)

15. حسین بن سعید: امام باقر علیه السلام فرمود: برای هر کس همین یک عیب بس که در مردم عیبی را ببیند و در خود نبیند، یا نکوهش کند مردم را به عیبی که خود دارد و ترکش نتواند، و آزار دهد همنشین خود را با آنچه که سودی برایش ندارد.

16. کتاب قضاء الحقوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام به مؤمن فسق است، نبرد با او کفر است، خوردن گوشت او (با غیبت او) نافرمانی خدا به شمار می آید، احترام مال مومن همچون احترام خدا است، و وعده مؤمن همچون وعده ای در دسترس است.

توضیح: پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق فرموده به وفا کردن به وعده و انجام آن؛ و مقصود این است که وعده مؤمن همچون عطای نقد است و گویا آن وعده در دست قرار دارد.

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس میان گفتگوی برادر مؤمنش افتد، گویا رویش را خراشیده است.

1- . جامع الاخبار: 127

2- . اختصاص: 239

و فرمود: برادران ناتوان خود را حقیر مشمارید، زیرا هر کس مؤمنی را حقیر بشمارد، خدا در بهشت او را همراه نمی کند، مگر آنکه توبه کند.

17. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: هر کس زود به مردم بدی برساند، آنچه را که نمی دانند درباره او می گویند.(1) (به او تهمت می زنند.)

18. امامت و تبصره: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پشت مؤمن غُرُق است، مگر برای حد زدن. (2)

19. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خیره شود به مؤمن تا او را بترساند، خدای عزوجل او را می ترساند، در روزی که جز پناه او پناهی نیست.(3)

توضیح: «یوم لا ظل إلا ظله»: یعنی روزی که جز سایه عرش خدا نیست. یا مراد از «الظل» حمایت است، یعنی پناه و امانی جز او نیست. راغب گفته: «ظل» ضد «ضح» است، و آن اعم از «فی ء» است. و به «الظل» به جای عزت و مناعت و رفاه تعبیر کرده. خداوند تعالی می فرماید: «إن المتقین فی ظلال و عیون.»(4) {اهل تقوا در زیر سایه ها و بر کنار چشمه سارانند.} یعنی در عزت و مناعت. و «أظلنی فلان» یعنی: مرا حفظ کرد و در سایه اش گرفت؛ یا در عزت و مناعتش گرفت. «ندخلهم ظلا ظلیلا»: (5)

کنایه از زندگی خوش و بسیار خوب است.(6)

20. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس با تسلط خود مؤمنی را به هراس افکند تا به او آسیبی برساند و به او نرسد، در دوزخ است؛ و اگر به هراسش افکند و آسیبی به او برساند، به همراه فرعون و فرعونیان در دوزخ جای دارد.(7)

توضیح: «لیصیبه منه»: سلطنت مکروه، یعنی ضرری که از آن کراهت دارد. «فلم یصبه»: به او نرسد. یعنی مکروه به او نرسد. «فهو فی النار»: او در آتش است. یعنی

1- . نهج البلاغه 2 : 151
2- . یعنی جایز نیست زدن او، مگر برای اقامه حد.
3- . کافی 2 : 368
4- . مرسلات / 41
5- . نساء / 57
6- . مفردات غریب القرآن: 314
7- . کافی2 : 368

مستحق آن است، اگر از او بخشیده نشود. و «الروع»: فزع؛ «الترویع»: ترساندن. «فی النار»: گفته شده: مقصود آتش در برزخ است، که فرمود: «النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعه أدخلوا آل فرعون أشد العذاب.»(1) {[اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می شوند، و روزی که رستاخیز برپا شود [فریاد می رسد که:] فرعونیان را در سخت ترین [انواع] عذاب درآورید.}

21. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس کمک کند بر زیان مؤمن، با پاره ای از یک کلمه، روز قیامت ملاقات می کند خدای عزوجل را، در حالی که میان دو چشمش نوشته شده: نومید است از رحمت من.(2)

توضیح: در نهایه گفته: شطر کلمه، نیمی از آن است؛ و از این معنی است این حدیث: هر کس کمک کند بر کشتن مؤمن، با شطر کلمه. و گفته شده: یعنی مثلا بگوید: «اق» به جای قتل؛ به معنی «بکش»، چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «کفی بالسیف شا.» که «شا» را به جای شاهد آورده. در قاموس آمده: شطر، نصف شی ء است و جزو آن.

مولف: چه بسا اشاره به سخن کوتاه باشد، مثل اینکه کسی بگوید: «آری»، در جواب کسی که از او پرسیده باشد: «او را بکشم؟» و میان دو چشم اشاره به پیشانی است.

22. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل فرمود: البته با من اعلام جنگ کرده کسی که بنده مؤمنم را بیازارد. و کسی که بنده مؤمنم را گرامی دارد، از خشمم آسوده است. و اگر از خلقم بر روی زمین، از مشرق تا مغرب کسی نباشد جز یک مؤمن، به همراه امامی عادل، با عبادت آنها، بی نیازم از همه کسانی که بر روی زمین آفریده ام. و هفت آسمان ها و زمین هایم به وجود آن دو برپایند. و ایمان آن دو را همدمشان می کنم که نیاز به همدم دیگری نداشته باشند.(3)

1- . غافر/ 46
2- . کافی 2 : 368
3- . کافی 2 : 350

توضیح: «لیأذن»: باید بداند. همچنان که در ترک آنچه از ربا باقی مانده، می فرماید: «فإن لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله.»(1) {و اگر [چنین] نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته اید.} بیضاوی گفته: «یعنی آن را بدانید. «أذن بالشی ء» هنگامی است که علم به آن داشته باشد. نکره بودن «حرب» برای تعظیم آن است، و آن اقتضاء دارد که جنگ کند با رباخوار تا برگردد به امرالله، همانند خروج کننده بر امام. «اقتضای کفرش را نمی کند.»(2)

در مجمع آمده: یعنی یقین کنید و بدانید که به جنگ با الله و رسولش درآمدید. و معنی «الحرب»، عداوت با الله و رسولش است. این آیه خبر می دهد به عظمت این معصیت. ابن عباس و غیره گفته اند: عامل به ربا توبه داده می شود؛ اگر توبه کرد که هیچ، وگرنه

کشته می شود.(3)

مولف: می تواند کنایه از سختی خشم باشد، به قرینه مقابله. و می تواند مقصود از جنگ خدا، انتقام او باشد در دنیا و آخرت. یا مقصود این است که هر کس چنین کند، محارب با خدا است، همچنان که در عبارت «با من به جنگ برخاسته» آمده است. و گفته شده: اینکه فرموده: «باید بداند»، به معنی آگاهی به انجام آن است، چنانچه بداند در امنیت آگهی به آسودگی است، با تاکید بر آن.

و مقصود از مؤمن، هر شیعه است، یا شیعه کامل؛ چنانچه لفظ «عبدی» به آن اشاره دارد. و اگر مقصود همه باشد، شامل آزار کردن با امر به معروف و نهی از منکر نمی گردد. و مقصود از «اکرام»، رعایت و احترام در رفتار و گفتار است، که شامل سود رساندن و جلوگیری از ضرر هم هست.

مقصود از «خلق»، غیر فرشته و جن است، و دلالت دارد بر اینکه وجود امام لازم است. مقصود از بی نیازی خدا که بی نیاز مطلق است، پذیرش عبادت آن دو است. اکتفا به آن دو برای قیام نظام عالم و بودن مؤمن با امام، اعم است از بودن بالفعل یا بالقوه که نزدیک باشد. و ممکن است نبی مبعوث شده باشد و کسی به او ایمان نیاورده، مگر بعد از مدتی، چنان که در «باب کم بودن مؤمنان» نقل شد که ابراهیم تنها

1- . بقره / 279
2- . انوارالتنزيل: 66
3- . مجمع البيان 2 : 392

خداپرست بود و دیگری با او نبود، تا اینکه خدا او را با اسماعیل و اسحق همدم کرد. گفته شده: مقصود در اینجا بیان حال این امت است و منافاتی با وحدت در امم قبلی ندارد. و مقصود از«ارضین»، هفت زمین است.

23. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت شود، یک منادی ندا می دهد: کجایید کوبنده های دوستان من؟ و فرمود: جمعی به پا می خیزند که بر چهره شان گوشتی نیست، و می گویند: اینهایند کسانی که مؤمنان را آزردند، و برابرشان ایستادند و با آنها عناد کردند، و به آنها به سبب دینشان فشار آوردند. و فرمود: سپس فرمانشان می دهند به سوی دوزخ.(1)

توضیح: در قاموس آمده: «صد عنه صدودا» یعنی: رو گرداند. «التصدد» یعنی التعرض. در النهایه آمده: «الصد» یعنی صرف و منع حدیث. «فیصد هذا و یصد هذا» از همین معنی است؛ یعنی با صورت از او رو برگرداند. درمصباح می گوید: «صد من کذا» از باب «ضرب»، یعنی «ضحک.» و بیشتر معانی با داشتن معنی «اعراض»، مناسب مقامند. «عنف» به معنی سرزنش و ملامت است. گفته شده: تهی بودن رویشان از گوشت، شاید از غم و ترس کیفر است؛ یا اینکه از افسوس چنگ زدند بر روی خود؛ و مؤید آن است روایت عامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که: شب معراج به مردمی گذر کردم که ناخن های آهنی داشتند و روی و سینه خود را با آن می خراشیدند. گفتم: جبرئیل! اینان کیانند؟ گفت: کسانی که گوشت مردم را می خورند و آبروشان را می برند. و گفته شده است که چون با مؤمنین با بی شرمی رودررو شدند، گوشت چهره شان ریخته است، زیرا نه از خدا شرم کردند و نه از آنها.

مولف: چون آنها مؤمنان را در دنیا نزد مردم زشت نمودند، خدا آنها را در آخرت در مقابل مردم زشت کرده، در بهترین و زیباترین اعضای بدنشان.

24. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده: هر کس به ولیِ من اهانت کند، در کمین جنگ با من است.(2)

1- . کافی 2 : 351
2- . کافی 2 : 351

توضیح: مقصود از «ولی»، دوست کوشا در عبادت مولا است، که از غیر حضرت او روگردان است. «فقد أرصد» یعنی: خودش ادوات جنگ را آماده کرده؛ و ممکن است بناء بر مفعول خوانده شود. در نهایه گفته: گفته می شود: «رصدته»، یعنی هنگامی که برای او در راهی بنشیند و مواظبش باشد. «أرصدت له العقوبه»: هنگامی که عقوبت را برایش آماده کرده باشم؛ و حقیقت آن این است که در راه مراقب برایش قرار دادم. «اضافه» در عبارت «لمحاربتی» به مفعول است، و یک فایده این خبر، حذر دادن کامل است از هر مؤمن، به احتمال اینکه مبادا از اولیای خدا باشد؛ چنان که صدوق بر اساس سندش، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است: خدا دوستش را میان همه بنده هایش نهان کرده است؛ هیچ بنده او را کوچک مشمارید که چه بسا همان ولیِ خدا باشد و شما ندانید.

25. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل فرموده: هر کس به ولیِ من اهانت کند، در کمین جنگ با من است؛ و کسی به من تقرب نمی جوید، به چیزی که محبوب تر باشد در نزد من از انجام آنچه به او واجب کرده ام؛ و با انجام نافله، به من تقرب بجوید تا اینکه دوستش بدارم؛ و چون دوستش داشتم، گوش او باشم که با آن بشنود، و چشمش که با آن ببیند، و زبانش که با آن سخن بگوید، و دستش که با آن بکوبد؛ اگر دعایم کند اجابت کنم، و اگر از من خواهش کند، به او بدهم؛ و در هیچ کارم تردیدی ندارم، همچون تردید در مرگ بنده مؤمنم، که مرگ را بد دارد و من از بدی او کراهت دارم.(1)

توضیح: چون خدا مقام دوست خود را شرح کرد، اشاره کرد به راه رسیدن به درجه آن ولایت، از آغاز سلوک تا نهایت آن. و فرمود: تقرب به من راهی بهتر از انجام امور واجبه ندارد، که یا از اصل واجب است، یا اینکه نذر و عهد و مانند آن آنها را واجب کرده باشد. و این خبر، دلیل است بر اینکه واجبات همه از مستحبات افضلند ، و سنجش هم گواه آن است؛ چون خدا داناتر است به آنچه تقرب و محبت حضرت او را سبب می شود، و چون به واجب تاکید دارد و به ترکش تهدید کرده، می فهمیم که آن

1- . کافی 2 : 352

افضل است از آنچه در ترکش رخصت داده، و به انجامش وعده ثواب داده، و به سبب ترک آن تهدید نکرده است.

شیخ بهایی - قدس سره - گفته: اگر بگویی مدلول این کلام این است که در درگاه الله سبحانه غیرواجب محبوب تر از واجب نیست، نه اینکه واجب محبوب تر به درگاه او باشد از غیر آن، شاید آن دو مساوی باشند؟ من می گویم: آنچه اهل زبان از مثل این کلام می فهمند، این است که آن تفضیل داده واجب را بر غیرواجب، همان گونه که هنگامی می گویی در این شهر کسی بهتر از زید نیست، فقط مجرد نفی وجود کسی که زیباتر از زید باشد را اراده نکرده ای، بلکه نفی کسی که مساوی او در حسن است را هم کرده ای، و اثبات کرده ای که او زیباترین اهل بلد است، و اراده این معنی از مثل این کلام، شایع و متعارف است در اکثر لغات.

شهید - رحمه الله - در قواعد گفته: واجب غالباً افضل از مستحب است، چون مختص است به مصلحت بیشتر. و همچنین به دلیل فرمایش خدا در حدیث قدسی که فرموده: «ما تقرب إلی عبدی بمثل أداء ما افترضت علیه.» و ممکن است گاهی از این امر در بعضی از صُوَر تخلف شده باشد؛ مثل إبراء از دِین که مستحب است، و مهلت دادن به مُعسِر که واجب است، و اعاده نماز کسی که فرادا خوانده برای حضور در نماز جماعت. نماز جماعت مطلقا فضیلت دارد بر نماز فرادا، به بیست وهفت درجه، و نماز جماعت مستحب است، و آن افضل است از نماز فرادا که از قبل خوانده شده و واجب بوده. همچنین نماز در بقاع شریفه مستحب است و آن افضل است از غیرآن، به صد هزار و دوازده نماز. و نماز با مسواک و خشوع مستحب است و ترک می شود برای آن که به نمازجمعه برسد، اگرچه بعضی از آن خشوع فوت شود با اینکه آن واجب است. چرا که آن هنگام که سعی اش زیاد شود، او را از توجه به خشوع بازمی دارد. همه اینها در حقیقت

معارض نیستند با اصل واجب و زیادی که در آن است، چرا که مشتمل است بر مصلحتی که از فعل واجب بیشتر است، نه به خاطر آن قید.

مولف: آنچه شهید - قدس سره - ذکر کرده، صلاحیت جواب برای جمیع این اشکالات را ندارد. ممکن است جواب از مورد اول باشد که واجب یکی از دو امر است، و إبراء افضل آن دو فرد است. در جواب مورد دوم، ما قبول نداریم که این نماز

ص: 193

جماعت افضل از فرادا است، و اگر تسلیم شویم، باز ممکن است این فضیلت برای این باشد که اصل نماز واجب است و این فضیلت به آن منضم شده، با اینکه روایت داریم خدای تعالی قبول می کند افضل آن دو را، و احتمال دارد بعضی اصحاب امامیه نیت وجوب در آن را هم شرط بدانند. و بعضی از اساتید ما احتمال داده اند در اینجا عدول شود از نیت نماز قبلی، به استحباب بناء بر جواز عدول نیت بعد از فعل، چنان که از بعضی از احادیث ظاهر می شود. پس آن نماز هم مستحب شد و فضیلت مستحب بر واجب نشد.

از آنچه به عنوان نقض بر این قاعده ذکر شده است، ابتدا به سلام است و رد سلام، که اولی افضل است با اینکه دومی واجب است،

و اشکال در آن سخت تر است از موارد قبلی. ممکن است این گونه جواب داد که: ابتداء به سلام، افضل از ترک سلام و انتظار سلام کردن غیر است، و ما قبول نداریم آن افضل از رد سلام، که واجب است، باشد، بلکه ممکن است گفته شود اکرام مؤمن و ترک اهانت به او واجب است، و آن در امورگوناگونی متحقق می شود که ابتداء به سلام و رد سلام از آن موارد است. پس اگر آن دو را ترک کند عصیان کرده، و با انجام هر یک از آنها ترک اهانت متحقق می شود. ولی اختیار ابتداء، افضل است. پس ظاهر شد که ممکن است جواب شهید رحمه الله را در جمیع موارد اجراء کرد.

مولف: ممکن است اخبار و کلام اصحاب را تخصیص بزنیم به اینکه: واجب افضل از نوع و صنف مستحب است، مثل نماز فریضه و نافله؛ پس لزومی ندارد رد سلام، مثلاً افضل از حج مستحبی و نماز جعفر رضی الله عنه باشد، یا از ساخت پل عظیم یا مدرسه ای بزرگ باشد. خلاصه، فروع این مسأله بسیار است و من کسی را ندیدم که به شکل شایسته ای متعرض تحقیق آن شده باشد. ورود در این بحث موجب بسط کلام است و مناسب این مقام نیست و در شرح باقی خبر، در خبر بعدی می آید.

26. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس حقیر شمارد مؤمن مستمندی را، خدای عزوجل پیوسته خوار کننده و دشمن او است، تا از حقیر شمردن او باز گردد.(1)

توضیح: درقاموس «الحقر» به معنای ذلت است، همانند «الحقریه» با ضمه. و «إذلال» مثل تحقیر است. و گفته: «مقته مقتا و مقاته» یعنی: «أبغضه کمقته». و حقیر شمردن تنها در دل است و اظهارش سخت تر است، و آن، یا به سبب گفته ای است که او را بد می آید، یا با مسخره کردن، یا دشنام دادن، یا با زدن او، یا هر کاری که اهانت بار باشد، یا به ترک گفتار و کرداری که اهانت بار است.

27. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: خدای تعالی می فرماید: هر کس اهانت کند به ولیِ من، در کمین جنگ با من باشد، و من دوستانم را از هر چیز دیگر زودتر یاری می کنم.(2)

توضیح: دلالت دارد که کیفرِ خوار کردن مؤمن، در دنیا هم به خوارکننده می رسد، و بلکه بعد از اذلال بدون مهلت است، گرچه به منع لطف و خذلان باشد.

28. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل فرموده: هر کس خوار کند بنده مؤمن مرا، البته که مرا کنار گذاشته است.(3)

توضیح: «نابذتهم»: مخالفت کرد با آنها. «نابذتهم الحرب»: جنگ را بر آنها آشکار ساخت و علنی کرد.

29. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خوار کند مؤمنی را، یا حقیرش شمارد برای اینکه کم دارد و مستمند است، خدا در روز قیامت او را انگشت نمای مخلوقات می سازد.(4)

توضیح: «او را انگشت نما کند»: نشان بدی به او بزند که همه خلق بفهمند که سزاوار کیفر است و به سبب آن در محشر رسوا شود و خوار گردد، همان گونه که

1- . کافی 2 : 351

2- . کافی 9 : 351
3- . کافی 9 : 351
4- . کافی 2 : 353

مؤمن را در دنیا خوار کرده بود. درقاموس آمده: «استذله» یعنی او را ذلیل دید. و گفته: «الشهره» با ضمه، یعنی ظهور شی ء در معرض شهرت. «فاشتهر علی رؤوس الخلائق»: به وجهی مطلع شوند بر او جمیع خلائق، که گویا بالای سرهای آنها است.

30. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا به معراج بردند، به من آنچه باید وحی شود از پس پرده وحی شد، و با من رودررو سخن گفت، تا اینکه به من گفت: ای محمد! هر کس خوار کند دوست مرا، در کمین جنگیدن با من است؛ و هر کس با من بجنگد، با او می جنگم. گفتم: پروردگارا! این دوست کیست که من دانستم هر کس با تو بجنگد با او می جنگی؟ فرمود: آن دوستم، کسی است که پیمان از او گرفتم برای تو، و برای وصی تو، و ذریه شما، به ولایت.(1)

توضیح: «از پس پرده»: گویا مقصود پرده معنوی است، و آن فاصله میان بنده و خدا است. یا مقصود این است که صوت اولاً از پس پرده به وجود آمده و سپس از جانبی که آن حضرت در آن بوده، پدیدار شده است. و همین است معنی گفت و گوی رودررو. و در بعضی از نسخ، «فشافهنی» آمده است. «فاء» ممکن است «الفاء» تفسیر باشد و برای ترتیب معنوی، و هر دوی آنها رودررو است. مراد این است که فرشته در میان نبوده. و به قولی: مراد از حجاب، فرشته است، و مراد از رودررو، یعنی آنچه بی فاصله از او است.

در قاموس: «شافهه» یعنی نزدیک تر از لب او به او. در صحاح آمده: «المشافهه» یعنی مخاطب ساختن کسی که در مقابل او است. «الی أن قال»: در بعضی نسخ «فشافهنی أن قال» آمده است. کلمه «أن» مصدریه است و تقدیر آن «بأن قال» است. در «فقد علمت»، «فاء» برای بیان است. «من أخذت»: گویا مراد از آن، اخذ همراه با قبول است.

31. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل فرموده: هر کس خوار کند بنده ام را، به جنگ با من برخاسته است، و من در هیچ کارم تردید ندارم، چون تردید درباره بنده مؤمنم، زیرا من ملاقات او را خواهانم و او از مرگ بدش

1- . کافی 2 : 353

می آید، و آن را از او می گردانم، و اگر برای امری دعا کند به درگاهم، او را اجابت می کنم به امر دیگری که بهتر است برایش.(1)

توضیح: «آن را از او می گردانم»: مرگش را پس می اندازم. گفته شده: یعنی بد داشتن مرگ را از او دور می کنم، با اظهار کرامت و لطف و مژده بهشت. « او را اجابت می کنم به امر دیگری که بهتر است برایش»: آن را اجابت نامیده، برای اینکه خیر خود را خواسته و ندانسته و در تشخیص آن خطا کرده، و او در آخرت پی می برد که آنچه به او داده شده، بهتر است از آنچه خواسته بود؛ چنان که کودک بیمار آنچه مایه هلاک او است می خواهد و پدرش به او نمی دهد و پولی به او می دهد، و چون او بزرگ و خردمند شود، درمی یابد که آنچه به او داده شده، بهتر است از آنچه نداده اند، و آن اجابت بهتری است. و چه بسا مقصود از «اجابتش می کنم» این است که هر چه را که بدانم بهتر است برای او، اجابت می کنم، یا با اعطای خودخواسته او، یا عوض آن در دنیا یا درآخرت، یا در هر دو سرا.

32. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام به مؤمن همچون پرتگاه هلاکت است.(2)

توضیح: «السباب»، یا به کسر «السین» و تخفیف «الباء» است که مصدر است، یا با فتح «السین» و تشدید «الباء» است که صیغه مبالغه است. بنا بر تلفظ اول در کلمه «المشرف» مضاف در تقدیر است؛ یعنی مثل عمل کسی است که مشرف به هلاکت است. و چه بسا «المشرف» به فتح «راء» به صورت مصدر میمی خوانده شود. در بعضی نسخ به جای «مشرف»، «شرف» آمده است. «السب» یعنی: دشنام، و در لغت شامل، نسبت به زنا هم هست، و بعید نیست که بیشتر اخبار این باب بر آن صدق کند، ولی در زبان فقها دشنام شامل قذف به زنا و مانند آن نمی شود، مانند این گفته: ای می خوار، یا ای رباخوار، یا ای ملعون، یا خائن، یا الاغ، ای سگ، ای خوک، ای فاسق، ای فاجر، و مانند این الفاظ، که مایه خوار شمردن و اهانت است. در مصباح آمده: «سبه سبا» یعنی «سباب»، و از این بابت است که به انگشت کنار ابهام، سبابه گفته

1- . کافی 2 : 354
2- . کافی 2 : 359

می شود، چرا که اشاره می شود با آن در هنگام دشنام. «السبه» یعنی عار. و «سابه مسابه و سبابه» با کسره است و اسم فاعل از آن «مسب» است. و گفته: «الهلکه» مثال قصبه الهلاک است. و چه بسا مقصود از هلاکت در اینجا کفر باشد و خروج از دین، و مشرف به پرتگاه آن با انجام گناهان کبیره است. و احتمال دارد «الکاف» در اینجا زائده باشد.

33. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام به مؤمن فسق است، و قتال او کفر، و خوردن گوشتش گناه، و حرمت مالش همچون حرمت خون او است.(1)

توضیح: «السباب» در اینجا با کسره است و مصدر باب مفاعله، و آن یا به معنی السب است، یا مبالغه در السب، یا از باب خودش؛ یعنی طرفینی است و اضافه به مفعول یا فاعل شده، و اولی ظاهرتر است و دلالت دارد بر اینکه دشنام به غیرمؤمن حرام نیست، تا وقتی قذف نباشد؛ بلکه می شود گفت: مقصود، مؤمن ظاهرالصلاح است که تظاهر به گناهان کبیره ندارد و بدعت گزار و سزاوار خوار شمردن نیست.

محقق در شرایع گفته: هر آن تعبیری که طرف خطاب را بد آید و در عرف و لغت قذف نباشد، (نسبت به زنا) تعزیر دارد. تا آنجا که می گوید: و اگر آن طرف سزاوار خوار شمردن باشد، نه حد دارد و نه تعزیر، و چنین است هر سخنی که آزاردهنده باشد، همچون: ای خوره دار، یا ای پیسی دار!

و شهید ثانی در شرحش گفته: چون آزار مسلمان که استحقاق آن را ندارد حرام است، هر سخن آزاربخشی که نسبت زنا و مانند آن نیست، در عرف و لغت حرام است و موجب تعزیر، همچون هر حرام دیگر، و سرزنش به امراض نیز همین حکم را دارد.

و در حدیث صحیح عبدالرحمن بن ابی عبدالله آمده است که پرسیدم از امام صادق علیه السلام درباره مردی که دشنامی غیر قذف به مردی داده، که آیا تازیانه حد به او می زنند؟ فرمود: باید تعزیرش کنند.(2) و مقصود از استحقاق، استخفاف این است که متظاهر به فسق باشد، که احترام و غیبت ندارد، به خاطر روایتی از امام صادق علیه السلام که فرمود: هنگامی که فاسق فسقش را علنی کرد، حرمت ندارد و غیبت ندارد.

1- . کافی 2 : 359
2- . کافی 7 : 240

و در خبری آمده است که: آبروریزی شخص شک دار در دین، از کمال عبادت است. و در حدیث صحیح روایت شده است از امام صادق علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: چون اهل شک و بدعت را پس از من دیدید، از آنها بیزاری بجویید، و بسیار دشنام به آنها بدهید، و آبرویشان را بریزید، و توی دهنشان بزنید تا در اسلام تباهی نکنند، و مردم از آنها در حذر باشند، و از بدعتشان نیاموزند، تا خدا برای شما حسنه ها بنویسد و درجه ها در آخرت بالا ببرد.(1)

«فسق» در اصل لغت، هر گونه خروج از طاعت است، ولی در قرآن و سنت بیشتر درباره کفر و انجام گناه کبیره به کار رفته است. در مصباح می گوید: «فسق فسوقا» - از بابَ قعَد - خروج از طاعت است و اسم آن فسق است. و «یفسق» با کسره، لغت آن است. و گفته شده: اصلش خروج شی ء از شی ء است، به گونه ای که فاسد شود. راغب گفته: فسق به در شدن از حکم شرع است، و اعم از کفر است، و فسق به گناه کم یا بیش صدق می کند، ولی معروف شده در گناه بسیار، و بیشتر به کسی فاسق می گویند که شرع را پذیرفته و به آن اعتراف دارد، و به همه احکام یا پاره ای از آنها اخلال می کند. خدای عزوجل فرموده: «ففسق عن أمر ربه.» {و از فرمان پروردگارش سرپیچید.} و: «ففسقوا فیها فحق علیها القول.» {تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند، و در نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد.} و: «و أکثرهم الفاسقون.» {بیشترشان فاسقند.} و: «أ فمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا.» {آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟} و در جایی آن را برابر ایمان آورده است و فرموده: «و من کفر بعد ذلک فأولئک هم الفاسقون.» {و هر کس پس از آن به کفر گراید؛ آنانند که نافرمانند.} و: «و أما الذین فسقوا فمأواهم النار.» {و اما کسانی که نافرمانی کرده اند، پس جایگاهشان آتش است.} و: «و الذین کذبوا بآیاتنا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون.» {کسانی که آیات ما را تکذیب کردند عذاب به آنها رسید به خاطر اینکه فاسق بودند.} و: «و الله لا یهدی القوم الفاسقین.» {وخداوند قوم فاسق را

1- . کافی 2 : 375

هدایت نمی کند.} و: «و کذلک حقت کلمه ربک علی الذین فسقوا أنهم لا یؤمنون.» {و چنین مقرر شد سخن پروردگارت بر آنها که فاسق شدند به اینکه ایمان نیاوردند.}(1)

فسق در این حدیث آن چیزی است که نزدیک به کفر است، زیرا درجه بالایش کفر است. از این خبر برمی آید که دشنام بزرگ تر است از غیبت، با اینکه آزارش هم سخت تر است، مگر اینکه غیبت هم به دشنام باشد، که در آن درآید.

«و جنگ با او کفر است»: کفری که بر مرتکب گناه کبیره صدق می کند، یا با قصد اینکه جنگ با او حلال است، یا برای ایمانش باشد. گفته شده: چون جنگیدن سبب کفر می شود، آن را مجازاً کفر نامیده اند. یا مقصود کفران نعمت الفت است که خدا به مؤمنان داده. یا به معنی انکار حق برادری است که شرطش نجنگیدن است.

مقصود از «خوردن گوشت»، غیبت است، چنانچه خدای عزوجل فرموده: «و لا یغتب بعضکم بعضا أ یحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا.»(2) {و بعضی از شما غیبت بعضی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید.} تشبیه به مردار، برای نفرت بارتر کردن و زجر بیشتر است، و گفته شده: مقصود از معصیت در حدیث، معصیت کبیره است.

«حرمت مالش همچون حرمت خون او است»: مال را با خون، از نظر احترام، همراه کرده و شکی نیست که خون او را ریختن گناه کبیره هلاکت بار است، و همچنین است خوردن مالش. مانند این حدیث در کتب عامه هم آمده است و در نهایه آمده: گفته شده این، محمول بر کسی است که سب می کند، یا قتال می کند با یک مسلمان بدون تأویل. و گفته شده: این گونه گفته شده به جهت تغلیظ، نه اینکه واقعاً او را خارج کند به حد فسق و کفر. کرمانی فی شرح بخاری گفته: آن با کسره است، یعنی دشنامش داد، یا به هم دشنام دادند. «قتاله» یعنی مقاتله با او کفر است. پس چگونه به تصویب مرجئه، حکم می کنند در اینکه مرتکب کبیره فاسق نیست؟

1- . مفردات غریب القرآن: 380

2- . حجرات / 12

34. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: مردی از بنی تمیم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: به من سفارشی کن. در ضمن آن به او فرمود: به مردم دشنام ندهید تا میان خود دشمنی به بار آورید.(1)

توضیح: بار آوردن دشمنی با دشنام، روشن است، و این یک مفسده دنیوی آن است.

35. کافی: امام کاظم علیه السلام درباره دو کس که به هم دشنام می دادند، فرمود: آن کسی که آغاز کرده ظالم تر است، و تا از طرفش که مظلوم واقع شده معذرت نخواسته، گناه خودش با گناه دیگری به گردن او است.(2)

توضیح: در حدیث دیگری آمده است: «تا مظلوم از اندازه او نگذشته.» این حدیث دلالت دارد بر اینکه اگر از طرفش معذرت خواست و او هم گذشت کرد، در درجه اول گناهش می ریزد و بر اثر آن، تعزیر یا حد از او ساقط می شود، و حاکم حق اعتراض ندارد، زیرا آن حق آدمی است که انجامش منوط به درخواست است و با گذشت ساقط می شود.

36. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هرگز کسی به کفر دیگری گواهی نداده، جز آنکه کفر گردن گیر یکی از آن دو شده باشد، چرا که اگر به کافری گواهی داده، راست گفته، و اگر به مؤمنی باشد، کفر به خودش برمی گردد؛ پس مبادا به مؤمنان طعنه بزنید.(3)

توضیح: «گواهی نداده»: نزد قاضی، یا اینکه به صورت خبر باشد، مثلا بگوید: تو کافری، یا به او خطاب کند: ای کافر! و جوهری گفته: أخفش گفته: «و باؤ بغضب من الله». یعنی به آن برگشتند، یعنی بر آنها مستولی شد.

اینکه فرموده «مبادا»، اشاره دارد که مطلق طعنه هم حکم کفر را دارد، در رجوع به یکی از آن دو. و «کفر دشنام گو» به تنهایی اگرچه کبیره است، موجب کفر نیست، و چند توجیه دارد که به برخی از آنها چندین بار اشاره کردیم:

1- . کافی 2 : 360
2- . کافی 2 : 360
3- . کافی 2 : 360

1) مقصود کفری باشد که بر گناه کبیره هم گفته شود، چنانچه در زبان آیات و اخبارآمده است.

2) اینکه مقصود این باشد که گناهی به گردن یکی از آنها افتد، نه کفری.

3) ضمیر به «تکفیر» برگردد نه به کفر. یعنی تکفیر برادرش تکفیر خودش است، چرا که از آنجا که مؤمنی را کافر کرده، مثل این است که خودش را کافر کرده. بر او اشکال شده است که: تکفیر در این صورت

مختص به یکی از آنها نیست، چون به هر دو با هم تعلق گرفته، ولی در این توجیه اشکال آشکاری است. و در توجیه سوم تکلف گویی وجود دارد.

4) گفته شده: ضمیر به کفر حقیقی برمی گردد، چرا که گوینده اعتقاد دارد ایمان گفته شده کفر است و بنابراین او کافر شده، چون خدای تعالی می فرماید : «و من یکفر بالإیمان فقد حبط عمله.»(1) {و هر کس در ایمان خود شک کند، قطعاً عملش تباه شده.} و به آن اشکال شده است که: گوینده با کفر برادرش إیمان را کفر نکرده، بلکه به جای ایمان، کفر را برای او ثابت کرده تا توبیخ او باشد، و کنایه زده به او به سبب ترک ایمان؛ و بین گرفتن کفر به جای آن و بین این دو تفاوت بسیاری است. بله، ممکن است آن را تخصیص زد به جایی که سبب تکفیر اعتقاد او به چیزی از اصولی باشد که سبب انکار سببی می شود، که به اعتقاد گوینده کفر است، مانند موردی که یک عالمی که قائل به اختیار است، عالم دیگری را که قائل به جبر است کافر شمارد؛ یا کسی که قائل به حدوث است، کسی را که قائل به قدم است کافر بداند؛ یا قائل به معاد جسمانی، منکر معاد جسمانی را کافر بداند، و امثال آن. و این وجه خوبی است اگرچه تخصیص بعید است.

جزری در نهایه گفته: هرگز کسی به دیگری نگفته: ای کافر، جز آنکه کفر گردن گیر یکی از آن دو شده باشد، چرا که اگر به کافری گواهی داده، راست گفته، و اگر به مؤمنی باشد، کفر به خودش برمی گردد، چون او را تکفیر کرده است. کفر دو گونه

1- . مائده / 5

است: یکی کفر ضد ایمان، و دیگری انکار یک حکم فرعی که از اصل ایمان بیرون نرود. وگفته شده: کفر چهار گونه است:

1) کفر انکار: به اینکه خدا را به کلی نشناسد و به او معترف نباشد.

2) کفر جحود: همچون کفر ابلیس که خدا را از دل می شناسد و به زبان نمی گوید.

3) کفر عناد: که به دل می شناسد و به زبان هم می گوید، ولی از روی حسد و تجاوز به آن دیندار نمی شود، مانند کفر ابی جهل.

4) کفر نفاق: که به زبان اقرار می کند و به دل معتقد نیست.

هروی گفته: از ازهری سوال شد درباره کسی که قائل به خلق قرآن است، که آیا او را کافر بنامیم؟ گفت: آنچه او می گوید، کفر است. دوباره از او تا سه مرتبه پرسید و همان جواب را شنید. سپس گفت: گاهی مسلمان کفر می گوید، و حدیث ابن عباس از این باب است. از او پرسیده شد: «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الکافرون.»(1) {و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند.} گفت: آنها کافرند، و همانند کسی که کفر به الله و روز آخرت دارد، نیست.

حدیث دیگری از این باب وجود دارد که اوس و خزرج آنچه در زمان جاهلیت بینشان بود یاد کردند و بعضی از ایشان به روی بعضی دیگر شمشیر کشیدند، و خداوند این آیه را نازل کرد: «و کیف تکفرون و أنتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله.»(2) {و چگونه کفر می ورزید، با اینکه آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او میان شماست؟} و این به خاطر کفر به الله نیست، به خاطر آن بود که الفت و مودت را به عداوت تبدیل کردند.

حدیث ابن مسعود نیز از این باب است: هنگامی که مردی به مرد دیگری گفت تو دشمن منی، حتماً یکی از آن دو به اسلام کافر شده است. و او کفر نعمت را اراده کرده، چرا که الله بین قلوب آنها الفت برقرار کرده و ایشان هم به نعمت خدا با ایشان برادر شدند، و هر کس آن را نشناسد کافر شده است. همچنین است این حدیث: هر

1- . مائده / 44
2- . آل عمران / 101

کس با حائض جماع کند کافر شده است؛ و حدیث «أنواء»: که الله باران را نازل کرد و قوم به آن کافر شدند و گفتند که باران ما به خاطر نوء است. یعنی به این کافر شدند، نه به غیر آن، چرا که نسبت دادند باران را به ابر، نه به الله. و از این باب است این حدیث که: اکثر اهل جهنم را زن دیدم، به خاطر کفر ایشان. گفته شد: آیا کفر به الله ورزیدند؟ فرمود: نه، ولی احسان را کفران کردند و به عشیر کفر ورزیدند، یعنی احسان شوهرانشان را نادیده گرفتند. و حدیث دیگر اینکه: دشنام به مسلمان فسق است، و جنگ با او کفر است. و احادیث از این نوع بسیار است. و اصل معنی کفر، تغطیه شی ء است که آن را نابود می کند.

37. کافی: امام باقر یا صادق علیهما السلام می فرمود: لعنت چون از زبان گوینده اش به درمی آید، در تردید است که اگر جای سزاواری بیابد، که خوب، وگرنه به گوینده اش برگردد.(1)

کافی: مانند این حدیث از امام باقر علیه السلام نقل شده است.(2)

توضیح: در نهایه آمده: در حدیث ابو ایوب آمده: اگر می خواهی سوار شو و در زمین، تا آنجا که جای سیر می یابی گردش کن. یعنی داخل شو تا آنجا که جای داخل شدن یافته ای.

و روایت شده در مصابیح، از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: عبد، هنگامی که لعنت کند چیزی را، لعنت به آسمان بالا می رود و درهای آسمان را می کوبد. سپس به زمین می آید و درهای آن را می کوبد. سپس به شرق و غرب می رود، و اگر جایی برای نزول نیافت، به سوی کسی که لعنت کرده برمی گردد. و اگر او اهل لعنت باشد که هیچ، وگرنه به قائلش برمی گردد.

نهایه گفته: لعنت، راندن و دور کردن است از جانب خدا، و دشنام و نفرین است از جانب مردم.

1- . کافی 2 : 360
2- . کافی 2 : 360

مولف: بیشتر چنین است، ولی چه بسا که لعن کننده و لعن شده هر دو اهل بهشت باشند، چنانچه لعنت کننده به خطا کسی را مستحق لعنت بداند و کافر شمارد و او مؤمن پاکی باشد، و بسیاری از لعنت شده ها به همین خاطر است، مانند حد و قتلی که به گواهی باطل صورت گرفته باشد. و می شود که مقصود از جای سزاوار، کنایه از معذور بودن لعنت کننده باشد، که ثواب می برد و لعنتش هم به آسمان بالا می رود و ثواب دارد.

38. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون کسی به برادر مؤمنش بگوید: اف بر تو! از ولایتش به در می شود، و چون بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر می شوند، و خدا از مؤمنی که قصد بد دارد در دلش برای برادر مؤمنش، عملی را نمی پذیرد.(1)

توضیح: «از ولایتش به در شود»: یعنی از دوستی و یاری واجب بر او. و شاید اشاره باشد به خروج از ایمان، بنا بر قول خدای تعالی: «إن الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا أولئک بعضهم أولیاء بعض ثم قال و الذین کفروا بعضهم أولیاء بعض.»(2) {کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده اند و کسانی که [مهاجران را] پناه داده اند و یاری کرده اند، آنان یاران یکدیگرند.} و در آیه بعد می گوید: «وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْض.» {و کسانی که کفر ورزیدند یاران یکدیگرند.} و باز فرموده است: «المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض.»(3) {مردهای مؤمن و زنان با ایمان اولیاء همند.}

«و هنگامی که گفت تو دشمن منی، یکی از ایشان کافر است.»: به دلیل آنچه گفته شد، که اگر راست بگوید، مخاطب کافر است، و اگر دروغ بگوید، خودش کافر است، و پیش از این درباره معنی کفر توضیح داده شد. «اگر در دل برای برادرش بدی

1- . کافی 2 : 361
2- . انفال / 72 - 73
3- . برائت: 71

بخواهد»: یعنی اینکه به او بدی برساند، یا بدگمانی کند و او از آن بری باشد و بر او ثابت نشده باشد. مقصود این نیست که به دل او گذر کند، زیرا جلوگیری از آن در توان نیست، بلکه مقصود حکم به آن است، گرچه به زبان نیاورد. اما تکلیف به اینکه نباید گمان بد برد، دشوار است، خصوصاً با وجود برانگیزنده آن. اما گمانی که شرعا معتبر است، ظاهرا خارج از مورد حدیث است، زیرا بسیاری از احکام شرعی بر آن بار می شود، چنانچه نقل شد. و حدیث منافات ندارد با آنچه وارد است که: بدگمانی دوراندیشی است. زیرا مقصود احتیاط و بررسی در معامله است نه بدگمانی.

39. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچ شخصی در مقابل چشم مؤمنی بر او طعنه نمی زند، مگر اینکه مردن بدی دارد، و سزاوار است که خیر نبیند.(1)

توضیح: «در مقابل چشم مؤمن»: یعنی رودررو به او سرکوفت بزند و در پیش او، وی را نکوهش کند. در مصباح آمده: «طعنت علیه» از باب قتل است، و از باب نفع است در لغت، یعنی قدح کرد و عتاب کرد. «طعنا و طعانا فهو طاعن و طعان» در اعراض به کار می رود. در قاموس آمده: «عین فلانا» یعنی در مقابل صورتش از بدی هایش خبر دادم.

ظاهر این است که عتاب، عیبی را که دارد یا ندارد شامل شود. «مردن بد»: یا در دنیا است، چون غرق شدن، سوختن یا زیر آوار رفتن، یا دچار درنده شدن و مردن های بد دیگر، یا از نظر آخرت، همچون کافر مردن، یا با گناه کبیره و بدون توبه مردن. سپس می فرماید: «خیر نبیند» یعنی از توبه و عمل صالح و ایمان بی بهره ماند.

40. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس روایتی بر ضرر مؤمنی آورد تا او را زشت و بی آبرو کند و از چشم مردم بیندازد، خدا او را از ولایت او به در می کند تا به ولایت شیطان برود، و شیطان هم او را نمی پذیرد.(2)

1- . کافی 2 : 361
2- . کافی 2 : 358

توضیح: «روایت بر مؤمن»: بیشتر گفته اند: به این است که سخنی از او نقل کند که دلالت بر بیخردی و سبکی عقلش کند. و چه بسا نقل، کار سفیهانه را هم فرا گیرد که مقصد و عیب جویی از او است. در قاموس آمده: «شانه یشینه ضد زانه» یعنی زینت داد به او. جوهری گفته: مروت انسانیت است. و گفته شده: آن آداب نفسانی است که آدمی را به رفتار و عادت خوب وادارد و به دوری از کارهای پست بکشاند، اگرچه مباح باشند، چون خوردن در میان بازار که مایه سبکسری است.

شهید (ره) گفته: مروت، پاک کردن خویش است از پستی ای که برای امثال او شایسته نیست، همچون مسخرگی و کشف عورت، تا آنجا که پوشاندن آن در نماز مورد تاکید است، و خوردن در میان بازار، و پوشیدن جامه لشکریان برای فقیه، که به مسخره گرفته شود.

«خدا او را از ولایت او به در کند»: یعنی از دوستی و یاری کردن به او دریغ کند. در نهایه و غیرآن آمده: «الولایه»، با فتحه یعنی: محبت و نصرت، و با کسره یعنی: تولیت و سلطنت. و گفته شده: مراد در اینجا محبت است. و اینکه شیطان او را نمی پذیرد، برای بی اعتباری او است. همانا شیطان کسی را خواهان است که در عبادت فسق کند تا او را وسیله گمراه کردن مردم سازد. و گفته شده: سِر اینکه شیطان او را نمی پذیرد، آن است که کارش زشت تر از کار شیطان است، زیرا سبب بیرون شدن شیطان از ولایت خدا، مخالفت او با فرمان خدا بود، به استناد اینکه بنیاد و اصلش اشرف از بنیاد آدم است، و او آدم را به بدی یاد نکرد تا او را نزد فرشته ها بی آبرو کند، و سبب خروج این چنین آدمی از ولایت خدا، مخالفت با امر او است، بدون استناد و بهانه، و یاد کردن کار مؤمن که او را آزار دهد و حقیر سازد، و در ضمن ادعای کمال برای خود کند، و این خود ناز کردن و فخر و تکبر است. از این رو شیطان او را نمی پذیرد، چون کارش از او زشت تر است.

وجوه یادشده اشکال دارد، به خصوص آخری، برای کسی که کوچک ترین اطلاعاتی داشته باشد. بلکه مراد یا محبت و نصرت است، که الله محبت و نصرتش را

از او قطع می کند و او را به شیطان واگذار می کند که فریبش دهد و از امر خدا بازش دارد. و عدم قبول شیطان برای این است که غرضش از اضلال بنی آدم، کثرت اتباع و محبین نیست که آنها را دوست داشته باشد و اگر از او تبعیت کردند یاریشان کند، بلکه مقصودش اهلاک ایشان است. و اینکه آنها را مستوجب عذاب می کند به علت عداوت قدیمی است که بین او و بین پدر آنها بوده، و چون غرضش حاصل شده، ترکشان می کند و ایشان را شماتت می کند و توجهی به ایشان در دنیا ندارد، چنانچه در قرآن مجید فرموده: «کمثل الشیطان إذ قال للإنسان اکفر فلما کفر قال إنی بری ء منک.»(1) {چون حکایت شیطان که به انسان گفت: کافر شو. و چون [وی] کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، زیرا من از خدا، پروردگار جهانیان، می ترسم.} چنان که مشهور از قصه برصیصا و غیر آن است، و نه در آخرت، چون در قرآن آمده: «فلا تلومونی و لوموا أنفسکم.»(2) {پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید.} و یا مراد، تولی و سلطنت است. یعنی الله او را از حزبش و شمار اولیائش خارج می سازد و از احزاب شیطان حساب می کند، و او قبولش نمی کند، چرا که او برائت می جوید از او، به خاطر آنچه فهمیدی. و احتمال دارد نپذیرفتن شیطان کنایه باشد از راضی نبودن او به کار خلافش، بلکه او می خواهد کافرش کند و او را مستحق خلود در دوزخ سازد.

41. کافی: عبدالله بن سنان گفت: به او گفتم: آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: آری. گفتم: یعنی دو عضو پایینتنه او؟ فرمود: نه آنچه تو دریافتی؛ همانا مقصود فاش کردن راز او است.(3)

توضیح: پرسش از امام صادق علیه السلام است و در نهایه آمده: «عورت» هر چیزی است که حیا می شود از آن، هنگامی که ظاهر می شود.» مقصود حضرت این است که مرادش در این خبر، کشف سِر است، نه اینکه نظر به عورتش حرام نیست. و

1- . حشر/ 16
2- . ابراهیم / 22
3- . کافی 2 : 358

مراد از حرمت عورت، حرمت ذکرش است، و افشای آن. و «السفلین» یعنی: دو عورت، و کنایه آورده از آن دو به خاطر قبح تصریح آنها.

42. کافی: امام صادق علیه السلام درباره حدیث «عورت مؤمن بر مؤمن حرام است.» فرمود: این طور نیست که مکشوف شود و چیزی از آن را ببینی، حرمت عورت این است که بر زیان او سخنی آوری، یا به او عیبی بگیری.(1)

توضیح: «ما» در اینجا نافیه است، و ضمیر به «حرام» یا «عورت» و «عضو» برمی گردد، یا نظر در تأویل است. «منه شیئا»: از عورت. «أن تروی علیه»: قولی که ضرر بزند به او. «تعینه» با «عین» مهمله، یعنی عیبش را یاد کنی. و چه بسا با معجمه خوانده شود، که از غیبت است.

1- . کافی 2 : 359

باب پنجاه و هشتم : خیانت، و کیفر حرام خواری

آیات:

- یا أیها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا أماناتکم و أنتم تعلمون.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و [نیز] در امانت های خود خیانت نورزید و خود می دانید [که نباید خیانت کرد]}

مولف: در «باب امانت» و «باب کلیات مکارم» نقل شده است.

روایات:

1. امالی صدوق: امام نقی علیه السلام فرمود: در مناجات موسی علیه السلام با پروردگارش بوده که: پروردگارا! پاداش کسی که خیانت در امانت را از شرم تو وامی نهد، چیست؟ فرمود: روز قیامت در امان است.(2)

2. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز است که یکی از آنها هم اگر در خانه ای درآید، ویرانش می کند و به برکت آباد نمی شود: خیانت، دزدی، شراب خواری، و زنا.(3)

در امالی طوسی: مانند این حدیث آمده است.(4)

در ثواب الاعمال: مانند این حدیث آمده است.(5)

1- . انفال / 27
2- . امالی صدوق: 125
3- . امالی صدوق: 163
4- . امالی طوسی 2 : 54
5- . ثواب الاعمال: 217

در خصال: مانند این حدیث آمده است، جز اینکه کلمه «برکت» در آن نیست.(1)

3. امالی صدوق: در حدیث مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی در یک وجب زمین همسایه اش خیانت کند، خدا آن را از عمق زمین هفتم طوق گردنش می سازد، تا با همان در روز قیامت خدا را ملاقات کند، مگر اینکه توبه کند و برگردد. و فرمود: هر کس در دنیا خیانت به امانت کند و آن را به صاحبش برنگرداند و بمیرد، بر غیر کیش من مرده، و خدا را ملاقات می کند، در حالی که بر او خشمگین است. و فرمود: هر کس مال خیانتی را در حالی که می داند، بخرد، همچون خود خائن است.(2)

4. قرب الاسناد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امانت، ثروت می آورد، و خیانت، فقیر را در پیش دارد.(3)

5. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سه چیز دارد، خدا از حور العین به ازدواج او درمی آورد هر جوری که بخواهد: فرو خوردن خشم و صبر در برابر شمشیرها برای خدای عزوجل، و کسی که دستش به مال حرامی برسد و آن را برای خدای عزوجل وانهد.(4)

6. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس لعنه الله می گوید: فرزند آدم در هر چه مرا وامانده کند، درباره یکی از سه چیز مرا وامانده نتواند کرد: گرفتن مال از غیر راه حلال، یا ندادن حق واجب آن مال، یا صرف آن در غیر راه حلال.(5)

7. خصال: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خدا شش کس را به شش عمل عذاب می کند؛ تا آنجا که فرمود: بازرگانان را به خیانت.(6)

1- . خصال 1 : 110
2- . امالی صدوق: 253
3- . قرب الإسناد: 55
4- . خصال 1 : 42
5- . خصال 1 : 65
6- . خصال 1 : 159

8. خصال: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: به کار بستن امانت داری، روزی را می افزاید.(1)

9. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در خبر معراج، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: گذر کردم به مردمی که پیش آنها چند سفره گسترده بود، از گوشت خوب و گوشت بد، و گوشت بد را می خوردند و خوب را وامی نهادند. گفتم: ای جبرئیل! اینها کیانند؟ گفت: آنها که حرام را می خورند و حلال را وامی نهند، و آنها از امت تو هستند، ای محمد!(2)

10. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیوسته امتم در خوشی هستند، تا زمانی که به هم خیانت نکنند، و امانت را بپردازند، و زکات را بدهند؛ و چون چنین نکنند، گرفتار می شوند به قحطی و خشکسالی.(3)

11. اختصاص: حسن بن محبوب گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مؤمن بخیل می شود؟ فرمود: آری. گفتم: ترسو می شود؟ فرمود: آری. گفتم: دروغگو می شود؟ فرمود: نه، و خائن نیز نمی شود. سپس فرمود: مؤمن هر منشی دارد، جز خیانت و دروغ.(4)

12. اختصاص: امام صادق علیه السلام می فرمود: مؤمن حقی را ضایع نمی کند، مگر آنکه دو برابرش به باطل افتد؛ و هیچ مؤمنی از کمک به برادر مسلمانش و کوشش در رفع حوائج او، سرباز نمی زند، خواه برآورده شود یا نشود؛ مگر آنکه خدا او را گرفتار می کند به کوشش در رفع حاجت کسی، که با آن به گناه می افتد و ثوابی نمی برد؛ و مؤمنی نیست که دریغ کند از نفقه ای در راه رضای خدا، جز آنکه گرفتار شود به نفقه چند برابر، در آنچه خدا را به خشم می آورد.(5)

1- . خصال 2 : 94
2- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 370
3- . ثواب الاعمال: 225
4- . اختصاص: 231
5- . [5] اختصاص: 242

13. اختصاص: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست آن کسی که امانت را حقیر می شمارد، تا آنجا که چون به او سپرده شود، نابودش می کند. و از ما نیست آن کسی که به مسلمانی در مال و اهل او خیانت کند.(1)

14. مشکات الانوار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست کسی که در امانت خیانت کند.(2)

1- . اختصاص: 248
2- . مشکات الانوار: 52

باب پنجاه و نهم : درباره کسی که از مؤمن چیزی را از مال خودش یا از مال دیگری، دریغ دارد یا برادرش از او کمکی خواهد و کمکش نکند، یا در انجام آن خیرخواه او نباشد

روایات:

1. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر مسلمانی که مسلمان دیگری از او حاجتی بخواهد و بتواند برآورده سازد و دریغ کند، خدا در روز قیامت به سختی او را سرزنش می کند و به او می فرماید: برادرت برای حاجتی که من برآوردنش را به عهده تو نهادم، نزد تو آمد و دریغش کردی، برای آنکه ثوابش را نخواستی؛ به عزتم قسم که در هیچ حاجتی به تو توجه نمی کنم، چه در عذاب باشی، یا آمرزیده گردی.(1)

مولف: در این باره اخباری در «باب مواسات» نقل شده است.

2. امالی طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی را که به تو امید دارد نومید مکن، تا خدا دشمن و بدخواه تو نگردد.(2)

3. خصال: ابی هارون مکفوف گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابوهارون! خدای تبارک و تعالی به خود سوگند خورده که خائن در جوار او نباشد. می گوید: گفتم: خائن کیست؟ فرمود: کسی که یک درهم را از مؤمنی ذخیره کند، یا

1- .[1] امالی طوسی 1 : 96
2- .[2] امالی طوسی 1 : 305

یک امر دنیا را از او بازدارد. می گوید: گفتم: پناه به خدا از خشم خدا. فرمود: خدای تعالی به خود سوگند خورده که جا ندهد در بهشتش سه دسته را: آن کس که واپس زند حکم خدای عزوجل را، یا رد کند قول امام برحق را، یا ندهد حق مؤمن را. می گوید: گفتم: آیا از فزونی آنچه دارد به او بدهد؟ فرمود: از خود و از روحش به او بدهد، و اگر خود را از او دریغ دارد، از او نباشد، و همانا شریک شیطان است.

صدوق (رضی الله عنه) گفته: بخشش از خود و روح، همانا صرف آبرو و مقام برای انجام حوائج او است.(1)

4. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی دریغ دارد از مؤمن آنچه را که به آن نیاز دارد و او بتواند از خودش یا دیگری آن را برآورده کند، خدای عزوجل در روز قیامت او را با روی سیاه و دو چشم آبی و دو دست به گردن بسته وامی دارد، و گفته می شود: این است خائن به خدا و رسولش، و آنگاه برایش به دوزخ فرمان صادر می شود.(2)

در محاسن: مانند این حدیث آمده است.(3)

5. ثواب الاعمال: اسماعیل بن عمار صیرفی گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت گردم، آیا مؤمن رحمت است بر مؤمن؟ فرمود: آری. گفتم: چگونه؟ فرمود: هر مؤمنی که برای نیازی نزد برادرش بیاید، همانا رحمتی است که خدا به سوی او روانه کرده، و وسیلهسازی کرده برایش؛ و اگر حاجتش را برآورده سازد، آن را پذیرفته، و اگر ردش کند، درحالی که توانایی برآوردن آن را دارد، رحمتی را که خدا برایش فراهم کرده از خود رد کرده، و آن رحمت برای روز قیامت ذخیره می شود و اختیارش به دست صاحب آن حاجت است، اگر بخواهد برای خودش باشد، و اگر بخواهد برای دیگری. ای اسماعیل! چون در قیامت او اختیاردار آن است و برای او مقرر است، به نظر تو آن را برای چه کسی مصرف کند؟ گفتم: قربانت گردم، گمان ندارم که از خودش بگرداند. فرمود: گمان نداشته باش، بلکه یقین داشته باش که آن را از

1- . خصال 1 : 73
2- . ثواب الاعمال: 215

3- . محاسن: 100

خود رد نکند. ای اسماعیل! هر کس برادرش برای حاجتی نزدش بیاید و بر انجامش توانا باشد و آن را برنیاورد، خدا ماری بر او مسلط می کند تا در روز قیامت انگشت بزرگ او را در گورش بگزد، چه آمرزیده گردد و چه عذاب بکشد.(1)

6. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس برای رفع حاجت برادر مسلمانش روانه شود و خیر او را در آن نجوید، به خدا و رسولش خیانت کرده، و خدای عزوجل با او دشمن است.(2)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(3)

7. ثواب الاعمال: ابی بصیر گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس از یاران ما، برادرانش در نیازی از او یاری بخواهند و او با همه توانش در انجام آن نکوشد، البته که به خدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده است. ابو بصیر می گوید: به آن حضرت گفتم: مقصود از مؤمنین کیانند؟ فرمود: از خود امیرالمؤمنین علیه السلام، تا پایان آنها.(4)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(5)

8. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کدام از شیعه، که کسی از برادران ما در حاجتی از او یاری بخواهد و او با وجود توانایی یاری اش ندهد، خدای عزوجل او را گرفتار می کند به انجام حاجت یکی از دشمنان ما، که به آن عذاب می کشد در روز قیامت.(6)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(7).

1- . [1] ثواب الاعمال: 222
2- . ثواب الاعمال: 223
3- . محاسن: 98
4- . ثواب الاعمال: 223
5- . محاسن: 98
6- . ثواب الاعمال: 223
7- . محاسن: 99

9. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس دریغ کند از کمک به برادر مسلمانش و انجام حاجت او، گرفتار می شود به کمک کسی که گناه دارد و ثواب ندارد.(1)

محاسن: بر اساس سندی، مانند این حدیث را آورده است.(2)

10. قصص الانبیاء: وهب بن منبه گفت: روایت کردند: مردی از بنی اسرائیل کاخی ساخت خوب و محکم، و خوراکی ساخت و توانگران را به خوردن آن دعوت کرد، و مستمندان را وانهاد. چون مستمندان آمدند، به آنها گفته می شد این خوراک برای شما و کسانی مانند شما نیست. گفت: خدا دو فرشته در شکل مستمندان فرستاد و به آنها همان گفته شد. خدای تعالی آنها را فرمود تا به شکل توانگران بر آن مجلس وارد شوند. پس آنها را وارد کردند و گرامی داشتند و در صدر مجلس نشاندند. خدا به هر دو فرشته فرمود که آن شهر و هر کس در آن است، به زمین فرو ببرند.

11. اختصاص: امام کاظم علیه السلام فرمود: هر کس برادر مؤمنش برای حاجتی به نزد او بیاید، همانا آن حاجت، رحمتی است از طرف خدای تبارک و تعالی که به سویش روانه کرده است؛ اگر بپذیرد، البته او را به ولایت ما می رساند، و آن پیوسته به ولایت خدای تبارک و تعالی است. و اگر آن را رد کند با اینکه می تواند آن را برآورده سازد، خدای تبارک و تعالی ماری آتشین در گورش بر او مسلط می کند که تا روز قیامت او را بگزد، چه آمرزیده گردد و چه معذب باشد، و اگر حاجت خواه او را معذور دارد، حالش سیاه تر می گردد.(3)

12. حقوق صوری: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنِ نیازمند، فرستاده خدا است به نزد توانگر نیرومند، و اگر این فرستاده حاجتَش برآورده نشود، خدا گناهانش را می آمرزد و مسلط می سازد بر آن توانگر نیرومند شیطان ها که او را بگزند. و فرمود: آنها را به دنیاپرستان وامی نهد و به آنچه دارند خشنود نباشند تا در رنجش

1- . ثواب الاعمال: 223
2- . محاسن: 99
3- . اختصاص: 250

اندازند. شاعری بر آنان درآید، و شعر او را بشنود و هر چه خواهد به او بدهد و ثوابی نبرد، و این است شیطان هایی که او را می گزند.

و از آن حضرت است که به رفاعه بن موسی که بر او وارد شده بود فرمود: ای رفاعه! می خواهی به تو خبر بدهم از پربارترین مردم؟ گفتم: بله، قربانت گردم. فرمود: کسی که با سخن خوبی مؤمنی را کمک کند؛ سپس فرمود: آیا به شما خبر ندهم به کمترین ثواب برندگان از مردم؟ گفتم: چرا، قربانت گردم. فرمود: کسی که واگیرد از برادرش آنچه را که در کار آخرت یا دنیایش نیازمند آن است؛ و سپس فرمود: آیا به شما خبر ندهم از پرگناه ترین مردم؟ گفتم: چرا، قربانت گردم. فرمود: کسی که با چیزی از گفتار یا کردارش بر او عیب می گیرد، یا او را واپس می زند برای حقیر شمردن او و تکبر بر او؛ و سپس فرمود: ای رفاعه! حرف دیگری هم برایت بیافزایم؛ ای رفاعه! ایمان به خدا و محمد و علی ندارد کسی که برادر مؤمنش برای نیازی نزد او آید و بر روی او نخندد، و اگر آن حاجت نزد او باشد، به زودی برآورد، و اگر نه، از دیگری آن را بخواهد تا آن را برآورده سازد، و اگر برخلاف این باشد، پیوندی میان ما و او نیست.

13. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی از برادر مؤمنش حاجتی بخواهد و او بتواند آن را برآورد، و ردّش کند، خدا در گورش ماری بر او مسلط کند که انگشتانش را بگزد.(1)

14. دعوات راوندی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس برادر مؤمنش نزدش بیاید و از فضل مالی که دارد از او حاجتی بخواهد، و ردّش کند، خدا در قبرش ماری بر او مسلط می کند که تا روز قیامت گوشتش را بگزد.

15. عده الداعی: اسماعیل بن عمار صیرفی گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت گردم، آیا مؤمن رحمت است بر مؤمن؟ فرمود: آری. گفتم: چگونه؟ فرمود: هر مؤمنی برای نیازی نزد برادرش بیاید، همانا که رحمتی است که خدا به سوی او روانه کرده و وسیلهسازی کرده برایش. و اگر حاجتش را برآورده سازد، آن را پذیرفته، و اگر ردش کند درحالی که توانایی برآوردن آن را دارد، رحمتی را که خدا

1- . امالی طوسی 2 : 278

برایش فراهم کرده از خود رد کرده، و آن رحمت برای شخصی که رد شده، در روز قیامت ذخیره می شود. و هر کس روانه شود در انجام حاجت برادرش و برایش با همه توانش خیرخواهی نکند، به خدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده. و هر کس از شیعه ما کسی از برادرانش نزدش آید و از او یاری طلبد در حاجتش و یاری اش نکند با اینکه می تواند، خدا او را گرفتار می کند به انجام حوائج دشمنان ما، تا به آن عذابش دهد. و هر کس حقیر شمارد مؤمن فقیری را و او را سبک گیرد برای اینکه کم دارد، خدا روز قیامت در برابر همه مردم او را انگشت نما می کند و حقیرش می سازد و پیوسته بدخواه او است. و هر کس در برابرش بدگویی از برادر مؤمنش شود و او را یاد کند و کمک کند، خدا او را در دنیا و دیگر سرا یاری می کند. و هر کس یاری اش ندهد و از او دفاع نکند، خدا او را به خود وامی نهد و حقیرش می کند در دنیا و آخرت.

16. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی دریغ دارد از مؤمن چیزی را که به آن نیاز دارد، با اینکه به آن توانا است، چه از نزد خودش یا دیگری، خدای عزوجل روز قیامت او را سیاه رو و زاغ چشم و دست ها به گردن بسته، وامی دارد، و گفته می شود: این است خائنی که به خدا و رسولش خیانت کرده، و سپس او را به دوزخ فرمان می دهند.(1)

توضیح: «زاغ چشم» به ضم «میم» و سکون «زا» و تشدید «قاف»، از باب افعلال، از ماده «زرقه» است، و گویا اشاره است به قول خدای تعالی: «و نحشر المجرمین یومئذ زرقا.»(2) {و در آن روز مجرمان را کبودچشم برمی انگیزیم.} بیضاوی گفته: این وصف برای آن است که زاغی بدترین رنگ چشم است، و بدخواه ترین آن نزد عرب، چون رومیان که دشمن ترین دشمنانشان بودند، چشم زاغ بودند، از این رو در وصف دشمنان می گویند: سیاهجگر و سرخسبیل، و زاغ.(3)

در غریب القرآن آمده: «یومئذ زرقا»، زیرا که چشمانشان از شدت عطش کبود شده است. طیبی می گوید: چه بسا مقصود زشتی چهره و بدنمایی صورت باشد. و

1- . کافی 2 : 367
2- . طه / 102

3- . انوارالتنزيل: 268

زرقه، مبغوض ترین رنگ ها نزد عرب است، چرا که آن رنگ دشمنانشان، یعنی روم است؛ و احتمال دارد قبح منظر و قباحت صورت را اراده کرده باشد.» و گفته شده: برای شدت وحشت و ترس چشمش منقلب می شود و چیزی نمی بیند.

«إلی» در عبارت «إلی عنقه» به معنی «مع» است و در ضمن، معنی «انضمام» هم دارد، و دلالت دارد بر اینکه برآوردن حاجت مؤمن واجب است، با وجود توانایی. و چه بسا حمل شود به رد حاجت او به خاطر اینکه مؤمن است، یا اینکه به قصد خوار کردن او باشد، و گویا مقصود از مؤمن، مومن کامل است.

17. کافی: یونس بن ظبیان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای یونس! هر کس حق مؤمن را نگه دارد و به او ندهد، خدای عزوجل در روز قیامت، او را پانصد سال بر سر پا نگه می دارد که عرقش چند وادی سیل به راه می اندازد، و منادی از طرف خدا ندا می دهد: این ستمکاری است که حق خدا را نداده است. و فرمود: چهل روز توبیخ می شود و سپس فرمان دوزخ به اومی دهند.(1)

توضیح: مقصود از حق مؤمن، بستانکاری و حقوق لازم او است، و یا اعم از آن، و آنچه که حق دینی او است، که مضمون اخبار دیگر است. «پانصد سال»: به حساب سال دنیا است. مطابق نسخه ای: «أودیه و ادی ها أو دمه» یعنی عرقش یا خونش روان شوند. و گفته شده: یعنی اگر ستمش کم است، از عرق او، و اگر زیاد است، از خون او روان می شود.

«توبیخ کننده»: مؤمنانند، یا پیغمبران و اوصیا، یا همه آنها. و دلالت دارد بر اینکه حق مؤمن، حق خدای عزوجل است، به خاطر کمال قرب او به خدا، یا اینکه خدا به آن فرمان داده است.

18. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس خانه ای دارد و مؤمنی نیاز دارد به نشیمن در آن و از او دریغ می دارد، خدای عزوجل می فرماید: ای فرشته هایم! بنده من از مسکن دنیای خود دریغ کرد، به عزت و جلالم سوگند که هرگز در بهشتم سکنی نکند.(2)

1- . کافی 2 : 367
2- . کافی 2 : 367

توضیح: ظاهر این اخبار، وجوب یاری مؤمن است تا حد توانایی، و سکنی دادن به آنها و غیر آن. و کسی از اصحاب به وجوب آن قائل نشده، بلکه ظاهرشان این است که ترکش گناه کبیره است، و آن حرج عظیمی است که مخالف با دین آسان است. و چه بسا تفسیر شود که منع به خاطر ایمان است و کافر خواهد شد. یا در صورتی است که اضطرار مؤمن تا آنجا باشد که بیم تلف یا ضرر عظیم مؤمن می رود و واجب است کمک به او. یا اینکه مقصود از بهشت، بهشت های خاصی است که فقط مقربان در آن داخل می شوند.

19. کافی: امام کاظم علیه السلام می فرمود: هر کس برادر مؤمنش برای حاجتی به نزد او بیاید، همانا آن حاجت، رحمتی است از طرف خدای تبارک و تعالی که به سویش روانه کرده، و اگر بپذیرد، البته او را به ولایت ما می رساند و آن پیوسته به ولایت خدا تبارک و تعالی است؛ و اگر آن را رد کند با اینکه می تواند آن را برآورده سازد، خدای تبارک و تعالی بر او ماری آتشین در گورش مسلط می کند و تا روز قیامت او را بگزد، چه آمرزیده گردد و چه معذب باشد، و اگر حاجت خواه او را معذور دارد، حالش سیاه تر باشد. و می فرمود: هر کس یکی از برادرانش در وضع خاصی به او پناهنده شود، و به او پناه ندهد در حالی که توانایی دارد، ولایت خدای تعالی را بریده است.(1)

توضیح: با همین سند در «باب قضاء حاجت مؤمن» نقل شد، تا فرمایش آن حضرت که: «حالش بدتر باشد»، با این تفاوت که در آن آمده بود: «مغفور باشد یا معذب»، و آنچه بعدش آمده، در باب سابق نقل شد.(2) و ما، علاوه بر آنچه نقل شد، می گوییم: این فرمایش: «که او را وصل می کند به ولایت ما» احتمال دارد مراد این باشد که آن فعل، او را به ولایت ما وصل می کند، یعنی آن را سببی برای ولایت ما و محبت ما بر او قرار می دهد، و آن فعل یا ولایت، سببی برای ولایت الله است. و ممکن

1- . کافی 2 : 367
2- . باب قضاء حاجت مومن: کافی 2 : 192، باب کسی که برادرش از او یاری بخواهد و او را کمک نکند: 2 : 365، و حدیث اول در کتاب العشره: 74 : 330

است ضمیر فاعل در «وَصَل» به فعل و مفعول «رجل» برگردد. یعنی آن فعل، مردی را که فاعل آن است به ولایت ما وصل می کند.

«وضع بدتری دارد»: یعنی آن کسی که از او طلب شده، یا آن کسی که طلب کرده، و توضیح آن را قبلا دادیم، و اولی ظاهرتر است. و اینکه حال کسی که از او طلب شده در این هنگام بدتر است، ظاهر است؛ چرا که طرف در آن ادعای کذب، تصدیقش کرده، و به تکذیب و انکار او، با او مقابله نکرده تا گناهش کمتر شود؛ اما بنا بر دومی گفته شده: اینکه حالش بدتر است، برای تصدیق کاذب است، و برای اینکه نهی از منکر را ترک کرده. و بهتر این است که حمل شود بر موردی که آن را به خاطر طمع و ذلت نفس انجام داده، نه برای قصد قربت و فضیلتِ گذشت.

20. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس کمک خود را از برادرش، یا اقدام به آن را در نیازش دریغ کند، خدا او را به کمک کسی که گناه کار است و ثوابی ندارد، گرفتار می کند.(1)

توضیح: «اقدام» عطف تفسیر کمک است. یا مراد از کمک، آن جایی است که از طرف خودش باشد. و مراد از اقدام، آنجایی است که از غیر بخواهد کمک کند. «إلا ابتلی» {گرفتار کند}: کلمه «إلا» یا زائده است، یا مستثنی منه آن مقدر است. یعنی آن را انجام نمی دهد مگر آنکه مبتلا می شود. گفته شده: از باب استفهام انکاری است، و در بعضی نسخ، «ابتلی» بدون کلمه «إلا» آمده، همانند نسخه ای که در محاسن و ثواب الاعمال است، (2) و آن بهتر است. و ضمیر «علیه» به «من» برمی گردد، در صورتی که مضاف در تقدیر باشد؛ یعنی: گناه کند به یاری او. و فاعلِ «گناه کند» به کسی که بخل کرده برمی گردد، و احتمال دارد به «من» در عبارت «من یأثم» برگردد، و ضمیر «علیه» به بخل کننده برگردد، و تعدیه به «علی» برای تضمین معنی قهر باشد، یا اینکه «علی» به معنی «فی» باشد؛ یعنی: به خاطر کمک ظالم به طور قهری و ظالمانه از او گرفته می شود و به خاطر آن ظلم عقاب می شود. عبارت «و لا یؤجر» {ثوابی ندارد} یعنی: بخل کننده بر آن ظلم، ثواب ندارد، چون آن عقوبت است. بنا بر تفسیر اول،

1- . کافی 2 : 365

2- . ذیل شماره 9 نقل شد.

عبارت «و لا یؤجر» یا تأکید است، یا دفع توهم اینکه از یک جهت گنهکار باشد و از طرف دیگر مأجور باشد.

21. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از شیعه ما نزد برادرش بیاید و در حاجتی از او کمک بخواهد و او را کمک ندهد با اینکه می تواند، خدا او را گرفتار می کند به اینکه حوائج شماری از دشمنان ما را برآورده کند، و خدا او را به آن جهت در روز قیامت عذاب می کند.(1)

توضیح: دلالت دارد بر حرمت برآوردن حاجت مخالفان. و می شود مقصود نواصب باشند که دشمن ائمه اند، یا غیر مستضعفان، و تفسیرش به اعانت بر حرام، بعید است.

22. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی از یاری برادر مسلمانش به کوشش و همدردی با او دست نمی کشد، مگر آنکه خدا او را به کمک دادن به کسی که گناه دارد و ثواب ندارد، گرفتار سازد.(2)

23. کافی: امام کاظم علیه السلام می فرمود: هر کس یکی از برادرانش به او توجه کند تا به او پناهنده شود در وضع خاصی که دارد، و او با وجود توانایی انجام آن کار پناهش ندهد، ولایت خدای عزوجل را بریده است.(3)

توضیح: «پناهنده شود»: برای رفع ستم یا یک حاجت لازم. «ولایت خدا را بریده»: یعنی محبت خود را به خدا، یا محبت خدا را به خود، یا نصرت خود به خدا را از خود بریده است. یا مقصود این است که ایمانش نابود شده، زیرا خدا سرپرست و ولی مؤمنان است. حاصل آنکه: خدا سرپرست کارهای او نیست و او را به رهنمایی خصوصی نمی رساند، و کمک و نصرت به او نمی دهد.

24. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس درباره حاجت برادرش روانه شود و خوب در آن خیرخواهی نکند، البته به خدا و رسولش خیانت کرده است.(4)

1- . کافی 2 : 366
2- . کافی 2 : 366

3- . کافی 2 : 366
4- . کافی2 : 362

توضیح: «فلم یناصحه» در بعضی نسخ «فلم ینصحه» آمده؛ یعنی کوشش درقضاء حاجت او نمی کند و اهتمام به آن نمی ورزد، و غرضش حصول آن مطلوب نیست. راغب گفته: «نصح» یعنی قول یا فعلی که در آن صلاح صاحبش باشد.» و اصل آن خلوص است و آن برخلاف «غش» است، و دلالت دارد بر اینکه خیانت به مؤمن خیانت به خدا و رسول است.

25. کافی: ابی بصیر گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس از یاران ما، برادرانش در نیازی از او یاری بخواهند و او با همه توانش در انجام آن نکوشد، البته که به خدا و رسولش و مؤمنان خیانت کرده است. ابوبصیر می گوید: به آن حضرت گفتم: مقصود از مؤمنین کیانند؟ فرمود: از خود امیرالمؤمنین علیه السلام، تا پایان آنها.(1)

توضیح: در قاموس آمده: «الجهد» یعنی طاقت و مشقت. «اجهد جهدک» یعنی بالاترین تلاشت. «از خود امیرالمؤمنین تا پایان آنها»: می شود که مقصود ائمه علیه السلام باشند، چنانچه در اخبار بسیاری، مؤمنین در آیات قرآن به آنان تفسیر شده اند. زیرا مؤمنان بحق، کسانی اند که از طرف خدا امان می دهند و خدا اجازه می دهد، و چه بسا که مؤمنان دیگر را هم فرا بگیرد. «خیانت به الله»: چرا که او مخالف امر خدا را کرده و ادعای إیمان می کند و به مقتضای آن عمل نمی کند. خیانت به رسول و ائمه علیه السلام برای این است که به قول ایشان عمل نکرده، و خیانت سایر مؤمنین برای اینکه آنها مثل نفس واحده هستند، و برای اینکه هنگامی که ایمان سببی برای خیرخواهی نباشد، به ایمان خیانت شده و حق آن مراعات نشده، و آن ایمان مشترک بین همه است، و گویا به همه خیانت کرده است.

26. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس درباره حاجت برادرش روانه شود و خوب در آن خیرخواهی نکند، البته به خدا و رسولش خیانت کرده، و خدا خصم او است.(2)

1- . کافی2 : 362
2- . کافی 2 : 363

توضیح: «خدا خصم او است»: یعنی از طرف مؤمن با او طرف می شود، هم در آخرت و هم در دنیا، و برای او در هر دو جا انتقام می کشد.

27. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس با برادرش مشورت کند و او رأی پاک و بی غرض به وی ندهد، خدای عزوجل رأی او را می گیرد و نابود می کند.(1)

توضیح: در قاموس آمده: «المحض» یعنی شیر خالص، و عبارت «محض الرأی» یا مفعول مطلق است، یا مفعول به. در مصباح آمده: «الرأی» یعنی عقل و تدبیر، و مرد صاحب رأی یعنی بصیر.

1- . کافی 2 : 363

باب شصتم : کناره گیری و قهر کردن

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: دو کس به طور قهر از هم جدا نمی شوند، مگر اینکه یکی از آنها مستحق بیزاری و لعن باشد، و چه بسا که هر دو تا مستحق باشند. گفت: قربانت گردم! آن کس که ظالم باشد، درست، ولی مظلوم چرا؟ فرمود: چون برادرش را به آشتی دعوت نکرده و از سخن ناهنجار او صرف نظر نکرده است. شنیدم پدرم می فرمود: هرگاه دو کس با هم ستیزه کردند و یکی دیگری را گزید، باید مظلوم به ظالم خود رو کند و به او بگوید: ای برادر! من ظالمم. تا قهر میان او و یارش از میان برود، که خدای تبارک و تعالی حاکم عادلی است و حق مظلوم را از ظالم می ستاند.(1)

توضیح: «هجر و هجران»: خلاف وصل است. در مصباح آمده: «هجرته هجرا» از باب «قتل»، یعنی ترکش کردم و ردّش کردم. «هجرت الإنسان» یعنی قطع رابطه کردم با او. اسم آن «هجران» است. در قرآن هم فرموده: «و اهجروهن فی المضاجع.» {و در خوابگاه ها از ایشان دوری کنید.} «بیزاری»: یعنی بیزاری خدا و رسولش از او. «معتب»: با «میم» ضمه دار و «عین» با فتحه و تشدید «تاء» با کسره، طبق روایتی که درباره او هست، از بهترین موالی امام صادق علیه السلام بوده است. «هذا الظالم»: یکی از آن دو ظالم است. «ظالم»: خبر است یا تقدیر آن چنین است: این ظالم مستوجب آن است، اما مظلوم چرا مستوجب آن است؟ «إلی صلته»: به صله با خودش. احتمال دارد ضمیر به «برادر» برگردد. «لا یتغامس»: در اکثر نسخ با «غین» معجمه آمده، ولی ظاهر این است که به مهمله باشد، چنانچه در بعضی نسخه ها آمده است. در قاموس

1- . کافی 2 : 344

آمده: «تعامس» یعنی تغافل، و ممکن است به تکلف گفته نقطه دار است، چون به این گفتار آنها برمی گردد. «غمسه فی الماء»: «رمسه» و «غمیس» یعنی شب تاریک و ظلمت و شی ای که برای مردم ظاهر نمی شود و بعدا هم نمی فهمند که وجود دارد. در نهایه گفته: در حدیث علی علیه السلام آمده: ألا و إن معاویه قاد لمه من الغواه و عمس علیهم الخبر. {یعنی معاویه گروهی از گمراهان را رهبری کرد و آنها را در بی خبری نگه داشت. }

«العمس»: اینکه بدانی چیزی را نمی شناسی و تو به آن آگاهی. و با «غین» معجمه هم روایت شده است. «فعاز»: با «زای» تشدید دار، و در بعضی نسخ «فعال» با «لام» بدون تشدید آمده است. در قاموس آمده: «عزه» بر وزن مده، یعنی غلبه کرد بر او. و گفته: «عال» یعنی جاری شد و از حق روی گرداند.

2. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قهر بیش از سه روز نباشد.(1)

توضیح: ظاهرش این است که اگر دو برادر دینی از هم رنجیدند، یا در حقوق معاشرت و صداقت تقصیر شد و کار به قهر و جدایی کشید، باید که آن قهر از سه روز بیشتر نباشد. و جدایی در این سه روز عفو شده، چون که آدمی از خشم و بدخویی تهی نیست و در این مدت مورد مسامحه است. این مدلول به حسب مفهوم است و ضعیف است و این اخبار به کسانی غیر بدعت گذاران و رأی تراشان و گناه ورزان مخصوص هستند، زیرا جدایی و ترک آنان مطلوب است و بخشی از نهی منکر است.

3. کافی: ابی بصیر گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره کسی که از خویشانش به کلی قطع رابطه می کند، چون امام شناس نیستند. فرمود: شایسته نیست که قطع رابطه کند.(2)

توضیح: «الصرم»: قطع؛ یعنی کاملا از او دوری کند. و دلالت دارد بر اینکه امر به صله رحم، مؤمن و منافق و کافر همه را فرا می گیرد، چنان که نقل شد.

4. کافی: مرازم بن حکیم گفت: یکی از یاران ما نزد امام صادق علیه السلام بود که شلقان لقب داشت و امام او را در شمار عیال خود گرفته بود و بدخو بود و او با وی

1- . کافی 2 : 344
2- . کافی 2 : 344

قهر کرده بود. آن حضرت روزی به من فرمود: ای مرازم! با عیسی (نام شلقان است) سخن می گویی؟ گفتم: آری. فرمود: کار درستی کردی، چون خیری در قهر و جدایی نیست.(1)

توضیح: «شلقان»: با «شین» فتحه دار و «لام» ساکنه، لقب عیسی بن ابی منصور است و به خاطر بدخویی اش او را به این لقب خوانده اند، که به معنی تازیانه زدن است. اخبار بسیاری در مدح او وارد است، مانند روایت امام صادق علیه السلام که در مورد او فرمود: کسی که دوست دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، به او نگاه کند.

و همچنین فرمود: چون دوست دارید به بهترین ها در دنیا نظر کنید و به بهترین ها در آخرت نگاه کنید، به او بنگرید.(2)

« نزد او بود»: در خانه آن حضرت ساکن بود، نه اینکه در آن مجلس حاضر باشد، و او را یکی از نان خوران خود کرده بود. به قولی: ناظر خرج آن حضرت بود و او را قیم این کار کرده بود. و اولی ظاهرتر است. «از او قهر کرده بود»: برای بدرفتاری او با اصحاب امام صادق علیه السلام که مرازم یکی از آنها بود و از او قهر کرده بود.

شهید ثانی (رحمه الله) گفته: شاید درست آن «فهجرته» باشد. بعضی از افاضل گفته اند: یعنی عیسی از اباعبدالله علیه السلام جدا شد، به سبب سوء خُلقش با اصحاب ابی عبدالله علیه السلام، که مرازم یکی از آنان بود.

مولف: «نکلم» را بعضی به صیغه متکلم مع الغیر خوانده اند، و« تکلم» در بعضی نسخ بدون عطف کننده است. بنا بر آن تقدیر، آن عطف بر مقدر است، یعنی: آیا صله می کنید و صحبت می کنی، و مانند آن. و آن استفهام است بنا بر هر دو تقدیر، و احتمال دارد بنا بر بعضی وجوه، امر باشد.

5. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو مسلمان که به قهر از هم جدا می شوند و تا سه روز آشتی نمی کنند، از اسلام بیرون می شوند و پیوندی میانشان

1- . کافی 2 : 344
2- . رجال کشی: 279

نیست، و هر کدام با یار خود اول سخن بگوید، در روز حساب به بهشت سبقت گرفته است.(1)

توضیح: «إلا کانا»: گویا استثناء از مقدر است، یعنی: اگر انجام ندهند از اسلام خارجند. این نوع از استثناء در اخبار شایع است. و احتمال دارد «إلا» در اینجا زائده باشد، چنان که شاعر می گوید:

أری الدهر إلا منجنونا بأهله

گفته شده: تقدیر این است که در این حال باقی نمانند، مگر اینکه آن دو از اسلام خارج شوند. و گفته شده: «أیما» مبتدا و «لا یصطلحان» حال از فاعل فعل «مکثا» است. «إلا» مرکب از «إن الشرطیه» و« لا النافیه» است، مثل «إلا تنصروه فقد نصره الله». «لم یکن» با تشدید حرف «النون» مضارع مجهول از باب إفعال است. تکرار برای نفی در «إن لا» است. «کانا» از«الکنه» با ضمه گرفته شده، و آن بالی است که از دیوار یا لانه ای که بالای درِ خانه است، بیرون می آید. عبارت «فأیهما» جزاء شرط است و جمله شرطیه، خبر مبتدا است. یعنی هر کدام از آن دو مسلمان که سه روز با هم قهر کردند، اگر از اسلام خارج نشده اند و ولایت و محبت را از بین نبرده اند، اگر از روی فراموشی باشد، هر کدامشان سبقت بگیرد... - تا آخر خبر. و ما این خبر را در اینجا ذکر کردیم، چون دأب مرحوم کلینی در بیشتر ابواب بر استغراب است، و این از ایشان چیز بعیدی نیست. و مراد از ولایت، محبتی است که بین مؤمنین است.

6. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: راستش شیطان دشمنی می افکند میان مؤمنان، تا وقتی که یکی شان از دینش برنگردد، و چون چنان شد، به پشت می خوابد و دراز می کشد و سپس می گوید: پیروز شدم. پس خدا رحمت کند کسی را که الفت می دهد دو تا دوست ما را. ای گروه مؤمنان ! با هم دوست شوید و به هم مهر ورزید.(2)

توضیح: در قاموس آمده: «أغری بینهم العداوه» یعنی القاء می کند و می افکند. گویا او عداوت را به آن پیوند می زند تا وقتی که یکی از آن دو از دینش برنگردد. گویا

1- . کافی 2 : 345
2- . کافی 2 : 345

این جمله برای سلب کلی است و عبارت «إذا فعلوا» برای ایجاب جزئی است، و احتمال دارد عکس آن باشد.

«ما» به معنی «مادام» است. «دراز کشیدن»: برای استراحت و اظهار فراغت از عمل و راحتی است. « فزت»: یعنی به مطلوبم رسیدم.

7. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: همیشه ابلیس شاد است تا دو مسلمان با هم قهرند، و چون آشتی کنند و دیدار کنند با هم، زانوهایش می لرزند و بندبندش می گسلند، و فریاد می کند: وای بر من که به چه نابودی ای برخوردم.(1)

توضیح: «اصطکاک الرکبتین»: اضطراب زانوها و تاثیر یکی بر دیگری. «التخلع»: تفکیک. «الأوصال» مفاصل اجتماع استخوان ها. همانا در حکایت قول ابلیس از حالت تکلم به غیبت، در عبارت «ویله» این نکته را توجه داده است که نفس مقدس خودش از نسبت شر به او، حتی در لفظ، منزه است، اگرچه در معنی منسوب به غیر او باشد، و نظیر آن در کلام شایع است.

در نهایه می گوید: در حدیث است که چون آدمیزاده آیه سجده بخواند و سجده کند، شیطان گوشه می گیرد و می گرید و می گوید: وای بر من! و هر کس در هلاکت واقع شود، با «ویل» دعا می کند و معنی ندا در آن یعنی: ای ویل، و ای حزن من، و ای هلاک من، و ای عذاب من، حاضر شوید که الان وقت شما است. و «ویل» را به ضمیر غائب اضافه کرده تا حمل بر معنی شود، و عدول کرده به حکایت قول ابلیس در جمله «یا ویلی» چون کراهت دارد آن را به خودش اضافه کند.

«ما» در عبارت «ما لقی» برای استفهام تعجبی است، و محلاً منصوب است. مفعول «لقی» است. «من» برای تبعیض است. «الثبور» با ضمه یعنی هلاک.

8. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است که نهی فرموده از قهر و جدایی، و اگر به ناچار انجام دهد، نباید بیش از سه روز با برادرش قهر باشد، و هر کس بیش از آن ادامه بدهد، دوزخ سزاوار او است.(2)

1- . کافی 2 : 346
2- . امالی صدوق: 255

9. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روا نیست برای مسلمان که با برادرش بیش از سه روز قهر کند.(1)

10. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: دو مؤمن بیش از سه روز از هم قهر نباشند، که من در سومین روز از آنها بیزارم. گفته شد: یا ابن رسول الله! این حال شایسته ظالم است، مظلوم چه گناهی دارد؟ فرمود: چه اشکالی دارد؟ مظلوم برود پیش ظالم و بگوید: «من ظالمم.» تا آشتی کنند.(2)

11. عیون اخبارالرضا: امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل فرمود: در شب یکم ماه رمضان شیطان های سرکش در بند می شوند و در هر شب آن، هفتاد هزار نفرآمرزیده می شوند، و در شب قدر، به شمار آمرزیده های در رجب و شعبان و ماه رمضان تا آن روز، آمرزیده می گردند، مگر کسی که میان او و برادرش کینه باشد، که خدای عزوجل می فرماید: آن ها را رها کنید تا اینکه آشتی کنند.(3)

12. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روا نیست برای مسلمان که بیش از سه روز با برادرش قهر کند، و آن کس که در آشتی کردن پیشی می گیرد، پیشتر به بهشت می رود.(4)

13. معانی الاخبار: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: با هم مشاجره نکنید، و به هم پشت نکنید.

توضیح: به هم پشت کردن، از هم بریدن و جدا شدن است، و از این گرفته شده است که مردی پشتش را به دوستش بکند و از او رو بگرداند.

14. قضاء الحقوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روا نیست برای مؤمن که قهر کند از برادرش بیش از سه روز.(5)

1- . خصال 1 : 86
2- . خصال 1 : 86
3- . عیون اخبارالرضا 2 : 71
4- . امالی طوسی 2 : 5

5- . معانى الاخبار

باب شصت و یکم : درباره کسی که بر مؤمنی حاجب می شود

روایات:

1. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی میان او و مؤمن دیگر حجابی باشد، خدا میان او و بهشت هفتاد دیوار فاصله می اندازد که میان هر دیوار از دیگری، هزار سال راه فاصله است.(1)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(2)

2. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس نزد برادر مؤمنش یا مسلمانی برای نیازی برود و او در را به رویش ببندد، پیوسته در لعنت خدا است تا مرگش فرا برسد.(3)

مولف: در این باره اخباری در «باب ایمان و کفر» نقل شده است.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که میان او و مؤمن دیگر حجابی باشد، خدا میان او و بهشت هفتاد دیوار فاصله می اندازد که میان هر دیوار از دیگری، هزار سال راه فاصله است.(4)

کافی: مانند این حدیث را با تغییری اندک آورده است.(5)

توضیح: «میان او و مؤمن حجاب باشد»: یعنی مانعی از دخول بر آن باشد، یا با بستن در، یا به وسیله دربانی جلوی او را بگیرد. راغب می گوید: «الضرب» یعنی قرار

1- . ثواب الاعمال: 214
2- . محاسن: 101
3- . اختصاص: 31
4- . کافی 2 : 364
5- . کافی 2 : 365

دادن شی ای بر شی. و به دلیل تصور اختلاف «الضرب»، بین تفاسیر آن اختلاف به وجود آمده است، مثل زدن شی با دست و عصا و مانند آن، و ضربت به زمین با باران، و ضرب درهم که اعتبار آن است و اعتباراً به آن طبع می گویند، به دلیل تاثیر سکه در آن، و ضرب خیمه به خاطر ضرب میخ های آن با چکش، و در تشبیه آن به ضرب خیمه، خدای سبحان فرموده: «ضربت علیهم الذله.»(1) {به خواری دچار شده اند.} یعنی: «التحفتهم الذله» {ذلت آنان را در بر گرفت.} «التحاف» یعنی خیمه ای که بر کسی زده می شود، و از این باب استعاره شده: «فضربنا علی آذانهم فی الکهف.»(2) {پس در آن غار، سالیانی چند بر گوش هایشان پرده زدیم.} و فرموده: «فضرب بینهم بسور.»(3) {آن گاه میان آنها دیواری زده می شود.}(4)

«هزار سال»: سال دنیا و چه بسا سال آخرت باشد. ظاهراً این شماره را به طور حقیقت به کار برده، و چه بسا که مجاز و مبالغه در دوری از رحمت و بهشت باشد.

به هر تقدیر، چه بسا در صورتی باشد که این احتجاب برای تکبر و اهانت به مؤمن و تحقیر او و عدم اعتنا به شأن او باشد؛ چرا که معلوم است هر کسی در شبانه روز ساعاتی دارد که باید به اصلاح کارهای خود از معاش و معاد بپردازد، خصوصاً علماء که ناچارند از مطالعه و فکر در مسائل دین، و جمع و تالیف و تنقیح آنها و جمع اخبار و شرح و تصحیح آنها و امور دیگری که باید به آن تدبر کنند، و از مردم کناره بگیرند و در جایی تنها باشند و کسی با آنها نباشد. و دلیل در مدح گوشه گیری و معاشرت، هر دو آمده و با هم معارضند. چه بسا گفته شود: مقصود بهشت خاصی است که کسی که بر مؤمن در نمی بندد، در آن درمی آید.

4. کافی: محمد بن سنان گفت: نزد امام رضا علیه السلام بودم و به من فرمود: ای محمد! در زمان بنی اسرائیل چهار مؤمن بودند و سه تا از آنها برای گفت وگویی به خانه یکی شان رفتندو در را زدند. غلام رفت و به او گفت: آقایت کجاست؟ جواب داد:

1- . آل عمران / 112
2- . کهف / 11

3- . حديد/ 13
4- . مفردات غريب القرآن: 295

در خانه نیست. آن مرد برگشت و غلام نزد آقا آمد. از وی پرسید: چه کسی در زد؟ گفت: فلانی بود و گفتم در خانه نیستی. آقا، دم بست و اعتنا نکرد و او را سرزنش نکرد و هیچ یک از آنها از برگشت او از در خانه غمناک نشدند و به گفتگوی خود پرداختند. فردا صبح، آن مرد آنها را یافت که بیرون آمده بودند و قصد رفتن به مزرعه یکی از خودشان را داشتند. به آنها سلام کرد و گفت: آیا من به همراه شما باشم؟ گفتند: آری، و از او پوزش نخواستند. آن مرد نیازمند و ضعیف الحال بود. در میان راه، به ناگاه ابری بر آنها سایه انداخت و گمان کردند باران دارد و شتاب کردند. چون ابر بالای سرشان رسید، از درونش منادی ندا داد: ای آتش، آنها را بگیر! من جبرئیل فرستاده خدایم. و به ناگاه آن آتش سه نفر از آنها را ربود. آن مرد به هراس افتاد و از آنچه به آن مردم رسیده بود، در شگفت شد و سببش را ندانست. به شهر برگشت و به یوشع بن نون برخورد و به او گزارش آنچه را که دیده و شنیده بود، داد. آن حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که خدا به آنها خشم گرفت، پس از آنکه از ایشان راضی بود، برای آنچه با تو کردند؟ گفت: با من چه کردند؟ و یوشع ماجرا را به او گفت. آن مرد گفت: من آنها را حلال کردم و از آنها گذشتم. آن حضرت فرمود: کاش پیش از این حادثه بود که سودی برایشان داشت، ولی اکنون سودی ندارد و چه بسا که بعد از این سودی به آنها برساند.(1)

توضیح: «کان فلان»: گفته شده: «کان» تامه است، یا «فلان» کنایه از اسم غیرمنصرف مثل احمد است. من می گویم: احتمال دارد خبر در تقدیر باشد، یعنی «کان فلان قارع الباب»: فلانی کوبنده در بود. در قاموس آمده: «ما أکترث له» یعنی: من به او چه کار دارم؟ «فلما کان من الغد»، {فردا شد}: گفته شده: «کان» تامه است و مستتر به امر روزگار برمی گردد، و «مِن» به معنی «فی» است. در قاموس آمده: «بکر علیه و إلیه و فیه بکورا و بکر و ابتکر و أبکر و باکره»؛ و هر کس به چیزی مبادرت کند، گفته می شود: «أبکر إلیه»، در هر زمانی که باشد. و گفته: «الضیعه» یعنی زمین کشاورزی، یا زمین قفل دار. «از او پوزش نخواستند»: اشعار دارد که آن مرد می دانسته که آنها در خانه بوده و به او اذن ورود نداده اند. ولی در این نظر اشکال است و آخر خبر خلاف

1- . کافی 2 : 364

آن را می رساند. این حدیث دلالت دارد که اگر برای کسی چنین پیشامدی شد، باید زود عذرخواهی کند تا با رضایت طرف، گناه ساقط شود.

«ضعیف الحال»: کسی که مال کمی دارد. «قد أظلتهم»: به آنها نزدیک شد، یا خورشید از آنجا که در جانب مشرق بود، سایه آن ابر بر سرشان افتاد، قبل از آنکه به بالای سرشان برسد، و گمان کردند که آن سبب حدوث ابر باران است، پس شتاب کردند که قبل از نزول باران، به زمینشان برسند. «النفر»: از آنجا که در معنی جمع است تمیز «ثلاثه» شده است. «اما اکنون سودی ندارد»: اینکه به دنیا برگردند. «چه بسا که سودی به آنها بدهد»: در برزخ یا قیامت.

5. کافی: ابی حمزه گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: قربانت گردم، چه می گویی درباره مسلمانی که به دیدن مسلمانی می رود و او در خانه است و اجازه ورود به وی نمی دهد و برای او بیرون نمی آید؟ فرمود: ای ابو حمزه ! اگر برای دیدن باشد یا برای حاجت، و صاحب خانه چنین رفتاری کند، پیوسته در لعنت خدا است تا با هم ملاقات کنند. گفتم: قربانت گردم، در لعنت خدا است تا زمانی که با هم ملاقات کنند؟ فرمود: آری ای ابی حمزه !(1)

توضیح: «أیما مسلم»: گفته شده: «أی» مبتدا است و «ما» زائده بین مضاف و مضاف إلیه. «أتی مسلما»: خبرش است و جمله شرطیه است. جمله «لم یزل» جزائیه است. ضمیر به «مسلمان» دوم برمی گردد. اگر «أتی» صفت باشد و« لم یزل» خبر آن، مبتدا عائد ندارد. چه بسا که مقصود از ملاقات، عذرخواهی باشد، یا دیدار و عذرخواهی با هم، و حمل می شود به صورتی که قصد خوار کردن در میان باشد و عذر دیگری نداشته باشد.

1- . کافی 2 : 365

باب شصت و دوم : درباره تهمت و بهتان و بدگمانی به برادران، و نکوهش اعتماد بر آنچه از دهان مردمان می شنود

آیات:

- و من یکسب خطیئه أو إثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و إثما مبینا.(1)

{و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است.}

- و لا تقف ما لیس لک به علم إن السمع و البصر و الفؤاد کل أولئک کان عنه مسؤلا.(2)

{و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.}

- لو لا إذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بأنفسهم خیرا و قالوا هذا إفک مبین.{ چرا هنگامی که آن [بهتان] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند: این بهتانی آشکار است؟} تا آنجا که می فرماید: إذ تلقونه بألسنتکم و تقولون بأفواهکم ما لیس لکم به علم و تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم - و لو لا إذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا أن نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم.(3) {آن گاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر می گرفتید و با زبان های خود چیزی را که بدان علم نداشتید، می گفتید و می پنداشتید که کاری سهل و ساده است با اینکه آن [امر] نزد خدا

1- . نساء / 112
2- . أسری / 36
3- . نور / 12- 15

بس بزرگ بود. و [گرنه] چرا وقتی آن را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیست که در این [موضوع] سخن گوییم. [خداوندا،] تو منزّهی، این بهتانی بزرگ است. }

- یا أیها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن إن بعض الظن إثم و لا تجسسوا. (1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها بپرهیزید که پاره ای از گمان ها گناه است، و جاسوسی مکنید. }

روایات:

1. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: تو نباید امین کنی کسی را که به تو دغلی کرده، و نه متهم کنی کسی را که امینش کرده ای.(2)

2. قرب الاسناد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو نباید متهم کنی کسی را که امینش کرده ای، و امین بدانی کسی را که خائن است و او را امتحان کرده ای.(3)

3. خصال: امام صادق علیه السلام به نقل از حکیم فرمود: بهتان بر بی گناه از کوه های بلند سنگین تر است.(4)

4. خصال: اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مؤمن به برادرش نه دغلی می کند و نه خیانت؛ نه او را وامی نهد، نه متهم می کند، و نه به او می گوید: من از تو بیزارم. فرمود: برای برادرت عذری بجو، و اگر نجستی، عذری بتراش. و فرمود: به هم بدبین نباشید که خدای عزوجل از آن نهی کرده است.(5)

5. عیون اخبارالرضا: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به مرد یا زن باایمان بهتان بزند، یا درباره او چیزی بگوید که در او نیست، خدای تعالی روز قیامت او را بر تلی از آتش وامی دارد تا آنچه گفته، از او به در آید.(6)

در صحیفه الرضا مانند این حدیث آمده است.(7)

1- . حجرات / 12
2- . قرب الإسناد: 35
3- . قرب الإسناد: 40
4- . خصال 2 : 5
5- . خصال 2 : 161
6- . عيون اخبار الرضا2 : 33
7- . صحيفه الرضا: 8

6. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به مرد یا زن مؤمن بهتان بزند به آنچه در او نیست، خدای عزوجل روز قیامت او را بر طینه خبال وامی دارد تا از آنچه گفته، به درآید. می گوید: گفتم طینه خبال چیست؟ فرمود: چرکی که از فرج مومسات، یعنی زنان زناکار، به درمی آید.(1)

ثواب الاعمال مانند این حدیث را آورده است.(2)

محاسن مانند این حدیث را آورده است.(3)

مولف: در این باره برخی اخبار نیز در «باب غیبت» آمده است.

7. احتجاج: امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: یکی از خواص شیعه با ترس و لرز و در خلوت به امام کاظم علیه السلام گفت: یا ابن رسول الله! بسیار نگرانم از اینکه فلان بن فلان با تو دودل باشد در اظهار امامتت و اعتقاد به وصیّتت؟ آن حضرت فرمود: چگونه؟ گفت: من امروز با او در مجلس فلان مرد، از بزرگان بغداد همراه بودم. صاحب مجلس به او گفت: عقیده داری که موسی بن جعفر امام است نه این خلیفه که بر کرسی آن نشسته؟ و این یارت در جواب گفت: من آن را نمی گویم، بلکه معتقدم موسی بن جعفر غیر امام است، و اگر بر این عقیده نباشم، بر من و بر هر کس که به آن معتقد است، لعنت خدا و فرشته ها و همه مردم باد! صاحب مجلس گفت: خدا جزای خیر به تو دهد، و من لعن می کنم هر کسی را که سخن چینی تو را بکند.

امام کاظم علیه السلام به او فرمود: چنان نیست که گمان کردی. این یار تو از تو داناتر است. همانا او گفته: موسی غیر امام است، یعنی آن کسی که غیر امام است، موسی غیر او است، پس او در این صورت امام است، و با این گفته خود امامت مرا اثبات کرده و امامت غیر مرا نفی کرده است. ای بنده خدا! این سوء ظن به برادرت کی از دل تو زایل می شود؟ این خود نفاق است، به درگاه خدا توبه کن. آن مرد مقصود او را فهمید و غمناک شد و گفت: یا ابن رسول الله! من مال ندارم که رضایت او را به دست

1- . معانی الاخبار: 164
2- . ثواب الاعمال: 215
3- . محاسن: 101

بیارم، ولی نیمی از عمل خیر خود را، از عبادت و طلب رحمتم برای شما خانواده و از لعنت بر دشمنانتان، به او بخشیدم. آن حضرت فرمود: اکنون از دوزخ به درآمدی.(1)

8. قرب الاسناد: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از گمان، چرا که دروغ ترین دروغ ها است.(2)

9. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیده شد: میان حق و باطل چه اندازه فاصله است؟ فرمود: چهار انگشت، و دستش را بر گوش و چشمش نهاد و فرمود: هر چه را چشمانت دیدند، حق است، و آنچه را گوش هایت شنیدند، بیشترش باطل است.(3)

10. خصال: بر اساس سندش از امام باقر علیه السلام، که فرمود: معاویه مردی شامی را فرستاده بود تا از امیرالمؤمنین علیه السلام سوال کند آنچه را که ملک الروم - الحسن بن علی - از او پرسیده بود که: میان حق و باطل چه اندازه فاصله است؟ فرمود: چهار انگشت؛ هر چه را چشمانت دیدند، حق است، و آنچه را گوش هایت شنیدند، بیشترش باطل است.(4)

11. امالی صدوق: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: امر برادرت را به بهترین وجه بنا بگذار تا هنگامی که خلاف آن بر تو روشن شود، و یک کلمه از سخن برادرت را تا وقتی که می توانی توجیه خوبی برایش بیابی، به گمان بد تفسیر مکن... .- تا انتهای خبر.(5)

12. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: اصل خوش بینی از خوش ایمانی فرد و خوش قلبی او است، و نشانه اش این است که هر چیزی را به چشم پاکی و فضیلت بنگرد، برای آنچه در وجود او آمیخته است، از حیا و امانت داری و خودداری و راستی.

1- . احتجاج: 214
2- . قرب الإسناد: 15
3- . خصال 1 : 112
4- . خصال 2 : 56
5- . امالی صدوق: 182

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به برادران خود خوشبین باشید و با آن، صفای قلب و پاکی درون را غنیمت شمارید.

و ابی بن کعب گفت: چون از یکی برادران خود خصلت ناپسندی دیدید، تا هفتاد توجیه برایش بجویید، و اگر یکی در دل شما نشست چه بهتر، وگرنه خود را ملامت کنید از اینکه او را معذور نداشته اید در خصلتی که هفتاد پرده توجیه دارد؛ و شما در انکار بر خود از او سزاوارترید.(1)

13. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: خواستم مال التجاره به یمن بفرستم و نزد پدرم آمدم و گفتم: می خواهم سرمایه ای با فلانی بفرستم. فرمود: نمی دانی که او می خوار است؟ گفتم: از مؤمنان به من چنین خبری رسیده. فرمود: باورشان کن، زیرا خدا می فرماید: «یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین.»(2) {به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می کند.} یعنی تصدیق می کند خدا را و تصدیق می کند گفته مؤمنان را، زیرا که او دلسوز و مهربان است نسبت به مؤمنان.(3)

14. غوالی اللئالی: امام حسن عسکری علیه السلام می فرمود: خوش بین باش گرچه به یک سنگ، چون خداوند سرّش را در سنگ قرار می دهد و تو بهره ات را از آن می بری . راوی گفت: اگرچه به سنگ، یا ابن رسول الله؟ فرمود: توجه نداری، به حجرالاسود.(4)

15. قضاء الحقوق: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای برادرت عذری بجو، و اگر نیافتی، برایش عذری بتراش.

16. نهج البلاغه: از سخنان آن حضرت است علیه السلام که فرمود: «ای مردم! هر کس برادر خود را دین دار و راست کردار بداند، گفته های مردم را درباره او

1- . مصباح الشریعه: 58
2- . برائت / 61
3- . تفسیر عیاشی 2 : 95
4- . در روایت است که خداوند وقتی در میثاق از انسانها بر ربوبیت خود اقرار گرفت، آن را به حجر الاسود که در حقیقت از فرشتگان مقرب الهی

بود سپرد و از همین روست که در طواف خانه خدا مستحب است طواف کننده وقتی به حجر الاسود می رسد به وفای بر عهد الست خود تاکید کند. (مترجم)

نمی شنود. آگاه باشید که چه بسا تیرانداز تیر اندازد و تیر خطا کند و به نشانه نخورد، و سخن پراکنده شود و باطل آن نابود است، و خدا شنوا و حاضر است، و میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.» و از معنی آن حرف پرسیدند، چهار انگشت خود را جمع کرد و میان گوش و چشم نهاد، سپس فرمود: «باطل این است که بگویی شنیدم، و حق این است که بگویی دیدم.»(1)

17. الدره الباهره: امام نقی علیه السلام فرمود: در زمانی که عدالت بر ستم غالب است، بدبینی به هر کس حرام است، مگر آنکه بدی او را بداند، و اگر زمان جور و ناحق بر عدالت غالب است، نباید به کسی خوشبین بود، تا هنگامی که از وی پدیدار شود.

18. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: در زمانی که خوبی بر زمانه و اهلش تسلط دارد، بدگمانی به کسی که رسوایی او پیدا نیست، ستم است؛ و اگر بدی بر زمانه و اهلش تسلط دارد، اگر کسی به دیگری خوش بین گردد خود را فریب داده است.(2)

و فرمود: از گمان به مؤمنان بپرهیزید، چرا که خدا حق را به زبانشان نهاده است.(3)

و فرمود: سخنی که از کسی درمی آید، تا هنگامی که توجیه خوبی برایش دریابی، به آن بدگمان مباش.(4)

19. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون مؤمن به برادرش تهمت بزند، ایمان در دلش آب می شود، همان گونه که نمک در آب.(5)

توضیح: در قاموس آمده: «وهم» از چیزهایی است که در قلب خطور می کند، یا طرفی است که در بین دو طرف مردّد، مرجح باشد. «وهم» در شی ء بر وزن «وعد»

1- . نهج البلاغه: خطبه 139
2- . نهج البلاغه 2 : 169
3- . نهج البلاغه 2 : 219

4- . نهج البلاغه 2 : 230
5- . کافی 2 : 361

است: «ذهب وهمه إليه»، و «توهم» یعنی ظن. «اتهمه بکذا» یعنی تهمت بر او وارد کرد، مثل سخن چینی. در مصباح آمده: «اتهمته بکذا» یعنی به او گمان بردی و به او در گفتارش تهمت زدی، یعنی در صدق آن شک کردی. و اسم آن «التهمه» است، بر وزن «رطبه»، و آن را فارابی حکایت کرده. اصل «التاء»، «واو» است، و گفته: «ماث الشی ء موثا» از باب قال، در لغت یعنی: در آب ذوب شد. «ماثت الأرض» یعنی: نرم و سهل شد. در قاموس آمده: «ماث موثا و موثانا» یعنی زیرو رو شد.

گویا مقصود از تهمت در اینجا این است که به او عیبی را نسبت بدهد که او ندارد، تا زشتش کند، و چه بسا بدبینی را هم شامل می شود. «من قلبه»: یا به معنی «فی» است، چنان که در قرآن آمده: «إذا نودی للصلاه من یوم الجمعه.» {چون برای نماز جمعه ندا درداده شد.} و یا به معنی رفتن و زوال و مانند آن است. و احتمال دارد برای تعلیل باشد، چرا که آن به سبب فساد قلبش است. و گفته شده: آب شدن ایمان اشاره به فساد دل است، تا آنجا که منافی ایمان و موجب فساد آن باشد.

20. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس به برادرش در دینش تهمت بزند، حرمتی میانشان نمی ماند؛ و هر کس با برادرش چون دیگر مردم معامله کند، از کسی که خود را به او بسته بیزار است.(1)

توضیح: «در دینش»: احتمال دارد به برادر یا به تهمت متعلق باشد، و اولی ظاهرتر است. و بنا بر دومی، تهمت شامل تهمت به او، در ترک واجبات یا ارتکاب محارم است، چرا که انجام واجبات و اجتناب از گناهان جزو دین است، همچنان که قول حق و تصدیق به آن جزء دین است

«حرمتی میانشان نمی ماند»: یعنی حرمت ایمان که سلب شود، رابطه برادری هم بر باد می رود. به قول قاموس: حرمت یعنی آنچه دریدنش روا نباشد، و خدا هم همین را فرموده است. «هر کس بزرگ شمارد حرمت های خدا را»: یعنی آنچه را که بر او واجب است و کوتاهی درباره آن حرام است، انجام بدهد.

1- . کافی 2 : 361

«همانند دیگر مردم»: که مخالفند، یا شیعه فاسق اند، و کسی که برادری با او ندارد. « التسویه فی المعامله»: به این است که از هر کسی به اندازه برابر سود معامله بگیرد و در ترک سود یا تخفیف آن، برادرش را رعایت نکند، و در نصیحت و حفظ حرمت او در حضور و غیاب نکوشد و با او همدردی نکند، در آنچه لازمه برادری است، چنانچه در اخبار بسیاری شرح شده است.

«کسی که خود را به او بسته»: خدا و پیغمبر و امام است و تشیع و برادری با شیعه، و اشاره دارد به اینکه از دین به در است.

21. کافی: امیر مؤمنان علیه السلام در سخن خود فرمود: امر برادرت را به بهترین وجهش بنا بِنه، تا هنگامی که خلاف آن بر تو روشن شود؛ و تا بتوانی توجیه خوبی برایش بیابی، به سخن برادرت بدبین مباش.(1)

توضیح: «امر برادرت»: در گفتار و کردارش به بهترین وجهی توجیه بجو، اگرچه کمترین احتمال را داشته باشد، و در آن وارسی نکن، تا از او چیزی ببینی که توجیه خوبی ندارد، زیرا گمان بد چه بسا خطا باشد، و وارسی و تجسس هم ممنوع است، چنانچه خدا فرموده: «إن بعض الظن إثم.»(2) {پاره ای از گمانها گناه است.} و فرموده: «و لا تجسسوا.»(3) { و جاسوسی مکنید.}

«ما یغلبک»: در بعضی نسخ با «غین» است. «منه»: متعلق به «یأتیک» است، یعنی تا اینکه از جانب او آنچه را که تو را عاجز کند، بیاید، و و تأویل آن برای تو ممکن نباشد. و در بعضی نسخ با «قاف» است، از باب «ضرب» مثل سابق، یا از باب إفعال. بنابراین، ظرف متعلق به «یقلبک» است و ضمیر برای «أحسن» است. «به سخنی که از او برآید گمان بد مبر»: تاکید است برای پاره ای از گفته پیشین، یا مقصود از آن کردار است، و حاصل این است که اگر سخن دوپهلو گفت، بر آنچه خیر است تفسیرش کن، گرچه بدون قرینه مجاز گویی باشد، یا کنایه و توریه باشد، و مانند آن باشد، خصوصا اگر گوینده ادعا کند که مقصودش آن است.

1- . کافی 2 : 362
2- . حجرات / 12

3- . حجرات / 12

و از این باب است آنچه ادیبان عرب آن را اسلوب حکیم نام کرده اند . همان گونه که حجاج به قبعثری در حالی که او را تهدید به زندان می کرد، گفت: : تو را بر ادهم (غل و زنجیر) خواهم بست. قبعثری در پاسخ حرف حجاج را به گونه ای دیگر با توجه به دو معنا داشتن «ادهم» و نیز «احمل» تعبیر کرد و گفت: مانند امیر سوار بر ادهم (اسب سیاه) و اشهب (اسب سفید خال دار) می کند. قبعثری تهدید حجاج را به وعده و جایزه تعبیر کرد. حجاج برای این که به مقصودش که تهدید و زندان انداختن و مجازات کردن بود، تصریح کرده باشد، گفت: مقصودم حدید (غل و زنجیر) است. قبعثری مجددا با توجه به دو معنا داشتن حدید گفت: اسب تیز و با هوش باشد (حدید) بهتر است از این که بلید (خرفت و کم هوش) باشد !(1)

شهید ثانی (ره) و هم دیگری پیش از او گفته اند: چنانچه بدگویی از مؤمن نزد دیگران نیز حرام است؛ بدگمانی به او و اینکه در دل خود بد او را بگوید. و مراد از سوءظن حرام، گره قلب و حکم آن بر علیه او به بدی و بدون یقین است، اما خطور بدگمانی بدون اختیار به دل، بخشیده می شود، همانند شک که بخشیده می شود، و خدای تعالی فرموده: «اجتنبوا کثیرا من الظن إن بعض الظن إثم.»(2) {از بسیاری از گمان ها بپرهیزید که پاره ای از گمان ها گناه است.} و بر تو جایز نیست که درباره دیگری معتقد به بدی باشی، مگر آنکه که بر تو به خوبی آشکار شود و قابل توجیه نباشد. و آنچه را که نمی دانی و به دلت می افتد، کار شیطان است و سزا است که آن را دروغ شماری، چون او فاسق ترین فاسقان است. و خدا فرموده: «یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا أن تصیبوا قوما بجهاله.»(3) {اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید.} و تصدیق ابلیس روا نیست و از این رو در شرع آمده که اگر از دهان کسی بوی شراب شنیدی، نباید او را

1- . کما قال الحجاج للقبعثری متوعدا له بالقید: لأحملنک علی الأدهم! فقال القبعثری: مثل الأمیر یحمل علی الأدهم و الأشهب فأبرز وعیده فی معرض الوعد، ثم قال الحجاج للتصریح بمقصوده أنه حدید، فقال القبعثری: لأن یکون حدیدا خیر من أن یکون بلیدا.
2- . حجرات / 13
3- . حجرات / 7

شراب خوار بشماری و به او حد بزنی، چون ممکن است در دهن گردانده باشد و بیرون ریخته باشد، یا او را به زور بر آن کار واداشته باشند، و چون این ممکن است، روا نیست بدگمانی به مسلمان. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: خدای تعالی از مسلمان، خونش و مالش و بدگمانی به او را حرام کرده است. پس باید این خیال بد را از دل دور کنی و او را این طور حساب کنی که حالش هنوز بر تو مستور است، چون آنچه در او می بینی، احتمال خیر و شر را دارد.

اگر بگویی از کجا دل نهادن به بدگمانی فهمیده می شود با اینکه تردید در دل می آید و حدیث نفس همیشه وجود دارد؟ من می گویم: نشانه دل دادن به بدگمانی این است که نفرت کند از طرف، به وضعی که سابقه نداشته باشد، و او را گران شمارد و از رعایت و احترامش بکاهد. در روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است: «راه خروج از بدگمانی این است که آن را محقق نکنی.» یعنی در درون، حکمی درباره او ندهی، و فعلی انجام ندهی، نه در قلب و نه در اعضا و جوارح؛ در قلب، مثل نفرت و کراهت، و در جوارح، با عمل به موجبات نفرت. زیرا شیطان گاهی با کوچک ترین مخیله ای بدی مردم را در قلب جا می کند و به او القا می کند که این از فطانت و زیرکی و سرعت تنبه و ذکاوت تو است، در حالی که مؤمن با نور خدا نظر می کند، و علی التحقیق، ناظر به غرور شیطان و ظلمت این گمراهی است.

اما اگر فرد عادلی بدی او را به تو خبر بدهد و گمانت تو را به تصدیق او بکشاند، تو معذوری؛ زیرا تکذیب عادل هم بدگمانی به او است و نباید خوش بین باشی به یکی و بدبین به دیگری، ولی باید وارسی کنی که میان آنها دشمنی و حسد و بدخواهی نباشد که به سبب آن تهمت به میان آید، و در شرع، گواهی دشمن بر دشمن مردود است به خاطر تهمت. در این هنگام تو می توانی در خبری که او می دهد توقف کنی، اگرچه عادل باشد، و نه تصدیقش کنی و نه تکذیبش کنی، ولی بگویی که حالش بر من مستور است و امرش بر من پوشیده است و همانند قبل، چیزی از کار او بر من منکشف نشده است .

و گاهی آن مرد ظاهراً عادل است و حسادتی بین او و بین شخص مذکور نیست، ولی عادتش این است که به مردم تعرض می کند و بدی های آنها را ذکر

ص: 245

می کند، و گمان می رود که او عادل است، در حالی که عادل نیست، چرا که غیبت کننده فاسق است و اگر از روی عادتش باشد، شهادتش رد می شود. در صورتی که مردم به دلیل کثرت این عادت، در امرغیبت تساهل می کنند و آبروی خلق را مراعات نمی کنند. و هر وقت از مسلمانی بدی ای به دلت خطور کرد، شایسته است که بیشتر مراعات او را بکنی و برایش به خیر دعا کنی، چون این کار شیطان را به خشم می آورد و او را از تو دور می سازد و به تو القای گمان بد نمی کند، از ترس آنکه تو مشغول دعا و مراعات او شوی. و هر گاه لغزشی واقعی از مسلمانی دیدی او را در پنهان نصیحت کن و شیطان تو را فریب ندهد، که تو را به غیبتش دعوت کند. تا هنگامی که اندرزش می دهی، خیرخواهش نیستی و به دلیل اطلاعت از نقص او خوشحال هستی، تا به تو با چشم تعظیم بنگرد و تو با چشم خواری به او بنگری. باید قصد تو خلاص شدن او از گناه باشد و تو باید اندوهگین باشی، همچنان که اگر نقصی بر خودت وارد باشد، اندوهناک هستی. شایسته است که اگر او بدون نصیحت تو دست از کار بدش برداشت، این برای تو محبوب تر باشد تا اینکه با نصیحت تو دست از آن کارش بردارد. هنگامی که تو چنین کاری کنی، هم اجر وعظ داری و هم اجر غم، به خاطر مصیبت او، و هم اجر یاری او بر دینش.

و ثمرات سوء ظن تجسس است، چرا که قلب به ظن و گمان قانع نمی شود و خواستار تحقیق است. بنابراین مشغول تجسس می شود، که آن نیز مورد نهی واقع شده است. در قرآن فرموده: «و لا تجسسوا» پس در یک آیه غیبت و سوء ظن و تجسس مورد نهی واقع شده است. معنی تجسس این است که بندگان خدا را تحت پوشش الله وانگذاری و متوسل به اطلاع و پرده دری شوی، تا آنچه را که اگر از تو پوشیده بود برای قلبت و دینت ایمن تر بود، بر تو منکشف گردد.

1. معانی الاخبار: امالی صدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: چه بد است بنده ای که دورو باشد و دوزبان؛ رودررو برادر خود را ستایش کند و در پشت سر بدش را بگوید؛ اگر به او بخششی شود بر او حسد ببرد، و اگر گرفتار شود، وی را وانهد.(1)

خصال: مانند این حدیث را آورده است.(2)

ثواب الاعمال: مانند این حدیث را آورده است.(3)

2. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: چه بد است بنده عیبجو و عیبگو که با یک رو پیش آید، و با روی دیگر پشت کند.(4)

3. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس با یک رو با مردم برخورد کند و با روی دیگر عیبشان را بجوید، روز قیامت در حالی که دو زبان از آتش دارد، به محشر می آید.(5)

4. خصال: بر اساس سندش، حدیثی مانند این را آورده که در آن به جای «مردم»، «مومنین» آمده، و به جای «می آید»، «آمده» ذکر شده است.(6)

5. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت فرد دورو می آید، در حالی که یک زبانش از پشت سرش آویزان است و دیگری از جلوی آن، و

1- . معانی الاخبار: 185، امالی صدوق : 203
2- . خصال 1 : 21
3- . ثواب الاعمال: 240
4- . ثواب الاعمال: 240
5- . معانی الاخبار: 185، امالی صدوق: 203
6- . خصال 1 : 20

از آنها آتش می بارد تا او را به آتش بکشند، و آنگاه گفته می شود: این کسی است که در دنیا دورو و دوزبان بود، و روز قیامت با این نشانه شناخته می شود.(1)

ثواب الاعمال: مانند این حدیث را آورده است.(2)

6. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از بدترین مردم نزد خدا در قیامت، فرد دورو است.(3)

7. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در دنیا دورو است، روز قیامت دو زبان آتشین دارد.(4)

8. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دورو و دو زبان با مسلمانان برخورد کند، در قیامت با دو زبان آتشین ظاهر می شود.(5)

9. ثواب الاعمال: عبدالرحمن بن أبی حماد روایت را بالا برده تا فرموده: خدای عزوجل به عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: ای عیسی! در نهان و عیان، یک زبان و همچنین یکدل باش. من تو را برحذر می سازم و همین بس که من آگاهم دو زبان در یک دهان سزا نیست، و نه دو شمشیر در یک جلد، و نه دو دل در یک سینه، و ذهن ها نیز این چنین باشند.(6)

10. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه بد است بنده ای که دو رو دارد؛ با یکی پیش می آید و با دیگری پشت می کند؛ اگر به برادر مسلمانش خیر رسد، به او حسد می برد، و اگر گرفتار شود، او را وامی نهد.(7)

11. نهج البلاغه: در دل نگیرد کسی چیزی را، مگر آنکه از گوشه های زبان و رخسارش ظاهر شود.(8)

1- . خصال 1 : 20
2- . ثواب الاعمال: 240
3- . خصال 1 : 20
4- . خصال 1 : 20
5- . ثواب الاعمال: 240

6- . ثواب الاعمال: 240
7- . نوادر راوندی: 22
8- . نهج البلاغه 2 : 148

12. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دورو و دوزبان با مسلمانان برخورد کند، در قیامت با دو زبان آتشین ظاهر می گردد.(1)

توضیح: محققی گفته: دو زبان، آن کسی است که نزد این دسته به وجهی سخن بگوید و نزد دسته دیگر به وجه دیگر؛ و میان دو دشمن بگردد و با هر یک سخنی به دلخواه او بگوید. کم از آن به دور است کسی که با دو دشمن مواجه باشد، و این عین نفاق است. و یکی دیگر گفته: برخورد با دو کس با دو زبان، نفاق است، و نفاق نشانه های بسیار دارد که یکی همین است.

اگر بگویی چگونه کسی دوزبان می شود و حد آن چیست؟ من می گویم:

چون با دو شخص دشمنِ یکدیگر، معاشرت کند به خوشی، و با هر دو راستی کند، نه منافق است و نه دوزبان، زیرا می تواند با هر دو دوست باشد، گرچه این دوستی سست است و به حد برادری نیست، زیرا دوستی کامل، با دشمنی دشمنانِ دوست ملازم است. آری، اگر سخن یکی را به دیگری برساند، دوزبان است و این بدتر از گونه سخن چینی است، زیرا سخن چین سخن یکی را به دیگری می رساند، و او اگر سخن هر دو را به هر دو برساند، بدتر از او است، و اگر سخنی نرساند ولی کار هر کدام را در دشمنی با دیگری ستایش کند، او دوزبان است؛ همچنین اگر به هر کدام از آنها وعده دهد که کمکش می کند، یا اگر هر کدام از آنها را در دشمنی با هم ستایش کند، یا اگر یکی از آنها را در مقابلش ستایش کند و هنگامی که از نزد او بیرون می آید نکوهششش کند، بلکه باید به کلی در این باره خاموش بماند، یا از آن کسی که برحق است، در حضورش و غیبتش و در نزد دشمنش ستایش کند.

به یکی از صحابه گفتند: ما نزد فرماندهان خود سخنی می گوییم و چون از نزد آنها به در می آییم، سخن دیگری می گوییم. گفت: ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نفاق به شمار می آوردیم. اگر از رفتن نزد امیر و ستایش او بی نیاز باشد، نفاق است، و اگر از رفتن نزد او بی نیاز است ولی چون نزد او می رود باید ستایشش را کند، باز هم نفاق است، چون خود را وادار کرده به آن؛ و اگر با قناعت و ترک مال و

1- . کافی 2 : 343

جاه از رفتن نزد او بی نیاز است ولی به خاطر جاه و مال و ثروت نزد او می رود، باز منافق است، و به همین معنی است گفته آن حضرت که: دوستی مال و جاه، نفاق را در دل می رویانند، چنانچه آب سبزی را می رویاند. اما اگر ناچار شد به آن به خاطر ضرورتی، و ترسید از اینکه ستایشش را نکند، در این صورت معذور است، چرا که پروای از شر جایز است. ابوالدرداء گفته: ما گاهی در مقابل گروهی تشکر می کنیم، ولی قلوب ما از آنها بیزار است.

عایشه گفته: مردی از رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه ورود خواست و آن حضرت اجازه داد و فرمود: چه بد مردی است او در خاندانش. و هنگامی که داخل شد، به او رو کرد و کلامش را بر او نرم فرمود. هنگامی که خارج شد، عایشه گفت: شما فرمودید که چه بد مردی است او در خانواده اش و سپس با او به گفتار نرم سخن گفتید؟ حضرت فرمود: ای عایشه! بدترین مردم کسی است که از ترس شرش به او احترام گذاشته شود.

این حدیث فقط در مورد رو کردن و لبخند زدن آمده، ولی ستایش را در بر نمی گیرد، چون آن دروغ صریح است، پس جز در مواقع ضرورت که اکراه یا دروغ را مباح کند، جایز نیست، بلکه ثناء و تصدیق و حرکت دادن سر، که نشانه تصدیق است، بر هر کلام باطل جایز نیست، و اگر چنین کاری کند او منافق است؛ بلکه شایسته است که با زبان و قلبش انکار کند و اگر نمی تواند، با زبان سکوت کند و در قلب به انکار آن بپردازد.

شهید ثانی گفته: «دوزبانی و دورویی گناه کبیره است، چون به طور خصوصی تهدید به عذاب شده.» و چنان که نقل شد آن را شرح کرده، و در صورت ضرورت و تقیه جائز است، اما بدون آنها از نشانه های نفاق است و بدترین اخلاق بد و نکوهیده به شمار می آید.

13. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: چه بد است بنده ای که دورو و دوزبان است؛ برادرش را در حضور او مدح می کند و پشت سر از او بد می گوید؛ اگر به او عطایی شود به او حسد می برد، و اگر گرفتار شود، او را وامی نهد.(1)

توضیح: «یطری» بناء بر إفعال، با همزه و غیر آن است. در قاموس در «باب همز» آمده: «أطرأه» یعنی مبالغه در مدحش کرد. در باب معتل، «أطراه» یعنی ستایش نیکو بر او کرد. در نهایه: در معتل «الإطراء» یعنی بیش ازحد مدح گفتن و دروغ گویی در آن. و جوهری آن را در باب معتل فقط ذکر کرده و گفته: «أطراه» یعنی مدحش کرد و او را خورد، یعنی غیبتش را کرد، چنان که خدای تعالی می فرماید: «أ یحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا.» {آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟} «إن أعطی» مجهول است، یعنی اگر به برادر داده شود. و «خذلان» یعنی ترک نصرت.

14. کافی: عبدالرحمن بن حماد از ائمه علیهم السلام نقل کرده است: خدای تبارک و تعالی به عیسی فرمود: ای عیسی! در نهان و عیان یکزبان باش و همچنین یکدل باش. من تو را از خودت برحذر می دارم و همین که من آگاه باشم بس است. دو زبان در یک دهان نشاید، و نه دو شمشیر در یک جلد، و نه دو دل در یک سینه، و همچنین ذهن ها.(2)

توضیح: «یکزبانی»: آن است که در احوال گونه گونه برای غرض های بیهوده دو گونه سخن نگوید، و ریا و اختلاف فتوی و آنچه را که ذکرش گذشت، همه را فرا می گیرد. «یکدل باش»: یعنی درون دلت همگونِ بیرونش باشد. چه بسا در نهانِ دل چیزی است که خود را از آن غافل می سازد، مانند دوستی دنیا، و گولَ می خورد و گمان می برد که آن را دوست ندارد و مانند آن، و در آخرت که پرده ظلمت برمی افتد، روشن می شود، یا در دنیا به وسیله مجاهدت و تفکر در فریب های نفس و زینت

1- . کافی 2 : 343
2- . کافی 2 : 343

دادن های آن آشکار می گردد. از این رو خدا فرمود: «بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل.(1) {بلکه آنچه را پیش از این نهان می داشتند، برای آنان آشکار شده است. }

و بسا مقصود این است که باید دل موافق زبان باشد و مخالف دل نگوید. و بسا مقصود این است که باید اعتقاد در دل یکنواخت و یقینی باشد و دل اطمینان به حق داشته باشد و دچار شبهه و لغزش نباشد، نه اینکه امروز عقیده ای داشته باشد و فردا خلافش را. یا اینکه باید عقاید قلبی هماهنگ باشند، نه چون دل گمراهان و نادان ها که به دو ضد یا نقیض با هم معتقد می شوند، برای اختلاف هوس و رای خود که به آن توجه ندارند. چنانچه اعتقاد دارند که امیر مؤمنان افضل است و نادان ها را در خلافت بر او مقدم می دارند؛ یا اعتقاد دارند که خدا عادل است و می گویند کفر و هر گناه همکار او است و آنها را برای آن عذاب می کند؛ یا اعتقاد آنها به وجوب طاعت کسی که روا می دارند فسق و نابکاری او را. و نمونه های آن بسیار است.

و چه بسا معنایش این است که مقصود حقیقی و غرض اصلی دل جز یکی نیست و دو محبت مخالف در آن فراهم نمی شود، مانند دوستی دنیا و آخرت و دوستی خدا و دوستی معاصی و شهوت ها که از آنها نهی کرده. هر کس عقیده دارد خدا را دوست دارد و به دنبال هوا و و دوستی دنیا است، همچون دوزبان است که خواهان جمع و الفت دو ناهمگون است، زیرا دنیا و آخرت چون دو هوو هستند و دلش منافق و دوزبان است، یکی با خدا و دیگری با ماسَوا، و این فرد از دوزبان به مذمت سزاوارتر است.

و تحقیقش این است که تن آدمی چون شاهی بزرگ است که قلعه بلندی دارد که دل است؛ بلکه آدمی از یک نظر عالم صغیر است و از نظر دیگر عالم کبیر، و خدا فرمانده و مدبر دل است، بلکه دل عرش او است که به وسیله عقل و فرشته هایش استوار ساخته و با انوار ملکوتش روشن نموده و نیروهای ظاهر و باطن و اندام و اعضای بسیاری را به خدمتش کشیده. این قلعه دشمنان بسیار دارد همچون نفس اماره و شیاطین فریبنده و هر جور شهوت نفسانی و شبهه شیطانی و چون بنده با کمک

1- . انعام / 28

خدای سبحان به عالم ملکوت رو کند و دل را به طاعت و ریاضت صفا بدهد و از خار شک و شبهه و پلیدی شهوترانی پاک سازد، دوستی خدا بر او مسلط می شود و از دوست داشتن دیگری جلوگیری می کند. آنگاه همه نیروها و مشاعر و همه ابزار تن فرمانبر و منقاد حق می گردند و هیچ کار ناپسند حق را انجام نمی دهد. چون شقاوت بر او غلبه کند و در پرتگاه طبیعت افتد، شیطان بر دلش مسلط می شود و آن را قرارگاه خود می سازد، و فرشته ها به آن نفرت می ورزند و شیاطین او را فرا می گیرند و همه کارش برای دنیا است، و خواستش همه برای هوس و هوا. او مدعی است که خدا را می پرستد، در حالی که او را فراموش کرده و خود و شیطان را می پرستد.

و روشن شد که حب خدا و حب دنیا با هم جمع نمی شوند و پیروی خدا و دنبال هوی و هوس رفتن در یک دل نمی گنجند. آدمی را دو دل نیست که با یکی خدای تعالی را بپرستد و با آن کار خدایی کند، و با دیگری دنیاخواه و شهوت پرست باشد و در کارهایش قصد آن کند، چنانچه خدا سبحانه فرموده: «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه.»(1) {خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است.} و خدا برای آن مثل آورده به زبان و شمشیر، چنانچه در یک دهان دو زبان نیست، و نه در یک جلد، دو شمشیر، و در یک سینه هم دو دل نیست، و چه بسا که ذکر زبان برای ذم دو زبان باشد که توضیح داده شد.

اما اینکه فرموده: «و چنین است ذهن ها» فرق میان آن و دل دشوار است. می شود که دل برای دوستی و عزم باشد و ذهن برای اعتقاد و جزم؛ یعنی در دل حب خدا و حب مخالفش جمع نشوند، همچون حب دنیا و غیر آن. همچنین جمع نمی شوند جزم به وجود خدا و صفات پاکش و عقاید حق دیگر، با آنچه که مخالف آنها است، از عقاید باطل و شک و شبهه در یک ذهن، چنانچه در پیش به آن اشاره کردیم. و به قولی: یعنی چنانچه ظاهر اجسام نشاید دو مانندشان در یک جا همراه شوند، (اجتماع مثلین محال است) همچنین باطن آدمی نیز که ذهن و حقیقت او است نمی تواند در خود دو گفته مختلف را جا دهد، یا دو عقیده ضد را بپذیرد. و به قولی:

1- . أحزاب / 4

ذهن به معنی هوش است و چه بسا مقصود از آن در اینجا اندیشه در مطالب حق و سودمند و مقدمات آنها و راه رسیدن به آنها است. خلاصه: او را فرموده تا زبانش و دلش و فکرش و هدفش یکی باشد. و چون سبب تعدد و اختلاف دو چیز است، یکی وسوسه نفس و دیگری غفلت از عقوبت، به دنبال آن حذر از خودش را یاد کرده. و چه بسا با «دال» بی نقطه از ماده «مداهنه» در دین باشد، چنانچه خدای تعالی فرموده: «أ فبهذا الحدیث أنتم مدهنون.»(1) {آیا شما این سخن را سَبُک [و سُست] می گیرید؟} و فرموده: «ودوا لو تدهن فیدهنون.»(2) {دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند.} و این تصحیف و تحریف و مخالف نسخ مضبوطه است.

1- . واقعه / 81
2- . قلم / 9

باب شصت و چهارم : درباره کینه و دشمنی و کشمکش و تجاوزگری با مردان

آیات:

- و أطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم.(1)

{و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع مکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود. }

- و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا.(2)

{و در دلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند [هیچ گونه] کینه ای مگذار. }

روایات:

1. خصال: امیر مؤمنان به پسرانش فرمود: ای پسرانم! بپرهیزید از درافتادن با مردمان که از دو تیره بیرون نباشند، یا خردمندی که برای شما نیرنگ به کار برد، یا نادانی که در برابر شما شتاب کند. و آغاز به سخن، نَر است و جواب، ماده؛ و چون این دو جفت همراه شدند، ناچار نتیجه می دهند. و شروع به شعر خواندن کرد و فرمود:

آبرومند آن است که از جواب بد بپرهیزد/ هر کس با مردان مدارا کرد راه حق را می یابد/ هر کس آبروی دیگران را حفظ کند آبرویش را حفظ می کنند/ هر کس آبروی دیگران را بریزد آبرویش را می ریزند. (3)

1- . انفال / 46
2- . حشر / 10
3- . خصال 1 : 37

2. خصال: اشعری از صالح، سند را بالا برده تا اینکه می فرماید: چهار چیز کم اش زیاد است: آتشِ کم زیاد است، خواب کم زیاد است، بیماری کم زیاد است، و دشمن کم زیاد است.(1)

3. امالی طوسی: امام رضا از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: بپرهیزید از کشمکش با مردم، زیرا گول خوردن را آشکار می سازد و عزت را زیر خاک می کند.(2)

4. امالی طوسی: امام باقر از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هر کس همتش بیش است تنش بیمار است، و هر کس بدخو است خود را در شکنجه قرار داده، و هر کس با مردمان درافتد بی آبرو می شود و احترامش برمی افتد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیوسته جبرئیل مرا بازمی داشت از درافتادن با مردمان، آن چنان که بازمی داشت از می خواری و پرستش بتان.(3)

مولف: در «باب مردمان بد» نقل شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: آیا شما را آگاه نکنم از بدترین مردم؟ گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: کسی که بد می دارد مردم را، و مردم هم او را بد می دارند.

و بعضی اخبار هم در «باب کلیات اخلاق بد» ذکر شد، و در آن از امام صادق علیه السلام روایت شد: «هفت کس اعمال خود را تباه می کنند... .» که یکی از آنها این بود: که با برادرش جدال کند و با او به دشمنی برخیزد.

5. محاسن: خدا از مؤمنی که بدی مؤمنی را در دل دارد هیچ عملی را نمی پذیرد.(4)

6. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: خدا در روز قیامت به سه کس نظر لطفی ندارد و آنها را پاکیزه

1- . خصال 1 : 113
2- . امالی طوسی 2 : 96

3- . امالی طوسی 2 : 125
4- . محاسن: 99

نمی سازد و عذاب دردناکی دارند: آن کس که از بزرگ بینی دامنش را بکشد، و کسی که به دروغ متاعش را به خوبی وصف کند، و آن کس که با تو دوستانه برخورد کند و چون از چشم ناپدید شود، دلش پر از دغلی باشد. (1)

7. سرائر: امام صادق علیه السلام فرمود: کینه مؤمن یک بار است و سپس از بین می رود و چیزی از آن نمی یابی، اما کینه کافر یک عمر است.(2)

8. مجالس مفید: ابی حفص عطار گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که از پدرش، از جدش علیهم السلام، که حدیث فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل در ساعتی غیرمعمول نزد من آمد و به او گفتم: ای جبرئیل! در ساعتی و روزی آمدی که در آن نمی آمدی، مرا ترساندی. گفت: ای محمد! چه چیزی هراس برایت آورد با اینکه خدا پیش و پس از گناهت را آمرزیده؟ فرمود: پروردگار، تو را به چه کاری فرستاده است؟ گفت: پروردگارت تو را نهی کرده است از پرستش بت ها و می خواری و درافتادن با مردمان، و دستور دیگری برای هر دو جهان، و به تو می فرماید: ای محمد! من هیچ گاه مبغوض نداشتم هیچ ظرفی را همچون شکمِ پر.

9. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: بپرهیز از دشمنی کردن با مردمان، زیرا مایه نابودی و کشف عورت است.(3)

و فرمود: جدال مکن با سفیه و نه بردبار، که بردبار بر تو غلبه می کند و سفیه تو را پرت می کند.(4)

10. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از مشاحن نه کم و نه بیش پذیرفته نیست. گفته شد: یا رسول الله مشاحن کیست؟ فرمود: نبرد کننده با امتم و طعنه زننده به آنها.

11. نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بدخواهی را از دل دیگری درو کن با کندن آن از دل خودت.(5) و ایشان به مردی که دید به دنبال دشمن خود که

1- . تفسیر عیاشی 1 : 179
2- . سرائر: 489
3- . اختصاص: 230 -231 ، نهج البلاغه 2 : 217
4- . نوادر راوندی: 18
5- . نهج البلاغه 2 : 186

مایه زیان او است شتاب دارد، فرمود: همانا تو چون کسی هستی که به خود نیزه فرو کند تا آن کسی را که پشت سرش سوار است، بکشد.(1)

و فرمود: هر کس در خصومت مبالغه کند، گناه می کند؛ و هر کس از آن کوتاه بیاید و حق خود نخواهد، ستم کند؛ و نمی تواند خداترس باشد کسی که با شما خصومت می ورزد.(2)

و فرمود: سنگ را به همان جا که از آن آمده برگردانید، زیرا دفع شر جز با شر نمی شود.(3)

و فرمود: هر کس از آبرویش دریغ دارد، جدال را وا می گذارد.(4)

1- . نهج البلاغه 2 : 217
2- . نهج البلاغه 2 : 217
3- . نهج البلاغه 2 : 220
4- . نهج البلاغه 2 : 230

باب شصت و پنجم : در وارسی عیوب مردم و فاش کردن آنها، و جستجو در لغزش های مؤمنان، و سرکوفت به آنها

آیات:

- إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم.(1)

{کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود. }

- و لا تجسسوا.(2)

{و جاسوسی نکنید. }

روایات:

1. خصال: در وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است: آن حضرت به اصحابش فرمود: به شما خبر ندهم از بدان شما؟ گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: سخن چینانی که میان دوستان جدایی می افکنند و برای پاکان عیب جویی می کنند.(3)

مولف: این اخبار در «باب اشرار مردم» و «باب غیبت» دکر شده است.

2. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس درباره مؤمن عیبی بگوید که به چشم خود دیده یا به گوش خود شنیده، از آنها است که خدا

1- . نور / 19
2- . حجرات / 12
3- . خصال 1 : 86

درباره شان فرموده: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم فی الدنیا و الآخره.» { کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود. } (1)

3. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است که هر کس یک هرزگی را بشنود و فاش سازد، هچون کسی است که آن را انجام داده است.(2)

4. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در مدینه مردمی بودند که عیب داشتند، ولی از ذکر عیب مردم خاموش ماندند ، و خدا عیب آنها را فاش نکرد و بی عیب پیش مردم مردند؛ و در مدینه مردمی بی عیب بودند و عیب مردم را گفتند و خدا عیب هایی از آنها پدیدار کرد که تا مردند، با آنها شناخته می شدند.(3)

5. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سرکوفت نزن به برادرت، که خدا به او رحم می کند و تو را مبتلا می سازد.(4)

6. مجالس مفید و امالی طوسی مانند این حدیث را آورده اند.(5)

7. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام در تفسیر «عورت مؤمن بر مؤمن حرام است» فرمود: آن به این معنی نیست که کشف شود و از او چیزی ببیند، همانا به این معنی است که از او بدی نقل کند.(6)

8. معانی الاخبار: حذیفه بن منصور گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: یک چیزی مردم می گویند که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: آن نیست که تو خیال می کنی؛ همانا عورت مؤمن این است که ببیند او سخن عیب داری می گوید و آن را نگه می دارد تا روزی که بر او خشم گیرد، وی را به سبب آن سرزنش کند.(7)

1- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 454
2- . امالی صدوق: 258
3- . امالی طوسی 1 : 42

4- . امالی صدوق: 137
5- . امالی طوسی 1 : 31
6- . معانی الاخبار: 255
7- . معانی الاخبار: 255

9. معانی الاخبار: محبوب عن ابن سنان گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: بله. گفتم: یعنی جلو و عقب او. فرمود: آن به این معنی نیست که تو می پنداری؛ همانا به این معنی است که سِر او را فاش کند.(1)

10. ثواب الاعمال: ابی برده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما نماز خواند و زود برگشت، تا آنکه دستش را بر در مسجد نهاد و به بلندترین آوازش فریاد کرد: ای کسانی که به زبان ایمان دارید و ایمان با اخلاص به دل شما نفوذ نکرده، در عورت مؤمنان وارسی نکنید، که هر کس چنین کند، خدا عورتش را وارسی می کند و او را رسوا می کند گرچه درون خانه اش باشد.(2)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(3)

مجالس مفید: مانند این حدیث را آورده است.

11. ثواب الاعمال: محمد بن فضیل گفت: به امام کاظم علیه السلام گفتم: قربانت گردم، در مورد یکی از برادرانم خبرهایی به من می رسد که برایش بد دارم، و از خودش می پرسم و انکار می کند، با اینکه مردم موثقی آن را به من خبر داده اند. فرمود: ای محمد! گوش و چشمت را از برادرت دروغ شمار، و اگر پنجاه عادل هم گواهی دادند و خودش برخلاف آن را گفت، او را باور دار، و همه را دروغگو شمار، و چیزی را درباره او فاش مکن که زشتش کنی و آبرویش را ببری، و از آنان باشی که خدای عزوجل درباره شان فرموده: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم فی الدنیا و الآخره.» {کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود. }(4)

1- . معانی الاخبار: 255
2- . ثواب الاعمال: 216
3- . محاسن: 104
4- . ثواب الاعمال: 221

12. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس هرزگی را فاش کند، چون کسی است که آن را انجام می دهد؛ و هر کس مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، نمی میرد تا اینکه مرتکب آن شود.(1)

محاسن: بر اساس سندی، مانند این حدیث را آورده است.(2)

13. محاسن: به روایت زراره از امام باقر علیه السلام که فرمود: نزدیک ترین حال بنده ای به کفر، این است که با کسی برادر دینی شود و خطاها و لغزش های او را به شماره گیرد تا روزی او را به سبب آن سرکوفت کند.(3)

مجالس مفید: مانند این حدیث را آورده است..

14. سرائر: امام صادق علیه السلام فرمود: چون دیدید بنده ای در جستجوی گناهان مردم است و گناهان خود را فراموش کرده، بدانید که به او مکر شده است.(4)

15. مجالس مفید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زودرس ترین ثواب خیر، ثواب نیکی کردن است، و زودرس ترین عقاب، سزای ستم و تجاوز است، و این عیب برای هر کس بس است که ببیند از مردم آنچه را که در خودش نتواند دید، و اینکه سرزنش کند مردم را به آن کاری که خودش آن را ترک نتواند کرد، و اینکه آزار دهد همنشین خود را با آنچه که سودی برایش ندارد.

16. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس آگاه شود به گناه و کار بد مؤمن و آن را از او فاش کند و نهانش نکند و از خدا برایش آمرزش نخواهد، نزد خدا چون انجام دهنده آن است، و گناه آنچه فاش کرده بر او است؛ و کننده آن آمرزیده است، و عقاب آنچه از او در دنیا فاش شده، او را بس است، و در آخرت مستور است و پیگیری نمی شود، و درمی یابد که خدا کریم تر از آن است که در آخرت عقاب دومی به او روا دارد. و فرمود: هر کس بدی از مؤمنی نقل کند تا او را زشت و بی آبرو

1- . ثواب الاعمال: 221

2- . محاسن: 103
3- . محاسن: 104
4- . سرائر: 475

کند و از چشم مردم بیندازد، خدا او را از ولایت خود به ولایت شیطان می راند، و شیطان هم او را نمی پذیرد.(1)

17. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی بر بنده مومن خودش چهل سپر دارد، و هر کس گناه کبیره کند، یک سپر از او برداشته می شود، و اگر عیب گیری کند از برادر مؤمنش به سبب چیزی که از او می داند، همه این سپرها بالا می روند و بی پرده می ماند، و در آسمان به زبان فرشته ها رسوا می شود، و در زمین به زبان مردم، و گناهی نمی کند مگر آنکه سر زبان ها افتد، و فرشته های موکل او می گویند: پروردگارا! بنده ات بی پرده مانده و به ما فرمودی او را حفظ کنیم؛ و خدای عزوجل می فرماید: ای فرشته هایم! اگر خوبی این بنده را می خواستم، او را رسوا نمی کردم؛ بال هاتان را از او بردارید، به عزتم سوگند که هرگز به خوبی باز نمی گردد.(2)

18. صفات شیعه: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن درباره خود راستگوتر است از هفتاد مؤمن برعلیه او.(3)

19. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شماتت نکن برادرت را، زیرا خدا به او رحم می کند و آن را به تو برمی گرداند. و فرمود: هر کس شماتت کند، به آسیبی که برادرش دیده از دنیا نمی رود، تا اینکه با آن آزموده شود.(4)

توضیح: جوهری گفته: شماتت، شادی به بلای دشمن است. آزموده شده، کسی است که مالش یا خردش برود. و آن حضرت از اظهار شادی نهی کرده، زیرا گاهی بر اثر دشمنی بی اختیار دلش شاد می شود و تکلیف همه مردم به آن حرج است و با شریعت آسان اسلام منافات دارد. اظهار شادی، خرمی و خنده بالفعل است در برابر آسیب رسیده، و در غیاب او مسخره کردنش با زبان، و کیفرش در دنیا این است که خدا

1- . اختصاص: 32
2- . اختصاص: 220
3- . صفات شیعه: 60
4- . کافی 2 : 359

او را به مانند آن گرفتار کند، برای طرفداری از مؤمن و انتقام او، با اینکه شماتت نوعی تجاوز و ستم است و عقوبتش زودرس است.

20. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: نزدیک ترین حال بنده به کفر، این است که برادر دینی کسی شود و لغزش ها و خطاهایش را به شمار گیرد تا روزی او را به سبب آنها سرزنش کند.(1)

توضیح: «أن» در عبارت «أن یواخی» مصدریه است و در موضع ظرف زمان است، مثل «رأیته مجی ء الحاج» و آن خبر مبتدا است. «العثره»: لغزش در راه رفتن است، و استعاره شده در مطلق ذنب یا خطا، و شبیه آن «الزله» است. ممکن است یکی را به ذنوب تخصیص زد و دیگری را به مخالفت با عادات و آداب. «التعنیف»: عیب گرفتن و سرزنش، و این بزرگ ترین خیانت است در دوستی و برادری. یک عارف گفته: باید دوستی بگیری مورد اعتماد و سازگار که از شرش در امان باشی، و به دست نمی آید مگر پس از آزمایش او، پیش از دوست شدن، تا مدتی در گفتار و کردارش در مقایسه با همنوعانش. بعد از دوستی هم باید بسیاری از احوال و اسرارت را از او نهان داری، چون معصوم نیست و چه بسا که از تو جدا شود و از دوستی برگردد و آنگاه به تو سرکوفت بزند.

مقصود از به شمار گرفتن خطاها این است که آنها را به خاطر سپارد، یا در دفتر نگارد تا یک روزی سرکوفت بزند. نزدیک شدن او به کفر، به همان شمارگیری است، گرچه به کار نبندد. و به قولی: نزدیک شدن به کفر برای این است که ایمان در دلش پایدار نیست؛ یا مقصود کفران نعمت برادری است که با این قصد به کفر نزدیک شود و با سرزنش و سرکوفت، خود کفران واقع شود. سزاوار است برای برادر دینی که اگر لغزشی از برادرش ببیند، اولا به لغزش های خود نظر کند و خود را از آنها پاک کند، و سپس برای برادرش با نرمش و دلسوزی، خیرخواهی و نصیحت کند تا خطاها را وانهد و صداقت و برادری به کمال برسد.

1- . کافی 2 : 354

و می شود که مقصود از این لغزش ها، آنچه با حسن صحبت و معاشرت منافی است باشد، اما گناه دینی او را پیش مردم سرکوفت نکند، ولی بر او واجب است که برای نهی از منکر او را از آنها بازدارد، با شروط و تفاصیلی که ما آن را در جای خود ذکر خواهیم کرد.

21. کافی: امام صادق فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مسلمانان که به زبانتان اسلام آوردید و ایمان در قلبتان خالص نشده! نکوهش نکنید مسلمانان را، و جستجو نکنید در عورت آنان، که هر کس در عورتشان جستجو کند، خدا عورتش را می جوید تا رسوایش کند، گرچه درون خانه اش باشد.(1)

شرح: «المعشر»: جماعتی از مردم. و جمع آن «معاشر» است. و اضافه آن از قبیل اضافه متعدد به جنسش است، و دلالت دارد بر اینکه هر کس اصرار بر گناه کند چون منافقان است، که درباره آنها فرموده: «قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا أسلمنا و لما یدخل الإیمان فی قلوبکم.»(2) {[برخی از] بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم. و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است.} زیرا اگر در دلش ایمان برقرار بود، آثارش در اندامش هویدا می شد. چه بسا خطاب آن حضرت با منافقانی بوده که میان مسلمان ها بودند و آنها را آزار می دادند و به دنبال لغزش آنها بودند.

«تتبع»: جستجوی خرده خرده است. «عورت»: هر گونه زشتی است که آدمی آنها را از روی بزرگمنشی می پوشاند. «تتبعِ خدا»: منع لطف و پرده برداری و بازداشتن فرشته ها از پوشاندن گناهان و عیوبش است. پس در آسمان و زمین رسوا می شود، گرچه خودش و کارش را درون خانه اش نهان کند و به آن همت گمارد. یا مقصود رسوا شدن او است نزد خاندانش، و معنی اول روشن تر است. در اکثر نسخ (3) «یتبع» آمده است، و آن مانند «یعلم» است، یا بنا بر افتعال است، و در تتبع مجازا استعمال شده؛ یا بنا بر تفعیل است، و گویا آن از نساخ است، و در اکثر نسخ حدیث بر

1- . کافی 2 : 354
2- . حجرات/13
3- . کافی2 : 354 ، مرآت العقول 2 : 341

تفعل است. در قاموس آمده: «تبعه» یعنی مانند جوجه در پشتش راه می رود، و با او همراه است و با او گذر می کند. «أتبعتهم تبعتهم» یعنی: آنها از تو سبقت بگیرند و تو به ایشان ملحق شوی. «التتبیع»: یعنی تتبع. «الإتباع و الاتباع» مانند «التبع»، و «التباع» با کسره، به معنی «ولاء» است. «تتبعه»: یعنی او را طلب کن. در صحاح آمده: ««تبعت القوم تبعا و تباعه» با فتحه، در هنگامی به کار می رود که پشت سرش راه بروی و یا با تو راه برود. همچنین «اتبعتهم» از باب افتعلت است و «أتبعت القوم» هنگامی است که آنها بر تو سبقت گرفته اند و تو به ایشان ملحق می شوی. أخفش گفته: «تبعته» و «اتبعته» نیز یعنی: مرادف او شدم است؛ و فرمایش

خدای تعالی: «فأتبعه شهاب ثاقب.»(1) {که شهابی شکافنده از پی او می تازد.} از این باب است. و «التباع»: ولاء. و«تتبعت الشی ء تتبعا»: یعنی پی در پی آن را طلب کردم.

22. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: دورترین حال بنده به خدا این است که با کسی برادری کند و لغزش های او را حفظ کند تا روزی او را به سبب آنها سرزنش کند.(2)

توضیح: «عیرته کذا یا بکذا»: او را به سبب آن تقبیح کردی، و او را با آن نسبت دادی به تنهایی. و با «باء» متعدی می شود. گویا مقصود دوری است، تا جایی که کمترین اندازه به کفر است، و مخالف مضمون «أقرب ما یکون العبد إلی الکفر.» {نزدیک ترین حال بنده به کفر.} نیست.(3)

1- . صافات / 10
2- . کافی 2 / 355
3- . یعنی حدیث دیگری از ابن بکیر، از زراره، از أبی جعفر علیه السلام که فرمود: «أقرب ما یکون العبد الی الکفر أن یواخی الرجل الرجل علی الدین فیحصی علیه زلاته لیعیره بها یوما ما.» کافی 2 : 355

باب شصت و ششم : درباره غیبت

آیات:

- لا یحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم و کان الله سمیعا علیما.(1)

{خداوند، بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد، مگر [از] کسی که بر او ستم رفته باشد، و خدا شنوایِ داناست.}

- و لا تقف ما لیس لک به علم إن السمع و البصر و الفؤاد کل أولئک کان عنه مسؤلا.(2)

{و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.}

- یا أیها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن إن بعض الظن إثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا أ یحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله إن الله تواب رحیم.(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است، و جاسوسی مکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید، که خدا توبه پذیر مهربان است.}

- و لا تطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم.(4)

1- . نساء/ 148
2- . أسری/ 37
3- . حجرات / 12
4- . قلم / 10

{و از هر قَسَم خورنده فرومایه ای فرمان مبر.}

روایات:

1. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: غیبت زودتر از مرض اکله در شکم آدمی، دین مرد را می برد. و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است تا حدثی از او سر نزند. گفته شد: یا رسول الله، حدث چیست؟ فرمود: غیبت کردن.(1)

توضیح: «اکله»: بر وزن «فرحه»، دردی است در عضو بدن که آن را می خورد؛ (خوره یا کانگاریا) و گاهی قرائت شده به مد همزه بر وزن فاعله؛ یعنی مرضی که گوشت را می خورد، و اولی با لغت عرب موافق تر است. عبارت «أسرع فی دین الرجل» یعنی در ضرر و نابود کردن. گفته شده: «الأکله» با ضمه، یعنی لقمه؛ یعنی مانند یک لقمه که فرو بدهند، دین را نابود می کند، و این معنی مناسبت تر است با آیه غیبت که خدا آن را به گوشت برادر مرده تشبیه کرده است. غیبت، بدگویی پشت سر کسی است که آبرومند است، که اگر بشنود غمناک می شود، و اگر دروغ باشد، آن را بهتان می گویند.

مولف: این معنی لغوی است، اما غیبت در زبان شرع، نام بردن از شخص معین است به بدی، که اگر بشنود بدش بیاید، با اینکه آن را دارد، و کمبود هم به حساب می آید، و قصد مذمت هم در گوینده هست؛ با گفتن باشد یا اشاره یا کنایه، به گوشه زدن باشد یا تصریح. و اگر ذکر شخص نامعلوم و مبهم باشد، غیبت نیست، به شرط اینکه غیرمحصور باشد، مانند یکی از اهل شهر. شیخ بهایی گفته: اگر مبهم محصور باشد، مانند اینکه یکی از قاضیان شهر فاسق است، غیبت حرام است، و ندیدم کسی آن را شرح کرده باشد.

و اینکه گفتیم در غیبتش باشد، اخراج موردی است که در حضورش باشد، بد گفتن به کسی در حضورش غیبت نیست، گرچه گناه است، اگر برای آزار او باشد، مگر

1- . کافی 2 / 356

اینکه برای پند و اندرز باشد، و اگر با گوشه زدن محقق شود بهتر است، و اگر بدش نیاید، غیبت حرام نیست، و چه بسا از نسبت فسق به او شاد شود و آن را کمال خود داند، اما اگر آنچه به او نسبت می دهند در او نباشد، تهمت است نه غیبت، و آن سخت تر است و باید آن عیب نقص شمرده شود، و از عیب های فراوان نباشد گرچه مخفی است، زیرا به ذکر آنها باکی نیست و بیشتر مردم هم آنها را نقص نمی دانند، چون شهرت دارند، ولی مورد اشکال است و احوط، ترک آن است؛ گرچه ظاهر کلمات اصحاب جواز است و اگر قصد بدگویی ندارد غیبت نیست، همچون ذکر عیب برای طبیب که علاج کند، یا برای حاکم که ترحم کند، یا به قصد نهی از منکر.

شهید ثانی نقل کرده: اما در اصطلاح غیبت دو تعریف دارد: اول که مشهوراست، ذکر انسان است در حال غیبتش، به چیزی که کراهت دارد نسبت به او دهند، از آن چیزهایی که نقصان شمرده می شود، و درعرف به قصد نقص وارد کردن و ذم باشد، با این قید اخیر که قصد انتقاص باشد از ذکر عیب برای طبیب، یا برای استدعای ترحم از سلطان در حق کور، مثلاً با ذکر نقصان او احتراز می شود، و ممکن است با قید کراهت نسبت به او از این قید اخیر بی نیاز شود. دومین تعریف، هشدار است بر آنچه که دوست ندارد به او نسبت بدهند؛ تا آخر همان تعریف گذشته. این دومی، اعم از اولی است، زیرا شامل مورد زبانی و اشاره و حکایت و غیر اینها می شود، و این أولی است به خاطر آنچه خواهد آمد، که غیبت منحصر در زبان نیست.

برای تایید تعریف مشهور، روایتی از پیامبر رسیده که فرمودند: آیا می دانید غیبت چیست؟ گفتند: الله و رسولش آگاه ترند. فرمود: اینکه تو برادرت را با آنچه کراهت دارد ذکر کنی. گفته شد: گرچه در او باشد آنچه من می گویم؟ فرمود: اگر باشد، او را غیبت کرده ای، و اگرنه به او بهتان زده ای.

حرمت غیبت فی الجمله اجماعی است و بلکه گناه کبیره است؛ زیرا بر آن تهدید به عذاب در قرآن و هم سنت وارد است، و خدا غیبت کننده را مانند مرده خوار شمرده و فرموده: «و لا یغتب بعضکم بعضا أ یحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا

فکرهتموه.»(1) {و بعضی از شما غیبت بعضی نکند آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید.}

و از جابر و ابی سعید خدری از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: بپرهیزید از غیبت، چرا که غیبت بدتر است از زنا، زیرا چه بسا زنا می کند و توبه می کند و خدا از او می پذیرد، اما خدا از غیبت کننده نمی گذرد تا غیبت شده از او بگذرد. و از انس روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شب معراج، مرا گذر دادند بر مردمی که خراش می دادند روی خود را با ناخن هاشان. گفتم: ای جبرئیل، اینها کیانند؟ گفت: کسانی که غیبت مردم را می کنند و آبروی آنها را می برند.

و از او است که: پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند و نام ربا را برد و آن را بزرگ شمرد و فرمود: یک درهم که کسی از ربا به دست بیاورد، نزد خدا خطایی است بزرگ تر از سی و شش زنا که انجام دهد، و رباترین رباها آبروی مسلمان است، و خدا وحی کرد به موسی بن عمران که غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که به بهشت می رود، و اگر نکند، اولین کسی است که به دوزخ می رود.

و روایت شده است: عیسی علیه السلام با حواریون به مردار سگی گذشتند و حواریون گفتند: «این چه بوی گندی دارد؟» آن حضرت فرمود: «چه دندان های سفیدی دارد!» و گویا آنها را از غیبت سگ هم بازمی داشت و آگهی می داد که بهترین چیز خلق خدا را باید ذکر کرد.

و در تفسیر قول خدا: «ویل لکل همزه لمزه.» {وای بر هر بدگوی عیبجویی.} گفته شده: «همزه» آن است که زیاد طعنه بزند به مردم، و «لمزه» آن است که گوشت مردم را می خورد. و یکی دیگر گفته: ما به مسلمانان گذشته برخوردیم که عبادت را در روزه و نماز نمی دیدند، بلکه در خودداری از آبروی مردم می دیدند.

و بدان که سبب سخت گیری در امر غیبت و بزرگ تر شمردنش از بسیاری گناهان، مفسده های کلی آن است که مخالف غرض حکیم سبحان است، به خلاف

1- . حجرات / 12

گناهان دیگر که مفسده جزیی در بر دارند. شرح آن این است که مقاصد عمده شرع، جمع کردن همه مردم است به یک هدف و به یک راه، و آن پیمودن راه خدا است با همه امر و نهی او، و آن فراهم نمی شود جز با همیاری و همدستی همه مردم، و متوقف است به همراهی و همدلی و الفت و مهربانی تا یکی شوند در طاعت مولای خود، که آن به کمال نمی رسد جز با نبودن کینه و حسد و مانند آن. غیبت از هم، کینه ساز و سینه سوز است و ضد هدف کلی شرع است و مفسده کلی دارد؛ از این رو، خدا و رسولش بسیار از آن منع کرده و بر آن تهدید نموده اند، و بالله التوفیق.

سپس در اقسام آن گفته: و چون فهمیدی مقصود از آن ذکر برادر تو است به آنچه بد دارد، اگر خبر شود، یا به او اعلام شود، یا بر آن تذکر داده شود، شامل چیزی که متعلق به نقصان بدنش یا نژادش یا خلقش یا کارش یا گفتارش یا دین و یا دنیایش و حتی جامه و خانه اش هم باشد، می شود. امام صادق در مصباح الشریعه به آن اشارت فرموده که غیبت وجوهی دارد و تحقق می پذیرد به ذکر عیبی در خُلق و فعل و معامله و مذهب و نادانی و مانند آن. درباره بدن؛ مثل اینکه بگویی کم بین است، یا لوچ است، یا یکچشم است، یا کچل است، یا کوتاه است، یا دراز است، یا سیاه است، یا دزد است، و هر صفتی که او از ذکر آن بدش می آید. اما در نسب: مثل اینکه بگویی پدرش فاسق است، یا خبیث است، یا خسیس، یا پنبه دوز، یا جولا، و مانند آن است که بدش می آید هر جور که باشد. اما در خُلق: به اینکه بگویی بدخو است، بخیل و یا متکبر است، یا جدال کننده، یا خشمگین، یا ترسو، یا ضعیف قلب، و مانند آن. اما در کارهای دینی: مانند اینکه بگویی دزد است، دروغگو است، شراب خوار است، خائن، ظالم و بی اعتنا به نماز است، رکوع و سجودش خوب نیست، پرهیز از نجاست ندارد، به والدینش نیکی نمی کند، و از غیبت و آبروریزی مردم باکی ندارد. اما در کار دنیوی او: مثل اینکه بگویی ادب ندارد، مردم را خوار می شمارد، هیچ کس را حق دار بر خود نمی داند، پرگو و پرخور و پرخواب است، در جای خود را نمی نشیند، و مانند آن. اما درباره جامه اش: اینکه بگویی آستینش گشاد است، دامنش دراز است، کثیف است، و مانند آن.

و بدان که غیبت تنها به زبان نیست و هر چه عیب را بفهماند، غیبت است، چه کنایه باشد و چه صریح، و چه اشاره و چشمک. هر چه دلالت کند بر عیبی که گفتن آن حرام است، غیبت است، چنان که در روایت عایشه آمده است: زنی نزد ما آمد و چون برگشت، با دستم به او اشاره کردم که: یعنی کوتاه قد است، و آن حضرت فرمود: «غیبت او را کردی.» و ادا درآوردن از کسی هم غیبت است و بلکه شدیدتر است، چون بهتر می فهماند؛ نامه نویسی هم غیبت است، چون نامه یکی از دو زبان است؛ و اگر مصنف کتابی نام شخص معلومی را ببرد و کلام او را نادرست شمارد، غیبت است، مگر در مقام بحث فقهی و استدلال علمی که باید به اندازه رفع حاجت باشد، و نقل قول از شخص معین نباشد. مثلاً اگر بگوید: «قومی چنین می گویند» غیبت نیست، اما اگر به وصف عامی بگوید که مخاطب از آن شخص خاصی را بفهمد، غیبت است، و اگرنه غیبت نیست. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را از کسی می دانست، می فرمود: چرا مردمی چنین و چنان کنند؟

و از بدترین غیبت ها، بدگویی اهل فضل خودنمایی است که بد دیگری را با تعبیری خودنما ادا می کند. چنان که نام کسی را نزد او می برند و او می گوید: خدا را سپاس که ما را به حب ریاست یا دنیاپرستی و وصف کذایی گرفتار نکرد. یا می گوید: پناه به خدا از بی شرمی یا از بی توفیقی. یا می گوید: از خدا خواهیم که ما را از این گونه حفظ کند. بنابراین، هر گونه تعبیری که گوشه داشته باشد به آن نامبرده، هم غیبت است و هم ریا و ادعای خلاص شدن از رذائل، و خود افتادن در بدترین آنها است.

و از این باب است که شخص در مقدمه غیبت، مدح او را می کند و می گوید: چه حال خوبی داشت فلانی که از عبادت کوتاهی نداشت، ولی دچار سستی شده و مثل ما شده که استقامت نداریم. او خودش را مذمت می کند در حالی که قصدش مذمت دیگری است و مدح خودش، همانند صالحان که خود را مذمت می کنند؛ در حالی که هم غیبت کرده، هم ریا، و هم خودستایی، و سه پلیدی را جمع کرده است و از نادانی گمان می برد که از نیکان خوددار از غیبت است. و شیطان با نادانان عالم نما که راه درست را نمی روند، همین گونه بازی می کند و به آنها می خندد.

و از این باب است که شخص بدگویی کسی را می کند و بعضی از حاضران متوجه نمی شوند. او می گوید: «سبحان الله، چه عجب است این!» تا غافل به او توجه کند و بفهمد؛ و نام خدا را وسیله اظهار خبث و باطل خود می کند و بر خدا هم منت می نهد که نامش را برده است.

و از آن جمله است که: «فلانی یا دوست ما چنین گرفتار شده، خدا توبه او و ما را بپذیرد.» و به زبان دعا و دلسوزی غیبت می کند، و خدا بر پلیدی درون و تباهی نهادش آگاه است و او متوجه نیست دچار گناهی شده بزرگ تر از آنچه مردم نادان آشکارا غیبت می کنند.

و از اقسام پنهان آن این است که شگفت زده به غیبت گوش می دهد تا غیبت کننده را تشویق به آن کند. مثلا می گوید: «تا کنون فلانی را با این وصف نشناخته بودم.» برای تصدیق او و درخواست بیشتر و گوش دادن و خاموش بودن هنگام استماع؛ با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: گوش گیرنده، خود دومین غیبت کننده است. و علی علیه السلام فرموده: شنونده غیبت، یکی از دو غیبت کن است. و مقصود حضرت، شنیدن با توجه و رضا است، نه بر وجه اتفاق که ناگاه به گوش بخورد؛ یا مقصود در صورت قدرت بر انکار آن است و اقدام نکند، و شرکت شنونده با گوینده به سبب رضایتش به آن است، و آلوده شدن خاطر هر دو به تصورات بدی که شایسته نیست، گرچه یکی گوینده است و دیگری پذیرنده، و هر کدام را ابزاری است: یکی را زبانی است که ترجمان نفس آلوده به کذب و حرام و تصمیم بر آن است، و دیگری را گوشی است که نفس از آن، این آثار را از سوء اختیار قبول می کند و آنها را با هم ترکیب می کند و آماده می کند که از جوهر آن همچون زهر عقرب ایجاد شود؛ به همین خاطر گفته اند: شنونده شریک گوینده است. و خبر پیش هم بر آن دلالت دارد.

و شنونده از گناه غیبت به در نمی شود، مگر آنکه با زبانش آن را انکار کند، و اگر می ترسد، با دلش، و اگر می تواند، برخیزد از مجلس غیبت، یا سخن دیگری به میان اندازد، و اگر انجام ندهد دچار غیبت می شود، و اگر زبانی بگوید: «ساکت شو!» و دلش آن را بخواهد، این نفاق است و گناه دیگری است که تا وقتی آن را از دل بد ندارد، از آن به در نمی شود.

و در روایت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که: هر کس در برابرش مؤمنی خوار شود و در حالی که توانایی دارد، یاری اش نکند، خدا او را در روز قیامت برابر مردم، خوار می کند.

و در روایت ابی درداء، رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس آبروی برادر مؤمنش را در غیاب او حفظ کند، بر خدا است که روز قیامت آبروی او را حفظ کند.

و در روایت دیگر فرمود: بر خدا است که او را از آتش دوزخ آزاد کند.

و صدوق روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس تفضل کند به برادر مؤمنش درباره غیبت او، که در مجلسی می شنود و آن را رد کند، خدا هزار باب شر را در دنیا و آخرت از او دور می کند؛ و اگر رد نکند در حالی که توانایی آن را دارد، هفتاد برابر گناه غیبت کننده بر او است.

و امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس در برابرش غیبت برادر مؤمنش شود و او را یاری و کمک بدهد، خدا او را در دنیا و آخرت یاری می کند؛ و اگر او را یاری نکند، و در حالی که توانایی دارد از او دفاع نکند، خدا او را در دنیا و آخرت پست می سازد.

سپس - قدس سره - در درمان غیبت گفته: بدان که همه اخلاق بد همانا با معجون علم و عمل درمان می شوند. درمان هر دردی با ضد سبب آن است. باید اول سبب غیبت را بررسی کنیم و آنگاه درمان زبان بستن از آن را شرح کنیم، بر وجهی که مناسب این اسباب باشد. پس می گوییم: همه اسباب غیبت که گفته اند، ده چیز است که امام صادق علیه السلام به طور کلی در روایت مصباح الشریعه به آنها آگاهی داده که فرموده: اصل غیبت ده نوع است: درمان خشم، همراهی با مردم، تصدیق خبر بدون وارسی، تهمت، سوء ظن، حسد، مسخره کردن، تعجب، خستگی، و زینت دادن، که ما به طور تفصیل آنها را شرح می کنیم:

1) به خاطر شفا از خشم بر کسی که به او غضب کرده، و هنگامی که غضبش برانگیخته می شود، با بدگویی از او شفا می گیرد؛ و اگر دینش از آن جلوگیری نکند،

بالطبع زبان بر آن سبقت می گیرد؛ و اگر هم دم فروبندد، کینه پیدا می کند و سبب دائمی برای بدگویی می شود. و غضب از انگیزه های عظیم غیبت کردن است.

2) همراهی با دیگران و دمسازی با دوستان هنگام خوش گذراندن با بدگویی مردم، تا مبادا از او دوری کنند، و این را خوشخویی به شمار می آورند. چه بسا رفقایش خشمگین می شوند و او هم برای خشم رفقا خشمگین می شود تا شریک خوشی و بدی آنها گردد، و با بدگویی کردن به همراه آنها به ذکر عیوب و بدی ها می پردازد.

3) اینکه شخصی پی ببرد که کسی زبان درازی می کند برای او و نزد بزرگی، و حال او را بد شرح کند، یا گواهی به زیان او بدهد و برای پیشگیری، بد او را بگوید تا گواهی اش را بی اعتبار کند. یا صادقانه شروع می کند به ذکر آنچه در او است تا بعد از آن او را تکذیب کند. بنابراین، کذب او با صدق اول رواج می یابد و بر آن استشهاد می کند و می گوید: من عادت به کذب ندارم و به شما خبر می دهم به کذا و کذا از أحوال او و همان طور که گفته، می باشد.

4) کار بدی به او نسبت می دهد و می خواهد خود را تبرئه کند و از کسی که آن را انجام داده نام می برد، و نباید نام کسی را ببرد، بلکه خود را تبرئه کند و غیرخودش را به آن نسبت ندهد؛ و چه بسا از اول او را به همکاری خود معرفی کند تا زمینه عذرخواهی خودش گردد.

5) برای مباهات، بد دیگری را می گوید تا خود را بالا ببرد. می گوید که فلانی نادان و نفهم است و کلامش ضعیف است، تا فضل خود را ثابت کند، که مبادا او را هم درجه او شمارند.

6) حسد به کسی که مردم به او احترام می کنند و دوستش دارند، تا مقام او را کوتاه کند و او را از چشم مردم بیندازد تا از احترام و ستایش او خودداری کنند؛ چون بر او گران است احترام مردم از او، و اینکه ستایش او را بشنود، و این همان خشم و کینه و حسد است که چه بسا با یار نیک و رفیق هم باشد.

7) برای بازی و شوخی و وقت گذرانی بد دیگری را می گوید تا مردم بخندند.

ص: 275

8) برای مسخره کردن دیگری و خوار شمردن او، که چه بسا در حضور او هم انجام می شود و سببش تکبر و خرد شمردن آن طرف است.

9) آنچه چه بسا خواص و اهل حذر از لغزش های زبان به آن دچار می شوند که از راه دلسوزی نسبت به آنچه گرفتار شده، می گوید: من در غم گرفتاری آن بیچاره ام. و او را نام می برد به آنچه بد دارد و غیبت می کند. البته غم و دلسوزی او خوب است، ولی ندانسته او را به شری کشانده است. او می تواند غمگین آن شخص باشد ولی نباید اسم او را ببرد و آن گرفتاری زشت را به او نسبت بدهد، و شیطان او را به آن کار وامی دارد تا ثواب دلسوزی اش را از میان ببرد.

10) خشم برای خدا او را به بدگویی از آدمی می کشاند که گناهی کرده، نه به حساب نهی از منکر که باید برای خصوص آن باشد، و خواص هم دچار این گونه غیبت می شوند، به گمان اینکه چون برای خدا است معذورند، و معذور نیستند.

مولف: بعضی این وجه اخیر را مخصوص افراد متدین دانسته و بر آن وجه دیگری افزوده اند که: برای دین اظهار تعجب کند، از انکار منکر و خطای در دین، و بگوید: چه تعجب کردم از آنچه از فلانی دیدم؛ در حالی که چه بسا راست بگوید و تعجب او از منکر باشد، ولی نباید نام آن شخص را ببرد تا غیبت کننده باشد. و از این باب است که کسی بگوید: عجب دارم از فلانی که چگونه دوست دارد کنیزش را که زشت است؟ یا چگونه برابر فلانی می نشیند که نادان است؟

سپس شهید (ره) گفته: چون اسباب غیبت را دانستی، بدان که راه درمان و نگهداری زبان از آن، دو راه دارد: یکی به طور اجمال و دوم به تفصیل؛ اما اول این است که بداند آن مایه خشم خدای تعالی است، چنانچه در اخبار گذشته شنیدی، و بداند که آن حسناتش را نابود می کند، زیرا در قیامت آنها را به شخص غیبت شده می دهند به عوض آبرویش که برده؛ و اگر حسنه نداشته باشد، گناهان او را به وی می دهند، و باز هم گرفتار خشم خدای تعالی است و در نظر او چون مرده خورنده است. و روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: آتش، حسنات بنده را زودتر از غیبت خشک نمی کند.

و همچنین سودش بدهد که درباره خود بیاندیشد و اگر در آن عیبی است، به آن بپردازد و یاد کند فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود: خوشا بر کسی که عیب خودش او را از عیب دیگران بازدارد. و باید شرم کند از اینکه عیبش را وانهد و به عیب دیگری بپردازد، بلکه شایسته است که بداند عجز دیگران در دوری از آن عیب از خودشان، مثل عجز او است، اگر آن عیب است.

این مورد متعلق است به عیبی که اختیاری است، و اگر نقص خلقت باشد، ذم او ذم خالق است، و ذم صنعت، ذم صانع است؛ و اگر در خود عیبی نیابد، شکر خدا کند و خود را به عیبی بزرگ تر آلوده نکند؛ و اگر انصاف دهد، بداند که بی عیب دانستن خود نادانی است و اعظم عیوب است و به سود او است که بداند که ناراحتی کسی به بدگوی او، چون ناراحتی او است به بدگویی دیگری، و چون خودش خوشش نمی آید که بدش را بگویند، نباید خوشش بیاید از آنچه دیگری بد می دارد.

و اما درمان تفصیلی آن است که سبب بدگویی خود را بنگرد و آن را درمان کند تا ریشه کن شود:

1) اما خشم، درمانش توجه به مذمت خشم و فضل و ثواب کظم غیظ است.

2) درمان دمسازی با یاران به این است که بدانی خدا به تو خشم می گیرد، و چگونه خشم او را در رضای مخلوق می جویی و می پسندی که دیگران را خشنود کنی و مولای خود را حقیر سازی؟ مگر اینکه خشمت برای خدا باشد و آن هم لازم ندارد که نام خشمگیر شده را ببری؛ بلکه باید باز هم برای خدا خشم کنی و بر رفیقانت که غیبت کردند خشم بگیری، زیرا با بدترین گناه خدایت را نافرمانی کرده اند.

3) خودستایی همراه با نسبت جنایت به دیگری، در آنجا که نام بردن او لازم نیست، درمانش این است که بفهمی دشمنی خدا سخت تر است از دشمنی مخلوق، و با غیبت یقیناً به خشم خدا دچار شده ای و نمی دانی مردم از تو خشنود می شوند یا نه؟ یا می پنداری خود را در دنیا خلاص کرده ای، در حالی که در آخرت هلاک شده ای و حقیقتاً حسناتت را از بین برده ای؛ و مذمت خدا نقد است و امید به خشنودی خلق، نسیه است، و این نهایت نادانی و بدبختی است.

ص: 277

4) و اما عذر آوردن به اینکه اگر من حرام خورم فلانی هم خورده، و مانند آن، نادانی محض است؛ زیرا پیروی از کسی که اقتدای به او جایز نیست را عذر آورده ای و کسی که مخالفت امر خدا را می کند، مقتدا واقع نمی شود، می خواهد هر کاری بکند؛ و آنچه را که ذکر کردی غیبت او است و عذر بدتر از گناه آورده ای و از نفهمی، بین دو گناه جمع کرده ای.

5) مباهات و افتخار: خوب است بدانی با آنچه گفتی، فضل خود را نزد خدا از بین بردی و در نظر مردم هم آن را در خطر انداختی؛ چون بینند به مردم بدمی گویی، چه بسا عقیده شان از تو به کلی برگردد. آنچه به یقین نزد خدا داری را به آنچه خلق دارند، فروختی، و اگر هم از خلق چیزی به کف آوری، برایت به درگاه خدا سودی ندارد.

6) غیبت برای حسد، جمع میان دو عذاب است؛ چرا که تو حسد کردی برای نعمت دنیا و با حسد در دنیا عذاب می کشی، و به آن قانع نیستی، تا اینکه عذاب آخرت را به آن اضافه کردی؛ در دنیا زیانکار بودی، در آخرت هم زیانکار شدی؛ تو آزار محسودت را خواستی، ولی آن به خودت برگشت.

7) و اما مسخره کردن: خواستی دیگری را نزد مردم رسوا کنی، با رسوا کردن خود نزد خدا و فرشته ها و انبیاء. اگر بیندیشی در افسوس و شرم و رسوایی ات در روزی که گناهان او را بر دوشت می گذارند و تو را به دوزخ می رانند، به هراس می افتی از رسوا کردن او. اگر حال خود را بدانی، سزاوارتری که او به تو بخندد، زیرا تو او را نزد شمار کمی رسوا کردی و خود را آماده کردی که روز قیامت برابر همه مردم دستت را بگیرد و زیر بار گناهانش، تو را چون الاغ به دوزخ براند، و تو را مسخره کند، و به یاری خدا از رسوایی تو شاد گردد که انتقام خود را از تو کشیده است.

8) اما دلسوزی بر گناه او خوب است، ولی شیطان به تو حسد برده و تو را گویا کرده به آنچه حسناتت را به سوی او منتقل می کند که بیش از ثواب دلسوزی تو است و جبران گناه او می شود؛ و او مرحوم می گردد و تو رانده می شوی که ثوابت بیهوده شده و حسناتت کم شده اند. همچنین خشم برای خدا باعث غیبت نباید باشد و شیطان آن را محبوب تو کرده تا ثواب خشمت را از میان ببرد و دچار خشم خدا شوی، برای

غیبت. خلاصه اینکه: درمان همه اینها معرفت است و تحقیق درباره اموری که ابواب ایمانند، و هر کس ایمانش به این امور احاطه دارد، به ناچار از غیبت خودداری می کند.

سپس شهید - رحمه الله - موارد جواز غیبت را در ده مورد برشمرده است:

1) درباره ظلم و ستم: زیرا کسی که یک قاضی را به ظلم و خیانت و رشوه گیری نام ببرد، غیبت کننده و گنهکاراست، اما کسی که از قاضی ستم کشیده می تواند نزد کسی که نمی تواند جز به وسیله او به حق خود برسد شکایت از ظلم او کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: صاحب حق می تواند حرف بزند. و فرموده: پس انداختن بدهی از طرف توانگر ستم است. و فرموده: عقب انداختن بدهی به وسیله شخص دارا، آبرو و عقوبتش را حلال می کند.

2) برای کمک به دگرگونی منکر و جلوگیری از گناه: به شرط اینکه قصدت درست باشد، وگرنه حرام است.

3) برای فتوی گرفتن: که به مفتی بگوید: ظلم کردند به من پدرم یا برادرم، و از چه راهی می توانم خلاص شوم؟ و بهتر این است که به طور کنایه بگوید: چه می گویی درباره مردی که پدرش یا برادرش به او ستم کرده اند؟ و روایت است که هند به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: ابی سفیان مرد بخیلی است و نفقه ای را که برای خودم و فرزندم کافی است، به من نمی دهد؛ آیا بردارم از او در حالی که نمی داند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به اندازه متعارف، به اندازه خودت و فرزندت بردار؛ و بخل او را نام برد و آن حضرت منعش نکرد، چون قصد فتوی گرفتن داشت.

مولف: احوط این است که نام نبرد، زیرا خبر از سنی ها رسیده، و امکان دارد که منع نکردن به سبب فسق و نفاق او بوده باشد.

4) برای برحذر داشتن مسلمان از شر و خطر و نصیحت به مشورت خواه: اگر فقیه نمایی را دیدی که نااهل است، روا است که مردم را آگاه کنی به نااهلی او، و خطر پیروی از او را گوشزد کنی؛ و اگر دیدی کسی با فاسقی عادل نما معاشرت دارد و می ترسی که در خلاف شرع بیفتد، روا است که

او را از فسق وی آگاه کنی تا مبادا بدعت و فسق از او به دیگران نفوذ کند، و چه بسا در اینجا شیطان شخص را گول بزند

ص: 279

و حسد را به جای خیرخواهی مسلمان جا بزند. اگر دیدی کسی ندانسته مملوک معیوبی را می خرد، روا است که به او یادآوری کنی؛ پس همانا در سکوت تو ضرری است برای مشتری، و در ذکر تو ضرری برای عبد است، لکن مشتری أولی به مراعات است و به اندازه رفع ضرر خریدار بس کن. در آگاهی به عیب زناشویی نیز، آنچه را که به شرکت و مضاربه و سفر خلل وارد می آورد مگو؛ بلکه در هر امری آنچه را که به آن مربوط است بگو و از آن فراتر مرو، به شرط اینکه قصد نصیحت داشته باشی نه آبروریزی. اگر به مجرد اینکه بگویی این ازدواج برایت صلاح نیست, او آن را ترک می کند، واجب است اکتفاء به آن، و اگر بداند نیاز دارد که عیب را فاش کند، این کار روا است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نگرانید از معرفی فاسق تا مردم او را بشناسند؟ هر فسقی دارد به مردم بگویید تا از او حذر کنند.

و به فاطمه دختر قیس که درباره خواستگارهاش با آن حضرت مشورت می کرد فرمود: معاویه دزدی است ندار، اما ابوجهم عصا را از دوشش وانمی گذارد. (یعنی پیوسته کتک می زند.)

5) درباره جرح و تعدیل شاهد و راوی اخبار: از این رو علما کتاب های شرح حال رجال نوشتند و آنها را دو دسته کردند: موثقین و مردودین؛ و اسباب رد را هم غالبا شرح کردند. اینجا هم باید قصد اخلاص در خیرخواهی داشته باشد. مثلاً قصد حفظ اموال مسلمانان، یا قصد ضبط سنت و اخبار احکام را داشته باشد، و از راه دشمنی و تعصب نباشد. او نباید عیب دیگری را که به شهادت و روایت مربوط نیست بگوید, مثل اینکه او زاده لعان است، مگر اینکه متظاهر به فسق و معصیت باشد, چنانچه خواهد آمد.

6) اینکه آشکارا آن فسق را انجام دهد و روگردان نباشد از اینکه این کار را از او نقل کنند. رسول الله فرمود: هر کس جلباب حیا را از چهره اش بیندازد، غیبت ندارد.

و ظاهر این خبر جواز غیبت او است، اگرچه از ذکر آن گناه

استنکاف کند. در جواز غیبت مطلق فاسق، احتمالی است که ناشی از این روایت است، و فاسق غیبت ندارد.

ص: 280

و رد می شود، یا به خاطر منع اصل حدیث, یا به حمل آن بر فاسق خاص، یا به حمل آن بر نهی، اگرچه به صورت اخبار آمده، و این وجه بهتر است، مگر اینکه غرض دینی به آن تعلق بگیرد و قصد صحیحی باشد که به غیبت شده برگردد، به اینکه به خاطر آن امید داشته باشد از گناهش برگردد، که ملحق به «باب نهی از منکر» می شود.

7) آنکه به عیبی معروف شده باشد، تا جایی که نام او گردیده باشد، که ذکرش عیب گویی نیست؛ مانند اعرج و اعمش در ذکر راویان حدیث، و آنچه مانند آن است. گاهی علما آن را برای ضرورت تعریف نقل می کنند، و به دلیل آنکه به گونه ای گردیده که صاحبش اگر ازآن آگاه شود بعد از آنکه به آن مشهور شده، از آن بدش نمی آید. حق این است که آنچه علمای قابل اعتماد در این مورد ذکر کرده اند، می توان به حکایت آنان تکیه کرد، اما آنچه از زنده ها ذکر می کنند، مشروط است به علم به رضایت شخصی که به او نسبت داده می شود، به دلیل عموم نهی ای که وارد شده، و در این صورت از اینکه غیبت باشد خارج می گردد. در هر حال، اگر بتوان برای این صفات معادلی پیدا کرد و بتوان با عبارات دیگری آنان را شناخت، آن أولی است. به همین دلیل به کور، روشن دل می گویند تا از اسمی که نقص است عدول کنند.

8) ذکر هرزگی کسی که حد یا تعزیر دارد: به شرط آنکه به صورت شهادت فقط در محضر فاعل آن، یا در غیبت او باشد، در غیر این مورد جایز نیست، مگر آنکه وجه دیگری داشته باشد.

9) گفته شده اگر دو نفر از شخصی گناهی ببینند و یکی از آنها غیبت او را به دیگری بکند این مورد جایز است، چون به سامع اطلاع جدیدی نداده، گرچه ترکش اولی است، به ویژه اگر با احتمال فراموشی طرف باشد.

10) چون بشنود کسی غیبت دیگری را می کند و نمی داند آن کسی که درباره او گفتگو شده از مستحقین غیبت است یا نه: گفته شده نهی گوینده واجب نیست، چون احتمال دارد غیبت شده مستحق باشد. می توان تا وقتی فسادش معلوم نشده فعل قائل را حمل بر صحت کرد، چرا که رد گوینده هم بی احترامی به او است و آن هم حرام است. أولی این است که به آن توجه دهد تا اینکه راه خروج از آن محقق شود، به علت

عموم ادله و ترک تفصیل در آن، و آن دلیل اراده عموم است تا اینکه به جهل نیفتد؛ و برای اینکه اگر آن تمام باشد در مورد کسی که می داند سامع او را مستحق غیبت نمی داند، جاری است، چون ممکن است غیبت کننده از چیزی اطلاع داشته باشد که موجب حلیتِ غیبتِ غیبت شده است، و آن موجب از بین رفتن قاعده نهی از غیبت است و این فرد استثناء شده از جهت شنیدن غیبت، که قبلاً نقل شد آن یکی از دو غیبت کننده است. خلاصه اینکه تحرز از آن بدون وجهی که در انجامش راجح باشد، چه برسد به اینکه مباح باشد، اولی است؛ برای اینکه نفس به اخلاق فاضله متخلق می شود و آن را اطلاق نهی تایید می کند، در آنچه از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت که: آیا می دانید غیبت چیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: «اینکه برادرت را به آنچه دوست ندارد یاد کنی.» اما با وجود رجحان آن، مثل رد بدعت گذار و زجر فساق و نفرت از آنان و هشدار از تبعیت آنان، به وجوب وصف می شود، و تکیه گاه در همه اینها قصد و نیت است. انسان بیدار از ملاحظه مقصدش و اصلاح آن غافل نیست و الله توفیق دهنده است.

و فرزند سعید سدید فاضل محقق مدقق او، شیخ حسن نور الله ضریحه (صاحب معالم) در جواب سؤالی که یکی از سادات معظم پرسیده بود، گفته است: در سوالاتت نظر کردم ای مولی جلیل فاضل و سید سعید ماجد! و جواب را نوشتم، به حسب آنچه مجال بود، وامیدوارم ان شاء الله مطابق مقتضی حال باشد. تو - أیدک الله - با عنایت خدا، که خدا من را و شما را در طاعتش موفق کند، پرسیدی از حرمت غیبت و مانند آن، از سخن چینی و بدبینی، که مخصوص به مؤمن است یا شامل هر مسلمانی است؟ و اشاره کردی به ظاهر اختلافی که در ظاهر کلام پدرم (قده) می باشد، که گفته در دیباچه رساله اش و همانندشان از مسلمانان، که دلالت بر عموم دارد و در روضه تصریح کرده به اینکه حکم مخصوص به مؤمن است.

جواب: شکی نیست که حرمت غیبت مخصوص معتقد به حق است، و این حکم شامل اهل ضلال نیست، اما آیه (12. الحجرات) خطاب رودررو با مؤمنان است، که غیبت هم را نکنند، با ذکر علتش که نیاز دارد به برادری دینی میان غیبت کننده و غیبت شده و شامل غیر مؤمن نمی شود؛ اما در اخباری که در این باره از طریق اهل بیت

رسیده، حکم روی مؤمن یا برادر است و مراد برادر دینی میان غیبت کننده و غیبت شده است و شامل غیر مؤمن نمی شود. در اخباری هم سب اهل ضلال و هم آبروریزی آنها تصریح شده است. در روایت شیخ کلینی آمده است از امام صادق علیه السلام، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون پس از من اهل شک و بدعت گزاران را دیدید، از آنها بیزاری بجویید و بسیار دشنامشان بدهید و آبرویشان را ببرید و تو دهنشان بزنید تا سرکشی نکنند به فساد در اسلام، و مردم از آنها حذر کنند و از بدعت هاشان نیاموزند، تا به خاطر آن خدا برایتان حسنه ها بنویسد و در آخرت درجه ها بالا ببرد.

و عبارت پدرم در دیباچه نامه اش مخالف با عبارت کتاب روضه نیست. کلمه «مِن» در عبارت «من المسلمین» تبعیضیه است، نه برای تبیین، و غیر مؤمن از امثال آن نیست.

و شایسته است که دانسته شود ظاهر گروهی از اخبار ما این است که مقصود از ایمان در زبان ائمه ما علیه السلام، بیش از صرف اعتقاد به حق است، و لازمه اش این است که حرمت غیبت شامل همه معتقدان به حق هم نیست. در روایت صحیح کلینی آمده است از امام باقر علیه السلام که فرمود: همانا مؤمن کسی است که چون خوشش بیاید، خوشی او را به گناه و باطل نکشاند؛ و چون خشم بگیرد، خشمش او را از قول حق به در نبرد؛ و چون قدرت یافت، قدرتش او را به تجاوز به ناحق نکشاند.

و در روایت حسن، از امام صادق علیه السلام آورده است: «ما کسی را مؤمن نمی دانیم، تا پیرو و متعبد به همه امر ما باشد، و آگاه باش که پارسایی و ورع جزو پیروی امر ما است؛ خود را به آن آرایش کنید تا خدا شما را رحمت کناد؛ و دشمنان ما را به رنج اندازید تا خدا شما را نشاط دهد.» و در روایت صحیح از سلیمان بن خالد، که امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ای سلیمان! می دانی مسلمان کیست؟ گفتم: قربانت گردم، تو داناتری. فرمود: هر کس که مسلمان ها از زبان و از دستش سالم بمانند. سپس فرمود: و آیا می دانی مؤمن کیست؟ گفتم: تو داناتری. فرمود: آن کس که مؤمنان او را بر جان و مالشان امین سازند.» و از ابی خالد است، از امام صادق علیه

السلام که فرمود: هر کس اعتراف دارد به دین خدا، مسلمان است، و هر کس عمل کند به امر خدا، مؤمن است.

سپس برخی اخبار را که درباره ایمان و صفات مؤمن نقل شد، یاد کرده و گفته: و باز هم در بعضی اخبار، حرمت غیبت مشروط به اموری بیش از اعتقاد به حق است. یکی حدیث ابن ابی یعفور است که در معنی عدالتی که با آن گواهی پذیرفته است می باشد و آن طولانی است و در بسیاری از جاهای حدیث کتب اصحاب ما ذکر شده است. دیگری حدیث کلینی است با سند سابقش، تا امام صادق علیه السلام که فرمود: هر کس با مردم کار کند و به آنها ستم نکند، و گفتگو کند و دروغ نگوید به آنها، و وعده شان دهد و از آن تخلف نکند، از آنها است که غیبتش حرام و مردانگی اش کامل است، و عدالتش روشن، و برادری با او واجب است.

و با ملاحظه این اخبار، روشن است که منع از غیبت همه مردم - که شهید اول در قواعدش به آن میل کرده، و هم شهید دوم در رساله خود - وجهی ندارد، زیرا اختصاص این به موضوع دیگر روشن تر از این است که شرح شود. اما آن روایات که پدرم - قدس سره - در رساله خود آورده و دلالت بر عموم دارند، همه از اخبار عامه اند و دلیل اثبات حکم شرعی نمی شوند. ایراد آنها در زمینه بیم دادن است و در آن مسامحه روا می دارند، و پیش از او غزالی هم آنها را آورده و ذکر آنها را برایشان آسان کرده است، وگرنه به رنج جمع آوری نمی ارزند؛ خصوصاً اینکه سنی ها برای جعل این اخبار داعی داشتند، زیرا به سبب فراوانی عیوب ائمه آنان و نقصان رئیس هایشان، نیاز داشته اند که جلوی نشر آنها را بگیرند تا مردم از آنها روگردان نشوند.

و خلاصه: گرچه فاش کردن عیب مردم خطر و ضرر دارد، جلوگیری از آن هم برای گنهکاران پناهی است که بی ضرر نیست؛ و باید حرمت غیبت مخصوص مواردی باشد که معتبر باشد و موافق اخبار آن باشد، و حکم به جواز آن در موارد مشهوره، گواه است به آنچه گفتیم، زیرا مبنی بر اعتبار است و آن هم می تواند کم و بیش شود.

و سید فضل الله بن علی حسنی در شرح کتاب الشهاب که در بر دارنده اخبار پیغمبر راجع به حکم و آداب است، شرح خوبی دارد، در تفسیر قول آن حضرت صلی الله علیه و آله که: «فاسق غیبت ندارد.» که مؤید گفته ما است، و گفته: غیبت، شرح

ص: 284

چیز ناپیدا بدون حاجت به ذکرش است. آنگاه گفته است: بدگویی فاسق غیبت نیست، مگر اینکه توبه کرده باشد، و اگر اصرار به فسق دارد، غیبت نیست، چرا که او آشکارا هم آن را می کند، و اخبار ما و کلام بعضی از اهل لغت هم بر آن گواه است. جوهری گفته: پشت سر انسان مستور است، و در روایت ازرق آمده: عیبی است که مردم آن را ندانسته اند. و در روایت ابن سیابه آمده: آنچه خدا بر او پوشیده است.

و حاصل اینکه: غیبت، آبروریزی است و مخصوص عیب نهان است که معصیت او اثری در دیگری ندارد و احتمال دارد در حالتی باشد که اصرار بر آن ندارد. اگر گناه صغیره باشد، با توبه، و اگر کبیره است، با امید به آن پیش از اشتهار، در صورتی که مصلحتی در ذکر آن نباشد؛ مانند اینکه برای سرکوفت به او و برای انزجارش از آن کار بد با قصد خالص باشد، و ادله با آن منافات ندارد و جای توقف نیست. چون حکم غیبت غیر مؤمن دانسته شد، حکم سخن چینی و هم بدبینی و مانند آن روشن تر است، زیرا محذور سخن چینی، دوری و دشمنی است و آن نسبت به غیرمؤمن تحصیل حاصل است. و در مورد سوءظن هم قریب به همین کلام را آورده است.

سپس درباره غیبتی که قذف (نسبت زنا و نحو آن) در آن باشد با آنچه نباشد، پرسیدی که آیا فرقی دارد یا نه؟ و جواب اینکه: قذف جدا است، زیرا احکام مخصوصی دارد که در فقه شرح شده است.

و پرسیدی در مورد روایتی که پدرم در رساله خود از گفتگوی عیسی علیه السلام با حواریون درباره سگ مرده آورده، که گفتند: چه بوی گندی دارد این سگ! و عیسی علیه السلام فرمود: چه دندان های سفیدی دارد! و این دلالت دارد که غیبت حیوانات هم حرام است. و پرسیدی: چه فرق دارند با جمادات با اینکه علت حکم این است، و ذکر خلق خدا جز به خوبی شایسته نیست که اقتضا دارد فرقی نباشد.

و جواب اینکه: لازمه سخن آن حضرت این نیست که سخن حواریون غیبت باشد، بلکه چون گند مردار با طبع آنان ناسازگار بود، و آنها نظر به اینکه کار خدا است اظهار انکار کردند، آن حضرت اشاره به فعل سازگار طبع آنها کرد و فرمود: به آن، شُکر، و به آن دیگری صبر کنند. و گویا سخن آنان دلالت بر بی صبری یا بی توجهی به حقیقت امر داشته و آن حضرت آنها را متوجه سفیدی دندان کرد و آن را برابر آن

ناسازگار نهاد که صارف آنها باشد، و این معنای لطیفی است که از کلام برای من روشن شد و اگر روایت درست باشد، به این معنا تفسیر می شود، ولی آن در کتب عامه حکایت شده است.

و شهید (ره) در قواعدش می گوید: غیبت حرام است، به نص قرآن و اخبار، و آن دو قسم دارد: ظاهر، که معلوم است، و نهان، که فراوان است. چنان که در کنایه مثلاً می گوید: من به مجلس حاکمان نمی روم و مال یتیمان نمی خورم، و گوشه می زند به کسی که این کار می کند. یا می گوید: حمد خدا را که ما را از چنان خلافی برکنار داشت، و ایما و اشاره به نقص شخص جزو غیبت نهان است، اگرچه حاضر باشد. همچنین اگر بگوید: اگر چنین کرده بود خوب بود، یا اگر چنین نکرده بود خوب بود. و از آن است تذکر عیب کسی که غیبت او جائز است، تا عیب کسی را که جائز نیست نشان بدهد، اما تصور نقص دیگران تا وقتی که چیزی از آن نگوید، غیبت نیست، زیرا خدای تعالی حدیث نفس را عفو کرده است. و از نوع نهان ترش این است که خود را مذمت کند به روشی که نیکو نیست، یا اصلاً متصف به آن عیب نیست، تا به عیب دیگری آگهی دهد.

در هفت جا غیبت جائز است:

1) درباره آن کسی که استحقاق بدگویی را دارد، همچون کافر یا فاسقی که آشکارا فسق می کند، که همان فسق آشکار او را بگویند نه غیر آن را. بعضی از فقها از بدگویی به فاسق منع کرده اند و برای قذف آنان تعزیر را واجب دانسته اند، و اصحاب جواز آن را روایت کرده اند. علامه گفته: حدیث «لا غیبه لفاسق یا فی فاسق.» اصل و مدرکی ندارد. من می گویم: اگر صحیح باشد معنی آن نهی از غیبت است، اما کسی که به فسق خوشمزگی کند، یا در گفتارش یا اشعارش از آن بهره بگیرد، حکایت گفتار او جائز است.

2) شکایت از ظالم در محاکم و نزد دافع ظلم.

3) در نصیحت مشورت خواه.

4) در جرح و تعدیل شاهد محاکم و راوی حدیث.

5) بدگویی از بدعت گزاران و نوشته ها و آراء گمراه کننده آنان، و به همان اندازه بس کند. علامه گفته: هر کدام از آنها بمیرد و پیروی نداشته باشد که او را بزرگ شمارد، و نوشته ای از او نمانده که بخوانند، وآنچه مایه فساد برای دیگری است ندارد، بهتر است که در پوشش خدایی بماند و عیبش را نگویند، و حسابش با خدای عزوجل باشد. علی علیه السلام فرموده: نیکی مرده هاتان را بگویید.

و در خبر دیگر آمده است: درباره مرده هاتان جز خوبی نگویید.

6) اگر به تعداد افرادی که حد یا تعزیر برای انجام کار خلاف برایشان ثابت شده آگاه باشند، جائز است آن را نزد قاضی، با حضور مرتکب یا بدون حضور او گواهی دهند.

7) گفته شده: اگر دو کس با هم گناه کسی را ببینند و یکی از آن دو برای دیگری در پشت سر او آن را ذکر کند، جائز است، زیرا در شنونده اثری نمی کند، ولی بهتر اجتناب از آن است، زیرا غیبت بر آن صادق است، چون ذکر او است به آنچه که اگر حاضر بود از آن کراهت داشت، و چه بسا که دیگری فراموش کرده، یا اتفاقا سبب شهرت آن عمل گردد.

و شیخ بهائی گفته: غیبت در ده مورد جائز است: گواهی، نهی از منکر، شکایت از ظلم، نصیحت مشورت خواه، جرح گواه و راوی حدیث، برتری دادن عالم و صنعتگر بر یکدیگر، غیبت متظاهر به فسق (به قولی: به شرط اینکه بدش نیاید)، و ذکر وصف بد کسی که به آن شهرت یافته و شناخته شده، همچون اعور و اعرج، (یکچشم و شل) به شرط آنکه قصد حقیر شمردن و نکوهش نداشته باشد، و در برابر کسی که آن را می داند بگوید، و دیگری نشنود، بنا بر قولی؛ وآگاهی دادن به خطا در مسائل علمیه و مانند آن، به قصد اینکه دیگری را به دنبال خود نکشاند.

مولف: سخن را در این باب به درازا کشاندم، چرا که نیاز بیشتر به تحقیق دارد و از جانب علما افراط و تفریط درباره آن شده است، و خدا توفیقده خیر و ثواب است.

2. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس درباره مؤمنی آن را بگوید که چشم هایش دیده و دو گوشش شنیده، او است از آنها که خدای عزوجل درباره اش

فرموده: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم»(1) {کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود. }(2)

توضیح: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه»: به قول طبرسی: یعنی فاش شود زنا و زشتی ها. «فی الذین آمنوا.»، {در اهل ایمان} که به آنها نسبت دهد و قذفشان کنند. «لهم عذاب ألیم فی الدنیا.»، {عذاب دردناک دارند در دنیا.} به اقامه حد بر آنها. و «و الآخره»، {در آخرت} به عذاب آتش.

مولف: مقصود این است که مورد آیه تنها بهتان نیست، بلکه شامل آنجا هم هست که آن را دیده و شنیده که حد و تعزیر لازم می شود، که ذکرش جائز نیست مگر برای گواهی نزد قاضی برای اقامه حد. و فرموده: «فی الذین.» زیرا که آیه شامل بهتان و ذکر عیب در حضور او می شود و کسی که شیوع آن را دوست دارد، اگرچه آن را ذکر نکند و کسی که بشنود و به آن راضی باشد، در همه آنها به عذاب تهدید گردیده است.

3. کافی: داود بن سرحان گفت: از امام صادق علیه السلام درباره غیبت پرسیدم ؟ فرمود: این است که بگویی درباره برادر خود در دین، آنچه را که نکرده، و فاش کنی بر او امری را که خدا بر او پوشیده و حدش بر او اقامه نشده است.(3)

توضیح: «هو أن تقول»: ضمیر غیبت مذکر آمده، به دلیل تأویل اغتیاب، یا به اعتبار خبر، با اینکه آن مصدر برای «أخیک» است. «فی دینه» ظرف است، یا «صفه» برای «أخیک» است، یعنی برادر دینی، و برای احتراز از کافر و مخالف مذهب است، چنانچه نقل شد. یا اینکه متعلق به قول است، یعنی آن گفته، طعنه زدن به دینش باشد که کفر یا گناه را به او نسبت دهی. و دلالت دارد که غیبت، بهتان را هم فرا می گیرد و این اصطلاح دیگری برای غیبت است. به معنی اول، چه بسا مراد از آنچه نکرده، عیبی

1- . نور/ 24
2- . کافی 2 :357
3- . کافی 2 : 357

است که به اختیار او نیست و کار خدا است، همچون عیب در بدن هنگامی که نهان باشد. و دومی راجع به گناهان است و اصطلاح دیگری نیست.

و چه بسا مقصود از دین، بنا بر وجه دوم، خواری او باشد، که یکی از معانی آن است. «فی» بنا بر تعلیل است، یعنی برای خوار کردن او. «به او کاری را که نکرده نسبت بدهید»: یعنی به اختیار او نبوده، همچون بیماری و فقر و مانند آن. «لم یقم»: بناء بر مفعول، از باب إفعال است؛ یعنی حاکم شرعی بر او اقامه حد نکرده، یا الله بر او اقامه نکرده، یعنی بر او حدی در کتاب و سنت مقرر نکرده؛ یا بناء بر فاعل از باب نصر است. و ضمیر «علیه» به «أخ» برمی گردد. و ضمیر «فیه» به «أمر» برمی گردد. جمله صفت بعد از صفت، یا حال بعد از حال، برای أمر است و دلالت دارد که ذکر عیب و گناه مشهور، غیبت نیست، و با اصرار بر آن، شکی نیست، ولی پس از توبه، ذکرش نزد کسی که نمی داند، مشکل است، و احوط، ترک آن است. همچنین پس از حد خوردن با توبه هم، احوط ترک است؛ بلکه بدون توبه هم باید ترک شود، زیرا حد خودش توبه است. به همین علت، نهی از ذکر آن به بدی روایت شده و حمل آن به گواهی برای اقامه حد، بعید است چنانچه گمان شده است.

4. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پرسش شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که کفاره غیبت چیست؟ فرمود: هر گاه آن را به یاد بیاوری، آمرزش خواهی است برای کسی که غیبت او را کرده ای.(1)

توضیح: «هر زمانی که آن را به یاد بیاوری»: یعنی آن مرد را به غیبت، یا هر وقت آن غیبت را به یاد بیاوری. در بعضی نسخ آمره «همچنان که یادش را کردی» آمده، و حمل می شود که آن بعد از توبه است، و ظاهرش این است که طلب حلالیت از غیبت شده واجب نیست. جمعی هم قائل به آن شده اند و بلکه از آن منع کرده اند، ولی شکی نیست که جلب حلالیت اگر مایه اهانت بیشتری نباشد و فتنه بر پا نکند، اولی و احوط است، به ویژه اگر خبر غیبت به او رسیده باشد. می شود این خبر را تفسیر کرد به آنجا که خبر به او نرسیده، تا جمع بین اخبار شود، و مؤید آن است خبر مصباح الشریعه

1- . کافی 2 : 357

از امام صادق علیه السلام که: «اگر غیبت کردی و خبرش به غیبت شده رسید، راهی نمی ماند جز حلالیت خواستن از او، و اگر به او نرسیده، برایش آمرزش بخواه.» و صدوق در خصال و علل روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: غیبت بدتر از زنا است. گفته شد: چرا یا رسول الله؟ فرمود: آن کسی که زنا کرده توبه می کند و خدا می پذیرد، اما غیبت کننده توبه می کند و خدا نمی پذیرد، تا هنگامی که غیبت شده او را حلال کند.

و گفته شده: همان استغفار بس است و نیاز به حلالیت ندارد؛ و چه بسا دلیلش را روایت پیغمبر آورده اند که فرمود: کفاره آن کسی که غیبت کرده، استغفار برای او است.

مجاهد گفته: کفاره خوردن گوشت برادرت، ستایش و دعای خیر برای او است. پرسیده شد: درباره توبه از غیبت؟ گفت: می روی نزد غیبت شده و می گویی دروغ گفتم درباره تو و ستم کردم و بد کردم؛ اگر می خواهی حقت را بگیر، و اگر می خواهی درگذر. و اینکه گفته اند آبرو عوض ندارد و بنابراین طلب حلالیت از آن لازم نیست به خلاف مال، بی وجه است، زیرا در آبرو حد قذف واجب شده و به مطالبه ثابت می شود.

و محقق طوسی (قده) در تجرید، در ضمن شرائط توبه گفته: عذرخواهی از غیبت شده واجب است، اگر خبرش به او رسیده باشد. علامه در شرحش گفته: اگر غیبت به او رسیده عذرخواهی لازم است، زیرا زیان روحی به او رسانده و باید با عذرخواهی و پشیمانی جبران کند؛ و اگر نرسیده، نه عذرخواهی دارد و نه طلب حلالیت، چون دردی به وی وارد نکرده. در هر صورت، پشیمانی به درگاه خدا واجب است، چون خلاف نهی او را کرده و عزم بر ترک هم باید داشت. و در شرح جدید افزوده است: در صورت اول، تفصیل مضمون غیبت لازم نیست، مگر آنکه بیشتر از آنچه گفته به او رسیده باشد.

و شهید ثانی (قده) گفته: غیبت کننده باید پشیمان شود و توبه کند و بر کارش افسوس بخورد تا حق خدا را ادا کند، و از غیبت شده هم حلالیت طلبد تا حلالش کند و از مظلمه او به در آید. خوب است هنگام حلالیت خواستن غمگین و افسوس خورده و پشیمان از کارش باشد و ریا کاری نکند که از دل پشیمان نباشد و گناه دیگری هم

افزوده کند. و درباره کفاره آن، دو حدیث است: یکی فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله که: کفاره کسی که غیبتش را کرده ای، آمرزش خواستن برای او است. و دومین حدیث اینکه فرمود: هر کس بدهکار در آبرو یا مال است باید حلالیت بخواهد، پیش از آن که روزی آید که در آن پول نقره یا طلا نباشد و از حسناتش دریافت شود؛ و اگر حسنات ندارد، از گناهان بستانکارش بر گناه او افزوده شود.

و می شود برای جمع بین این اخبار، اخبار استغفار به کسی تفسیر شود که خبرش به غیبت شده نرسیده، که خوب است به همان دعا و استغفار بسنده کند، زیرا طلب حلالیت فتنه انگیز و کینه افروز است، و اگر هم دسترسی به او نیست، مثلاً مرده یا غائب است، در حکم آن است. اخبار طلب حلالیت راجع به آنجا است که به او دسترسی هست و خبر غیبت هم به او رسیده. و مستحب موکد است برای کسی که غیبت شده، که عذر را بپذیرد و حلال کند. خدای تعالی فرموده: «خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین.»(1) {گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان رُخ برتاب.} رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! این عفو چه باشد؟ گفت: خدایت فرموده درگذری از آن کسی که به تو ستم کرده، و صِله کنی با هر کس که از تو بریده، و ببخشی به هر کس که تو را محروم کرده است.

و در خبر دیگری آمده است: چون به همراه امت ها در روز قیامت پیش خدا بیایید، ندا می شوید که: هر کس مزدش بر خدا است، بر پا شود؛ و بر پا نمی شود جز آن کسی که از ستم بر خود گذشت کرده است.

و از بعضی روایت شده است که به مردی گفتند: فلانی غیبت تو را کرده. او برایش یک طبق رطب فرستاد و گفت: «به من خبر رسیده که تو حسناتت را به من هدیه کرده ای و خواستم عوضی به تو داده باشم. عذر مرا بپذیر که به عوض کامل دادن توانا نیستم. راه عذرخواه این است که بسیار او را مدح بگوید و دوستی بجوید و پی بگیرد تا دلش را شاد کند، و اگر شاد نشود، برایش حسنه ای است که چه بسا در روز قیامت برابر با آن گناه غیبت باشد.

1- . اعراف / 199

فرقی نیست میان غیبت خردسال و سالخورده و زنده و مرده و زن و مرد، و دعا و استغفار باید مناسب حال او باشد. بنابراین، برای خردسال هدایت بخواهد و برای مرده رحمت و آمرزش و مانند آن. و با مباح کردن آبروی خودش برای مردم، حق غیبت او ساقط نمی شود، زیرا عفو از حقی است که واجب نشده است. فقها گفته اند: اگر کسی اجازه دهد او را قذف کنند، حد قذف از کسی که مرتکب آن شده ساقط

نمی گردد.

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: آیا هر کدام از شما درمانده است که همچون ابی ضمضم باشد که چون از خانه اش بیرون می آمد می گفت: بارخدایا! من آبرویم را صدقه کردم بر مردم.

معنایش این است که در قیامت از آنها مطالبه نمی کنم، نه اینکه با این اعلام غیبتش مباح است. و در کفاره آن، نیت واجب است مانند دیگر کفارات، و خدا توفیق بخش است.

5. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بهتان بزند به مرد یا زنی باایمان، به آنچه که در او نیست، خدا او را در طینه خبال زنده می دارد تا از آنچه گفته به در آید. راوی می گوید: گفتم: طینه خبال چیست؟ فرمود: چرکی که از فروج زنان زناکار به در می آید.(1)

توضیح: در نهایه گفته: در حدیث است که هر کس شراب بنوشد، خدا در روز قیامت از طینه خبال به او می نوشاند. و در حدیث تفسیر شده به شیره اهل دوزخ. «خبال» در اصل به معنی فساد است در کردار، یا بدن ها، یا عقل. جوهری گفته: خبال نیز فساد است. و آنچه در حدیث است که «هر کس پی گیرد مؤمن را به آنچه که در او نیست، خدا او را در ردغه خبال وامی دارد تا راه خروجی از آن جوید.» تفسیر شده به چرک دوزخیان. و ردغه به معنی گِل است. «تا از آنچه گفته به درآید»: شاید مراد از آن دوام و خلود است، زیرا نمی تواند آن را اثبات کند چون حقیقت ندارد. و شاید مقصود به در شدن از چرک گناه است، با پاک کردن به وسیله آتش.

1- . کافی 2 : 357

طیبی در شرح المشکات گفته: «حتی یخرج» یعنی: تا اینکه از آنچه گفته خارج شود، یعنی از آن توبه کند یا پاک شود. من می گویم: شاید مرادش توبه قبلی در دنیای قبل از آن باشد، و بُعدش مخفی نیست. در نهایه گفته: در آن است تا نظر کند در صورت مومسات. «مومسه» یعنی فاجره. و همچنین بر «میامس و موامس» جمع بسته می شود. اختلاف شده در اصل این لفظ، و بعضی آن را با همزه قرار داده و بعضی با «واو»، و هر کدامشان در اشتقاق آن به تکلف افتاده اند.

در صحاح آمده: «صدید» یعنی جراحتی که آب رقیق آن مختلط با خون شده باشد، قبل از آنکه غلیظ شود. تعبیر از صدید به طینه، برای این است که از بدن خارج می شود و جزء بدن است. و به فساد نسبت داده شده، چرا که خارج می شود از آن، به خاطر فساد عمل آن، یا به دلیل فساد اصل طینتش.

6. کافی: امام کاظم علیه السلام فرمود: هر کس پشت سر کسی چیزی بگوید که مردم آن را می دانند، غیبت او نیست؛ و اگر چیزی بگوید که مردم آن را نمی دانند، غیبت او است؛ و اگر چیزی است که در او وجود ندارد، به او بهتان زده است.(1)

توضیح: «مردم آن را می دانند»: یعنی به آن مشهور است و اگر شنونده هم آن را بداند بی شک غیبت نیست. اگر شنونده نمی داند و به آن مشهور است و از گفتنش هم باکی ندارد، باز هم چنین است، ولی اگر بدش بیاید مورد اشکال است، که سخنانی در این باره نقل شد. و جواز، اقوی، و ترک، احوط است. این در صورتی است که توبه نکرده و برنگشته، ولی اگر توبه کرده و اثر پشیمانی دارد، ظاهرا جایز نیست، اگرچه به آن شهرت داشته باشد و حد هم خورده باشد. و باز دلالت دارد بر جواز ذکر القاب مشهوره او، همچون اعمی و یکچشم، چنان که فهمیدی. و احتمال دارد این خبر وجه دیگری داشته باشد و آن این است که مراد از مردم، کسی باشد که غیبت در نزد آنان ذکر می شود، اگرچه دیگران از آن اطلاع نداشته باشند، اگرچه مشهور به آن نباشد. و این معنی بعید است.

1- . کافی 2 : 358

«پشت سر کسی»: دلالت دارد که اگر در برابرش بگوید، آنچنان که بدش بیاید، غیبت نیست ولی حرام است، چون آزار مؤمن روا نیست و بدتر از غیبت است. در قاموس گفته: یعنی درباره او بگوید آن چیزی را که انجام نداده. «البهیته» یعنی باطل از بطلان آن متحیر می شوند. کذب مثل «بُهت» با ضمه است.

7. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: غیبت این است که درباره برادرت آنچه را که خدا بر او پوشیده، بگویی، اما آنچه که در او عیان است، چون تندی و شتاب، غیبت نیست؛ و بهتان این است که درباره او بگویی چیزی را که در او نیست.(1)

توضیح: در قاموس آمده: «الحده» با کسره، یعنی آنچه ازغضب و نزق بر انسان وارد می شود. «عجله با تحریک»: یعنی سرعت و مبادرت در امور، بدون تأمل. از این روایت و روایات قبلی فهمیده می شود که بهتان شامل حضور و غیبت می شود. سپس آنچه از این اخبار ذکر شده که آن غیبت نیست، احتمال دارد مراد از آن این باشد که غیبت حرام نیست، یا اصلا غیبت نیست، چرا که آن حقیقت شرعیه در یک نوع کار حرام است که غیر از بهتان و آنچه با حضور انسان باشد، است. گاهی به بهتان غیبت و بهتان گفته می شود و جمع می شود در آن دو عقوبت، و این معنی بعید است.

8. احتجاج: امام صادق فرمود: مردی به امام سجاد علیه السلام گفت: فلانی تو را گمراه و بدعت گذار می شمارد. فرمود: حق همنشینی آن مرد را رعایت نکردی که گفته اش را به ما نقل کردی، و حق ما را رعایت نکردی که قول برادرم را که من آن را نمی دانستم، به من خبر دادی. مرگ همه ما را فرا می گیرد و معاد محشر ما است و قیامت موعد ما و خدا بین ما حاکم است، بپرهیز از غیبت که خوراک سگ های دوزخ است، و بدان که هر کس زیاد عیب مردم را بگوید، بیشتر بر او گواه باشند که به اندازه ای که در خود او است، از آن می جوید.(2)

9. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد، در مجلسی ننشیند که در آن امامی را دشنام می دهند، یا غیبت مسلمانی را می کنند، زیرا خدا در قرآنش می فرماید: «و إذا رأیت الذین

1- . کافی 2 : 358
2- . احتجاج: 172 و 161

یخوضون فی آیاتنا.»(1) {و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می روند.} تا آنجا که می فرماید: «مع القوم الظالمین.»(2) {[دیگر] با قوم ستمکار منشین.}

سرائر: مانند این حدیث را آورده است.(3)

10. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده که از غیبت و شنیدنش نهی کرده و فرموده است: هر کس غیبت مسلمانی را کند، روزه اش باطل و وضویش شکسته می شود و در روز قیامت، می آید در حالی که بدبوتر از مردار است و اهل محشر از او آزار می کشند، و اگر بی توبه بمیرد، مرده در حالی که حرام خدا را حلال شمرده است. و فرمود: هر کس خشم خود را فرو خورد، و با اینکه می تواند انتقام بگیرد بردبار بماند، خدا اجر شهید به او می دهد. آگاه باشید که هر کس بدگویی برادرش را بشنود و آن را رد کند، خدا از او هزار باب بدی را در دنیا و آخرت رد می کند، و اگر بتواند و رد نکند، گناهِ هفتاد بار غیبت او را دارد.(4)

11. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شایسته ترین مردم به گناه، کمخردِ غیبت کننده است، و خوارترین مردم آن کسی است که به مردم اهانت کند. و فرمود: کم حرمت ترین مردم، فاسق است.(5)

معانی الاخبار: مانند این حدیث را آورده است.(6)

12. امالی صدوق: علقمه گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: یا ابن رسول الله! به من خبر بده از کسی که شهادتش قبول است، و آن کس که قبول نیست. فرمود: ای علقمه! هر کس بر سرشت اسلام است گواهی اش پذیرفته است. گفتم: گواهی گنه کار قبول است؟ فرمود: اگر گواهی گنه کار قبول نباشد، جز گواهی پیغمبران و اوصیا قبول نخواهد شد، زیرا تنها آنها معصوم و بی گناه اند، نه مردم دیگر. هر کس را

1- . انعام / 68
2- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 192
3- . سرائر: 490

4- . امالی صدوق: 253
5- . امالی صدوق: 14
6- . معانی الاخبار: 195

نبینی که برابر چشمت گناه کرده و دو گواه به گناهش شهادت نداده اند، اهل عدالت و ستر است و گواهی اش قبول است، اگر چه پیش خود گناه کار باشد؛ و هر کس او را به گناهی که دارد غیبت کند، از ولایت خدای عزوجل بیرون است و در ولایت شیطان داخل است. پدرم به من فرمود از پدرش، از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هر کس غیبت مؤمنی را کند به آنچه در او است، خدا هرگز آنها را در بهشت جمع نمی کند؛ و اگر آنچه گفته در او نباشد، پیوند میانشان بریده می شود و آن غیبت کننده «خالدا فیها.» {همواره در آن خواهد بود.} و «بئس المصیر.» {و چه بد سرانجامی است.}(1)

مولف: تمام این خبر در «باب عدالت» نقل شده است.

13. امالی صدوق: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: از غیبت دوری کن، که آن خورشت سگان دوزخ است. سپس فرمود: ای نوف! دروغ می گوید کسی که می پندارد حلال زاده است و با غیبت، گوشت مردم را می خورد.(2)

14. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس درباره برادرش آنچه را که به دو چشمش دیده و به دو گوشش شنیده، بگوید، از آنها است که خدای عزوجل درباره شان فرموده: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم فی الدنیا و الآخره »، {کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود.}(3)

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: مانند این حدیث را آورده است.(4)

15. معانی الاخبار: أمالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت این است که درباره برادرت آنچه را که در او است و خدا بر او پوشیده داشته، بگویی؛ و بهتان این است که درباره او بگویی آنچه را که در او نیست.(5)

1- . امالی صدوق: 63
2- . امالی صدوق: 126

3- . امالی صدوق: 203
4- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 453
5- . معانی الاخبار: 184، امالی صدوق: 203

16. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت مکن تا غیبت نشوی، و چاهی برای برادرت مکن تا در آن افتی، زیرا تو همان گونه که جزا می دهی، جزا می بینی.(1)

17. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است، تا وقتی که حدثی نکند. گفته شد: یا رسول الله، حدث چیست؟ فرمود: غیبت کردن.(2)

مولف: در اوصاف منافقین نقل شد که اگر خلاف او کنی، بد تو را می گوید.

18. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزه دار در عبادت خدا است گرچه در بسترش خوابیده باشد، تا وقتی که مسلمانی را غیبت نکند.(3)

19. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس مؤمن را در مقابلش مدح کند و در پشت سر بد بگوید، پیوند عصمت میانشان بریده می شود.(4)

20. ثواب الأعمال: امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار کس هستند که به خاطر عذابی که می کشند دوزخیان را می آزارند. آنان از آب جوش دوزخ می نوشند و فریاد و واویلا می کنند، و دوزخیان به همدیگر می گویند: این چهار شخص چه کسانی هستند که با همه آزاری که خودمان داریم، آنها ما را آزار می دهند؟ یک کسی آویزان است در تابوت تافته، آن یکی روده هایش کشیده می شود، یکی از دهنش چرک و خون سرازیر است، و یکی گوشت خود را می خورد. به آن کسی که دچار تابوت شده گفته می شود: آن دورتری را چه شده که ما را با آزاری که داریم آزارمان می دهد؟ در پاسخ می گوید: او در حالی که بدهکار به مردم بوده مرده، نه قصد ادا کرده و نه وفا. درباره آن کسی که روده اش کش آمده می گویند: چه کرده آن دورشده که با همه آزاری که ما داریم، آزارمان می کند؟ می گوید: آن دورشده باکی

1- . امالی صدوق: 252

2- . امالی صدوق: 252
3- . امالی صدوق: 329
4- . امالی صدوق: 346

نداشت که ادرارش به بدنش برسد. سپس درباره آن کسی که خون و چرک از دهانش می ریزد می گویند: چه کرده آن دورشده که با همه آزاری که ما داریم، آزارمان می دهد؟ و او جواب می دهد: آن دور شده، حکایت گو بود و هر کلمه بدی را در نظر می گرفت و برایش سندی می ساخت و روایت می کرد. آنگاه در مورد آن کسی که گوشت خود را می خورد می گویند: چه کرده آن دورشده که با همه آزاری که ما داریم، آزارمان می کند؟ و او می گوید: آن دورشده، با غیبت گوشت مردم را می خورد و دنبال سخن چینی می رفت.(1)

21. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس غیبت مؤمنی را کند، بدون آن که ظلم و عداوتی در میان باشد، تخم شیطان است... - تا انتهای خبر.(2)

مولف: در «باب کلیات بدی ها» نقل شد از قول امام صادق که فرمود: غیبت کننده، در سلامت طمع نبرد.(3)

22. خصال: اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بپرهیزید از غیبت مسلمان، زیرا مسلمان غیبت برادرش را نمی کند، و خدای عزوجل از آن نهی کرده و فرموده: «و لا یغتب بعضکم بعضا أ یحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا.» {غیبت هم نکنید آیا دوست دارد کسی از شما که گوشت مردار برادرش را بخورد؟ } و فرمود: هر کس درباره مؤمن سخنی بگوید به قصد اینکه آبرویش را بریزد، خدا او را در طینه خبال زندان می کند تا راه خروجی از گفته خود بیابد و بیاورد.(4)

23. خصال و عیون اخبارالرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: خدا به یکی از پیغمبرانش وحی کرد که: چون صبح کردی، اول چیزی که پیشت آمد بخورش و دومی را نهان کن و سومی را بپذیر و چهارمی را نومید مکن و از پنجمی بگریز. فرمود: او صبح از خانه بیرون رفت. کوه سیاه بزرگی جلوش درآمد. ایستاد و گفت: پروردگارم به من فرموده این را بخورم. و حیران ماند و به خود برگشت و گفت: راستش پروردگارم

1- . ثواب الاعمال: 221 ، امالی صدوق: 346
2- . معانی الاخبار: 400 ، خصال 1 : 102

3- . خصال 2 : 53
4- . خصال 2 : 161

جل جلاله جز به آنچه بتوانم، فرمانم نمی دهد. و به سویش رفت تا آن را بخورد. هنگامی که نزدیکش رسید، کوه کوچک شد و چون آن را دریافت، آن را یک لقمه دید و خورد، و خوب ترین خوراکی بود که خورده بود. سپس پیش رفت تا به طشت طلا رسید و گفت: پروردگارم مرا فرموده این را نهان کنم، و گودالی کند و آن را در آن نهاد و خاک بر آن ریخت. سپس جلو رفت و به سوی طشت برگشت و به ناگاه دید که پدیدار شده، و گفت: آنچه پروردگارم به من فرمود انجام دادم. و رفت و ناگاه پرنده ای دید که بازی او را دنبال کرده و آن پرنده گرد او می گشت. گفت: پروردگارم به من فرموده این را بپذیرم. و آستین گشود و پرنده در آن درآمد. آن باز گفت: شکارم را گرفتی با اینکه چند روز است دنبال آنم؟ گفت: پروردگارم به من فرموده این را ناامید نکنم، و از رانش تکه ای برید و نزد آن باز افکند، و رفت و چون گذشت، به ناگاه دید تکه گوشت مردار بودار کرم زاده ای است و گفت: پروردگارم مرا فرموده که از این بگریزم، و گریخت و برگشت.

پیمبر خدا در خواب دید که گویا به او گفته شد: آنچه فرمان یافتی به جا آوردی؛ آیا می دانی چه بود؟ گفت: نه. به او گفته شد: اما کوه، خشم است، زیرا بنده اگر خشمگین شود خود را نمی بیند و از عظمت خشم به قدر خود جاهل می شود، و چون خودداری کند و قدر خود را بشناسد و خشمش فرو نشیند، انجامش مانند یک لقمه خوشمزه است که آن را خورده است. اما طشت نمونه کار خیر است، که چون بنده خدا آن را نهان سازد، خدا نخواهد جز به اینکه عیانش کند و آن را زیور او سازد، به علاوه آنچه که از ثواب آخرت برایش پس انداز کرده است. اما پرنده، نمونه مردی است که نزد تو برای نصیحتی می آید و آن را بپذیر. اما باز، نمونه کسی است که برای نیازی نزدت می آید، او را نومید مکن. اما گوشت گندیده، نمونه غیبت است و از آن بگریز.(1)

24. معانی الاخبار و عیون اخبار الرضا: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی دشمن دارد خانه گوشتی و گوشت فربه وچاق را. یکی از یارانش به آن

1- . خصال 2 : 128، عیون اخبار الرضا1 : 275

حضرت گفت: یا ابن رسول الله ! ما گوشت را دوست داریم و خانه های ما از آن تهی نیست، این چگونه باشد؟ فرمود: چنان نیست که پنداشتی؛ همانا خانه گوشتین آن است که در آن با غیبت گوشت مردم را می خورند، و گوشت چاق، شخص زورگو و متکبر و خودنمای در راه رفتن است.(1)

25. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سه چیز دارد، چهار چیز برایش بر مردم واجب است: کسی که هنگام سخن گفتن دروغ به آنها نگوید، و در رفت و آمد به آنها ستم نورزد، و خلف وعده به آنها نکند، واجب می شود که عدالتش میان مردم آشکار شود و مردانگی اش پدیدار، و غیبت او بر آنها حرام می شود و برادری اش بر ایشان واجب می گردد.(2)

26. خصال و عیون اخبار الرضا: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس با مردم کار کند و ستمشان نکند، و با آنها سخن بگوید و دروغشان نگوید، و وعده به آنها بدهد و خلف وعده نکند، از آنها است که مردانگی اش کامل، عدالتش ظاهر، برادری اش واجب، و غیبتش حرام است.(3)

صحیفه الرضا: از امام رضا علیه السلام مانند این حدیث را آورده است.(4)

27. خصال: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: غیبت از زنا بدتر است. گفته شد: یا رسول الله، برای چه؟ فرمود: زنا کننده توبه می کند و خدا می پذیرد، اما غیبت کننده توبه می کند و خدا توبه او را نمی پذیرد، تا هنگامی که غیبت شده او را حلال کند.(5)

علل الشرائع: مانند این حدیث را آورده است.(6)

28. قرب الاسناد: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از گمان، که دروغ ترین دروغ ها است؛ و در راه خدا برادر باشید، چنانچه خدا به شما فرموده؛ و از هم نفرت نکنید و تجسس هم نکنید؛ به هم دشنام ندهید و غیبت هم نکنید؛ با هم دشمن

1- . معانی الاخبار: 388 ، عیون اخبار الرضا1 : 314
2- . خصال 1 : 98

3- . خصال 1 : 97، عيون اخبار الرضا2 : 30
4- . صحيفه الرضا: 7
5- . خصال 1 : 33
6- . علل الشرائع 2 : 243

نشوید و به هم خشم مگیرید؛ به هم پشت نکنید و به هم حسد نبرید، که حسد ایمان را می خورد، آن چنان که آتش هیزم خشک را می خورد.(1)

29. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کفاره غیبت، استغفار برای غیبتشده است.(2)

مجالس مفید: مانند این حدیث را آورده است.

30. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: چون برادرتان پیشتان نباشد، با بهترین وجهی از او یاد کنید؛ همان گونه که خود دوست دارید در غیابتان یاد شوید.(3)

31. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: بدان که هیچ ورعی بهتر نیست از دوری آنچه خدا حرام کرده، و خودداری از آزار مؤمنان، و از غیبت کردنشان... . - تا آخرخبر.

32. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: چون فاسق فسق خود آشکارا کند، نه حرمتی دارد و نه غیبتی.(4)

33. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: سه کس حرمت ندارند: بدعت گزار، امام ناحق، و فاسقی که فسق خود را آشکار کند.(5)

34. مجالس مفید: پسر ابی درداء گفت: کسی در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله به آبروی کسی دست انداخت و مردی از آن قوم از او دفاع کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از آبروی برادرش دفاع کند، حجاب او است در برابر دوزخ.(6)

35. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند، خدا بهشت را برایش واجب می کند؛ به هر کس احسانی

1- . قرب الإسناد: 15
2- . امالی طوسی 1 : 195
3- . امالی طوسی 1 : 228

4- . امالی صدوق: 24
5- . قرب الإسناد: 82
6- . امالی طوسی 1 : 114

کردند، عوض بدهد، و اگر درمانده باشد، ستایش آن را کند، و اگر نکند کفران نعمت کرده است.(1)

مولف: بعضی اخبار هم در «باب دوزبان ها» و «باب تهمت» و «باب وارسی از عیوب» خواهد آمد.

36. ثواب الاعمال و امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از مؤمن حکایتی کند به قصد زشت کردن و آبروریزی او تا او را از چشم مردم بیندازد، خدای عزوجل او را از ولایت خود به سوی ولایت شیطان به در می کند.(2)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(3)

37. عیون اخبارالرضا: عموی محمد بن یحیی بن ابی عباد گفت: شنیدم روزی امام رضا علیه السلام شعری می خواند. گفتم: این شعر از کیست، خدا امیر را عزیز گرداند؟ فرمود: از عراقی شما. گفتم: ابوالعتاهیه آن را از طرف خودش برایم خوانده است. فرمود: نامش را بگو(4) و این کنیه را مگو، زیرا خدای سبحانه و تعالی می فرماید: «و لا تنابزوا بالألقاب.»(5) {و به همدیگر لقب های زشت مدهید.} و شاید آن مرد بدش می آمده از این گفته.(6)

38. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند، البته بهشت بر او واجب می شود.(7)

39. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس نزد او از برادر مؤمنش غیبت شود و او را یاری و کمک بدهد، خدا او را در دنیا و آخرت یاری می کند؛ و اگر

1- . امالی طوسی 1 : 238
2- . ثواب الاعمال: 216، امالی صدوق: 291
3- . محاسن: 103
4- . در بعضی از نسخه ها «امه» آمده، یعنی مادرش.
5- . حجرات /11

6- . عيون اخبارالرضا 2 : 177
7- . ثواب الاعمال: 131

او را یاری نکند در حالی که قدرت این کار را داشته، خدا او را در دنیا و آخرت پست می کند.(1)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(2)

39. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دشنام به مؤمن فسق است، و نبرد با او کفر، و خوردن گوشت او گناه است.(3)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(4)

40. ثواب الاعمال: محمد بن فضیل گفت: به امام کاظم علیه السلام گفتم: قربانت گردم، درباره یکی از برادرانم خبرهایی به من می رسد که برایش بد دارم، و از او می پرسم و منکر می شود با اینکه مردمان موثقی به من خبر داده اند. فرمود: ای محمد! گوش و چشمت را نسبت به برادرت دروغ شمار و اگر پنجاه عادل هم نزد تو گواهی دهند و خودش چیز دیگری بگوید، او را راستگو شمار و همه را دروغگو به حساب بیاور، و چیزی که او را زشت کند و آبرویش را ببرد، فاش نکن، تا از آنها باشی که خدای عزوجل می فرماید: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم فی الدنیا و الآخره.» {کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پُردرد خواهد بود. }(5)

41. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس فاش کند یک هرزگی را، همانند انجام دهنده آن است؛ و هر کس مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، نمی میرد تا به آن دچار شود.(6)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(7)

1- . ثواب الاعمال: 133
2- . محاسن: 103
3- . ثواب الاعمال: 215
4- . محاسن: 102
5- . ثواب الاعمال: 221

6- . ثواب الاعمال: 221
7- . محاسن: 103

42. صحیفه الرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود: علی بن الحسین علیه السلام فرمود: هر کس از آبروی مسلمانان خودداری کند، خدای تعالی روز قیامت از لغزشش می گذرد.(1)

43. صحیفه الرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود: علی بن الحسین علیه السلام فرمود: بپرهیزید از غیبت، که آن خورشت سگان دوزخ است.(2)

44. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به حضرتش گفت: کسانی نزد ما روایت می کنند که خدا دشمن دارد خانه گوشتین را. فرمود: راستگویند، اما به آن معنی که می پندارند، نیست؛ خدا دشمن می دارد خانه ای را که در آن گوشت مردم خورده می شود. (با غیبت کردن)(3)

45. محاسن: به امام صادق علیه السلام گفتم: به ما روایت رسیده که رسول خدا می فرمود: خدا دشمن دارد خانه گوشتین را. فرمود: خانه ای است که در آن گوشت مردم خورده می شود، و خود رسول الله صلی الله علیه و آله گوشتین بود و گوشت دوست داشت. زنی آمد نزد آن حضرت تا چیزی بپرسد، و عایشه آنجا بود. هنگامی عایشه برگشت، با دستش به آن زن اشاره کرد: یعنی کوتوله است. آن حضرت به او فرمود: خلال کن. گفت: مگر من چیزی خوردم یا رسول الله؟ فرمود: خلال کن! و خلال کرد و پاره ای گوشت از دهنش افکند.(4)

46. محاسن: عبدالاعلی مولی آل سام گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: روایت داریم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدا دشمن می دارد گوشت را. فرمود: دروغ می گویند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه گوشتین را فرموده، یعنی آنان که غیبت مردم را می کنند و گوشت های آنان را می خورند. پدرم گوشت دوست داشت و روزی که وفات کرد، سی درهم برای خرید گوشت در آستینِ اُم ولدش بود.(5)

1- . صحیفه الرضا: 42
2- . صحیفه الرضا: 42
3- . محاسن: 460
4- . محاسن: 460

5- . محاسن: 461

47. فقه الرضا: دوری کنید از غیبت مؤمن، و حذر کنید از سخن چینی، که آن دو برای روزه دار افطارند؛ و برای نابکار و شراب خوار و شطرنج باز و قمارباز غیبتی نباشد. - و به روایتی: غیبت کننده هم روزه ندارد.

48. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت بر هر مسلمان حرام است و غیبت کننده به هر حال گنه کار است؛ وغیبت این است که کسی را به آنچه در نزد خدا عیب نیست، یاد کنی، و آنچه را که دانشمندان خوب می شمارند، نکوهش کنی، اما ذکر شخص غایب به آنچه نزد خدا نکوهیده است و صاحبش در آن دچار سرزنش است، غیبت نیست، گرچه صاحبش هنگامی که بشنود بدش بیاید؛ و تو خود دچار آن نباشی که در آن به بیان خدا و رسولش روشنگر حق از باطل باشی، لکن به شرط آنکه غرض گوینده جز شرح حق و باطل در دین خدا نباشد؛ اما اگر مراد گوینده شرح نقص نامبرده باشد، مسئول فساد غرضش است، اگرچه درست بگوید. اگر غیبت کردی و خبرش به غیبت شده رسید، چاره ای نمی ماند جز حلالیت خواستن از او، و اگر به او نرسید و نفهمید، از خدا برایش آمرزش بخواه.

غیبت، حسنات را می خورد چنان که آتش هیزم را. خدای تعالی به موسی بن عمران وحی کرد: غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کس باشد که به بهشت می رود، وگرنه اول کسی است که به دوزخ داخل می شود. خدای عزوجل فرموده: «أ یحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا فکرهتموه.» {آیا یکی از شما دوست دارد گوشت مردار برادرش را بخورد؟ آن را بد دارید.} - تا آخر آیه. و انواع غیبت واقع می شود با ذکر عیبی در خلقت و خُلق و خو و عقل و معامله و مذهب و نژاد و مانند آن. و اصل غیبت ده علت دارد: شفای خشم، سازش با جمع، تهمت، تصدیق خبر بدون وارسی، سوء ظن، حسد و مسخره کردن، تعجب، دلتنگی و زینت. اگر سلامتی از آن می خواهی، یاد خالق را کن، نه مخلوق، تا به جای غیبت عبرت بگیری، و به جای گناه ثواب ببری.(1)

49. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت این است که بگویی درباره برادرت آنچه را که دارد و خدا آن را برای او پوشیده است، ولی اگر آنچه را که

1- . مصباح الشريعه: 32

ندارد بگویی، آن جزء فرمایش خدای عزوجل است که فرمود: «فقد احتمل بهتانا و إثما مبینا.»(1) {قطعاً بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است. }(2)

50. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدا: «لا یحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم.»(3) { خداوند، بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد، مگر [از] کسی که بر او ستم رفته باشد. } فرمود: هر کس مهمانی کند مردمی را و درست پذیرایی نکند، او از ستمکاران است و گناهی ندارند در آنچه درباره او می گویند. (4)

و به نقل ابوالجارود فرمود: «الجهر بالسوء.» {بانگ برداشتن به بدزبانی. } این است که ذکر شود آنچه در کسی هست.

51. تفسیر امام حسن عسکری: هر کس حاضر به مجلسی باشد که سگی درنده در آن آبروی برادر یا برادران او را می درد و جاه می فروشد، و او را خوار شمارد و رد کند و از آبروی برادرش که غایب است دفاع کند، خدا فرشته های گرد بیت المعمور را که برای حج آنها هستند آماده می کند که آنان بخشی از فرشته های آسمان و فرشته های کرسی و عرش هستند، که آنان بخشی از فرشته های حجب باشند که هر یک برابر خدا حضور او را نیکو می شمارند و مدحش می کنند و نزدیکش می دانند و خوبش می خوانند و از خدای تعالی برایش بلندی و جلالت می خواهند. و خدای تعالی فرماید: اما من به عدد هر ستایشگر شما، به تعداد هر کدام شما، از درجات و کاخ ها و بهشت ها و باغ ها و درختان، هر چه که خواهم، از آنچه مخلوقات احاطه بر آن ندارند، برای او واجب کردم.(5)

52. تفسیر امام حسن عسکری: و بدانید که غیبت شما از برادر مؤمن خود که شیعه آل محمد است، حرام تر است از مردار. خدای عزوجل فرموده: «و لا یغتب

1- . نساء / 112
2- . تفسیر عیاشی1 : 275
3- . نساء / 148
4- . تفسیر عیاشی1 : 283

5- . تفسیر امام حسن عسکری: 30

بعضكم بعضا أ يحب أحدكم أن يأكل لحم أخيه ميتا فكرهتموه.» {غیبت هم نکنید آیا دوست دارد کسی از شما که گوشت مردار برادرش را بخورد؟ } راستش خوردن خون سبک تر است بر آنان، از نظر تحریم به اینکه برای برادر مؤمن خود که شیعه آل محمد است نزد پادشاه ناحق سخن چینی کنند، چون او خود را و برادر مؤمنش را و آن پادشاهی را که نزد او سخن چینی کرده، هلاک می کند.(1)

53. جامع الاخبار: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس غیبت مرد یا زن مسلمانی را کند، خدا تا چهل روز نماز و روزه او را نمی پذیرد، مگر آنکه غیبت شده از او درگذرد.

و فرمود: هر کس در ماه رمضان غیبت مسلمانی را کند، برای روزه اش ثوابی ندارد.

و به نقل از سعید بن جبیر، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یکی را روز قیامت می آورند به درگاه خدا و نامه عملش را به دستش می دهند و حسنات خود را در آن نمی بیند و می گوید: بارالها! این نامه من نیست، چون حسناتم را در آن نمی بینم. به او گفته می شود: پروردگارت نه گم می کند و نه فراموش می کند، برای غیبت کردن است که عملت بر باد رفته است. و دیگری را می آورند و نامه اش را به او می دهند و در آن طاعت بسیار می بیند و می گوید: بارالها! این نامه من نیست، من این طاعت ها را نکردم. به او گفته می شود: چون فلانی غیبت تو را کرد، حسناتش به تو داده شده است.

و فرمود: به دروغ می پندارد که حلال زاده است، کسی که با غیبت گوشت مردم را می خورد، زیرا آن خورشت سگان دوزخ است.

و فرمود: مجلسی با غیبت آماده نمی شود، مگر آنکه دین در آن ویران گردد؛ گوش خود را از شنیدن غیبت پاک دارید که گوینده و شنونده اش در گناه شریک اند.

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 245

و فرمود: بپرهیزید از غیبت که از زنا بدتر است. گفتند: چطور از زنا بدتر است؟ فرمود: چون زنا با توبه جبران می شود، ولی غیبت کننده آمرزیده نمی شود، تا هنگامی که غیبت شده او را بیامرزد.

و فرمود: عذاب قبر به سزای سخن چینی و غیبت و دروغ است.

و فرمود: هر کس حکایتی کند به زیان برادر مؤمنش تا او را زشت و بی آبرو کند، خدا او را در درک اسفل دوزخ در گِل گندناکی وامی دارد.(1)

54. اختصاص: امیر مؤمنان علیه السلام مردی را دید که نزد پسرش حسن علیه السلام مردی را غیبت می کرد. فرمود: پسرجانم! گوش ات را از این سخن پاک دار، زیرا او به بدترینِ آنچه در ظرف دارد، نظر کرده و آن را در ظرف تو می ریزد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مسلمانان که به زبان و بدون اینکه ایمان را در دل هایتان خالص کنید اسلام آوردید! مسلمانان را نکوهش نکنید و عیوب نهانشان را وارسی نکنید که هر کس وارسی کند، خدا عورتش را می نگرد و او را در خانه اش رسوا می کند.(2)

55. اختصاص: امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر فرمود: به آن خدایی که جز او الهی نیست قسم که هرگز به مؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نشده، مگر آنکه برای حسن ظن به خدای عزوجل و خودداری از غیبت مؤمنین بوده؛ و به آن خدا که جز او الهی نیست قسم که خدای عزوجل مؤمنی را پس از توبه و استغفار عذاب نمی کند، مگر برای سوءظن به خدای عزوجل و غیبت کردن او از مؤمنین.(3)

56. اختصاص: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: غیبت، تن مؤمن را از خوره زودتر می خورد. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به بدگویی از برادر مسلمانش، بخورد یا بنوشد یا بپوشد، خدا از خوراک دوزخ به او می خوراند و از آب داغ جهنم می نوشاند و از عبا و پیراهن جهنم می پوشاند. هر کس برادر مسلمانش را

1- . جامع الاخبار: 171
2- . اختصاص: 225
3- . اختصاص: 227

در مقام زشتی وادارد، خدا او را در مقام شهرت طلبی و خودنمایی وامی دارد. هرکس برادر تازه مسلمانی به دست آورد، خدا برایش برجی از گوهر در بهشت می سازد.(1)

57. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بر برادرش حکایتی کند که قصدش زشت کردن او باشد و آبرویش را ببرد، خدا او را در گلی بد وامی دارد تا از آنچه گفته دور گردد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس فاش کند هرزگی را، چون کسی است که آن را انجام داده؛ و هر کس مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، نمی میرد تا دچار آن گردد.(2)

58. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: در غیاب برادرت، او را به بهترین وجهی که دوست داری تو را در غیابت یاد کند، یاد کن. و فرمود: هر کس عیبی را به برادرش نسبت بدهد، از اهل دوزخ است.(3)

59. اختصاص: امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس شرم ندارد، غیبت برای او نیست.(4)

60. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس خود را از آبروی مردم بازدارد، خدا روز قیامت از او درمی گذرد؛ و هر کس خشم خود را از مردم بازدارد، خدا عذاب روز قیامت را از او بازمی دارد.

61. کتاب حسین بن سعید و نوادر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت بر سه شخص حرام است: منت گذار، غیبت کننده، و شراب خوار.

62. کتاب حسین بن سعید و نوادر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مردم را چیزی جز دست آوردهای زبان هایشان به دوزخ سرازیرمی کند؟

63. نهج البلاغه: از سخنان امیرالمومنین علیه السلام در نهی از غیبت مردم: شایسته است که پاکان و کسانی که در سلامت دنبال رو آنها هستند همیشه به گنه کاران

1- . اختصاص: 227
2- . اختصاص: 229
3- . اختصاص: 240
4- . اختصاص: 242

رحم کنند و شکرگذاری بر آنان غالب باشد و خوددار باشند از آن گناهان. چگونه باشد آن کسی که غیبت برادرش را می کند و او را گرفتار سرزنش می نماید؟ آیا یاد پرده پوشی خدا از او را نمی کند که این

غیبت بزرگ تر است از گناهی که او را به سبب آن، عیب می گوید؟ و چطور او را به گناهی نکوهش می کند که خود مانندش را دارد؟ و اگر همین گناه را نکرده، خدا را در بزرگ تر از آن گناه نافرمانی کرده است. به خدا اگر در گناه بزرگ نافرمانی اش را نکرده و در گناه کوچک نافرمانی کرده، همانا که دلیری بر عیب گویی از مردم بزرگ تر از آن است. ای بنده خدا! شتاب مکن در عیب کردن کسی به گناهش که شاید آمرزیده شود، و از گناه کوچک خودت ایمن مباش که چه بسا به سبب همان کیفر شوی. باید خوددار باشد، باید هر کس از شما که عیب دیگری را می داند، به خاطر آنچه از عیب خودش می داند، آن را پوشیده دارد، و باید شکر اینکه آن گناه را انجام نمی دهد، او را از آنچه دیگری به آن دچار شده، بازدارد. (1)

64. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آبروی برادر مسلمانش را نگه دارد، بهشت بر او واجب است.

و باز فرموده: غیبت چهار نفر غیبت نیست: فاسقی که فسقش را ظاهر می کند؛ پیشوای دروغگو که اگر خوب کنی قدر نمی داند، و اگر بد کنی گذشت ندارد؛ آنان که با ذکر مادران خوش باشند؛ و آن کس که از امت به در باشد و بر آنان عیب بگیرد و به رویشان تیغ کشد.(2)

65. الدره الباهره: امام سجاد علیه السلام فرمود: و باید عیب مردم کمتر به زبانت باشد.

و فرموده: هر کس به مردم پرتاب کند آنچه در آنها هست، به او پرتاب می کنند آنچه در او نیست.

66. دعوات راوندی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ترک غیبت، نزد خدا از ده هزار رکعت نماز نافله خوب تر است.

1- . نهج البلاغه 1 : 277
2- . نوادر راوندی: 18

و فرمود: زبانت را نگهدار که آن صدقه ای است که با زبانت داده ای.

و فرمود: شش خصلت است که هر کس یکی را دارد، بر عهده خدا است که او را به بهشت ببرد: مردی که نیت کرده غیبت مسلمانی را نکند، و اگر به این شیوه بمیرد بر خدا است که او را به بهشت ببرد... - تا پایان حدیث.
و ابن عباس روایت کرده که عذاب قبر سه بخش است: یک سوم آن برای غیبت، یک سوم برای سخن چینی، و یک سوم هم برای بول کردن (طهارت در بول کردن را رعایت نکردن).

67. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: غیبت، کوشش شخص عاجز است.(1)

و امام علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان بنده استوار نیست تا دلش استوار باشد، و دلش استوار نیست تا زبانش استوار باشد. هر کدام از شما که می تواند خدا را ملاقات کند، در حالی که از خون مسلمانان و مالشان آسوده و پاک باشد، و زبانش از آبروی ایشان سالم باشد، این کار را انجام بدهد.(2)

68. کنز کراچکی: امام سجاد علیه السلام فرمود: پشت سر برادر مؤمنت مگو جز آنچه را که دوست داری پشت سر تو بگوید.(3)

69. عده الداعی: در آنچه خدا به داود علیه السلام وحی کرد، این است که: ای داود! بر گناهت مانند زنِ جوانمرده که بر فرزندش گریه می کند، گریه می کنی اگر آنها را که با زبانشان گوشت مردم را می خورند، ببینی، که آن را همچون پوست گسترده ام و کناره زبانشان را با گرز آتشین می کوبم، آنگاه بر آنان توبیخ گری را مسلط کرده ام که می گوید: ای دوزخیان! این فلانی زباندراز است، او را بشناسید .

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از برادر مؤمنش نزد او غیبت شود و او را یاری کند و از او دفاع کند، خدا او را در دنیا و آخرت یاری می کند؛ و آن کس که او را یاری نمی کند و از او دفاع نمی کند در حالی که قدرت آن را دارد، خدا او را در دنیا و آخرت وامی نهد و حقیر می سازد.

1- . نهج البلاغه، عبده 2 : 252
2- . نهج البلاغه، عبده 1 : 346
3- . کنز کراجکی: 194

70. اعلام الدین: عبدالمؤمن انصاری گفت: نزد امام رضا علیه السلام رفتم. محمد بن عبدالله جعفری نزدش بود و من به روی او تبسم کردم. فرمود: دوستش داری؟ گفتم: آری، تنها به خاطر شما. فرمود: برادر تو است، و مؤمن، برادر پدر و مادری مؤمن است اگرچه زاده پدر او نیست. ملعون است کسی که به برادرش تهمت بزند، ملعون است کسی که با برادرش دغلی کند، ملعون است کسی که غیبت او را کند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: بپرهیز از غیبت که خورشت سگان دوزخ است.

71. کتاب زید نرسی: گفت: شنیدم از ایشان که می فرمود: بپرهیزید از مجالس لعنت کردن؛ فرشته ها از آن نفرت دارند و همچنین نفرت دارند از گروبندی. بپرهیزید از گروبندی، جز در شتر و اسب و تیر، که فرشته ها در آن حضور می یابند. و چون می شنوی که دو تا به هم لعن می کنند، بگو: بارخدایا! ای پدید آورنده آسمان ها و زمین! رحمت فرست بر محمد و آل محمد، و آن را به ما مرسان، و از لعن و خشم و کیفرت به ولیِ اسلام و اهل اسلام، راهی قرار مده. بارخدایا! اسلام و اهلش را به خوبی پاک دار و خشمت را به آنها راهی مده، و لعنت خودت را به ستمکارانی که ستم کردند به اهل دینت و جنگیدند با پیغمبرت و ولی ات، قرار ده، و اسلام و اهلش را عزیزدار و آنها را باتقوا کن و از نابودی برکنار دار.

باب شصت و هفتم : سخن چینی

آیات:

- و من یشفع شفاعه سیئه یکن له کفل منها.(1)

{هر کس شفاعتِ پسندیده کند، برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندیده ای کند، برای او از آن [نیز] سهمی خواهد بود.}

- و لا تطع کل حلاف مهین - هماز مشاء بنمیم.(2)

{و از هر قَسَم خورنده فرومایه ای فرمان مبر.[که] عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد.}

مولف: اخباری نیز در «باب شرار الناس»، و برخی در «باب غیبت» و برخی در «باب کلیات اخلاق بد» نقل شده است.

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: چهار نفر به بهشت نمی روند: کاهن، منافق ، دائم الخمر، و سخن چین.(3)

2. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: در این میان که موسی بن عمران با پروردگارش عزوجل مناجات می کرد، مردی را زیر سایه عرش دید و گفت:

1- . نساء / 85
2- . قلم / 10 - 11
3- . امالی صدوق: 243

پروردگارا ! این کیست در سایه عرشت؟ فرمود: این نیکوکارِ با والدین خود است و به سخن چینی نرفته است.(1)

3. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام به منصور فرمود: درباره خویشان و زیردستان خاندانت، گفته کسی را که خدا بر او بهشت را حرام کرده و جایگاهش را دوزخ ساخته، نپذیر؛ زیرا سخن چین شاهدی دروغین است و همکار شیطان است در دوبههمزنی میان مردم، و خدای تعالی فرموده: «یا أیها الذین آمنوا إن جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا أن تصیبوا قوما بجهاله فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین.»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد،] از آنچه کرده اید پشیمان شوید.}

4. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده که نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن به آن و فرمود: تفرقه انداز به بهشت نمی رود، یعنی سخن چین. و فرمود: خدای عزوجل می فرماید: حرام است بهشت بر منت گذار و بخیل و تفرقه انداز، که همان سخن چین است.(3)

5. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه نفر به بهشت نمی روند: خون ریز، شراب خوار، و کسی که دائماً سخن چینی می کند.(4)

6. خصال: در خبر وصیت نبی صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده: پیغمبر صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: شما را به بدهایتان خبر ندهم ؟ گفتند: چرا یا رسول الله. فرمود: سخن چین ها، که دوستان را از هم می بُرند و برای پاکان عیب می جویند.(5)

کتاب حسین بن سعید: مانند این حدیث را آورده است.

1- . امالی صدوق: 108
2- . حجرات / 7
3- . امالی صدوق: 254
4- . خصال 1 : 85
5- . خصال 1 : 86

7. عیون اخبارالرضا: پیغمبر فرمود: چون مرا به معراج بردند، زنی را دیدم که سرش چون سر خوک بود، تنش چون خر، و بر او هزار هزار رنگ از عذاب بود. پرسیدم: کردارش چه بوده؟ گفت: زنی بسیار سخن چین و دروغ گو بوده است.(1)

مولف: تمام این خبر در «باب معراج» آمده است.(2)

8. امالی طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سخن چین به بهشت نمی رود.(3)

9. امالی طوسی: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، از پیغمبر صلی الله علیه و آله، که فرمود: مؤمن درخشان و کریم است و فاجر بخیل و پست؛ بهترین مؤمنان آن کسی است که وسیله مهرورزی مؤمنان است؛ و کسی که الفت نمی گیرد و با او الفت برقرار نمی شود، خیری ندارد. می گوید: و شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: بدترین مردم آن کسی است که دشمن دارد مردم مؤمن را، و قلب های آنان او را دشمن می دارند؛ سخن چینی بسیار می کنند و جدا کننده مابین دوستان اند، و عیب جوی پاکان هستند، که خدا نمی نگرد به آنها در روز قیامت و پاکشان نمی شمارد.(4) سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله، خواند: «هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ وَ أَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ.» {همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید. و میان دلهایشان الفت انداخت.}(5)

10. علل الشرائع: علی علیه السلام فرمود: عذاب قبر، به سبب سخن چینی، بول (بی ملاحظه و بدون رعایت طهارت بول کردن) ، و ترک بستر اهل خود است.(6)

11. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خون ریز و شراب خوار و کسی که دائماً سخن چینی می کند، به بهشت نمی روند.(7)

1- . عیون اخبار الرضا2 : 10
2- . بحارالانوار 18 : 351
3- . امالی طوسی 1 : 392

4- . انفال / 62
5- . امالی طوسی 2 : 77
6- . علل الشرائع 1 : 291
7- . ثواب الاعمال: 241

12. ثواب الاعمال: امام کاظم علیه السلام فرمود: بهشت بر سه شخص حرام است: سخن چین، دائم الخمر، و دیوث که همان فاجر است.(1)

13. اختصاص: مردی نامه ای به امیرالمؤمنین علیه السلام داد که در آن سعایت و بدگویی کرده بود از مردی دیگر. آن حضرت آن را خواند و فرمود: ای فلانی! اگر راست گفته ای، دشمنت می داریم، و اگر دروغ است، کیفرت می دهیم، و اگر خوب بگویی (عذرخواهی کنی) از تو درمی گذریم. گفت: بلکه درگذر از من، ای امیر مؤمنان!

14. اختصاص: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین مردم در روز قیامت مثلث است. گفته شد: یا رسول الله مثلث چیست؟ فرمود: کسی که پیش امامش از دیگری سعایت و بدگویی کند و او را به کشتن بدهد، و خود و برادر و امامش را به نابودی کشاند.(2)

15. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد: یکی از یارانت درباره تو سخن چینی می کند، از او در حذر باش. گفت: پروردگارا! او را نمی شناسم، به من معرفی اش کن تا بشناسم. فرمود: ای موسی! سخن چینی را بر او عیب گرفتم و مرا وامی داری که سخن چین شوم؟ گفت: پروردگارا، پس چه کنم؟ فرمود: یارانت را دَه دَه از هم جدا کن و قرعه بکش. به آن گروه که قرعه می افتد، در میان آنها است، و بر آنها قرعه بزن و قرعه به او می افتد. چون مرد دید قرعه به او افتاد، برخاست و گفت: یا رسول الله! مقصود تو من هستم، و به خدا که هرگز به آن باز نمی گردم.

16. امامت و تبصره: امام صادق از پدرش، از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: بدترین مردم در روز قیامت مثلث است. گفته شد: یا رسول الله مثلث چیست؟ فرمود: کسی که پیش سلطان از برادرت سعایت و بدگویی می کند و خود و برادر و امامش را به نابودی می کشاند.

1- . ثواب الاعمال: 241
2- . اختصاص: 228

17. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا از بدان شما به شما خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: رونده های به سخن چینی، و جداکننده های دوستان، و عیب جویان پاکان.(1)

توضیح: «رونده ها به سخن چینی»: اشاره است به قول خدای تعالی: «وَ لَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ. هَمَّازٍ مَّشَّاءِ

بِنَمِيمٍ. مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ. عُتُلّ ٍ بَعْدَ ذَالِكَ زَنِيم.»(2) {و از هر قَسَم خورنده فرومایه ای فرمان مبر [که] عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد، مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه گستاخ، [و] گذشته از آن زنازاده است.} بیضاوی گفته: «همماز» یعنی عیب کننده. «مشاء بنمیم» یعنی نقل کننده حدیث بر وجه سعایت. «عتل»: شکمو و غلیظ. «بعد ذلک»: یعنی گذشته از آن پلیدی ها، زنازاده.(3)

و در مصباح آمده: «نم الرجل الحدیث» یعنی به او سعایت کرد تا واقع کند فتنه ای یا وحشتی. «الرجل نم»: مصدر است و مبالغه است و اسم آن «النمیمه» است و همچنین «النمیم». در نهایه آمده: «النمیمه» یعنی نقل حدیث از قومی به قومی، به جهت افساد و شر.

«و جداکننده های دوستان»: به وسیله نمیمه و غیر آن. «البغی»: یعنی طلب. «البراء»: مانند کریمان و مانند فقها، و جمع «البری ء» است، و در اینجا احتمال هر دو می رود. در اکثر نسخ بنا بر اولی است. گفته شده: «إنا براء منه» با فتحه، مثنی و جمع و مؤنث ندارد، یعنی: از همه آن جدا شد. فیروزآبادی آن را ذکر کرده و آخری در اینجا بعید است. ظاهر این است که مراد از آن کسی است که برای کسی که عیب ندارد عیبی بتراشد تا او را از چشم مردم ساقط کند. و احتمال دارد شامل شود بر کسی که تجسس می کند عیوب پوشیده را تا آن را افشا کند در نزد مردم، اگرچه در آنان هم باشد. و مراد از «البراء» یعنی: نزد مردم.

1- . کافی 2 : 369
2- . قلم / 13- 10
3- . أنوارالتنزیل: 438

18. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: بهشت حرام شده بر «قتاتین». یعنی روندگان به سخن چینی.(1)

توضیح: در قاموس آمده: «القت» یعنی سخن پراکنی و کذب، و اینکه پی گیری کنی از دیگری به نهانی تا بدانی چه می خواهد. در نهایه آمده است: در حدیث است که قتات به بهشت نمی رود، و آن به معنای سخن چین است. به قولی: نمام آن کسی است که گفتگوی مردم را بشنود و آن را به دیگران برساند. «قتات» آن است که دزدانه گوش گیرد و به دیگران برساند. «قساس» آن کسی است که از خبر پرس جو می کند و به دیگران می رساند.

و چه بسا که حدیث تفسیر شود به آن کسی که این کار را حلال می شمارد، یا اینکه بهشت از ابتدا تا انقضای مدت عقوبت بر او حرام است، یا اینکه بهشت مخصوصی بر او حرام است.

19. کافی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بَدان شما آنهایند که سخن چینی می کنند، و دوستان را از هم جدا می سازند، و برای پاکان عیب جویی می کنند.(2)

توضیح: شهید ثانی (قده) در رساله غیبت، در شمار ملحقات غیبت گفته: یکی «نمیمه» است، و آن نقل قول دیگران است برای آن کس که درباره او گفته شده است. مثلا بگویی: فلانی درباره تو چنین و چنان گفت. فرقی هم نمی کند آن را با گفتار و یا کنایه و اشاره و رمز نقل کند، و اگر در آن ذکر نقص و عیب باشد، غیبت هم هست و دو گناه به شمار می آید. و نمیمه هم از گناهان کبیره است. خدای تعالی فرموده: «هماز مشاء بنمیم.» {عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد.} سپس فرموده: «عتل بعد ذلک زنیم.» {[و] گذشته از آن زنازاده است.} یکی از علما گفته: این آیه دلالت دارد بر اینکه هر کس راز نگه ندارد و سخن چینی کند، زنازاده است. «زنیم» به معنی بی پدر و وابسته است. خدا فرموده: «ویل لکل همزه لمزه.» {وای بر هر بدگوی عیبجویی.} و گفته شده: «هُمزه» همان سخن چین است. خداوند در شرح حال دو زن نوح و لوط

1- . کافی 2 : 369

2- . کافی 2 : 369

فرموده: «فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین.»(1) {و به آنها خیانت کردند، و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود، و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید.} و گفته شده: زن لوط از مهمانان او خبربری می کرد و زن نوح می گفت که او دیوانه است. و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سخن چین به بهشت نمی رود.

و در حدیث دیگر آمده است: قتات به بهشت نمی رود، و فتات همان سخن چین است.

و روایت است که موسی علیه السلام هنگام خشکسالی برای بنی اسرائیل باران خواست. خدای تعالی به او وحی کرد: من از تو و همراهانت اجابت نمی کنم، چرا که در میان شما سخن چینی است و اصرار بر آن دارد. موسی گفت: پروردگارا! آن کیست تا بیرونش کنیم از میان خود؟ فرمود: من شما را از آن نهی می کنم، و خود سخن چین شوم؟ و همه توبه کردند و آب به آنها داده شد.

مولف: شهید - رفع الله درجاته - اخبار بسیاری از خاصه و عام آورده و سپس گفته: نمام بیشتر به کسی گفته می شود که به کسی بگوید: «فلانی درباره تو چنین و چنان می گفت.» گرچه به زبان نباشد، چنانچه درباره غیبت نقل شد. و معنی عامش، کشف آن چیزی است که بد بیاید، خواه آن کسی که را که از او نقل شده، یا کسی که به او نقل شد، یا دیگری؛ خواه به گفته یا کنایه یا رمز و اشاره، و خواه آنچه نقل شده کردار باشد یا گفتار؛ خواه عیب کسی باشد که از او نقل می شود، یا نه. حقیقت نمیمه، فاش کردن راز و پرده برداشتن از هر چیزی است که کشف آن بد باشد، بلکه از شرح هر آنچه که انسان از حال مردم دیده، و شایسته است که در مورد آن سکوت کند، جز آنچه که برای مسلمانی سودی دارد، یا اگر جلوگیری از گناهی باشد، همچون گواهی بر دزد برای رعایت حق صاحب مال. اما اگر دید که کسی مال خود را نهان می کند، گفتنش سخن چینی و فاش کردن راز است، و اگر در ضمن آن ذکر نقص یا عیبی هم باشد، هم غیبت است و هم نمیمه.

1- . تحریم / 10

و سبب اقدام به سخن چینی، یا بدخواهی کسی است که از او نقل شده، یا دوستی کسی که برای او نقل شده، یا خوش و بش کردن، و یا پرگویی بیهوده. بر هر کس که نزدش سخن چینی کنی که فلانی درباره تو چنین گفته و یا چنین کرده و در مقام تباه کردن کار تو، یا ساخت و ساز با دشمن تو است، یا در حال زشت کردن حال تو است، یا مانند آن، که بر او شش وظیفه است:

1) از او باور نکند، زیرا سخن چین فاسق است و شهادت او پذیرفته نیست. خدا فرموده: «إن جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا أن تصیبوا قوما بجهاله.»(1) {اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید.}

2) او را از این کار بازدارد و نصیحتش کند و کارش را برای او زشت شمارد. خدای تعالی فرموده: «و أمر بالمعروف و انه عن المنکر.»(2) {و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند بازدار.}

3) اینکه برای خدا او را دشمن دارد، زیرا مبغوض خدا است و دشمنی با دشمن خدا واجب است.

4) اینکه به مجرد گفته او، به برادرش بدبین نشود، که خدای تعالی فرموده: «اجتنبوا کثیرا من الظن.»(3) {از بسیاری از گمانها بپرهیزید.} و بلکه پابرجا بماند تا در حال او تحقیق شود.

5) اینکه آنچه او برای تو حکایت کرده، تو را وادار به بازرسی و تجسس نکند، چرا که خدای تعالی فرموده: «و لا تجسسوا.»(4) {و تجسس و بازرسی نکنید.}

6) اینکه بر خود نپسندی آنچه را که نمام را از آن نهی کرده ای، و سخن چینی او را به دیگری حکایت نکنی که فلانی برایم چنین حکایت کرده، و خود سخن چین و غیبت کن شوی و کاری را کنی که از آن نهی کرده ای.

1- . حجرات / 7
2- . لقمان / 17

3- . حجرات / 13
4- . حجرات / 13

از علی علیه السلام روایت شده است که مردی نزد او از مردی سعایت کرد.فرمود: ای فلانی! درباره آنچه گفتی، پرس و جو می کنیم؛ اگر راستگو باشی، دشمنت می داریم؛ اگر دروغ گفته باشی، کیفرت می کنیم؛ و اگر گذشت خواهی، از تو می گذریم. گفت: از من بگذر ای امیر مؤمنان!

و حسن فرمود: هر کس سخن دیگران را نزد تو بیاورد، سخن تو را نزد دیگران می برد.

و این اشاره است به اینکه باید نمام را دشمن داشت و به رفاقت او اعتماد نکرد، و چطور دشمن او نبود با اینکه پیوسته دچار دروغ و غیبت و نیرنگ و خیانت و دغلی و حسد و نفاق و تباهی کردن میان مردم و گول زدن است، و از آنها است که می کوشد در بریدن آنچه خدا فرموده باید به آن پیوست، و خدای تعالی فرموده: «و یقطعون ما أمر الله به أن یوصل و یفسدون فی الأرض.»(1) {و آنچه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می گسلند و در زمین به فساد می پردازند.} و فرموده: «إنما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الأرض بغیر الحق.»(2) {راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند، و در [روی] زمین به ناحق سر برمی دارند.} و نمام از آنان است.

و خلاصه: شرِ نمام بزرگ است و باید خود را از آن حفظ کرد.

گفته اند: کسی یک غلام فروخت و به خریدار گفت: عیبی ندارد جز اینکه سخن چین است. گفت: به آن راضی ام. و آن را خرید. چند روز که نزد وی ماند، به زن آقایش گفت: شوهرت دوستت ندارد و می خواهد زن دیگری سرت بیاورد؛ تو تیغی بردار و از پشت سر او چند مو بتراش که برایت جادو کنم تا تو را دوست بدارد. آنگاه به شوهر گفت: زنت دوستی برگرفته و می خواهد تو را بکشد. خود را برابر او به خواب بزن تا ماجرا را بدانی. و او خود را به خواب زد. زنش با تیغ سرتراشی بالای سرش آمد. مرد گمان کرد که می خواهد او را بکشد و برخاست و او را کشت. کسان زن آمدند و او را کشتند و میان دو قبیله جنگ درافتاد و به درازا کشید.

1- . بقره / 27
2- . شوری / 42

باب شصت و هشتم : مکافات بر بدی، و آنچه به آن تعلق دارد

آیات:

- فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم.(1)

{پس هر کس بر شما تعدّی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید. }

- و إن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین.(2)

{و اگر عقوبت کردید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید [متجاوز را] به عقوبت رسانید، و اگر صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است. }

- ذلک و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله إن الله لعفو غفور.(3)

{آری چنین است، و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبت زند، سپس مورد ستم قرار گیرد، قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد، چرا که خدا بخشایشگر و آمرزنده است. }

- إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و انتصروا من بعد ما ظلموا.(4)

{مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته اند یاری خواسته اند. }

1- . بقره / 194
2- . نحل / 126
3- . حج / 60
4- . شعراء / 227

- و الذین إذا أصابهم البغی هم ینتصرون - و جزاء سیئه سیئه مثلها فمن عفا و أصلح فأجره علی الله إنه لا یحب الظالمین - و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئک ما علیهم من سبیل - إنما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الأرض بغیر الحق أولئک لهم عذاب ألیم - و لمن صبر و غفر إن ذلک لمن عزم الأمور.(1)

{و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد، یاری می جویند [و به انتقام برمی خیزند]. و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی دارد. و هر که پس از ستم [دیدنِ] خود، یاری جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] بر ایشان نیست. راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند، و در [روی] زمین به ناحق سر برمی دارند. آنان عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. و هر که صبر کند و درگذرد، مسلّماً این [خویشتن داری، حاکی] از اراده قوی [در] کارهاست.}

روایات:

1. امالی طوسی: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، از علی علیه السلام که فرمود: سه کس از سه کس کینه نمی گیرند: شریف از زبون، بردبار از نابخرد، و مؤمن از فاجر.(2)

1- . شوری / 39- 43
2- . امالی طوسی 2 : 227

باب شصت و نهم: در کیفر بر گناه، و ریزبینی مؤمنان

روایات:

1. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام به مردی فرمود: فلانی! بین تو و برادرت چه گذشته است؟ گفت: قربانت، من بر گردن

او دِینی داشتم و بر او تنگ گرفتم تا حقم را از او گرفتم. آن حضرت فرمود:

از تفسیر قول خدای عزوجل: «و یخافون سوء الحساب.»(1) {و از سختی حساب بیم دارند.} به من بگو آیا ترسشان این است که جور یا ستم بر آنها کند؟ نه، ولی می ترسند از ته یابی و ریزبینی.(2)

2.خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که بر گناه خُرد کیفر می دهد، به بزرگی و کرامت طمع نداشته باشد.(3)

1- . رعد / 21
2- . معانی الاخبار: 246
3- . خصال 2 : 53

باب هفتادم : تعدی و طغیان

آیات:

- ذلک جزیناهم ببغیهم و إنا لصادقون.(1)

{این [تحریم] را به سزای ستم کردنشان، به آنان کیفر دادیم، و ما البتّه راستگوییم.}

- قل إنما حرم ربی الفواحش إلی قوله و البغی بغیر الحق.(2)

{بگو: «پروردگار من فقط زشتکاریها را حرام گردانیده است تا آنجا که فرموده و گناه و ستم ناحق را.}

- فلما أنجاهم إذا هم یبغون فی الأرض بغیر الحق یا أیها الناس إنما بغیکم علی أنفسکم متاع الحیاه الدنیا ثم إلینا مرجعکم فننبئکم بما کنتم تعملون و قال تعالی فأتبعهم فرعون و جنوده بغیا و عدوا.(3)

{پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین بناحقّ سرکشی می کنند. ای مردم، سرکشی شما فقط به زیان خود شماست. [شما] بهره زندگی دنیا را [می طلبید]. سپس بازگشت شما به سوی ما خواهد بود. پس شما را از آنچه انجام می دادید باخبر خواهیم کرد}، {پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند.}

- إن الله یأمر بالعدل و الإحسان و إیتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاءو المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون.(4)

1- . انعام / 146
2- . اعراف / 33
3- . یونس / 23 و90
4- . نحل/ 90

{در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید.}

- اذهب إلی فرعون إنه طغی و قال تعالی کلوا من طیبات ما رزقناکم و لا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی و من یحلل علیه غضبی فقد هوی.(1)

{به سوی فرعون برو که او به سرکشی برخاسته است}، {از خوراکی های پاکیزه ای که روزی شما کردیم، بخورید و [لی] در آن زیاده روی مکنید که خشم من بر شما فرود آید، و هر کس خشم من بر او فرود آید، قطعاً در [ورطه] هلاکت افتاده است.}

- إن فرعون علا فی الأرض و جعل أهلها شیعا یستضعف طائفه منهم یذبح أبناءهم و یستحیی نساءهم إنه کان من المفسدین و قال تعالی إن قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم و قال تعالی تلک الدار الآخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الأرض و لا فسادا و العاقبه للمتقین.(2)

{فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت، و مردمِ آن را طبقه طبقه ساخت طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشانَ را سر می برید، و زنانشان را [برای بهره کشی] زنده بر جای می گذاشت، که وی از فسادکاران بود.}، {قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد}، {آن سرای آخرت را برای کسانی قرارِ می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند، و فرجام [خوش] از آنِ پرهیزگاران است.}

- و إن للطاغین لشر مآب- جهنم یصلونها فبئس المهاد.(3)

{و [امّا] برای طغیانگران واقعاً بد فرجامی است. به جهنّم درمی آیند، و چه بد آرامگاهی است.}

- من فرعون إنه کان عالیا من المسرفین.(4)

1- . طه/ 24 و 81
2- . قصص/ 4 و 76 و 83
3- . ص/ 55

4- . دخان / 31

{از [دستِ] فرعون که متکبّری از افراطکاران بود. }

- إن جهنم کانت مرصادا - للطاغین مآبا.(1)

{[آری،] جهنّم [از دیرباز] کمینگاهی بوده،[که] برای سرکشان، بازگشتگاهی است. }

- فأما من طغی و آثر الحیاه الدنیا فإن الجحیم هی المأوی.(2)

{اما هر که طغیان کرد، و زندگی پستِ دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است. }

روایات:

1. خصال: امام صادق از پدرش علیهماالسلام، که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زودرس ترین خیری که ثوابش می رسد نیکی است، و زودرس ترین شری که کیفرش می رسد، تجاوز و بغی است.(3)

ثواب الاعمال: مانند این حدیث را آورده است.(4)

امالی طوسی: مانند این حدیث را آورده است.(5)

2. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام، صاحب سه خصلت هرگز نمی میرد تا نکبت آنها را ببیند: تجاوز، قطع رحم، و قسم دروغ که جنگ با خدا است؛ و زودرس ترین طاعت که ثوابش می رسد، صله رحم است؛ و همانا مردمی بدکارند و با هم پیوند دارند و مالشان افزون می شود و با هم نیکی می کنند و عمرشان افزون می شود؛ و همانا قسم دروغ و قطع رحم، خانمان ها را از اهلشان تهی می نمایند و رحم را سنگین می سازند، و در اگر رحم سنگین گردد، انقطاع نسل می شود.(6)

1- . نبأ /21 - 22
2- . نازعات / 37 و 39
3- . خصال 1 : 54

4- . ثواب الاعمال: 245
5- . امالی طوسی 1 : 105
6- .[6] خصال 1 : 61

ثواب الاعمال مانند این حدیث را تا «جنگ با خدا است.» آورده است.(1)

مجالس مفید مانند این حدیث را تا «و قطع رحم خانمان ها را از اهلشان تهی می نماید.» آورده است. (2)

3. خصال: در سفارش های پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است که فرمود: ای علی! چهار نفر از همه زودتر کیفر می ببینند: کسی که به او احسان کرده ای و به عوض به تو بدی کرده، کسی که به او ستم نمی کنی و او به تو ستم می کند، کسی که با او پیمان بسته ای بر امری و با او وفا کرده ای و او با تو عهدشکنی کرده، و کسی که با رحم خود صله کرده، و از او بریده اند.(3)

4. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز از شش خصلت به خدا پناه می برد: شک، شرک، حمیت، غضب، بغی، و حسد.(4)

5. امالی طوسی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه تا از گناهان کیفرش زود می رسد و به آخرت نمی افتد: ناسپاسی والدین، ستم به مردم، و ناسپاسی در برابر احسان.(5)

6. امالی طوسی: ابن عباس گفت: هرگز در قومی ستمکاری پدیدار نمی گردد، مگر آنکه مرگ و میر در آنان پدیدار شود.(6)

7. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: از گناهانی که نعمت را برمی اندازد، ستمکاری است.(7)

مولف: مطالبی در این باره در باب «گناهانی که سبب خشم خدا است» نقل شده است.

1- . [1] ثواب الاعمال: 199
2- . [2] امالی مفید: 66
3- . [3] خصال 1 : 109
4- . خصال 1 : 160
5- . امالی طوسی 2 : 13

6- .[6] امالی طوسی 2 : 17
7- .[7] علل الشرائع 2 : 271

8. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: پیروز آن کسی است که به نیکی غالب بیاید، و شکست خورده آن کسی است که شر بر او غالب باشد، و مؤمن، لجام بسته است.(1)

9. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: سریع ترین شری که عقوبتش می رسد، بغی و ستم کاری است.(2)

10. ثواب الاعمال: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: اگر کوهی بر کوهی ستم کند، خدای عزوجل کوه ستمگر را از بُن برمی کَند.(3)

11. ثواب الاعمال: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: سریع ترین شری که عقوبتش می رسد، بغی و ستم کاری است.(4)

12. ثواب الاعمال: مردی یکی از بنی هاشم را به نبرد خواند و او نپذیرفت که با او نبرد کند. علی علیه السلام به او فرمود: چه چیزی تو را بازداشت که با او نبرد کنی؟ گفت: او پهلوان عرب است و ترسیدم بر من چیره گردد. به او فرمود: او به تو تجاوز کرد و اگر با او نبرد می کردی بر او چیره می گشتی؛ اگر کوهی بر کوهی تجاوز کند، آن تجاوزگر نابود می شود.(5)

13. نوادر راوندی: امام کاظم از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: اگر کوهی بر کوهی ستم کند، خدای عزوجل کوه ستمگر را از بُن برمی کَند.(6)

14. نهج البلاغه: هر کس تیغ ستم کشد، با آن کشته می شود.(7)

1- . [1] معانی الاخبار: 170
2- . [2] ثواب الاعمال: 245
3- . [3] ثواب الاعمال: 245
4- . [4] ثواب الاعمال: 245
5- . ثواب الاعمال: 245

6- . نوادر راوندی
7- . نهج البلاغه ط عبده 2 : 227

و در خطبه قاصعه فرمود: پس: خدا را! خدا را! از تعجیل در عقوبت، و کیفر سرکشی و ستم برحذر باشید؛ و از آینده دردناک ظلم، و سرانجام زشت تکبر و خودپسندی که کمین گاه ابلیس است، و جایگاه حیله و نیرنگ او است، بترسید؛ حیله و نیرنگی که با دل های انسان ها، چون زهر کشنده می آمیزد و هرگز بی اثر نخواهد بود، و کسی از هلاکتش جان سالم نخواهد برد؛ نه دانشمند به خاطر دانشش، و نه فقیر به جهت لباس کهنه اش، در امان نخواهد بود.(1)

15. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کیفر تجاوز و بغی از همه شرها زودتر می رسد.(2)

توضیح: بغی و تجاوز یعنی از حد به در شدن و سرفرازی به دیگری. به قول قاموس: «بغی» یعنی ستم و عدول از حق و سرکشی و دروغ. «و فی مشیته اختال و البغی الکثیر من البطر و فئه باغیه» یعنی خارج از طاعت امام عادل.

و راغب گفته: «البغی» یعنی: طلب تجاوز از اقتصاد و میانه روی، در آنجا که تجاوز سزاوار است، حال چه تجاوز کرده باشد یا تجاوز نکرده باشد. و گاهی در کمیت اعتبار می شود و گاهی در کیفیت. گفته می شود. «بغیت الشی ء»: هنگامی که بیش از آنچه واجب است طلب کنی. «ابتغیت» نیز چنین است. بغی و تجاوز دو قسم است: یکی پسندیده، همچون تجاوز از عدالت به احسان، و از فریضه به نافله. و بغی مذموم همچون تجاوز از حق به باطل، و به معنی تکبر هم هست، چون از اندازه خود فراتر رود و در هر امری به کار رود. خدای تعالی فرموده: «یبغون فی الأرض بغیر الحق.» {در زمین بناحقّ سرکشی می کنند.} و دنبالش فرموده: «إنما بغیکم علی أنفسکم.»(3) {سرکشی شما فقط به زیان خود شماست.} و فرموده: «وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنصُرَنَّهُ الله.» {و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبت زند، سپس مورد ستم قرار گیرد، قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد.} و فرموده: «إن قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم.» {قارون از قوم موسی بود و بر

1- . نهج البلاغه: خطبه قاصعه، شماره 190
2- . کافی 2 : 327

3- . حج / 60

آنان ستم کرد.} و فرموده: «فإن بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التى تبغى.» {و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن [طایفه ای] که تعدّی می کند بجنگید.} و تجاوز در بیشتر موارد نکوهیده است.(1)

و منظور از زودی کیفرش، این است که در دنیا هم آن را ببیند، بلکه به او در دنیا سریع می رسد.

در روایت امام صادق علیه السلام است که: گناهی از تعدی، تجاوز، و قطع رحم، سزاوارتر به شتاب در کیفر آن در دنیا از طرف خدا پیش از آخرت نیست. «إن الباطل کان زهوقا.» {همانا که باطل نابود است.}

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس تیغ ستم کشد با آن کشته می شود.

و ظاهر این است که آن از جانب خدا است به خاطر عقوبت بر تعدی و جلوگیری از آن و عبرت از آن، نه چنان که گفته اند: سِر آن این است که مردم او را رها نخواهند کرد و مردم به او عوض آن را می دهند، یا بدتر از آن با او می کنند، و این کیفر را از چند راه به خود کشانده است.

مولف: سستی این کلام در این است که می بینیم ستمکار غالبا دچار ستم به دست کسی غیر از ستمدیده می شود.

16. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: تعدی صاحبش را به دوزخ می کشد، و اولین تجاوزگر بر خدا، عناق دختر آدم علیه السلام بود، و اول کس هم که خدا او را کشت عناق بود. نشستگاه او یک جریب در یک جریب بود و بیست انگشت داشت، در هر انگشت دو ناخن به مانند دو داس، و خدا شیری به اندازه فیلی بر او مسلط کرد، و گرگی به اندازه شتر، و کرکسی به اندازه قاطر، و او را کشتند. و خدا جباران را در بهترین و آسوده ترین حالشان کشته است.(2)

توضیح: «نشستگاهش یک جریب در یک جریب بود»: در مصباح آمده: «الجریب» یعنی: وادی، سپس استعاره شده بر قطعه ای مشخص از زمین. و گفته شده: در آن جریب است و اختلاف شده در مقدار آن، به حسب اصطلاح اهل کشورها،

1- . مفردات غریب القرآن: 55
2- . کافی 2 : 328

همانند اختلاف آنها در مقدار رطل و کیل و ذراع. در کتاب مساحه آمده: بدان که مجموع عرض هر شش شعیر معتدل، إصبع نامیده می شود. قبضه چهار إصبع است. ذراع شش قبضه است. هر ده ذراع، قصبه نامیده می شود، و هر ده قصبه، أشل نامیده می شود. گاهی مضروب الأشل خودش جریب نامیده می شود. مضروب الأشل در قصبه، قفیز است. مضروب الأشل در ذراع، عشیر است. پس این حاصل می شود که جریب ده هزار ذراع است. و نقل کرده از قدامه که الأشل شصت ذراع است و ضرب الأشل به تنهایی جریب نامیده می شود و سه هزار و ششصد تا می شود.

اینکه فرموده: «در یک جریب» گویا معنی آن با یک جریب است که می شود دو جریب، یا جریب بر یکی از اضلاعش مجازاً اطلاق می شود، برای توجه به اینکه جریب پر می کند طول و عرض را. یا جریب در عرف زمان حضرت علیه السلام مقداری از امتداد مسافت بوده، مثل فرسخ. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: «و کان مجلسها فی الأرض موضع جریب.» و «منجل» داس آهنی است که زرع را با آن درو می کنند. «نسر»: پرنده معروفی است که در صید قدرتی دارد و گفته شده چنگال ندارد و ناخنی دارد مثل ناخن خروس. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: نسر مثل حمار است.

«در خلقت اولیه این چنین بودند»: یعنی آن حیوانات هم در اول خلقت کبیر و عظیم بودند و سپس صغیر شدند، همانند انسان. «آمن» أفعل تفضیل است و «ما» مصدریه است. «کانوا» تامه است، و مصدر یا به معنای آن است، یا استعمال شده درظرف زمان. مثل او را در زمان آمدن حاجیان دیدم. بر هر دو تقدیر، نسبت «أمن» به او از باب توسع و مجاز است.

حاصل این است که: خدای عزوجل زورگویان را که به زور خلق را بر انجام دلخواه خود وامی داشتند و به آنها تعدی می کردند و رحم نمی کردند، در خوش ترین حالشان که بالاترین شوکت و قدرت را داشتند، نابود کرد بر اثر تباهکاری، و ستمکار نباید به آسودگی و آمادگی اسباب عزتش مغرور باشد، زیرا خدا همانا توانا و عزیز است.

17. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان به سپاهش می گوید: حسد و بغی میان آنها (آدمیزاده) افکنید که آن دو پیش خدا با شرک برابرند.(1)

توضیح: «با شرک برابرند»: در بیرون شدن از دین و در کیفر و تباه کردن نظام جهان، زیرا بیشتر مفاسد جهان از مخالفت پیغمبران و اوصیا و نافرمانی آنها است و شیوع گناهان از این دو خصلت است، آن چنان که شیطان به آدم علیه السلام حسد برد و به او تعدی کرد، و سرکشان هر امتی بر حجج خدا حسد بردند و سرکش و ستمکار شدند و حجج خدا را مغلوب کردند و کفر و گناه در میان مردم منتشر شدند.

18. کافی: مسمع ابی سیار گفت: امام صادق علیه السلام به او نوشت: نگاه کن حتی یک کلمه از تعدی نگویی، اگرچه از خودت و تبارت خوشت آید.(2)

توضیح: «أن لا تکلم»: در بعضی نسخ آمده: «أن لا تکلمن» و هر دو یا بناء بر تفعیل است، یعنی احدی را - که آن متعدی است - یا بناء برتفعل، به حذف یکی از دو «تاء» است. «به کلمه بغی»: به کلامی که مشتمل بر بغی است، یعنی جُور یا تطاول. «گرچه آن کلمه تو را و تبارت را خوش آید»: یا اینکه تو از خودت و تبارت خوشت بیاید.

1- . کافی 2 : 327
2- . کافی 2 : 327

باب هفتاد و یکم : درباره برخورد بد، و کسی که مردم از ترس شرش او را احترام می کنند، و کسی که از شرش در امان نیستند و به خیرش امید ندارند

روایات:

1. خصال: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باش که بَدان امت من آنان اند که از ترس شرشان محترم اند، و هر کس را مردم از ترس شرش احترام کنند، از من نیست.(1)

مولف: بعضی اخبار هم در «باب اصناف مردم» نقل شده است.

2. معانی الاخبار و خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: زنازاده چند نشانه دارد؛ اول: دشمنی با ما اهل بیت. دوم: اینکه به همان حرام که از آن آفریده شده تمایل دارد. سوم: سبک شمردن دین. چهارم: بدبرخوردی با مردم، و کسی با برادرانش بد برخورد نباشد، جز زنازاده، یا کسی که مادرش او را در هنگام حیضش حامله شده است.(2)

اختصاص: مانند این حدیث را آورده است. (3)

3. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: علامت ولدالزنا سه تا است: سوء محضر، تمایل به زنا، و دشمنی با ما اهل بیت.(4)

1- . خصال 1 : 10
2- . معانی الاخبار: 400 ، خصال 1 : 102
3- . اختصاص: 220
4- . امالی صدوق: 203

4. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زودرس ترین خیر در ثواب، نیکی کردن است، و زودرس ترین شر در عقاب، تعدی است، و همین عیب برای آدمی بس که در مردم ببیند آنچه را که خود دارد، و اینکه سرزنش کند مردم را به آنچه خود نتواند کنار گذارد، و اینکه بیازارد همنشین خود را به سبب آنچه سودی برایش ندارد.(1)

5. معانی الاخبار: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: آیا خبر ندهم شما را به بدترین مردم؟ گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: آن کسی که دشمن می دارد مردم را، و مردم هم او را دشمن می دارند. سپس فرمود: آیا به بدتر از آن شما را خبر ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: آن کس که لغزش را نبخشد، و پوزش را نپذیرد، و گناه را نیامرزد. سپس فرمود: آیا به بدتر از آن خبرتان ندهم؟ گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: آن کس که از شرش در امان نیستند و به خیرش امید ندارند.(2)

6. سرائر: سیاری گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت در خانه عایشه بود و او را به آن آگاه کرد. رسول خدا فرمود: چه بد تباری دارد، و سپس نزد او رفت و با او دست داد و به رویش خندید. چون برگشت نزد عایشه، او به آن حضرت گفت: درباره او چنان گفتی و نزد او رفتی و با او دست دادی و به رویش خندیدی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از دست مردم بد، آنها هستند که از زبانشان باید ترسید. می گوید: و شنیدم از ایشان که می فرمود: خدای عزوجل در قرآنش از مردی به کنایه تعبیر کرده به اینکه صاحب نیرو و عزت است، چه رسد به ما.(3)

7. اختصاص: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین مردم آن کسی است که مردم از او سود ببرند؛ و بدترین مردم آن است که از او آزار کشند؛ و بدتر از او آن

1- . امالی طوسی 1 : 105
2- . معانی الاخبار: 196
3- . سرائر: 475

کسی است که مردم از ترسش او را احترام کنند، و بدتر از آن، کسی است که دینش را به دنیای دیگری بفروشد.(1)

8. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود که مردی اجازه ورود خواست. رسول خدا فرمود: چه بد تباری دارد. و عایشه بلند شد و به داخل منزل رفت. آن حضرت به او اذن داد و به خانه وارد شد. رسول خدا به او رو کرد و هنگامی که کلامشان پایان پذیرفت، عایشه خارج شد و به آن حضرت گفت: درباره او چنان گفتی و چون نزد او رفتی با او دست دادی و به رویش خندیدی؟ رسول خدا فرمود: از بدترین مردم، کسی است که به دلیل بدزبانی اش مجالست با او قبیح باشد.

9. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود که مردی اجازه ورود خواست. رسول خدا فرمود: چه بد تباری دارد، و عایشه بلند شد و به داخل منزل رفت. آن حضرت به آن مرد اذن داد و چون به خانه وارد شد، رسول خدا به او رو کرد و در حالی که با او صحبت می کرد، به رویش خندید. چون کلامشان پایان پذیرفت و از نزدش خارج شد، عایشه به آن حضرت گفت: درباره او چنان گفتی و چون نزد او رفتی با او خوش برخورد کردی؟ رسول خدا فرمود: از بدترین بنده های خدا کسی است که به دلیل بدزبانی اش مجالست با او قبیح باشد.(2)

توضیح: در قاموس آمده: «عشیره الرجل» یعنی پسران نزدیک پدرش یا قبیله اش. در مصباح آمده: می گویی او برادر تمیم است، یعنی یکی از آنها است. و بعضی از أفاضل «عشیره» را به ضم «عین» و فتح «شین» بنا بر تصغیر «عشیره»، با کسره قرائت کرده اند، یعنی معاشرت، و بُعد آن پوشیده نیست. «بشره» با رفع است. «إلیه» خبر است و جمله حالیه است، همانند «یحدثه.» در بعضی نسخ «علیه» نیست و بنابر این «بشره» مجرور است و عطف بر «وجهه» است. این نسخه أظهر است و احتمال دارد بعدا به آن اضافه شده باشد، مثل این قول عایشه: «که به او رو کردی با

1- . اختصاص: 243

2- . کافی 2 : 326

خوش رویی» و به آن اشاره دارد، و قول آن حضرت که فرمود: «إن من شرار عباد الله»؛ یا عذر آن حرفی است که در ابتدا گفت، یا آنچه بعدا انجام داده است، یا برای هردو است. و تأمل کن جدا.

مانند این حدیث را مخالفین هم از عروه بن زبیر آورده اند که گفت: عایشه مرا بازگفت که مردی اذن خواست برای ورود به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، و فرمود: اذنش دهید، چه بد پسر عشیره است. و چون او نزد حضرت آمد، با او به نرمی سخن گفت. عایشه گفت: من به آن حضرت گفتم: یا رسول الله! درباره او چنان گفتی و آنگاه به نرمی با او گفتگو کردی؟ فرمود: ای عایشه! بدمقام ترین مردم نزد خدا در روز قیامت، کسی است که مردم او را وانهند و از او بگذرند، از ترس بدزبانی او.

عیاض گفته: «چه بد است» ذم او است و او را غیبت کرده، و آن مرد عیینه بن حصن فزاری است که در آن وقت مسلمان نبوده. در حدیث است که فاسق و بدعت گزار غیبت ندارد، و اگر هم مسلمان بوده، آن حضرت خواسته در این تعبیر حال او را شرح کند و این خود یک معجزه است، زیرا مرتد شد و او را نزد ابی بکر آوردند و با عمر نیز داستانی دارد. باز در حدیث است که: مدارا با فاسقان و کفار مباح است و در بعضی احوال مستحب است، به خلاف سازشکاری حرام. و فرق بین این دو این است که مدارا بذل دنیا است به صلاح دین یا دنیا، و سازشکاری بذل دین است برای صلاح دنیا. پیغمبر از خوش و بش خود به او بخشید و او را مدح نکرد تا خلاف قول عایشه باشد و دوزبان گردد، چرا که آن حضرت منزه است از آن. و این حدیث او، اصل و بنیادی است برای جواز مدارا و غیبت اهل فسق و بدعت.

قرطبی گفته: پیش از فتح مسلمان شده و به قولی پس از آن، ولی حدیث دلالت دارد که او از بدترین مردم است به درگاه خدا، و چنین نباشد مگر آنکه عمرش به کفر سرآید، و او از مؤلفه و از جفاکاران اعراب است.

و نخعی گفته: بی اجازه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و آن حضرتش فرمود: اذن کجا است؟ گفت من از احدی از مضر اذن نگرفتم. عایشه گفت: یا رسول الله، این کیست؟ فرمود: احمقی است که اطاعت می شود و با این وضع آقای قوم خود

است و او را سید مطاع می نامند. آبی گفته: این روش آن حضرت، آموزشی برای دیگران است، زیرا آن حضرت والاتر است از اینکه از بدزبانی او بترسد.

10. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین مردم نزد خدا در روز قیامت، کسی است که از ترس شرش احترام شود.(1)

11. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس مردم از زبانش بترسند، در دوزخ است.(2)

12. کافی: جابر بن عبدالله گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین مردم نزد خدا در روز قیامت، کسی است که از ترس شرش احترام شود.(3)

1- . کافی 2 : 327
2- . کافی 2 : 327
3- . کافی 2 : 327

باب هفتاد و دوم : نیرنگ و گول زدن و دغلی و فتنه انگیزی

آیات:

- و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین.(1)

{و خدا تدبیر می کرد، و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.}

- و مکروا مکرا و مکرنا مکرا و هم لا یشعرون- فانظر کیف کان عاقبه مکرهم أنا دمرناهم و قومهم أجمعین.(2)

{و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند}، {پس بنگر که فرجام نیرنگشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم.}

- و الذین یمکرون السیئات لهم عذاب شدید و مکر أولئک هو یبور و قال تعالی استکبارا فی الأرض و مکر السیئ و لا یحیق المکر السیئ إلا بأهله.(3)

{و کسانی که با حیله و مکر کارهای بد می کنند، عذابی سخت خواهند داشت، و نیرنگشان خود تباه می گردد.} {[انگیزه] این کارشان فقط گردنکشی در [رویِ] زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد.}

- و ما کید الکافرین إلا فی ضلال.(4)

{و [لی] نیرنگ کافران جز در گمراهی نیست.}

- أم یریدون کیدا فالذین کفروا هم المکیدون إلی قوله تعالی یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا و لا هم ینصرون.(5)

1- . انفال / 30
2- . نمل / 50 - 51
3- . فاطر / 10 و 43
4- . غافر / 25

5- . طور / 42 - 46

{یا می خواهند نیرنگی بزنند؟ و [لی] آنان که کافر شده اند، خود دچار نیرنگ شده اند.}، {روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید و حمایت نیابند.}

- و مکروا مکرا کبارا.(1)

{و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند.}

روایات:

1. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر عرضه حقاً بر خدا است، پس مکر و نیرنگ برای چه؟(2)

2. عیون اخبارالرضا و امالی صدوق: امام رضا از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: هر کس مسلمان است، نه مکر کند و نه گول بزند، که من شنیدم جبرئیل می گفت: مکر و خدعه در دوزخ است. سپس فرمود: از ما نیست کسی که دغلی کند با مسلمانی، و از ما نیست آنکه خیانت کند با مسلمانی. سپس فرمود: راستی جبرئیل روح الامین از نزد رب العالمین بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! بر تو باد خوشخویی که بدخویی خیر دنیا و آخرت را بِبَرد. آگاه باش که شبیه ترین شما به من، خوش خوترین شما است.(3)

3. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر است که فرمود: هر کس دغلی کند با مسلمانی در خرید و یا فروش، از ما نیست و روز قیامت با یهود محشور می شود، زیرا آنها از همه مردم با مسلمان ها دغل کارترند. و فرمود: هر کس شب را بگذراند و در دلش دغلی با برادر مسلمانش داشته باشد، در خشم خدا شب را گذرانده، و آن چنان صبح کند تا توبه کند.(4)

1- . نوح / 22
2- . خصال 2 : 61 ، امالی صدوق: 5
3- . عیون اخبار الرضا2 : 50 ، امالی صدوق: 163
4- . امالی صدوق: 257

مولف: در «باب کلیات بدی ها» از قول امام صادق علیه السلام نقل شد که فرمود: متکبر در ستایش خوب طمع نکند، و بخیل در بسیاری دوست. (1)

و در «باب اصول کفر» نقل شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «ده طائفه از این امت به خدای بزرگ کافرند.» و از میان آنها کوشا در فتنه را ذکر فرمود.

4. خصال: در حدیث اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مؤمن با برادرش دغلی و خیانت نکند و او را خوار نکند و به او تهمت نزند و به او نگوید: من از تو بیزارم.(2)

5. عیون اخبارالرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السلام، از پیغمبر صلی الله علیه و آله، که فرمود: از ما نیست کسی که دغلی کند با مسلمانی، یا زخم زیانش زند، یا نیرنگش بازد.(3)

صحیفه الرضا: مانند این حدیث را آورده است.(4)

6. معانی الاخبار: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نباید«خلابه» باشد؛ یعنی خدعه.(5)

7. ثواب الاعمال: محمد بن حسن بن علی بن أبی طالب از پدرش، از جدش علیهم السلام، که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: مکر و خدعه در دوزخ باشند.(6)

8. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی مکر کند.(7)

9. ثواب الاعمال: علی علیه السلام فرمود: اگر نبود که مکر و خدعه در دوزخند، من مکرکننده ترین عرب بودم.(8)

1- . خصال 2 : 53
2- . خصال 2 : 161

3- . عيون اخبار الرضا2 : 29
4- . صحيفه الرضا: 4
5- . معانى الاخبار: 282
6- . ثواب الأعمال: 241
7- . ثواب الأعمال: 242
8- . ثواب الاعمال: 242

10. ثواب الاعمال: زاذان گفت: شنیدم علی علیه السلام می فرمود: اگر نشنیده بودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که مکر و خدعه و خیانت در دوزخند، هرآینه مکارترین عرب بودم.(1)

11. کافی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اگر نبود که مکر و خدعه در دوزخند، من پُرمکرترین مردم بودم.(2)

توضیح: در قاموس آمده: مکر یعنی خدیعه. و گفته: «خدعه مثل منعه» و قصد بد کردن به کسی است از راهی که نداند. راغب گفته: مکر، بازداشتن دیگری است از آنچه قصد دارد به حیله، و دو بخش دارد: یکی پسندیده، که در آن خوبی را پی می گیرد و به این معنا است قول خدای عزوجل: «و الله خیر الماکرین.» {و خدا بهتر مکرکننده ها است.} و دوم ناپسند و نکوهیده که با آن قصد کار زشتی کند و به این معنا خدا فرموده: «و لا یحیق المکر السیئ إلا بأهله.» {و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد.} و به هر دو معنا است که فرموده: «و مکروا مکرا و مکرنا مکرا و هم لا یشعرون.» {و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند.}

و بعضی گفته اند: از مکر خدا است که متاع دنیا را به بنده خود می دهد و او را مهلت می دهد، و از این رو علی علیه السلام فرموده: هر کس را دنیای فراوانی دادند و نفهمید که با او مکر شده، عقلش گول خورده است.

و گفته: خدعه، منصرف کردن دیگری است از آنچه که در صددش است و مقصدش، با اظهار مخالف آنچه نهان دارد.(3)

در مصباح آمده: «خدعته خدعا فانخدع و الخدع» با کسره، اسم آن است و «خدیعه» مانند آن است، و فاعل آن: «خدوع» بر وزن رسول، و «خداع». «خادع» و

1- . ثواب الاعمال: 242
2- . کافی 2 : 336
3- .[3] مفردات غریب القرآن: 471 و 143

«الخدعه» با ضمه، آن چیزی است که انسان با آن گول می خورد، مثل بازی با آنچه بازی می کنند.

و چه بسا که چون دو لفظ مکر و خدعه با هم باشند، میان آنها فرق گذارند، به اینکه مکر، حیله گری است به قصد کار بد و اظهار غیرآن و صرف اندیشه در این نقشه، و خدعه انجام آن نقشه است.

و گویا آن حضرت این جمله را گفته برای اینکه مردم معاویه را سیاستمدار و عاقل می شمردند و آن حضرت را سست رای می شمردند، چون می دیدند که معاویه به مقاصد خود می رسد که بنیادش بر دروغ و عهدشکنی و نیرنگ بود، و آن حضرت فرمود: من مکر و حیله را از او بهتر می دانم. ولی چون خلاف دستور خدا بود به کار نمی بست، چنانچه سید رضی در نهج البلاغه از آن حضرت آورده که فرمود: اما امروز در محیط و زمانه ای زندگی می کنیم که بیشتر مردم حیله و نیرنگ را زیرکی می پندارند، و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می خوانند. چگونه فکر می کنند؟ خدا بکشد آنها را! چه بسا شخصی تمام پیش آمدهای آینده را می داند، و راه های مکر و حیله را می شناسد ولی امر و نهی پروردگار مانع او است و با اینکه قدرت انجام آن را دارد، آن را به روشنی رها می سازد؛ اما آن کس که از گناه و مخالفت با دین پروا ندارد، از فرصت ها برای نیرنگ بازی استفاده می کند.(1)

«الحریجه»: یعنی تقوا. یکی از شارحان نهج البلاغه در تفسیر این سخن گفته: برای این بوده که هر دو گروه (پیروان علی علیه السلام و معاویه) میان عهدشکنی و زیرکی فرق نمی گذاشتند، زیرا هر دو به هم در هوشیاری شبیه اند، جز اینکه یکی رعایت دستور شرع و حکم عقل را نمی کند، و دومی خود را پایبند آنها می داند، و چون فرق میان آن دو دقیق است عهدشکنی به زیرکی اشتباه می شود و نفهم ها عهدشکنان را زیرک و باهوش می شمارند و خوش تدبیر می دانند، چون معاویه و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و همگنانشان، و نمی دانند که حیله عهدشکن او را به

1- . نهج البلاغه: خطبه 41

منجلاب بدکاری می اندازد، و حیله ای که به پستی گراید، خوبی ندارد، به خلاف چاره جویی زیرک که به عدالت می کشاند.

و آن حضرت علیه السلام در چند جا این سخن را گفته که ذکر آنها به درازا می کشد. آشنایی و توانایی بسیار آن حضرت نسبت به این امور، روشن است، زیرا مکر و نیرنگ، بر استعمال اندیشه در درک حیله ها و شناخت راه بدی ها و چگونگی وارد کردن آنها به دیگری است، به طوری که نفهمد، و آن حضرت از همه مردم به همه امور داناتر بود. اینکه آن دو در دوزخند، یعنی هر کس آنها را دارد در دوزخ است، و إسناد بر وجه مجاز است.

12. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت هر غادر عهدشکنی با امام، می آید با لوچه آویخته تا به دوزخ درآید؛ و می آید هر کسی بیعت امام را شکسته، با دست بریده، تا به دوزخ برود.(1)

توضیح: در قاموس آمده: «الغدر» ضد وفا است. من می گویم: غدر بیشتر به معنی شکستن عهد و بیعت می آید، و اراده بد کردن به دیگری است ، با یک سبب نهانی. و مقصود از امام، امام برحق است. چه بسا «الباء» به معنی «مع» باشد و متعلق به آمدن. بنابراین مراد از امام، امام ناحق است. یکی از افاضل گفته: می آید هر غادری، یعنی از اصناف حیله گران، بر حسب اختلافشان در انواع غدر با امام، یعنی امامی که تحت لوائش بودند؛ چناچه خدا فرموده: «یوم ندعوا کل أناس بإمامهم.»

{[یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم.} و پیشوای هر دسته غادران، آن کسی است که کامل تر است در غدر کردن، یا پایه گزار غدر است. و احتمال دارد مراد از آن، غادر به امام است که در بیعت با امام خیانت کرده، و در حدیث بعدی به طور خاص می آید، اما این حدیث به این معنی نیست، چون اقتضای تکرار دارد، به دلیل اینکه «یوم القیامه» بین آن فاصله انداخته، و اولی اظهراست، چرا که آن دو در حقیقت یک حدیث اند که هر کدام دیگری را تبیین می کنند. پس شایسته است که معنی هر دو واحد باشد.

1- . کافی 2 : 337

و در مصباح: «شدق» با فتحه و کسره، به معنای کناره دهان آمده، به گفته أزهری، و جمع آن «شدوق» - مثل فلس و فلوس - است، و جمع مکسر آن «أشداق» مثل حمل و أحمال است. گفته شده: چون غادر بیشتر نهان کاری می کند، علی علیه السلام فرموده: «با لوچه آویزان محشور می شود»، تا رسوا گردد در برابر مردم و او را بشناسند به زشتکاری. «نکث»: شکستن بیعت است. «اجذم»: دست بریده، چون به کردارش خیانت شده است. در نهایه گفته: در حدیث است که هر کس قرآن را یاد گیرد و سپس فراموش کند، در روز قیامت خدا را ملاقات می کند در حالی که اجذم است، یعنی دست بریده. و به این معنا است حدیث علی علیه السلام که: هر کس بیعتش را بشکند، خدا را اجذم ملاقات می کند، یعنی بی دست.

قتیبی گفته: در اینجا به معنی همه اعضای بریده شده است، زیرا دست از اعضای دیگر سزاوارتر به کیفر نیست. هنگامی که دست و پای کسی به خاطر جذام بیفتد، گفته می شود این مرد جذام دارد، و آن بیماری معروفی است. جوهری گفته: به مجذوم، أجذم گفته نمی شود. ابن الأنباری در رد بر ابن قتیبه گفته : اگر عذاب جز بر اعضایی که مباشرت با معصیت داشته واقع نشود، نباید زانی به جَلد و رجم در دنیا و به آتش درآخرت عقوبت شود. ابن الأنباری گفته: معنی حدیث این است که او الله را ملاقات می کند در حالی که أجذم الحجه است، یعنی زبانی ندارد که با آن تکلم کند، و حجتی در دست ندارد. این فرمایش علی علیه السلام که: «دست ندارد»، یعنی حجتی ندارد. و گفته شده: معنایش این است که با او مواجه می شود در حالی که منقطع السبب است، و دلالت دارد بر آن، این فرمایش حضرت که: قرآن سببی به دست خداوند است، و سببی به دست شما؛ پس هر کس آن را فراموش کند، سببش را قطع کرده است. و خطابی گفته: معنی حدیث آن چیزی است که ابن اعرابی فهمیده، و آن این است که کسی که قرآن را فراموش کند، خدا را در حالی که دستش از ثواب خالی است ملاقات می کند. پس کنایه زده که با دست، و آنچه در بر دارد، شامل هر خیری می شود. در جواب می گویم: در تخصیص علی علیه السلام به ذکر دست، معنی ای غیر از حدیث نسیان قرآن فهمیده می شود، چرا که بیعت با دست، در بین سایر اعضا مباشرت دارد.

مولف: در حدیث قرآن هم می شود مقصود از فراموشی ترک عمل باشد، به آنچه که دلالت بر بیعت با امام و پیروی از او را دارد، و به همان معنی اول برگردد.

13. کافی: طلحه بن زید گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره دو گروه که با هم در نبردند و هر کدام را پادشاهی است جدا، و پس از نبرد با هم سازش می کنند و یکی از آن دو، پادشاه عهد خود را می شکند و می آید نزد مسلمانان که با آنها سازش کند برای نبرد با آن شهر دیگر. آن حضرت فرمود: برای مسلمانان نشاید که عهد شکنند، یا فرمان به آن دهند، و یا به همراه عهدشکنان بجنگند؛ ولی با مشرکان، هر جا آنها را بیابند، می جنگند، و قرارداد کفار با هم، بر آنها نافذ نیست.(1)

توضیح: در مصباح آمده: «وحد یحد حده» - بر وزن وَعد - یعنی خودش به تنهایی، و هر چیزی علی حده یعنی متمیز از غیرش. در صحاح آمده: بده بر هر یک از آنها علی حده، یعنی جداگانه. درقاموس آمده: گفته می شود: نشست علی وحده و علی وحدهما و وحدیهما و وحدهم و این علی حدته و علی وحده؛ یعنی تنها.

«بر اینکه بجنگند»: به صیغه جمع یعنی مسلمین با آنها، یعنی با ملک متجاوز و یارانش در مقابل آن، یعنی اهل آن شهری که مورد عهدشکنی واقع شده است. و در بعضی نسخ «ملک المدینه» آمده، یعنی: با ملکی که به او عهدشکنی واقع شده. «بر اینکه بجنگد»: به صیغه مفرد است، یعنی: ملک غادر با آنها، یعنی با مسلمین. و باقی جمله همان طور است که نقل شد. «لا یأمروا بالغدر.» {یا فرمان به آن دهند.}: عطف بر «یغدروا» {عهد شکنند.} است. و تاکید نفی نیست، یعنی شایسته نیست بر مسلمین که فرمان به عهدشکنی دهند، چرا که غدر، تجاوز و ظلم است و امر به آن دو جائز نیست، اگرچه آن فریب خورده کافر باشد. «یا به همراه عهدشکنان بجنگند»: یعنی شایسته نیست بر آنها که جنگ کنند با عهدشکنان بر علیه فریب خورده ها، ولی جنگ کنند با مشرکین، هر جا که آنها را یافتند، و فرقی نمی کند از اهل این دو قریه باشند یا غیر آنها. و در آن، دلالت است بر اینکه قتال با مشرکین در زمان غیبت جایز است. «و لا یجوز علیهم ما عاهد علیه الکفار.» {قرارداد کفار با هم بر آنها نافذ نیست.}: «و

1- .[1] کافی 2 : 337

لا یجوز» در اینجا یعنی: نافذ نیست و صحیح نیست. هنگامی که عقدی نافذ باشد، تو می گویی عقد و یا غیرآن جایز است و صحیح است. «ما عاهد علیه الکفار»: یعنی عهد مشرکین و صلح آنها با هم، بر جنگ یک فرقه با هم غیرنافذ است و صحیح نیست و مسلمانان می توانند هرجا آنها را یافتند با آنها جنگ کنند. یا معنی این است که صلحی که بین دو فرقه جاری گشته مانع از قتال مسلمین با فرقه ای که مصالحه با آن نکرده اند، نیست، و صلح با یکی از متصالحین مستلزم صلح با دیگری نیست. یا به این معنی است که عمل به آنچه کفار بر آن مصالحه کرده اند از یاری کردنشان، لازم نیست. بنابراین، تاکید بر همان معنی اول است و معنی اول اظهر است.

14. کافی: امیر مؤمنان روزی در خطبه منبر کوفه فرمود: ای مردم! اگر غدر بد نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم. آگاه باشید که هر غدری را گناهی در پی است، و هر گناهی کفر به دنبال دارد. آگاه باشید که غدر و فجور و خیانت در دوزخند.(1)

توضیح: در قاموس آمده: «الدهی» که جمع آن «دهاه» است - بر وزن غنی - یعنی عاقل.(2) و گویا مراد در اینجا طلب دنیا با حیله و استعمال فکر در راه غیرمشروع است که موجب رسیدن به اهداف دنیوی شود. تحصیل دنیا و طلب دنیا به این نحو «داهیا» نامیده می شود. «داهیه» برای مبالغه است که مستلزم غدر به معنی نقض عهد و ترک وفا است.

«آگاه باشید که هر غدر را گناهی در پی است»: یعنی هر غدری فزودن شر و رفتن به دنبال گناهان و دروغ و انحراف از حق است. در قاموس آمده: به زنا هم فجره گویند و کفر در اینجا به معنی پوشاندن حق یا ناسپاسی است، یا مراد کفری است که به مرتکبین گناه کبیره می گویند. در قاموس آمده: کفر ضد ایمان است و کفر نعمت خدا یعنی جحد و ناسپاسی با آن و پوشاندن آن. و کافر به نعم الهی، جاحد و ناسپاس است و جمع آن «کفار» و «کفره» است. «کفر الشی ء» یعنی پوشاندن آن. و گفته: «الخون» یعنی اینکه به انسان اعتماد کنند و او خیرخواهی نکند. «خانه خونا» و «خیانه» یعنی به عهد امانت خیانت کرد.

1- .[1] کافی 2 : 338
2- . قاموس 4 : 329

در نهج البلاغه آمده که آن حضرت فرمود: به خدا قسم معاویه از من سیاستمدارتر نیست، ولی غدر و نابکاری دارد، و اگر غدر بد نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم، ولی هر غدری نابکاری است و هر نابکاری کفر، و هر غادری پرچمی دارد که روز قیامت به آن شناخته می شود. به خدا من با نیرنگ غافلگیر نمی شوم و با سخنی در تنگنا نمی افتم. - تا آنجا که می گوید: و ابن ابی الحدید گفته: «الغدره» بر وزن فعله، به معنی کثیره الغدر است. «الکفره» و «فجره» یعنی کثیرالکفر و کثیرالفجور؛ و ابن میثم گفته: تحقق کفر در اینجا برای این است که غادر آن را حلال می شمارد چنانچه از حال عمروبن عاص و معاویه مشهور بود که حرام ضروری دین محمد صلی الله علیه و آله را حلال می دانستند و منکر بودند، و آن کفر است. و چه بسا مقصود کفران نعمت خدا است و پوشاندن آن با اظهار نافرمانی او که معنی لغوی آن است.

15. کافی: امام صادق فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی نیرنگ بازد.(1)

توضیح: «از ما نیست»: از اهل اسلام نیست - به طور مبالغه گفته شده - یا از پیروان و شیعه خاص نیست. گویا مقصود از «مماکره» بسیار مکر کردن است، چرا که اگر از دو طرف باشد سخت تر است. یا اشاره دارد که مکر زشت است گرچه در برابر مکر باشد.

1- . کافی 2 : 336

باب هفتاد و سوم : چشمک زدن و بدگویی وعیب جویی و مسخره کردن و استهزاء

آیات:

- الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات و الذین لا یجدون إلا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم و لهم عذاب ألیم.(1)

{کسانی که بر مؤمنانی که [افزون بر صدقه واجب]، از روی میل، صدقات [مستحبّ نیز] می دهند، عیب می گیرند، و [همچنین] از کسانی که [در انفاق] جز به اندازه توانشان نمی یابند، [عیبجویی می کنند] و آنان را به ریشخند می گیرند، [بدانند که] خدا آنان را به ریشخند می گیرد و برای ایشان عذابی پردرد خواهد بود.}

- أن تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و إن کنت لمن الساخرین.(2)

{تا آنکه [مبادا] کسی بگوید: دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم بی تردید من از ریشخندکنندگان بودم.}

- یعلم خائنه الأعین و ما تخفی الصدور.(3)

{[خدا] نگاه های دزدانه و آنچه را که دل ها نهان می دارند، می داند.}

1- . [1] توبه / 79
2- . [2] زمر/ 56
3- . [3] غافر/ 19

- يا أيها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى أن يكونوا خيرا منهم و لا نساء من نساء عسى أن يكن خيرا منهن و لا تلمزوا أنفسكم و لا تنابزوا بالألقاب بئس الاسم الفسوق بعد الإيمان و من لم يتب فأولئک هم الظالمون.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نباید زنانی زنانِ [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و از یکدیگر عیب مگیرید، و به همدیگر لقب های زشت مدهید چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند.}

- و لا تطع كل حلاف مهين- هماز مشاء بنميم.(2)

{و از هر قَسَم خورنده فرومایه ای فرمان مبر[که] عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد.}

- إن الذين أجرموا كانوا من الذين آمنوا يضحكون- و إذا مروا بهم يتغامزون- و إذا انقلبوا إلى أهلهم انقلبوا فكهين- و إذا رأوهم قالوا إن هؤلاء لضالون- و ما أرسلوا عليهم حافظين- فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون- على الأرائک ينظرون- هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون.(3)

{[آری، در دنیا] کسانی که گناه می کردند، آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می گرفتند. و چون بر ایشان می گذشتند، اشاره چشم و ابرو با هم ردّ و بدل می کردند. و هنگامی که نزد خانواده [های] خود بازمی گشتند، به شوخ طبعی می پرداختند. و چون مؤمنان را می دیدند، می گفتند: اینها [جماعتی] گمراهند. و حال آنکه آنان برای بازرسی [کار] شان فرستاده نشده بودند و [لی] امروز، مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند. بر تخت ها [ی خود نشسته]، نظاره می کنند.[تا ببینند] آیا کافران به پاداش آنچه می کردند رسیده اند.}

- ويل لكل همزه لمزه.(4)

1- .[1] حجرات / 11

2- . قلم / 11- 10
3- . مطففين / 29 - 36
4- . همزه / 1

{ وای بر هر بدگوی عیبجویی. }

روایات:

1. صحیفه الرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: موسی بن عمران دست بلند کرد و به درگاه پروردگارش خواهش کرد و گفت: پروردگارا! هر جا می روم آزار می کشم. خدای تعالی به او وحی کرد: ای موسی! در میان قشونت یک چشمک زنی هست؟ گفت: پروردگارا! مرا به او رهنمایی کن. خدای تعالی به او وحی کرد: من چشمک زن جاسوس را دشمن می دارم، پس چگونه جاسوس باشم؟(1)

1- . صحیفه الرضا: 11

باب هفتاد و چهارم : سفیهان و پست منشان

آیات:

- و من یرغب عن مله إبراهیم إلا من سفه نفسه.(1)

{و چه کسی - جز آنکه به سبک مغزی گراید - از آیین ابراهیم روی برمی تابد. }

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سفاهت، خُلقی پست است؛ بر زیردست خود سرافرازی می کند و در برابر بالادستش فروتن است.(2)

توضیح: سفاهت، کم خِردی و شتاب کردن به گفتار بد و کردار بد، بدون اندیشه و سنجش آن است. و به قول نهایه: پریشاندلی و نادانی است. در قاموس آمده: «السفه» یعنی کمیِ حلم یا نقیض حلم، یا جهل. اینکه فرمود: «خُلق لئیمٍ» - با ضم «خاء» و جر لئیم - بنا برمضاف الیه بودن است، و دو وصف بعدی برای توضیح معنی لئیم است. ممکن است لئیم با رفع بنا بر توصیف خوانده شود، که ممکن است به کسر «فاء» و فتح آن، و ضم «خاء» و فتح آن باشد. بنابراین، اِسناد در اکثر این تقادیر آن وصف ها، بنا بر توسعه و مجاز است. یا یک مضافی در «سفه» بنا بر بعضی تقادیر در تقدیر است. یا فاعل فعل «یستطیل» است، یعنی کسی که لئیم است. و به قولی: سفاهت گاهی برابر حکمت می آید که اعتدال قوه عقل است و نفس آدمی را به مسخره کردن و

1- . بقره / 130
2- . کافی 2 : 322

سبک سری و بی تابی و چاپلوسی و شادی بر دردمندی دیگران می کشاند، و حرکات و گفتار و کردار پریشان که برخلاف قول و فعل خردمندان است، که منشاء آن نادانی است. و گاهی در برابر بردباری می آید که اعتدال قوه غضبیه است و اثر آن کوبیدن و زدن و دشنام گویی و تندی و سلطه جویی و چیرگی و بزرگی خواهی است، که افراط در آن قوه است و بعید نیست که به سبب فساد در قوه شهویه باشد.

مولف: ظاهرا در اینجا مقصود از لئیم همان مقابل بردبار است، چنانچه در حدیث جنود عقل و جهل نقل شد.

2. کافی: امام کاظم علیه السلام درباره دو کس که به هم دشنام می دهند فرمود: آن کس که شروع کرده ستمکارتر است، و تا وقتی مظلوم به او تعدی نکند، گناه طرفش را با گناه خود به گردن دارد.(1)

توضیح: «آغازکننده ستمکارتر است»: یعنی دیگری هم گرچه ستم کرده ولی ستم او سخت تر است که آغاز کرده. یا اینکه جواب طرف مظلوم تا وقتی تعدی نکرده، به طور مجاز، ستم گفته شده چون به صورت ظلم است.

این خبر، با اختلافی در آغاز سند در «باب سباب»(2) خواهد آمد. در آن روایت آمده: «تا از مظلوم عذر نخواهد.» و گناه مظلوم بدون تعدی تقدیری است، نه واقعی. و مؤید این حدیث است روایت مسلم در صحیح خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: دو دشنام دهنده، به هم هر چه بگویند به گردن آن کسی است که آغاز کرده، تا آنجا که مظلوم به او تجاوز نکند. و طیبی گفته: یعنی دو نفری که دشنام می دهند بر یکدیگر. «ما»: شرطیه یا موصوله است. «علی البادی»: جزاء یا خبر است. یعنی گناه آنچه گفتند بر شروع کننده است تا وقتی که مظلوم تعدی نکرده، و اگر تعدی کند بر هر دو است.

راوندی در ضوء الشهاب خود در شرح این خبر گفته: سَب، دشنام زشت است و انگشت پهلوی ابهام را سبابه می گفتند چون با آن به دشنام اشاره می شود؛ چنانچه آن را مسبحه می گویند چون با آن تسبیح گردانده می شود. پیغمبر صلی الله علیه و آله

1- . کافی 2 : 322
2- . در باب 59 ذکر شده است.

می فرماید: هر چه دو دشنام گو به هم بگویند، عقوبتش برمی گردد به آن کسی که شروع کرده، چون سببش بوده، وگرنه نکرده. به این دلیل به شروع کننده ظالم تر می گویند، و آن کس که جواب گو است، سرزنشی ندارد. چنانچه خدای تعالی فرمود: «و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئک ما علیهم من سبیل.(1)» {و هر که پس از ستم [دیدن] خود، یاری جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] بر ایشان نیست.} با اینکه بر دشنام خورده لازم است تحمل و بردباری کند و آتش را با آتش خاموش نکند که دو آتش سوزنده ترند. بر دشنام گو سخت گرفته و همه گناه را بر او بار کرده چون سببش بوده است. این در صورتی است که دشنام خور از حدش تعدی نکند و اگر از اندازه تجاوز کند، گناه بر گردن هر دو است.

مولف: حاصل اینکه: گناه فحش دادن دو نفر به هم بر شروع کننده است، اما اینکه گناه برای شروع به سب بوده، چون سب حرام و فسق است به دلیل حدیث «سباب المؤمن فسق و قتاله کفر.»، گناه آن کس که به او جواب داده را به گردن دارد، چرا که شروع کننده او را به جواب دادن وادار کرده. و اگر برای یاری جستن باشد گناهی بر یاریخواسته نیست، به خاطر همان آیه: «و لمن انتصر بعد ظلمه الآیه.» لکن آنچه از او صادر شده فحش است و گناه در پی دارد، اما شرع مواخذه بر آن را ساقط کرده و آن را به گردن شروع کننده قرار داده به همان علتی که گفته شد. در صورتی که تعدی نکرده باشد، همانا از جواب گو ساقط می شود، اما اگر تعدی کند، خودش در آن قدر زائد شروع کننده است. و تعدی در رد، گاهی با تکرار آن فحش است؛ مثلا شروع کننده بگوید: ای سگ! و او دو بار به او بگوید. و گاهی به دشنام بالاتر است، چنانچه به او بگوید: ای گربه! و او جواب بدهد: ای سگ! چون رد به منزله قصاص است و باید همانند آن باشد. و چه بسا که جواب گو حق خود را از طرف ساقط می کند و حق خدا بر او می ماند چون اقدام به آن کرده. و دور نیست که تحمل آغازکننده مخصوص به این مورد باشد که جواب به دروغ نباشد، یا اینکه دشنام به قذف و نسبت به زنا نباشد، و اگر با دروغ جواب بدهد، چنانچه شروع کننده به او بگوید: ای دزد! و راست بگوید، و

1- . شوری/ 41

جواب دهنده به دروغ بگوید: ای دزد! یا اینکه به او بگوید: ای زانی! که قذف است، و جواب دهنده بگوید: تویی زانی! ظاهر این است که گناه جواب گو بر خود او است. خلاصه: انتقام جائز در صورتی است که دشنام متعارفی باشد که برای تادیب بگویند، همچون احمق و جاهل و ظالم و مانند اینها، که جواب دهنده برای آن گناهی ندارد و گناهش بر آغازکننده است.

مولف: آیات و اخبار دلالت کننده بر جواز معارضه به مثل بسیارند، همچون آیه: «فمن اعتدی علیکم.» {پس هر کس بر شما تعدّی کرد.} طبرسی گفته: یعنی ستم کرد. فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم.» (1) {همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید.} و مقابله به مثل کنید. عوض تجاوز حقیقتاً تعدی نیست، و چون عوض آن است آن را تعدی نامیده، اگرچه جَور است، و این عدل است چون از جنس آن است و به اندازه آن، و همانند آن ضرر است؛ پس در جنس و اندازه و وصف، عوض آن است. و گفته: آیه دلالت دارد بر اینکه: هر کس چیزی را غصب و نابود کند، بر او لازم می شود که اگر مِثلی باشد، به همان صورت مانندش را بدهد، و اگر قیمتی است، به حسب معنی بدهد نه مثلی.(2)

محقق اردبیلی (ره) گفته: از خدا بترسید به کناره گیری از گناهان، و ستم نکنید، و جلوی مجازات را نگیرید، و در مجازات از مثل و اندازه حق خود فراتر نروید. و دلالت دارد که باید برای مجازات و قصاص تسلیم بود، و بر اینکه بر غاصب واجب است، رد مثل یا قیمت کند. و حرام است امتناع از آن، و جائز است گرفتن آن، و بلکه واجب است اگر ترکش اسراف باشد، و جز در موردی که خوب باشد، آن را ترک نکند. و حرام است فراتر از اندازه در عین یا وصف، بلکه تجاوز در نحوه اخذ. و بعید نیست جواز اخذ عوض پنهانی یا علنی، بدون رضای بدهکار، اگر خودش ندهد؛ چنانچه فقها در بابَ تقاص گفته اند. و بعید نیست که تعذر اثبات حق نزد حاکم، شرط نباشد، و اذن حاکم هم شرط نباشد، بلکه خودش اختیار دارد. و همچنین است سایر اذیت ها از غیر مال، و روا است عوض هر آزاری بدون اذن حاکم و اثبات نزد او. و این چنین است

1- . بقره / 194
2- . مجمع البیان 2 : 287

قصاص، مگر در جنایت و ضربی که اندازه اش محفوظ نباشد، یا دشنامی که گفتن آن جائز نیست، همچون نسبت زنا.(1) و نیز دلالت دارد بر این قول خدا: «و إن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به.»(2) {و اگر عقوبت کردید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید [متجاوز را] به عقوبت رسانید.} در مجمع البیان گفته: گفته شده: درباره بریدن اندام شهیدان احد و حمزه (رضی الله عنهم) به دست مشرکان نازل شده است. مسلمانان گفتند: اگر خدا ما را بر آنها مسلط کند، اندام زنده هاشان هم به غیر از مرده ها می بریم. و گفته شده: آیه هر ستمی را فرا می گیرد، همچون غصب و مانندش که به مثل آن مجازات شود. «و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین.» {و اگر صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است.} یعنی اینکه اگر ترک مکافات و قصاص کنید و تلخی آن را بچشید، برای صابران بهتر است.

و باز دلیل آن است قول خدای سبحانه: «و الذین إذا أصابهم البغی هم ینتصرون.»(3) {و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد، یاری می جویند [و به انتقام برمی خیزند]} در مجمع آمده است: یعنی از آنان که بر آنها ستم کردند بدون تعدی انتقام گیرند. و گفته شده: خدا مؤمنان را دو دسته کرده: صنفی که می بخشند، و فرموده: «و إذا ما غضبوا هم یغفرون.» {و چون به خشم آورندشان درگذرند.} و دسته ای که انتقام می گیرند. سپس خدا اندازه انتقام را یاد کرده و فرموده: «و جزاء سیئه سیئه مثلها.» {سزای بدی همانند آن بدی است.} و گفته شده: مقصود جواب بدی است. مثلا اگر گفت: خدا رسوایت کند! بگو: خدا تو را رسوا کند، بدون تجاوز. و گفته شده: مقصود قصاص است در جراحات و خون ریزی، و دومی به مناسبت بدی نامیده شده. «فمن عفا و أصلح فأجره علی الله.» {و هر که بگذرد و سازش کند اجرش بر خداست.} یعنی مؤاخذه نکند و کار را به پروردگارش واگذار کند که ثوابش بر خدا است: «إنه لا یحب الظالمین- و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئک ما علیهم من سبیل.» {به راستی او ستمگران را دوست نمی دارد. و هر که پس از ستم [دیدنِ] خود، یاری

1- . زبده البیان: 310
2- . نحل / 126
3- . شوری / 39 آنچه بعد می آید، ادامه آیه است.

جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] بر ایشان نیست.} معنایش این است که هر کس انتقام خود را بگیرد و درباره ظالمش انصاف به خرج دهد. «ظلم را به مظلوم نسبت داده»: یعنی اگر بعد از آنکه ظلم شد و به او تعدی شد حق خودش را بگیرد، گناه و عقوبتی ندارد. «إنما السبیل»: یعنی گناه و عقوبت. «علی الذین یظلمون الناس.» {راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند.} بر آنها است که شروع به ستم کردن بر مردم کنند. «و یبغون فی الأرض بغیر الحق أولئک لهم عذاب ألیم.» {و در [روی] زمین به ناحق سر برمی دارند آنان عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.} و: «و لمن صبر.» {کسی که صبر کند.} و برای خدا سختی بکشد. «و غفر.» {و درگذرد.} و انتقام نگیرد. «إن ذلک.» {همانا آن.} صبر و گذشت. «لمن عزم الأمور» {[حاکی] از اراده قوی [در] کارهاست.} یعنی از کارهای ثابتی است که خدا به آن امر کرده و نسخ نشده. و گفته شده: عزم امور، آن چیزی است که بالاترین ثواب را دارد.

محقق اردبیلی (قدس الله روحه) پس از ذکر آن آیات گفته: دلالت دارند بر جواز قصاص در جان و اعضا و زخم زدن، بلکه جواز مطلق عوض دادن، حتی با زدن کتک خورده و دشنام گفتن دشنامشنیده، به مانند آنچه شده. و بیرون است آنچه عوض و قصاص در آن روا نیست، همچون شکستن استخوان و زخم زدن و کتک در جایی که خوف تجاوز دارد، و در قذف و موارد دیگر به جای خود باقی می ماند. و باز هم دلالت دارد بر جواز آن بدون اذن حاکم و اثبات نزد او بدون نیاز به گواه و غیر آن. و دلالت دارند بر عدم جواز تجاوز از اندازه آنچه شده، و بر حرمت ستم و تعدی، و بر حُسنِ گذشت، و عدم انتقام، و اینکه آن را ثواب عظیم است.(1)

مولف: سخن بعضی اصحاب اشاره دارد که عوض دادن روا نیست و عوض دهنده هم باید تعزیر شود، چنانچه از قول راوندی نقل شد. شهید ثانی (ره) در شرح قول محقق گفته: گفته شده که کافر در برابر بدزبانی و لقب پرانی و سرزنش به بیماری ها، تعزیر ندارد، مگر ترس پدیدار شدن فتنه باشد که امام به هر راهی می داند

1- . زبده البیان: باب جنایات، آیه نهم.

آن را براندازد. و گفته: قول به تعزیر نداشتن کافر بر آن امور، با اینکه مسلمان باید تعزیر شود به آن، میان اصحاب مشهور است. بلکه بسیاری در آن نقل خلاف نکرده اند و گویا وجهش این است که دشنام و هجو از طرفین، عوض هم می شوند، چنانچه از دو مسلمانی که همدیگر را قذف می کنند ساقط می شود، برای اینکه به کافر حد نزنند و احکام را بر آنها جاری نکنند، و این مورد اولی است. و به یک کسی حکم را نسبت داده، برای اعلام به اینکه خود او آن را قبول ندارد، برای اینکه کار حرامی است و فاعلش مستحق تعزیر است. و اصل این است که با عوض دادن طرف به مانندش، ساقط نمی شود، بلکه هر کدام باید سزای خود را بینند، و سقوطش دلیل می خواهد، چنانچه سقوط از دو کسی که همدیگر را قذف کرده اند، نص خاص دارد.

مولف: سستی این سخن پس از گفته ما، بر کسی نهان نیست.

و اما روایت ابی مخلط سراج از امام صادق علیه السلام که فرمود: قضاوت کرد امیر مؤمنان درباره کسی که دیگری را زاده دیوانه خواند، و او هم به او گفت: تویی زاده دیوانه. آن حضرت به دشنام خورده اولی فرمود به طرفش بیست تازیانه بزند، و به او گفت که تو هم مانند آن را به دنبال انجام آن خواهی داد. و چون او تازیانه را زد، آن را به تازیانه خورده داد و او هم بیست تازیانه به طرف خود زد، تا هر دو کیفر شده باشند.

و می شود که این تعزیر برای نام بردن از پدر و دشنام به او باشد، نه آن که روبه رو بوده. و در این باره بیندیش.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: سفیه نباشید، زیرا امامان شما سفاهت نمی کنند. همچنین آن حضرت فرمود: هر کس سفیه را به سفاهت عوض بدهد، به خود پسندیده که با او برابر باشد.(1)

توضیح: «لا تسفهوا»: نقل شده از مبرد و تغلب که «سفه» با کسره، متعدی است، و با ضمه لازم است. بنابراین، اگر «الفاء» در اینجا مکسور شود، مفعول محذوف خواهد بود؛ یعنی خودتان را سفیه نکنید، و خطاب به همه شیعه است، کلهم. و اینکه فرمود: «زیرا امامان شما سفیه نیستند.» برای تشویق به پیروی است، و اشاره است به

1- . کافی 2 : 322

اینکه اگر سفاهت کنید آن را به امامتان نسبت می دهند، چنان که کار شاگرد را به ادب آموز نسبت می دهند. و «همچنین آن حضرت فرمود»: بسا که دنباله خبر باشد و بسا خبر دیگر بدون سند باشد. «من کافأ» {هر کس عوض بدهد}: با همزه و بدون همزه استعمال شده. «أتی به إلیه»: ضمیر مستتر به «خصم» برمی گردد. در مصباح آمده: آن متعدی است و «أوتی» نیز خوانده شده، بناء بر اِفعال، یا مفاعله.

«حیث احتذی تعلیل»: رضایت است. در قاموس آمده: «احتذی» مثل «اقتدی به» است و در آن تشویق به ترک مکافات سفهاء است، چنانچه خدا فرموده: «و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما.»(1) {و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند.}

4. معانی الاخبار: حارث اعور گفت: علی علیه السلام در جواب سؤال پسرش حسن علیه السلام که از او پرسید: سفاهت چیست؟ فرمود: پیروی از افراد پست، و مصاحبت با گمراهان.(2)

5. خصال: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد درباره سفله، و فرمود: کسی که شراب می نوشد و طنبور می زند.(3)

6. خصال: امام صادق علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: سه کس هستند که اگر به آنها ظلم نکنی به تو ظلم می کنند: افراد پست، زنت، و خدمتکارت.(4)

7. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج کس چنانند که می گویم: بخیل راحتی ندارد، حسود لذت و خوشی ندارد، خسته وفا ندارد، دروغگو مردانگی ندارد، و سفیه آقا نمی شود.(5)

1- . فرقان / 63
2- . معانی الاخبار: 247
3- . خصال 1 : 32
4- . خصال 1 : 43
5- . خصال 1 : 130

8. امالی طوسی: فضیل بن عیاض گفت: از ابن مبارک پرسیدند: مردم چه کسانی هستند؟ گفت: دانشمندان. پرسیدند: پادشاهان چه کسانی هستند؟ گفت: زاهدان. پرسیدند: افراد پست چه کسانی هستند؟ گفت: آنان که با دینِ خود می خورند.(1)

9. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس باک ندارد که چه می گوید و چه درباره او می گویند، شریک شیطان است.(2)

10. خصال: در اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: از دونان حذر کنید، زیرا از خدای عزوجل نمی ترسند، و کشندگان پیغمبران و دشمنان ما در میان آنها هستند.(3)

11. تحف العقول: امام هادی علیه السلام فرمود: هر کس خود را پست بداند، از شرش آسوده مباش.(4)

12. سرائر: علی علیه السلام فرمود: مردی نزد عمر آمد و گفت که زنش با او مرافعه کرده و به او گفته: ای پست! و او در جواب گفته: اگر من پست باشم او طالق است. عمر گفت: اگر دنبال داستان گوها برود و ولگردی کند و به در خانه شاهان بیاید، زنش مطلقه شده است. امیر مؤمنان فرمود: چنان نیست که عمر گفته، و عمر به او گفت: برو نزد علی علیه السلام و هر چه به تو فتوی داد، بشنو و عمل کن. او نزد آن حضرت آمد و ایشان فرمود: اگر کسی باشی که باک ندارد چه می گوید و چه درباره او می گویند، پست هستی، وگرنه بر تو چیزی نباشد.(5)

13. سرائر: از ابوالحسن علیه السلام درباره سفله پرسیده شد؟ فرمود: آن کسی که در میان بازار می خورد.(6)

1- . امالی طوسی 2 : 12
2- . معانی الاخبار: 400
3- . خصال 2 : 169
4- . تحف العقول: 512
5- . سرائر: 475
6- . سرائر: 476

1. خصال: امام باقر علیه السلام فرمود: ایمان ندارد کسی که در او بخل و حسد و ترس است، و مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.(1)

مولف: بعضی اخبار در «باب حرص» یا در «باب بخل» نقل شده است.

ص: 361

1- . خصال 1 : 41

1. امالی طوسی و معانی الاخبار و امالی صدوق: در خبر شیخ شامی است که از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدم: کدام مردم بدبخت ترین هستند؟ فرمود: کسی که دین خود را به دنیای دیگری بفروشد.(1)

1- .[1] امالی طوسی 2 : 50 ، معانی الاخبار: 198، امالی صدوق: 237

باب هفتاد و هفتم : اسراف و تبذیر و حقیقت آنها

آیات:

- و لا تسرفوا إنه لا یحب المسرفین.(1)

{و [لی] زیاده روی مکنید که او اسرافکاران را دوست ندارد. }

- و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا.(2)

{و بخورید و بیاشامید و [لی] زیاده روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی دارد. }

- و لا تبذر تبذیرا - إن المبذرین کانوا إخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا إلی قوله تعالی و لا تجعل یدک مغلوله إلی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا.(3)

{و ولخرجی و اسراف مکن. چرا که اسرافکاران برادران شیطانهایند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است. تا فرماید: و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده دستی منما تا ملامت شده و حسرت زده بر جای مانی. }

روایات:

1. تفسیر عیاشی: عبدالرحمن بن حجاج گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره تفسیر «و لا تبذر تبذیرا»، فرمود: هر کس چیزی در غیر فرمان خدا خرج کند، مبذر است؛ و هر کس در راه خیر خرج کند، مقتصد است.(4)

1- . انعام / 141
2- . [2] اعراف / 31
3- . [3] أسری/ 26- 29
4- . [4] تفسیر عیاشی 2 : 288

2. تفسیر عیاشی: ابی بصیر گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم درباره «و لا تبذر تبذیرا»، فرمود: این است که کسی همه دارایی خود را بپاشد و بی چیز بماند. می گوید: گفتم: در مصرف حلال هم تبذیر هست؟ فرمود: آری.(1)

3. تفسیر عیاشی: علی بن جذاعه گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: از خدا بترس و اسراف نکن، و تنگ مگیر، و میان این دو برپا باش، زیرا تبذیر از اسراف است، و خدا فرموده: «لا تبذر تبذیرا.» تبذیر مکن، خدا به سبب میانه روی عذاب نمی کند.(2)

4. تفسیر عیاشی: عامر بن جذاعه گفت: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: ای ابا عبدالله! قرضی بده تا زندگی ام آسان گردد. آن حضرت فرمود: زرعی داری که به دست آید؟ (بدهی را پس بدهی) گفت: نه به خدا. فرمود: درآمد تجارتی داری که پرداخت شود؟ گفت: نه به خدا. فرمود: کالایی داری که به فروش برود؟ گفت: نه به خدا. فرمود: پس تو از کسانی هستی که در اموال ما حقی داری، و کیسه ای پول نقره خواست و دست در آن کرد و مشتی به او داد و فرمود: از خدا بترس و اسراف نکن و تنگ مگیر، و میان این دو برپا باش، زیرا تبذیر از اسراف است، و خدا فرموده: «لا تبذر تبذیرا.» تبذیر مکن، خدا به سبب میانه روی عذاب نمی کند.(3)

5. تفسیر عیاشی: بشر بن مروان گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفتیم و خرمای تازه ای خواست و یکی از حاضران هسته را دور می انداخت. امام دست او را کشید و فرمود: این کار را مکن، این تبذیر است، «و الله لا یحب الفساد.»: {خدا فساد را دوست ندارد. }(4)

6. مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از اصحاب به امام علیه السلام گفت: ما در راه مکه بودیم و قصد احرام کردیم و نخاله نداشتیم که با آن نوره

1- .[1] تفسیر عیاشی 2 : 288
2- .[2] تفسیر عیاشی 2 : 288
3- . تفسیر عیاشی 2 : 288

4- . تفسير عياشى 2 : 288

بساییم، و با آرد ساییدیم. دل ما چنان به هراس افتاد که خدا داناتر است. فرمود: از ترس اسراف؟ گفتم: آری. فرمود: آنچه در اصلاح تن صرف شود، اسراف نیست. من گاهی امر می کنم مغز قلم را با روغن زیت می آمیزند و آن را به تنم می مالم و با آن چرک را پاک می کنم. اسراف، در اتلاف مال و زیانِ به تن است. گفتم: اقتار کدام است؟ فرمود: اینکه نان را با نمک بخوری، و می توانی با غیر آن بخوری. گفتم: میانه روی کدام است؟ فرمود: نان و گوشت و شیر و روغن، یک بار با این، و یک بار با آن. (1)

7. مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السلام فرمود: کمترین اسراف، دور ریختن زیادی آب ظرف است، و پوشیدن جامه آبروداری در همه جا، و دور انداختن هسته.

و آن حضرت علیه السلام فرمود: همانا اسراف این است که جامه آبروداری خود را در همه وقت بپوشی.(2)

1- . مکارم الاخلاق: 63
2- . مکارم الاخلاق: 118

1. خصال: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مسرف سه نشانه دارد: آنچه برای او نیست می خورد، آنچه برای او نیست می پوشد، و آنچه برای او نیست، می خرد.(1)

2. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: اسراف در سه چیز است: پوشیدن جامه آبروداری در همه جا، دور انداختن هسته در شرق و غرب، و دور ریختن زیادی آب ظرف، و در خوراک اسراف نیست.(2)

3. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان به پسرش گفت: مسرف سه نشانه دارد: آنچه برای او نیست می خرد، آنچه برای او نیست می پوشد، و آنچه برای او نیست، می خورد.(3)

4. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی کرد از قیل و قال، و بسیار پرسیدن، و ضایع کردن مال.

گفته شده: ضایع کردن مال دو راه دارد؛ اولی که اصل هم است، اینکه: آن مال را در گناه کردن نزد خدای عزوجل، کم یا بیش صرف کند، و آن است اسرافی که خدای تعالی نکوهیده و از آن نهی کرده. راه دیگر، دادن مال است به صاحبش، بی موقع. و خدای عزوجل فرمود: «و ابتلوا الیتامی حتی إذا بلغوا النکاح فإن آنستم

1- . خصال 1 : 48
2- . خصال 1 : 46
3- . [3] خصال 1 : 60

منهم رشدا.»(1) {و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به [سنّ] زناشویی برسند پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید} که همان عقل است: «فادفعوا إلیهم أموالهم.» {اموالشان را به آنان رد کنید.}

و گفته شده: رشد، دین داری و نگه داری از مال است.(2)

5. کامل الزیارات: أبان بن تغلب گفت: به امام امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم، ما در سفر بودیم و نخاله نداشتیم که با آن نوره بساییم و با آرد ساییدیم. فرمود: اشکالی ندارد. فساد در آنجا است که به بدن آسیبی برساند و مال را تلف کند، ولی آنچه در اصلاح تن صرف می شود، فساد نیست. من گاهی به غلامم امر می کنم مغز قلم را با روغن زیت می آمیزند و با آن دلاکی می کنم.

6. تفسیر عیاشی: ابان بن تغلب گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: به نظر تو آنچه خدا به هر کس داده برای کرامت خدا به او است، و آنچه به هر کس نداده برای خوار داشتن او است؟ نه، ولی مال از آن خدا است و نزد کسی امانت می نهد و به آنها اجازه می دهد که به اندازه بخورند و به اندازه بپوشند و به اندازه با آن زن بگیرند و سواری کنند، و غیر از این، مصارفش را به مؤمنان مستمند برگردانند و پریشانی زندگانی آنها را رفع کنند. هر کس به این روش کار کند، آنچه خورده و نوشیده و سواری کرده و زناشویی کرده، حلال است، و غیر از آن بر او حرام است. آنگاه فرمود: «لا تسرفوا إنه لا یحب المسرفین.» {اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد.} آیا نمی بینی خدا مالی را به کسی سپرده و به او اجازه داده اسبی به ده هزار درهم بخرد، با اینکه یک اسب بیست درهمی هم او را بس است؟ یا کنیزی را به صد اشرفی طلا بخرد، با اینکه کنیز به بهای ده اشرفی هم او را بس است؟ و فرمود: و اسراف نکنید که خدا اسراف کاران را دوست ندارد.(3)

1- . [1] نساء / 5
2- . [2] معانی الاخبار: 279 - 280
3- . [3] تفسیر عیاشی 2 : 13

باب هفتاد و نهم : در ظلم و انواع ظلم، و مظالم عباد، و کسی که مالی از غیر راه حلال گرفته و در ناحق خرج کرده، و فساد در زمین

آیات:

- وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ. {فتنه [شرک] از قتل بدتر است.} و فرمود: «فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ.» {پس هر کس بر شما تعدّی کرد، همان گونه که بر شما تعدّی کرده، بر او تعدّی کنید.} و فرمود: «وَ إِذَا تَوَلىَ سَعَى فىِ الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يحُِبُّ الْفَسَادَ.» {و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد، و خداوند تباهکاری را دوست ندارد.} و فرمود: «وَ الْفِتْنَةُ أَكْبرُ مِنَ الْقَتْلِ.» {و فتنه [شرک] از کشتار بزرگتر است.} و فرمود: «و الله لا یهدی القوم الظالمین.»(1) {خدا مردم ستمکار را هدایت نکند.}

- وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِين.(2)

{و خداوند، بیدادگران را دوست نمی دارد.}

- إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. {خدا گروه ستمگران را راه نمی نماید.} و فرمود: «وَ يَسْعَوْنَ فىِ الْأَرْضِ فَسَادًا

وَ اللَّهُ لَا يحُِبُّ الْمُفْسِدِينَ.»(3) {و در زمین برای فساد می کوشند. و خدا مفسدان را دوست نمی دارد.}

1- .[1] بقره / 191 و 194 و 205 و 217
2- .[2] آل عمران / 57
3- . مائده / 51 و 64

- إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُون. {بی تردید، ستمکاران رستگار نمی شوند} و فرمود: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَلَمِين.» {پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است.} و فرمود: «هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّلِمُون؟» {آیا جز گروه ستمگران [کسی] هلاک خواهد شد؟} و فرمود: «وَ كَذَالِكَ نُوَلِّ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضَا بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُون.» {و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست می آوردند، سرپرست برخی دیگر می گردانیم.} و فرمود: «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّلِمُون.» {ستمکاران رستگار نمی شوند.} و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يهْدِى الْقَوْمَ الظَّلِمِين. »(1) {آری، خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند.}

- وَ كَذَالِكَ نجْزِى الظَّالِمِين. {برای آنان از جهنّم بستری و از بالایشان پوششی هاست، و این گونه بیدادگران را سزا می دهیم.} و فرمود: «وَ لَا تُفْسِدُواْ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا.» {و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید.} و فرمود: «وَ لَا تَعْثَوْاْ فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِين.» {و در زمین سر به فساد برمدارید} و فرمود: «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِين.» {پس ببین فرجام مفسدان چگونه بود.} و فرمود: «وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ. »(2) {و [کار آنان را] اصلاح کن، و راه فسادگران را پیروی مکن.}

- وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ. {و قطعاً نسلهای پیش از شما را هنگامی که ستم کردند به هلاکت رساندیم.} و فرمود: «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِين.» {پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است.} و فرمود: «وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِين.» {و پروردگار تو به [حال] فسادگران داناتر است.} و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَاكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُون.» {خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند، لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می کنند.} و فرمود: «وَ لَوْ أَنَّ لِكلُ ّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّواْ النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ الْعَذَابَ وَ قُضِىَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.» {و اگر، برای هر کسی که ستم کرده است، آنچه در زمین است می بود، قطعاً آن را برای [خلاصی و] بازخرید خود می داد. و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند، و میان آنان به عدالت داوری شود و بر ایشان ستم نرود.}

1- . انعام / 21 و 45 و 47 و 129 و 135

2- . اعراف / 41 و 56 و 74 و 103 و 142

و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِين.»(1) {آری، خدا کار مفسدان را تأیید نمی کند.}

- وَ قِيلَ بُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِين. {و گفته شد: مرگ بر قوم ستمکار.} و فرمود: «وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ الصَّيْحَةُ.» {و کسانی را که ستم ورزیده بودند، آن بانگِ [مرگبار] فرا گرفت.} و فرمود: «فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ يَنهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا أُتْرِفُواْ فِيهِ وَ كَانُواْ مجْرِمِينَ. »(2)

{پس چرا از نسلهای پیش از شما خردمندانی نبودند که [مردم را] از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم. و کسانی که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند رفتند، و آنان بزهکار بودند.}

- إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.(3)

{قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند.}

- وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَ يُفْسِدُونَ فيِ الْأَرْضِ.(4)

{و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند.}

- فَأَوْحَى إِلَيهِمْ رَبهُّمْ لَنهُلِكَنَّ الظَّالِمِين وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ. {پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که حتماً ستمگران را هلاک خواهیم کرد. و قطعاً شما را پس از ایشان در آن سرزمین سکونت خواهیم داد.} «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيم.»(5) {آری! ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت.}

- وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيد. { ستمگران در ستیزه ای بس دور و درازند.} «وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِير. »(6) {و برای ستمکاران یاوری نخواهد بود.}

- فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِين.(7)

1- . يونس / 13 و 49 و 40 و 44 و 54 و 81
2- .[2] هود / 44 و 67 و 116
3- .[3] يوسف / 23
4- .[4] رعد / 25
5- . ابراهيم/ 13- 14 و 22
6- . حج / 53 و 71
7- . مؤمنون / 41

{دور باد [از رحمت خدا] گروه ستمکاران.}

- وَ مَن يَظْلِم مِّنكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا. {و هر کس از شما شرک ورزد عذابی سهمگین به او می چشانیم. و فرمود: «وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّلِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا.»(1) {برای ستمکاران عذابی پردرد آماده کرده ایم.}

- وَ لَا تُطِيعُواْ أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ. الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُون. {و فرمان افراطگران را پیروی مکنید: آنان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.} «وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُواْ أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُون.»(2) {و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.}

- فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. {پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود.} «وَ كَانَ فِي الْمَدِينَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ.» {و در آن شهر، نُه دسته بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و از درِ اصلاح درنمی آمدند.} تا آنجا که فرمود: {و این [هم] خانه های خالی آنهاست به [سزای] بیدادی که کرده اند. قطعاً در این [کیفر] برای مردمی که می دانند عبرتی خواهد بود.} «وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُواْ فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ.»(3) {و به [کیفر] آنکه ستم کردند، حکمِ [عذاب] بر آنان واجب گردد، در نتیجه ایشان دَم برنیارند.}

- فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّلِمِينَ. {بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود.} «إِنَّ اللَّهَ لَا يحُبُّ الْمُفْسِدِين.»(4) {خدا فسادگران را دوست نمی دارد.}

- فَيَوْمَئذٍ لَّا يَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ.(5)

{و در چنین روزی، [دیگر] پوزشِ آنان که ستم کرده اند سود نمی بخشد، و بازگشت به سوی حق از آنان خواسته نمی شود.}

- بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِين.(6)

1- . فرقان/ 19 و 37
2- . شعراء / 151و 152 و 227

3- . نمل / 14 و 48 و 52 و 85
4- .[4] قصص / 40 و 77
5- .[5] روم / 57
6- .[6] لقمان / 11

{[هیچ!] بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند.}

- قَالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِکَ إِلیَ نِعَاجِهِ وَ إِنَّ کَثِیرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلیَ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَ قَلِیلٌ مَّا هُمْ. (1)

{[داوود] گفت: «قطعاً او در مطالبه میش تو [اضافه] بر میش های خودش، بر تو ستم کرده، و در حقیقت بسیاری از شریکان به همدیگر ستم روا می دارند، به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، و اینها بس اندکند.}

- مَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لَا شَفِیعٍ یُطَاعُ.(2)

{برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد.}

- وَ الظَّالِمُونَ مَا لهُم مِّن وَلِیٍّ وَ لَا نَصِیرٍ. {ستمگران نه یاری دارند و نه یاوری.} «وَ إِنَّ الظَّلِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ. تَرَی الظَّلِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا کَسَبُواْ وَ هُوَ وَاقِعُ بِهِمْ.» {و برای ستمکاران شکنجه ای پردرد است. [در قیامت] ستمگران را از آنچه انجام داده اند، هراسناک می بینی و [جزای عملشان] به آنان خواهد رسید.} «إِنَّهُ لَا یحُبُّ الظَّالِمِینَ.» {به راستی او ستمگران را دوست نمی دارد.} «وَ لَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُوْلَئکَ مَا عَلَیهِم مِّن سَبِیلٍ إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلیَ الَّذِینَ یَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ یَبْغُونَ فىِ الْأَرْضِ بِغَیرِْ الْحَقِّ أُوْلَئکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ.» {و هر که پس از ستم [دیدنِ] خود، یاری جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] بر ایشان نیست. راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند، و در [روی] زمین به ناحق سر برمی دارند. آنان عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.} «وَ تَرَی الظَّالِمِینَ لَمَّا رَأَوُاْ الْعَذَابَ یَقُولُونَ هَلْ إِلیَ مَرَدٍّ مِّن سَبِیلٍ.» {و ستمگران را می بینی که چون عذاب را بنگرند می گویند: آیا راهی برای برگشتن [به دنیا] هست؟} «أَلَا إِنَّ الظَّلِمِینَ فىِ عَذَابٍ مُّقِیم.»(3) {آری، ستمکاران در عذابی پایدارند.}

- فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ ظَلَمُواْ مِنْ عَذَابِ یَوْمٍ أَلِیمٍ.(4)

1- .[1] ص / 24

2- .[2] غافر / 18
3- .[3] شوری / 8 و21 - 22 و 40 و 45
4- .[4] زخرف / 65

{پس وای بر کسانی که ستم کردند از عذاب روزی دردناک. }

- وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ.(1)

{و ستمگران بعضی شان دوستان بعضی [دیگر] ند، و خدا یار پرهیزگاران است. }

- وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا.(2)

{ولی منحرفان، هیزم جهنّم خواهند بود. }

- إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُواْ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ثمُّ لَمْ يَتُوبُواْ فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ لهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ.(3)

{کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار کرده و بعد توبه نکرده اند، ایشان راست عذاب جهنّم، و ایشان راست عذاب سوزان. }

روایات:

1. امالی صدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: چون وفات علی بن الحسین علیه السلام در رسید، مرا به سینه چسبانید و فرمود: پسرجانم ! تو را وصیت می کنم به آن چه پدرم مرا هنگام وفاتش وصیت کرد؛ و گفت: پدرش هم وصیت فرمود: پسرجانم ! بپرهیز از ستم بر کسی که جز خدا در برابر تو یاوری ندارد.(4)

2. خصال: مانند این حدیث را آورده است.(5)

3. امالی صدوق: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس از پروردگارش می ترسد، خود را از ستم کردن بازدارد.

4. امالی صدوق: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: تجاوز بر عباد، چه بد توشه ای است برای معاد.(6)

1- . [1] جاثیه / 19
2- . [2] جن / 15

3- . [3] بروج / 10
4- . [4] امالی صدوق: 110
5- . [5] خصال1 : 11 - 12
6- . [6] امالی صدوق: 267

عیون أخبار الرضا: مانند این حدیث را آورده است.(1)

5. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: بر اساس سندی از ابن ابی یعفور، که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: کسی که در زمینی گندم کشت کند و آن زمین را خوب آماده نکند و بذر را پاک نکند و گندمش پر از جو درآید، به کارکرد خودش ستم می کند، یا به زارع و کارگرانش، زیرا خدا می فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لهُمْ.»(2) {پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زَد چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم. }(3)

6. خصال: امام صادق علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: سه کس هستند که اگر ستمشان نکنی ستمت می کنند: افراد پست، زنت، و خادمت.(4)

محاسن: مانند این حدیث را آورده است.(5)

7. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از فحش، که خدای عزوجل فحش دهنده بی شرم را دوست ندارد، و بپرهیزید از ظلم که ظلم نزد خدا ظلمات روز قیامت است؛ و بپرهیزید از بخل، زیرا واداشت کسانی را که پیش از شماها بودند، تا خون خود را ریختند، و واداشت تا قطع رحم کردند، و واداشت تا بی آبرو شدند و محارم خود را حلال دانستند.(6)

8. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: لقمان به پسرش گفت: پسرجانم! ظالم سه نشان دارد: ستم می کند به آن کسی که بالادست او است، به نافرمانی، و به زیردستش، به چیرگی و غلبه، و به ظالمان کمک می دهد.(7)

1- . [1] عیون اخبار الرضا2 : 54
2- . [2] نساء / 160
3- . [3] تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 146
4- . خصال 1 : 43
5- . محاسن: 6

6- . خصال 1 : 83
7- . خصال 1 : 60

مولف: برخی اخبار در «باب عدالت» نقل شد و برخی هم در «باب آنچه از گناهان که سبب خشم خدا می شوند.»

9. عیون اخبارالرضا: ریان بن صلت گفت: امام رضا علیه السلام برای من از عبدالمطلب این اشعار را خواند:

مردم همه بدی زمان را می گویند در آن به جز ما عیبی نبود

به زمان عیب می گیریم در حالی که عیب در ما است و اگر زبان داشت ما را هجو می کرد

گرگی از گوشت گرگی نمی خورد و بعضی از ما گوشتِ هم را آشکارا می خوریم(1)

10. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: سه دعا از خدای تعالی در پرده نمی مانند: دعای پدر برای فرزندی که به او نیکی کرده، و نفرینش بر او که ناسپاسی کرده؛ نفرین ستمدیده بر ستمگرش، و دعایش برای کسی که او را در انتقام، یاری کرده؛ دعای مؤمن برای مؤمن برادر، که به خاطر ما به او کمک کرده، و نفرینش بر او، اگر با وجود توانایی و احتیاج برادرش، به او کمک نکرده است.(2)

11. امالی طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نفرین ستمدیده مستجاب است، گرچه از بدکاری باشد که به خود آزار می رساند. عبدالرزاق گفت: با أبا معشر ملاقات کردم آن را برایم حدیث کرد.(3)

12. امالی طوسی: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عزوجل می فرماید: خشم من سخت است بر کسی که ستم می کند به آن کسی که یاوری جز من ندارد.(4)

13. معانی الاخبار و امالی صدوق: امام کاظم از پدرانش علیهم السلام، نقل فرمود: پرسش شد از امیر مؤمنان علیه السلام که کدام خلق بخیل ترین است؟ فرمود: آن کس که مالی از غیر راه حلال برگیرد و در جای ناحق بنهد.(5)

1- .[1] عیون اخبار الرضا2 : 177
2- .[2] امالی طوسی 1 : 287
3- .[3] امالی طوسی 1 : 317
4- . امالی طوسی 2 : 19
5- .[5] معانی الاخبار: 245 ، امالی صدوق: 237

امالی طوسی: مانند این حدیث را آورده است.(1)

14. خصال: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خدا به عیسی بن مریم علیه السلام وحی کرد: به سران بنی اسرائیل بگو به هیچ کدام از خانه هایم درنیایند، جز با دل های پاک و دیده های ترسان و دست های پاکیزه؛ و به آنها بگو: بدانید من برای کسی از شماها دعایی مستجاب نمی کنم در حالی که به گردن او مظلمه ای از یکی از خلقم باشد...تا آخر خبر.(2)

15. امالی صدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: ظلم سه گونه است: ظلمی که خدا بیامرزد، ظلمی که خدا نیامرزد، و ظلمی که آن را وانهد. اما آنکه خدا نمی آمرزد، شرک بر خدا است؛ آنکه خدای عزوجل می آمرزد، ظلم کسی بر خود است، در آنچه میان او و خدای عزوجل است؛ اما ظلمی که خدا آن را وانمی نهد، بده و بستان میان بندگان است. و فرمود: آنچه ستمدیده از دین ستمگر می ستاند، بیشتر است از آنچه ستمگر از دنیای مظلوم می ستاند.(3)

خصال: مانند این حدیث را تا عبارت «بده بستان میان بندگان» آورده است.(4)

16. خصال: علی علیه السلام فرمود: ظلم کننده و یاری کننده او، و راضی به آن ستم، هر سه با هم شریکند.(5)

17. قرب الاسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا پیرمرد نادان، غنی ستمگر، و فقیر متکبر را دشمن می دارد.(6)

18. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: ظلم در دنیا، ظلمات است در آخرت.(7)

1- .[1] امالی طوسی 2 : 50
2- .[2] خصال 1 : 164
3- .[3] امالی صدوق: 153
4- .[4] خصال 1 : 58
5- .[5] خصال 1 : 53

6- .[6] قرب الاسناد: 40
7- .[7] ثواب الاعمال: 242

19. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «إن ربک لبالمرصاد.»(1) {پروردگار تو سخت در کمین است.} فرمود: پلی است بر صراط که از آن نمی گذرد بنده ای که مظلمه به گردن دارد. (2)

20. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل می فرماید: به عزت و جلالم قسم، دعای ستمدیده ای که درباره ظلمی به درگاهم دعا می کند که خود مانند آن را کرده، اجابت نمی کنم، و همچنین دعای کسی که بر او چنین مظلمه ای باشد.(3)

21. ثواب الاعمال: امام سجاد علیه السلام فرمود: ستمدیده، از دین ستمگر، بیش از آنچه او از دنیای ستمدیده برده، می گیرد.(4)

22. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: کسی با ظلم از کسی حقی نمی برد، مگر آنکه خدا او را به سبب آن در جانش و مالش مؤاخذه کند، اما به سبب ظلمی که میان او و خدای عزوجل است، اگر توبه کند خدا او را می آمرزد.(5)

23. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به کسی ستم کند، خدای عزوجل کسی را بر او برمی انگیزد تا همان کار را در حق او انجام بدهد، یا بعد از او در مورد فرزند و نژادش جیران کند.(6)

24. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به ناحق مال برادرش را بخورد و پس ندهد، تکه آتش در قیامت خورده باشد.(7)

25. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام فرمود: آن کس که از ستم به مردم خودداری می کند، همانا از قصاص شدن ترسیده است.(8)

1- . [1] فجر / 14
2- . [2] ثواب الاعمال: 242
3- . [3] ثواب الاعمال: 242
4- . ثواب الاعمال: 243

5- . ثواب الاعمال: 243
6- . ثواب الاعمال: 243
7- . ثواب الاعمال: 243
8- . ثواب الاعمال: 244

26. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل دشمن می دارد توانگر ستمکار را.(1)

27. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به کسی ستم کرده و دسترسی به او ندارد، (تا جبران کند) از خدا برایش آمرزش بخواهد، که این کفاره او می شود.(2)

28. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا انتقام از ستمکار را فقط با ستمکاری دیگر می کشد، چرا که فرموده: «و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا.»(3) {و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست می آوردند، مسلط برخی دیگر می گردانیم. }(4)

29. محاسن: ابی رفعه گفت: امیر مؤمنان علیه السلام به منبر برآمد و خدا را سپاس کرد و او را ستود و فرمود: ای مردم! همانا گناهان سه گونه هستند، و سپس خاموش شد. حبه العرنی گفت: ای امیر مؤمنین! فرمودید گناهان سه گونه هستند و سپس خاموش شدید؟ آن حضرت فرمود: آنها را ذکر نکردم، مگر آنکه می خواستم تفسیرشان کنم، اما حالی به من دست داد که مرا از سخن بازداشت. آری، گناهان سه گونه اند: گناهی که آمرزیده می شود، گناهی که آمرزیده نمی شود، و گناهی که برای گناهکار میان رجاء و خوف است. گفته شد: یا امیرالمؤمنین! آنها را برای ما روشن کن. فرمود: آری، گناهی که آمرزیده می شود، آن است که خدا گنه کار را در دنیا کیفر داده، و خدا حکیم تر و کریم تر است از این که بنده خود را دو بار کیفر دهد؛ و اما گناهی که آمرزیده نمی شود، ظلم بنده ها است به هم، زیرا چون خدا به خلقش توجه کرد، قسم اکیدی خورد به خودش و فرمود: به عزت و جلال خود قسم که ظلم ظالم از من در نمی گذرد، گرچه یک مشتی بر مشتی باشد، یا ساییدنی به کف دستی، و یک شاخی بین گوسفند شاخ دار به بی شاخ؛ و خدا قصاص می کند برای بندگان در ظلم به هم، تا

1- . [1] ثواب الاعمال: 244
2- . [2] ثواب الاعمال: 244
3- . انعام / 129
4- . ثواب الاعمال: 244

مظلمه ای بر کسی نماند، و آنگاه آنها را پای حساب می کشاند؛ اما گناه سوم آن است که خدا آن را بر بنده اش پنهان داشته و توبه از آن را روزی او کرده، و او از گناهش ترسان شده و امیدوار به پروردگارش، و ما هم به اندازه خودش از او طرفداری می کنیم، برایش امید رحمت داریم، و از کیفرش نگرانیم.(1)

30. محاسن: یونس بن ظبیان گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای یونس! هر کس حق مؤمنی را بازدارد، خدا او را روز قیامت پانصد سال بر دو پایش وامی دارد تا از عرقش رودها روان گردد، و از طرف خدا یکی ندا می دهد: این است ستمگری که حق خدا را بازداشته. و چهار روز او را توبیخ می کنند و سپس به دوزخ فرمان می دهند.(2)

31. محاسن: در روایت مفضل آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمن که دیگری را از مالش که به او نیاز دارد، بازدارد، به خدا قسم از خوراک بهشت مزه نمی کند و از شراب سربسته نمی نوشد.(3)

32. محاسن: امام صادق از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برترین جهاد مؤمن این است که شب را صبح کند، و قصد ظلم به کسی نداشته باشد.(4)

33. در کتاب غایات مانند این حدیث آمده، با این تفاوت که به جای «برتر»، «بزرگ تر» آمده، و بعد از آن این عبارت را دارد: و هر کس صبح کند و قصد ظلم به کسی را نداشته باشد، هر جرمی که کرده آمرزیده می شود.

34. صحیفه الرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السلام نقل فرمود که رسول خدا فرمود: بپرهیزید از ستم که دل شما را ویران می کند.(5)

1- . [1] محاسن: 7
2- . [2] محاسن: 100
3- . [3] محاسن: 100
4- . [4] محاسن: 292
5- . [5] صحیفه الرضا: 7

35. تفسیر عیاشی: از عبدالاعلی مولی آل سام روایت شده است که امام صادق علیه السلام بی مقدمه آغاز کرد و فرمود: هر کس ستم کند، خدا بر او مسلط می کند کسی را که به او ستم کند، یا بر فرزند و یا نواده او. و می گوید که در دل گفتم: او ستم می کند و خدا بر فرزند و یا نواده اش کسی را برای انتقام مسلط می کند؟ آن حضرت پیش از این که سخنی بگویم، فرمود: خدا می فرماید: «و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سدیدا.»(1) {و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند، باید [از ستم بر یتیمان مردم نیز] بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی [بجا و] درست گویند. }(2)

36. تفسیر عیاشی: زراره از امام باقر و صادق علیهماالسلام نقل کرد که از ایشان پرسیدم از قول خدا: «و إذا تولی سعی فی الأرض»(3) {و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد.} فرمود: نسل فرزند است و کشت زمین است، و امام صادق فرمود: حرث فرزند است.(4)

37. تفسیر عیاشی: امیر مؤمنان در تفسیر آیه: «و إذا تولی سعی فی الأرض.» {و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کِشت و نسل را نابود سازد.} فرمود: به سبب ظلم و بدرفتاری اش. «و الله لا یحب الفساد.»(5) {و خدا تباهی را دوست ندارد. }(6)

38. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا از ستمگر جز با ستمگر دیگر انتقام نمی گیرد و این است که خدا فرموده: «و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا

1- . [1] نساء / 9
2- . تفسیر عیاشی 1 : 223
3- . بقره / 205
4- . تفسیر عیاشی 1 : 101
5- . بقره / 205
6- . تفسیر عیاشی 1 :101

بما کانوا یکسبون.»(1) {و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست می آوردند، سرپرست برخی دیگر می گردانیم.}(2)

39. تفسیر امام حسن عسکری: علی بن ابی طالب علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی: «فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجاره.»(3) {از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند، بپرهیزید.} فرمود: ای شیعه ما! بترسید از خدا و حذر کنید که هیزم آن آتش باشید، گرچه به خدا کافر نباشید. مانند من از آن ستم به برادر مؤمنتان دوری کنید و نباشد مؤمنی که به برادر هم عقیده خود که دوستدار ما است ستم کند، مگر آنکه خدا غل و زنجیرهایش را در آن دوزخ گران سازد، و جز شفاعت ما او را رها نکند و ما از او به درگاه خدای تعالی شفاعت نمی کنیم، مگر پس از وساطت ما نزد آن برادر مؤمنش، و اگر گذشت کرد، او را شفاعت می کنیم، وگرنه ماندنش در دوزخ به درازا می کشد.(4)

40. تفسیر امام حسن عسکری: در قول خدای عزوجل: «و إذ أخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون أنفسکم من دیارکم ثم أقررتم و أنتم تشهدون- ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالإثم و العدوان و إن یأتوکم أساری تفادوهم و هو محرم علیکم إخراجهم أ فتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم إلا خزی فی الحیاه الدنیا و یوم القیامه یردون إلی أشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون- أولئک الذین اشتروا الحیاه الدنیا بالآخره فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون.»(5) {و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که: خون همدیگر را مریزید، و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید سپس [به این پیمان] اقرار کردید، و خود گواهید. [ولی] باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید، و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید، و به گناه و

1- . انعام / 129
2- . تفسیر عیاشی 1 : 376
3- . [3] بقره / 24
4- . [4] تفسیر امام حسن عسکری: 80
5- . بقره / 84- 86

تجاوز، بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید. و اگر به اسارت پیش شما آیند، به [دادن] فدیه، آنان را آزاد می کنید، با آنکه [نه تنها کشتن، بلکه] بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید، و به پاره ای کفر می ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند، و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست. همین کسانند که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند. پس نه عذاب آنان سبک گردد، و نه ایشان یاری شوند.} امام علیه السلام فرمود: {و چون از شما پیمان محکم گرفتیم}: یعنی ای بنی اسرائیل! یاد آورید آنگاه که از پدرانتان و از هر کس که خبر به او رسد از آیندگان که شما از آنها باشید، پیمان شما را گرفتیم بر این {که: خون همدیگر را مریزید} همدیگر را نکشید {و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید} از خانه بیرون نکنید و {سپس [به این پیمان] اقرار کردید} شما هم به این پیمان اعتراف کردید، همان طور که گذشتگان شما اقرار کردند، و آن را پذیرفتید همانطور که گذشتگان شما پذیرفتند. {و خود گواهید} شما گواه اید بر گذشتگان خود و بر خود {[ولی] باز همین شما هستید} ای گروه یهود {که یکدیگر را می کشید} همدیگر را می کشید {و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید.} از روی خشم و قهر بر آنها. {بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید.} که از خانه هاشان بیرون می کنید و بدون حق می کشید {به گناه و تجاوز} یعنی به تعدی و تجاوز با هم کمک می کنید و همدست می شوید {و اگر به اسارت پیش شما آیند} یعنی اگر هم آنها که از خانه بیرونشان کردید به اسیری پیش شما آیند {به [دادن] فدیه آنان را} با مال خود {آزاد می کنید با آنکه [نه تنها کشتن، بلکه] بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است.} لفظ اخراج را بازگفت تا توهم نشود که عوض دادن حرام است، سپس فرمود: {آیا شما به پاره ای از کتاب [تورات] ایمان می آورید} و آن وجوب عوض دادن برای آزادی آنها است، {و به پاره ای کفر می ورزید؟} که حرمت کشتن و بیرون کردن آنها است، و فرمود: چون در کتاب کشتن نفوس و راندن آنها از خانمان را حرام کرده، همچنان که عوض دادن برای آزادی آنان را واجب کرده، چرا یکی را فرمان می برید و دیگری را فرمان نمی برید؟ گویا به برخی کافرید و به برخی از کتاب مؤمن هستید.

{پس جزای هر کس از شما که چنین کند}، ای گروه یهود{ جز خواری} رسوایی {در زندگی دنیا} که باید به خواری جزیه دهد، چیزی نخواهد بود، و{و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذاب ها باز برند.} به اندازه تفاوت گناهشان عقوبت فرق می کند { و خداوند از آنچه می کنید غافل نیست.} از عمل این یهود. سپس وصف آنها را کرد و فرمود:{ همین کسانند که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند.} راضی شدند به دنیا و کالای آن به جای نعمت بهشت که به طاعت خدا مستحق می شوند. {پس نه عذاب آنان سبک گردد، و نه ایشان یاری شوند.} با برداشتن عذاب از آنها.(1)

41. قول خدای عزوجل: «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا.» {و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجّب وامی دارد.} تا آنجا که فرمود: «لبئس المهاد.»(2) {و چه بد بستری است.} امام علیه السلام فرمود: چون خدای عزوجل در آیه پیش به تقوای در نهان و عیان فرمان داد، به محمد خبر داد که از میان مردم کسی باشد که آن را اظهار کند و در دل خلافش را دارد و دل به گناهان دارد، و فرموده: ای محمد: «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاه الدنیا.» {و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجّب وامی دارد} به اظهار دین و مسلمانی و آن را با ورع و احسان به حضورتو زینت می نماید. «و یشهد الله علی ما فی قلبه.» {و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است.} و سوگند خورد به اینکه مؤمن پاک است و کردارش گواه گفتار او است. «و إذا تولی.» {و چون برگردد. [یا ریاستی یابد]} و چون از نزد تو برگردد، «سعی فی الأرض لیفسد فیها.» {کوشش می کند که در زمین فساد نماید.} و نافرمانی کافرانه کند که مخالف اظهار او است، و ستمی که خلاف تعهد او است در حضورت. «و یهلک الحرث.» {و کِشت را نابود سازد.} به اینکه بسوزاندش یا تباهش کند. «و النسل» {و نسل را} به اینکه حیوانات را بکشد تا نسل آنها برافتد: «و الله لا

1- .[1] تفسیر امام حسن عسکری: 147
2- .[2] بقره / 204 - 206

یحب الفساد.» {و خداوند تباهکاری را دوست ندارد.} به آن راضی نیست و بی کیفرش نمی گذارد.

«و إذا قیل له اتق الله.» {و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن»}: یعنی آنکه از قولش خوشت آید. «واتق الله»: یعنی کار بدت را کنار بگذار. «أخذته العزه بالإثم.» {نخوت، وی را به گناه کشاند.}: یعنی آنچه در دل دارد، و بدی بر بدی فزاید، و ستمی بر ستمش فزون کند. «فحسبه جهنم.» {پس جهنم برای او بس است.}: که سزای بدکرداری او و عذابش باشد. «و لبئس المهاد.» {و چه بد بستری است.}: در آن جاوید است.

امام سجاد علیه السلام فرمود: خدای تعالی این ستمگر متجاوز از مخالفان را نکوهیده که خلاف آنچه را که می گوید، در دل دارد، و بدی به مؤمنان را در نهاد دارد. ای بندگان خدا! از خدا بترسید و از گناهان پرهیز کنید که اصرار گنه کار او را به خذلان می کشد، که به خروج از ولایت محمد و آلش می کشاند، و به ورود در دوستی دشمنانشان می کشاند. هر کس اصرار ورزد و خذلانش او را به بدبختی بدتر کشاند، که جدایی از ولایت بزرگ ترین خردمندان است، او از زیانکارترین زیانکاران است. گفتند: یا ابن رسول الله! گناهانی که به خذلان بزرگ می کشند کدامند؟ فرمود: ظلم به برادرانتان که همقول شمایند در تفضیل علی و امامتش و امامت فرزندان برگزیده اش و یاری شماها بر دشمنانشان. از اینکه خدا در برابر شما بردبار است و به شما مهلت دراز می دهد فریب نخورید، تا از کسانی نباشید که خدای تعالی می فرماید: «کمثل الشیطان إذ قال للإنسان اکفر فلما کفر قال إنی بری ء منک إنی أخاف الله رب العالمین.»(1) {چون حکایت شیطان که به انسان گفت: کافر شو. و چون [وی] کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، زیرا من از خدا، پروردگار جهانیان، می ترسم.} این مردی که پیش از شما در بنی اسرائیل بود، زهد و عبادت می فروخت، و به او گفته شد: زهد برتر از ظلم به برادرانت باشد، آنان که عقیده دارند به محمد و علی علیه السلام و پاکان از خاندانشان؛ و هم اینکه اشرف عبادات خدمت تو است به برادران مؤمنت که با تو موافقند در تفضیل

1- .[1] حشر / 16

سادات خلق، محمد مصطفی و علی مرتضی و برگزیدگان برای آقایی مردم. و آن مرد به زهد خود شناخته شد و برادران مؤمنش نزد او می سپردند و او مدعی می شد که دزدی است و آن را بالا می کشید، و اگر دعوی سرقت او زمینه نداشت، آن امانت را منکر می شد و می برد، و پیوسته چنین بود و تهمتی به او پذیرفته نبود و همه به او خوشبین بودند و قسم های دروغ او را باور می داشتند، تا خدا او را به خود وانهاد و کنیزی که از زیباترین مردم بود و دیوانه شده بود نزدش سپردند تا به او دعایی بخواند و بهبود شود، یا با دارویی او را درمان کند. خذلان الهی او را واداشت که در شدت دیوانگی آن دختر، او را وطی کرد و آبستنش کرد. چون نزدیک زاییدنش رسید، شیطان او را وسوسه کرد که آن کنیز می زاید و فهمیده می شود که با او زنا کرده و او را می کشند؛ پس او را بکش و زیر جانمازت خاک کن. او را کشت و خاک کرد و صاحبان آن دختر او را خواستند. گفت: از دیوانگی مُرد. او را متهم کردند و زیر جانمازش را کندند و کشته او را آبستن و نزدیک زا یافتند. دعواهای مردم بسیاری که امانت آنان را انکار کرده بود به این گناهش پیوست و تهمتش بالا گرفت و بر او تنگ گرفتند. اعتراف کرد که با او زنا کرده و او را کشته. پس پشت و شکم او را پر از تازیانه کردند و بر درختی به دارش زدند.

یکی از شیاطین انسان نما آمد و به او گفت: عبادت معبودش و دوستی تو با دوستانت که محمد و علی و آل شان باشد، سودی برایت نداشتند که می پنداشتی در گرفتاری ها یار تواند، و در سختی ها کمک کار تواند، و آرزوهایت بر باد رفت؛ احادیث آنها برای تو و فرمانبری تو برای آنها بزرگ ترین فریب تو بود، و بیهوده ترین بیهوده بود. منم آن امام تو که به او دعوت می کردی و صاحب الامری که به او رهنمایی داشتی، ولی پیش از این از راه فریب به دیگری پیوستی. اگر می خواهی تو را از اینان خلاص کنم و به بلاد خود ببرم و آنجا سروَر و آقایت کنم، با این هراسی که داری، به من سجده کن و اعتراف کن که منم نجات بخش تو، تا تو را رها کنم. بدبختی و خذلان به او چیره شد و به او سجده کرد و گفت: مرا رها کن! در جوابش گفت: «إنی بری ء منک إنی أخاف الله رب العالمین.» {من از تو بیزارم، زیرا من از خدا، پروردگار جهانیان، می ترسم.} و شروع کرد به مسخره کردن و طعنه زدن به او، و آن را دار زده،

در حالی که حیران شد و عقیده اش پریشان شد و با بدترین سرانجامی مُرد، و آن بود که به این خذلانش کشاند.(1)

42. جامع الاخبار: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ظلم کرد به کسی و از دسترس او به در رفت، برایش آمرزش بخواهد که کفاره او می گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا از ظالم جز با ظالم انتقام نمی گیرد، و این است تفسیر قول خدای تعالی: «و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون.»(2) {و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست می آوردند، سرپرست برخی دیگر می گردانیم.}

و از ابن عباس است که: خدای عزوجل به داود علیه السلام وحی کرد: به ظالمان بگو: مرا یاد نکنید که بر من حق است یاد کنم هر کس را که یادم می کند، و همانا یاد من از آنها، لعن من است بر آنها.(3)

43. اختصاص: از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: کدام گناه زودترین کیفر را دارد؟ فرمود: هر کس ستم کند به کسی که جز خدا یاوری ندارد، و نعمت را به تقصیرِ عوض دهد، و دست درازی کند به فقیر بینوا.(4)

44. اختصاص: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بر کسی ظلم کند و او را نیابد، برایش استغفار کند که آن کفاره گناه او می شود.(5)

45. صفات شیعه: امام صادق علیه السلام فرمود: همین یاری خدا برای مؤمن بس که ببیند دشمنش خدا را نافرمانی می کند.(6)

46. کتاب حسین بن سعید: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه اش می فرمود: دشنام به مؤمن فسق است، و جنگ با او کفر، و غیبت او گناه و معصیت خدا است، و حرمت مال او چون حرمت خون او است.

1- . [1] تفسیر امام حسن عسکری: 260
2- . [2] انعام / 129

3- .[3] جامع الاخبار: 182
4- .[4] اختصاص: 234
5- .[5] اختصاص: 235
6- .[6] صفات شیعه: ذیل شماره 58

47. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برترین جهاد از کسی است که صبح می کند و قصد ستم بر احدی را ندارد.(1)

48. دعوات راوندی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به شما خبر ندهم از خوبان شما؟ گفتند: چرا یا رسول الله! فرمود: آنان که ناتوان و مظلومند.

و امیر مؤمنان فرمود: هر کس ستمت کند، به تو سود داده و به خود زیان زده.

48. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آن کس که آغاز ستم کند، فردا دست خود را می گزد.(2)

و فرمود: چه بد توشه ای است برای معاد، تجاوز به عباد.(3)

و فرمود: روزِ گرفتن حق ستمدیده از ستمگر، سخت تر است از روز ستمگر بر ستمدیده.(4)

و فرمود: پیروز نیست آن کس که با گناه پیروز شد، و آن کس که با کار بد غالب شده، شکست خورده است.(5)

و فرمود: روز اجرای عدالت بر ستمگر، سخت تر است از روز ستم بر مظلوم.(6)

و فرمود: نشانه های ستمگر سه تا است: بر فرادستش به نافرمانی ستم می کند، و به زیردستش به چیرگی، و پشتیبان ظالم است.(7)

و فرمود: چون خیر را دیدید به آن کمک کنید، و چون بدی دیدید از گردش دور شوید، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه می فرمود: ای فرزند آدم! کار خوب کن و بدی را کنار بگذار، در این صورت فرد جواد میانه رویی هستی. آگاه باشید که سه گونه ستم وجود دارد: ستم نابخشودنی، ستم قابل پی گیری، و ستم آمرزیده و بدون پیگیری. اما ظلم نیامرزیدنی، شرک به خدا است. خدای سبحانه فرموده: «إن الله

1- .[1] نوادر راوندی: 21
2- .[2] نهج البلاغه عبده 2 : 186
3- .[3] نهج البلاغه عبده 2 : 193 و 194
4- .[4] نهج البلاغه عبده 2 : 193 و 194
5- .[5] نهج البلاغه عبده 2 : 223
6- . نهج البلاغه عبده ،2 : 285
7- . نهج البلاغه عبده 2 : 346

لا یغفر أن یشرک به.» {خداوند، این را که به او شرک آورده شود، نمی آمرزد.} و اما ستمی که آمرزیده شود، ظلم بر خود است در برخی پیشامدها. و اما ستمی که پی گیری می شود، ستم مردم است به هم، و قصاص در آنجا سخت است، و زخم با کارد و تازیانه زدن نیست، ولی چنان است که اینها در برابرش کوچک هستند.(1)

و در وصیتش به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: ستم به ناتوان، فاحش ترین ظلم است.

49. کنز کراجکی: عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا به یکی از پیغمبرانش وحی کرد: ای فرزند آدم! در حال خشمت مرا یاد کن تا در خشم خودم تو را یاد کنم، و تو را در میان دیگران نابود نکنم، و چون ستمی به تو شد، انتقام گیری مرا برای خودت بپسند، زیرا آن بهتر است از انتقام گیری خودت، و بدان که خوی خوش، آب می کند بدی را، چنان که خورشید یخ را؛ و خوی بد تباه می کند کار خوب را، چنان که سرکه عسل را.

و روایت است که در تورات نوشته: هر کس ستم کند، خانه خود را ویران می کند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: خدا به ستمکار مهلت می دهد، تا جایی که او می گوید: مرا رها کرده، و سپس او را یک باره دستگیر می کند.

و فرمود: خدا خود را به نابود کردن ظالمان ستوده، که فرموده: «فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین.» {پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است.}(2)

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ظلم ظالم بر تو گران نیاید، که همانا می کوشد در زیان بر خود و سود برای تو؛ و سزای کسی که شادت می کند، بد کردن به او نیست؛ و هر کس تیغ ستم کشد، با همان کشته می شود؛ و هر کس برای برادرش چاهی بکَند، در آن می افتد؛ و هر کس آبروی برادرش ببرد، آبرویش در خانه او می ریزد؛ چه بد توشه ای است برای معاد، ستم بر عباد.

1- . نهج البلاغه عبده 2 : 51
2- .[2] انعام / 45

و فرمود: هنگام ستم کردن، یاد کن عدل خدا را درباره خودت، و هنگام توانایی، قدرت خدا را بر خود یاد کن.

51. اعلام الدین: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند ظالم را مهلت می دهد، تا جایی که می گوید: مرا رها کرده، سپس به سختی او را می گیرد. به راستی، خدا خود را در ریشه کن کردن ستمکاران ستوده که فرموده: «فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین.» {پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان، است.}

52. امامت و تبصره: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ستمکاری پشیمانی است.

53. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: ظلم سه گونه است: ظلمی که خدا آن را می آمرزد، ظلمی که نمی آمرزد، و ظلمی که آن را وانمی نهد؛ ظلمی که نیامرزدش، شرک است؛ و آنکه می آمرزدش، ظلم بر خود است میان خود و خدا؛ و آنکه آن را پی گیری می کند، بدهکاری میان بنده ها است به همدیگر.(1)

توضیح: ظلم، قرار دادن شئ در غیر جای خود است. و ظلم، مشرک گرفتن دیگری است به جای خدا، و عبادت بیجا است. ظلم گنهکار، نافرمانی به جای طاعت است. شرک، اخلال به همه عقاید ایمانی را شامل می شود. مقصود این است که بدون توبه آمرزیدنی نیست، چنانچه خدا فرموده: «إن الله لا یغفر أن یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء.»(2) {مسلّماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید.} و اما ظلمی که ممکن است بدون توبه بیامرزد، چنانچه فرموده: «لمن یشاء.» {برای هر که خواهد.} و اما ظلمی که بی مکافات در دنیا و یا در هر دو جهان رهایش نمی کند، چون حق خدا نیست، یا آنکه بدون عوض برای مظلوم رهایش نمی کند، یا بدون انتقام برای مظلوم و برای انتقام از ظالم، که بدون عوض دادن به مظلوم، رهایش نمی کند، و این مخالف خبری نیست که فرموده: «چون خدا بخواهد حق الناس کسی را بیامرزد، به مظلوم عوض می دهد تا

1- .[1] کافی 2 : 330
2- .[2] نساء / 48

راضی شود.» و «مداینه بین عباد»: یعنی معامله بین آنها کنایه است از مطلق حقوق ناس، که آن مترتب بر معامله بین آنها است. یا مراد از آن، محاکمه بین عباد در قیامت است که سبب آن، حقوق مردم است. جوهری گفته: «داینت فلانا» در هنگامی می گویند که با او معامله کرده و به او دِینی می دهی و دِینی می گیری. «دِین» یعنی جزاء و مکافات. و می گوید: «دانه دینا» یعنی جزایش داد.

54. کافی: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «إن ربک لبالمرصاد.» {زیرا پروردگار تو سخت در کمین است.} فرمود: پلی است بر صراط که گذر نمی کند از آن، بنده ای که مظلمه ای به گردن دارد.(1)

توضیح: «إن ربک لبالمرصاد.»(2) {پروردگار تو سخت در کمین است.} در مجمع البیان آمده: مرصاد، دیدگان سر راه است که همه جا را می بیند، و خدا هم همه گفتار و کردار بنده ها را می بیند و می داند، و گویا در کمین گاه است.

و به نقل از علی علیه السلام آمده است: معنایش این است که پروردگارت می تواند همه گنه کاران را سزا بدهد.

و امام صادق علیه السلام می فرماید: مرصاد، پلی است بر صراط که بنده ای که بدهکار بنده ای باشد، از آن نمی گذرد.

عطا گفته: یعنی سزا ببیند هر کس، و انتقام ستمدیده از ستمگر گرفته شود. و ابن عباس در تفسیر آیه روایت کرده است: بر پل روی دوزخ، هفت ایستگاه است: در اولی از بنده شهادت به یگانگی خدا را می پرسند، و اگر درست بگوید، به دومی می رود. آنجا از نمازش می پرسند، و اگر درست جواب دهد، به سومی می رود. آنجا از زکاتش می پرسند، و اگر آن را درست آورد، به چهارمی می رود. آنجا از روزه اش می پرسند، و اگر آن را درست آورد، به پنجمی می رود. آنجا از حَج اش می پرسند، و اگر آن را درست آورد، به ششمی می رود. آنجا از عمره اش می پرسند، و اگر آن را درست آورد، به هفتمی می رود. آنجا از بدهکاری اش می پرسند، و اگر از آن به در آید، چه خوب، وگرنه می گویند: وارسی کنید، اگر کارهای مستحب دارد، با آنها به

1- . کافی 2 : 331
2- . فجر / 14

کمال اعمالش برسانید، و چون فارغ گردد به بهشت روانه می شود.(1) در قاموس آمده: مرصاد یعنی طریق و مکانی که دشمن در آن در کمین است. و گفته: «قنطره» یعنی پل، و آنچه از بنیان بالا می رود. «مظلمه» - به کسر «لام» - یعنی آنچه در نزد ظالم می کنی، و آن اسم چیزی است که از تو اخذ می شود، و جوهری آن را ذکر کرده است.

55. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس صبح کند و قصد ستم بر کسی نداشته باشد، خدا گناه آن روزش را می آمرزد، تا وقتی که خونی نریخته و یا مال یتیم را به حرامی نخورده است.(2)

توضیح: یعنی بدون قصد ستم وارد صبح شود، و خدا هر گناهی را که از او صادر شود می آمرزد، غیر از قتل و خوردن مال یتیم. ظاهرا عدم نیت، یعنی تصمیم بر انجام ندادن. و منافات ندارد که در آن روز ستم کند، ولی مخالفت دارد با آیات و اخبار بسیاری که دلالت دارند به مؤاخذه بر حقوق مردم، که برخی از آنها نقل شد، و تخصیص آنها به مانند این خبر مشکل است، گرچه گفته شده: خدا مظلوم را راضی می کند. و این خبر چند توجیه دارد:

1) این دو ظلم، قتل و خوردن مال یتیم، به عنوان نمونه بدنی و مالی ذکر شده اند و مقصود این است که اگر قصد هیچ ظلمی نداشته باشد و آنها را انجام ندهد، گناهان دیگرش در آن روز آمرزیده است، چنان که ظاهر خبر، آینده است.

2) تخصیص برای آن باشد که آن دو از کبائر هستند و بقیه از گناهان صغیره اند؛ همان طور که ظاهر اکثر اخبار گناهان کبیره است، و غیر از این دو گناه کبیره، از حقوق الله است؛ و ممکن است خون ریختن شامل جراحات هم شود و بعید نیست که این عزم در اول روز، با ترک گناهان کبیره از حقوق مردم، کفاره سایر حقوق الله و سائر حقوق مردم باشد، به اینکه خدا خصمش را راضی می کند.

3) مقصود این باشد که در آن روز قصد ظلم نکند و در اثناء روز هم مرتکب آن نشود و خدا حق الله را به او ببخشد، به شرط اینکه پیش از آن هم خون ریزی و مال

1- . مجمع البيان 10 : 487
2- .[2] كافى 2 : 331

یتیم خوری بدون توبه از آنها، نداشته باشد. پس هر کس که ذمه اش مشغول به مثل این دو حق باشد، مستحق غفران ذنوب نیست. بنابراین، احتمال دارد «آن روز» ظرف برای غفران باشد، نه گناه. پس غفران شامل آنچه در گذشته بوده می شود، چنانچه از ظاهر خبر بعدی استفاده می شود، و غفران تاویل می شود به اینکه خدا به او توفیق بدهد که اصرار بر کبیره نداشته باشد.

و اینکه فرمود: این دو را به حرامی نکرده باشد، برای اینکه می شود حلال باشند، همچون کشتن برای قصاص، یا در جنگ با حربی و مهاجم، و در دومی، برای احتراز از اینکه به نحو سرپرستی برای یتیم باشد.

56. کافی: مولی آل سام گفت: امام صادق علیه السلام بدون پرسش فرمود: هر کس ستم کند، خدا به او، یا بازمانده او، یا به بازمانده بازماندگانش، ستمگری را مسلط می کند. راوی می گوید: گفتم: او ظالم می گمارد؟ فرمود: خدای عزوجل می فرماید: «و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سدیدا.»(1) {و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند، باید [از ستم بر یتیمان مردم نیز] بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی [بجا و] درست گویند. } (2)

توضیح: از آنجا که علت تعجب سوال کننده امکان وقوع مثل آن نبوده، بلکه آن را منافی عدالت دانسته، امام علیه السلام وقوع مثل آن را در داستان ایتام جواب داده است. یا از آنجا که سائل قدرت فهم آن را نداشته، که آن منافی عدالت نیست، امام به چیزی که وقوع آن را تاکید کند جواب داده. و یا گفته شده: امام تعجب او را با برهان «انی» از بین برد و دلیل «لمی» نیاورد، و همه این پاسخ ها نزدیک به هم هستند.

و اما تفسیر آیه: بیضاوی گفته: امر بر اوصیا است که از خدا بترسند و در امر یتیمان از او پروا دارند و درباره آنان همان کاری را بکنند که دوست دارند درباره فرزندان ضعیفشان بعد از آنان انجام دهند، یا برای فرزندان مریضی که حاضرند. و اینکه هنگام وصیت، از پروردگارش بترسد، و بترسند برای فرزندان مریض و نسبت به

1- .[1] نساء / 9
2- . کافی 2 : 332

آنها دلسوزی کنند، همان طور که بر اولادشان دلسوزی می کنند، و آنها را رها نکنند به اینکه مال برایشان خرج کنند؛ یا بر ورثه است که بر خویشاوندان ضعیفشان و یتیمان و مساکین که در هنگام قسمت حاضرند، دلسوزی کنند، با این تصور که اگر آنها اولادشان بودند، بعد از ایشان ضعیف باقی می ماندند، آیا جایز است محروم کردن ایشان؟ یا بر وصیت کنندگان است که به ورثه توجه کنند و در وصیت کردن اسراف نکنند، ولو در آنچه در حیطه او است. معنی این می شود که: «وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً.» {و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند، باید [از ستم بر یتیمان مردم نیز] بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی [بجا و] درست گویند.} که نابود شوند در این ترتیب امر، اشاره ای به مقصود و علت در آن دارد و تشویق به ترحم است که برای اولاد دیگران آنچه که برای اولاد خود دوست دارند، بخواهند، و تهدیدی است بر مخالف به حال اولاد دیگران: {پس باید از خدا پروا دارند و سخنی [بجا و] درست گویند.} و امر ایشان است به تقوا که آن نهایت خشیت است، بعد از آنکه ایشان را به آن امر کرد که مراعات اول و آخرشان را بکنند، چراکه یکی بدون دیگری فایده ندارد. سپس امرشان می کند که با یتیمان همان طور که با اولاد خودشان با دلسوزی سخن می گویند، حرف بزنند، و ادب را رعایت کنند؛ یا به مریض می گوید که از اسراف در وصیت و از اینکه از ثلث مالش تجاوز کند و حق وراث را ضایع کند، بپرهیزد، و او را به یاد توبه و کلمه شهادتین می اندازد؛ یا به حاضرین در قسمت کردن خطاب می کند که عذر زیبا و وعده حسنی بکنند؛ یا اینکه در وصیت آن، به چیزی که از ثلث تجاوز کند، نگویند. (1)

طبرسی هم در ذکر وجوه آیه گفته: تفسیر دوم آیه این است که فرمان به سرپرست مال یتیم است که امانت داری کند و آن را حفظ کند، چنان که بر بازماندگان خود که ناتوان باشند، بترسد که با آنها همین طور رفتار شود. از قول ابن عباس آمده: که به این معنی است روایت امام کاظم علیه السلام که فرمود: خدا در مال یتیم به دو

1- .[1] انوارالتنزیل: 91

عقوبت تهدید کرده: یکی در دنیا، که فرموده باید بترسند کسانی که... . - تا آخر آیه. یعنی بترسد که با نژادش چنان شود که با آن یتیمان کرده است. (1)

مولف: دفع توهم ظلم در این مورد، به این است که می شود عقوبت غیرظالم، لطف به دیگران باشد، با عوض دادن چند برابر به او، که چون ببیند، به آن شاد شود، مانند امراض در کودکان. و می شود روش خدا باشد که هر کس به کسی ستم کند، یا مال یتیم را بخورد، فرزندش را به آن گرفتار کند تا برای هر کس آن را ببیند، یا از راستگویی بشنود، عبرت باشد، و از ستم بر یتیم و دیگران خود را بازدارد؛ و خدا به آن فرزندان، چندین برابر آنچه به آنها رسیده، یا مالی که از آنها رفته، در آخرت عوض می دهد. بلکه می شود برای خودشان هم لطف باشد و سبب خوب شدن و خودداریشان از گناهان گردد، زیرا ما می دانیم که اگرفرزند ظالمان در نعمت پدران بمانند، همانند پدرانشان سرکش و تجاوزکار و هلاک می شوند. پس صلاح خودشان هم در همین است و در اینجا به کسی ظلم نمی شود. و در این باره پیش از این سخنی از ما نقل شده بود.

57. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا انتقام نمی گیرد از ظالم، جز با ظالم، و این است تفسیر قول خدای عزوجل: «و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا.»(2) {و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست می آوردند، سرپرست برخی دیگر می گردانیم.}

توضیح: «الانتصار»: یعنی انتقام. «و کذلک نولی»: پیش از آن می فرماید: «و یوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن قد استکثرتم من الإنس و قال أولیاؤهم من الإنس ربنا استمتع بعضنا ببعض و بلغنا أجلنا الذی أجلت لنا قال النار مثواکم خالدین فیها إلا ما شاء الله إن ربک حکیم علیم.» {و [یاد کن] روزی را که همه آنان را گرد می آورد [و می فرماید:] ای گروه جنیان، از آدمیان [پیروان] فراوان یافتید. و هواخواهان آنها از [نوع] انسان می گویند: پروردگارا، برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد، و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم. [خدا] می فرماید: جایگاه شما آتش است در آن

1- .[1] مجمع البیان 3 : 12

2- . کافی 2 : 334

ماندگار خواهید بود، مگر آنچه را خدا بخواهد [که خود تخفیف دهد] آری، پروردگار تو حکیم داناست.} و در ادامه می فرماید: «و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون. »(1) {و این گونه برخی از ستمکاران را به [کیفر] آنچه به دست می آوردند، سرپرست برخی دیگر می گردانیم.}

طبرسی (ره) گفته: «کاف» برای تشبیه است، یعنی آن چنان که آنها را وانهادیم برای هم، که آزمون شوند و با آن امتحان، سزای بر کارهاشان درست آید، همین طور گماردیم ستمکاران را به هم، که کار هم را سرپرستی کنند برای استحقاق کیفر.

و گفته شده: یعنی چنانچه ظالمین جن و انس در قیامت به هم گماردیم و از آنها بیزاری جستیم، همچنین ظالمان را در روز قیامت به یکدیگر بگماریم، و پیروان را به رهبران ارجاع دهیم و به پیروان بگوییم: به رهبران خود بگویید تا شما را از عذاب نجات دهند. از قول جبایی و دیگری گفته: چون خدا ستیزه میان جن و انس را در آخرت حکایت کرد، فرمود: و چنان که آنان را در دوزخ گرد کردیم و سرپرست هم کردیم، ظالمان را هم چنین کنیم، و این عمل سزای کردار آنها است. و ابن عباس گفته: چون خدا از مردمی خشنود باشد، خوب های آنها را سرپرستشان می کند، و چون به مردمی خشمگین باشد، بدهاشان را سرپرستشان می کند، به سزای کردارشان که گناه است و کردار زشت، و این است معنی قول خدا: «إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم.»(2) {در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.} و به آن می ماند آنچه کلبی از مالک بن دینار آورده که: در یک کتاب حکمتی خواندم که خدای تعالی می فرماید: راستی منم خدا، شاه شاهان، دارنده دل شاهان، هر کس فرمانم ببرد، دلش را بر آنها مهربان می کنم، و هر که نافرمانم شود، آن را به آنها نقمت می سازم. خود را به بدگویی شاهان اندرز نکنید، ولی به درگاه خدا توبه کنید تا آن را با شما مهربان سازم.

1- . انعام / 128 - 129
2- . رعد / 11

و به قولی: معنی «نولی بعضهم بعضا.» این است که آنها را به هم وانهیم و آنچه گزینند، یاریشان نکنیم. و به قولی: معنایش این است که آنها را در دوزخ به دنبال هم می کشانیم.(1)

مولف: آنچه آن حضرت فرموده، با کلام ابن عباس و کلبی موافق تر، و مطابق با ظاهر آیه است.

58. کافی: ابی بصیر گفت: دو مرد نزد امام صادق علیه السلام آمدند، درباره مدارا و معامله میان خود، و چون گفته هر دو را شنید، فرمود: «کسی به خوبی پیروز نشده، از آن کسی که به مظلومی پیروز شود؛ چون مظلوم از دین ظالم بیشتر می گیرد، نسبت به آنچه ظالم از مال مظلوم می برد. سپس فرمود: هر کس با مردم بد کند، بدی که به او شود، منکر نشود. آگاه باشید که فرزند آدم همان را درو می کند که می کارد. کسی از تلخ، شیرین درو نمی کند، و از شیرین، تلخ درو نمی کند.» و هر دو مرد پیش از آنکه برخیزند، با هم سازش کردند.(2)

توضیح: به قول قاموس: مدارا کشمکش است. و آنجا که می فرماید: «کسی به خوبی پیروز نشده» به نظر چند وجه دارد:

1) «ظِفر» از باب «عِلم» است، و «الظِفر» یعنی وصول به مطلوب. «باء» در عبارت «بخیر» آلیت و مجازیت است، همانند این کلام که: «قام زید بقیام حسن»؛ و «بالظلم» صله «ظفر» است. «من» صله أفعل تفضیل است و «الظلم» مصدر و مبنی برای فاعل، یا برای مفعول است. معنی این است که: کسی به نعمتی که بهتر باشد از این که پیروز شود به ظلم ظالمی که به او ظلم کرده، یا به مظلومیت از ظالم پیروز نشده، چرا که به ثواب آخرت پیروز شده است.

2) اینکه مانند سابق باشد، لکن «باء» در عبارت «بخیر» صله برای «ظفر» و در عبارت «بالظلم» برای آلیه مجازیه باشد، و «من» برای تعلیل متعلق به «ظفر» و «ظلم» مصدر مبنی برای فاعل باشد. یعنی کسی به امر خیر دست نیافته به سبب ستم بر دیگری.

1- .[1] مجمع البیان 4 : 366

2- .[2] کافی 2 : 334

3) «خیر» مضاف به «من» با فتحه باشد، و این سست است.

4) اینکه «من» اسم موصول باشد و «ظفر» فعل ماضی، و «یکون» بدل برای قولش باشد، چنان که در قول خدای تعالی: «و لله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا.»(1) {و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد.} مشاهده می شود.

این وجوهی است که به عقل من رسید، ولی اولی بهترین وجوه است، و به هر تقدیر یا استئناف بیانی، برای قبلش است، و آن را تائید می کند روایت امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: ظلم ظالم بر تو گران نیاید که همانا می کوشد در زیان بر خود و سود برای تو.

«کسی از تلخی شیرینی برداشت نکرده»: این تمثیلی است بر اینکه جزای شر، نفع نیست، و جزای خیر و ثمره آن، شر نیست و وبال در دو سرا.

59. کافی: شیخی از نخع گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: من از دوران حجاج تا امروز والی بودم، آیا توبه دارم؟ می گوید: سکوت کرد و من باز حرفم را تکرار کردم. فرمود: نه، تا وقتی که به هر حق داری حقش را بدهی.(2)

توضیح: «نخع» قبیله مالک اشتر است از یمن. «تا حقش را بدهی»: یعنی با شناخت او و امکان رساندن به او، وگرنه به صدقه از طرف او، که به جای رساندن است به او، بنا به قول مشهور. مگر گفته شود که مستحق گیر هم خودش حق دار است. شاید چون حضرت می دانسته که قولش را عمل نمی کند، راه چاره را به او نیاموخته، و خدا داند.

60. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ستمی سخت تر از آن نیست که صاحبش در آن، جز خدا یاوری ندارد.(3)

توضیح: «جز خدا یاوری ندارد»: یعنی در دنیا نمی تواند انتقام بگیرد، نه خودش و نه دیگری. و ظلم ضعیف عاجز «أفحش» است، و گفته شده: معنی این است

1- آل عمران / 97 [1].
2- کافی 2 : 33 [2].
3- کافی 2 :331 [3].

که او در آن به کسی متوسل نمی شود و از حاکمی کمک نمی خواهد، بلکه توکل بر خدا می کند و انتقامش به آخرت می کشد. و معنی یکم روشن تر است.

و روایت شده از نبی صل الله علیه و آله که فرمود: الله عزوجل فرموده: غضب من بر کسی که ظلم بر کسی می کند که ناصری غیر از من نمی یابد، شدت می گیرد.

و همچنین روایت شده از آن حضرت که: عبد، هنگامی که ظلم شود و انتقام نگیرد، و کسی نباشد که او را یاری کند، رویش را به آسمان بالا می برد و خدا را صدا می زند. خدای جل جلاله می فرماید: لبیک ای عبد من! تو را زود یا دیر یاری می کنم و غضب من بر کسی که دیگری را ظلم می کند که یاری جز من ندارد، شدت می گیرد.

61. کافی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس از قصاص می ترسد، از ستم بر مردم دست بردارد.(1)

توضیح: گفته شده: مقصود از قصاص، قصاص در دنیا است. پوشیده نماند که با این معنا، حدیث کم فایده است، بلکه مقصود، قصاص در آخرت و سزای اعمال است که سبب ترک ستم از مردم شود و به کسی ستم نشود. غرض تنبیه بر این است که ستمگر ایمان و یقینی به روز حساب ندارد و در مرز شرک به خدا و کفر به آورده رسولان او است. و چه بسا مقصود همان قصاص در دنیا باشد، لکن برای توجه دادن به آنچه ما ذکر کردیم. یعنی هر کس از قصاص دنیا می ترسد، ظلم به مردم را ترک می کند، با اینکه در برابر قصاص آخرت قدری ندارد. بنابراین، کسی که از قصاص در دنیا نمی ترسد و بر ظلم جری شده، معلوم است که از عقاب آخرت هم نمی ترسد و به ان ایمان ندارد. با این معنی، حدیث به همان معنی اول برمی گردد و در آن، تاکید فهم می شود.

62. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صبح کند و قصد ستم به کسی را نداشته باشد، خدایش هر چه جرم کند، می آمرزد.(2)

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس ستمی کند، به آن گرفتار می شود، در خودش، یا مالش، یا فرزندش.(3)

1- . کافی 2 : 335
2- . کافی 2 : 332
3- .[3] کافی 2 : 332

63. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت است.(1)

توضیح: «ظلمات»: جمع «ظلمه» است و آن خلاف نور است، و حمل آن بر ظلم، به اعتبار کثیر شدن معنی یا مبالغه است. مقصود از ظلمت، یا حقیقی است که گفته اند: نمودهای درونی است که ثمرات اعمالِ سعادت آور یا شقاوت آورند و اثر نور و یا ظلمتی باشند، همراه نفس که در قیامت پیدا می شوند و جای بروز اسرار و ظهور نهان ها است، و به اندازه ظلم ظالم پرده های تاریکی او را فرا می گیرد، آنگاه که نور مؤمنان پیش روی آنها است. یا مقصود سختی ها و هراس ها است، چنانچه در تفسیر قول خدا: «قل من ینجیکم من ظلمات البر و البحر.»(2) {بگو: چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا می رهاند؟ } گفته شده است.

64. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: کسی نیست که ستمی کند، مگر آنکه خدا او را به آن در جان یا مالش بگیرد؛ اما ظلمی میان خودش و خدا است که چون توبه کند، او را می آمرزد.(3)

توضیح: ذکر نفس و مال بنا بر مثال است، چنانچه نقل شد. و در حدیث می آید که «ولد» هم اضافه شده است، و در آن اشاره دارد به اینکه: رد مظالم به جای توبه نیست، بلکه از شرایط صحت آن است.

65. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل وحی کرد به یکی از پیغمبرانش در کشور پادشاه جباری که: برو نزد این جبار و به او بگو: من تو را به کار نگرفتم برای خون ریزی و مال اندوزی، بلکه برای اینکه ناله ستمدیده ها را از درگاهم بیندازی، که من ظلمی را که به آنها شد، وانمی نهم، اگرچه کافرند.(4)

1- .[1] کافی 2 : 332
2- .[2] انعام / 63
3- .[3] کافی 2 : 332
4- .[4] کافی 2 : 333

توضیح: «ظلامه»: با ضمه، یعنی آنچه تو در نزد ظالم طلب می کنی، و آن اسم چیزی است که از تو گرفته می شود. این حدیث دلالت دارد که تسلط جبار هم به تقدیر خدای تعالی است که به آنها امکان داده و سببش را آماده کرده، و این منافات ندارد با اینکه کیفر کارهاشان را بینند، زیرا بر آنها مجبور نیستند، با اینکه از اخبار برمی آید که در زمان باستان پادشاهی به حق از آنِ غیر پیغمبران و اوصیا هم بوده، ولی آنها فرمان داشتند که فرمان پیغمبران را ببرند. عبارت «من ظلمی را که به آنها شده وانمی نهم.» تهدیدی برای جبار به زوال ملکش است، که همانا ملک با کفر باقی می ماند، ولی با ظلم باقی نمی ماند.

66. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس به ستم مال برادرش را بخورد و برنگرداند، در روز قیامت گویا پاره ای آتش خورده است.(1)

توضیح: در قاموس آمده: «الجذوه» یعنی قبسی از آتش، و مقصود برادر مسلمان است، چرا که خوردن مال کافر این حکم را ندارد، اگرچه حرام است. همچنین، اگر مقصود مؤمن باشد، چرا که مال مخالف مذهب هم همین طور است، و اگر مقصود کسی باشد که بین او با انسان برادری و دوستی باشد، و هر چه باشد، مخالفش این حکم را ندارد، گرچه حرام باشد، گرچه خوردن مال دوست در برخی موارد حلال است، که خدا فرموده: «أو صدیقکم.»(2) {یا [خانه] دوستتان.} در شمار خانه هایی است که خوردن در آنها بدون اذن صاحبشان حلال است. خوردن تکه آتش به معنی این است که در گلویش می افکنند، یا کنایه از رفتن به دوزخ است.

67. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ستم کننده و کمک کننده به آن و راضی به آن، هر سه شریک اند.(3)

توضیح: «العامل بالظلم»: ظاهرش ستم به دیگران است و چه بسا ستم بر خود را هم فرا بگیرد، و کمک کننده به آن، یعنی کمک در همان ظلم و بسا کمک در کار دیگر او را هم، فرا بگیرد. «راضی به آن»: یعنی غیر از خود ستمدیده. و گفته شده: او را

1- .[1] کافی 2 : 333
2- . نور / 62
3- . کافی 2 : 333

هم فرا می گیرد. و تایید شده با قول خدای تعالی: «و لا ترکنوا إلی الذین ظلموا فتمسکم النار.»(1) {و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد.} در کشاف گفته: نهی، شامل هواخواهی و دل دادن به آنها و رفاقت و همنشینی و دیدار و سازش و رضا به کار آنان و بلکه تشبه به آنها هم می شود، و شامل چشم داشت به شکوفایی زندگیشان و نام بردنشان با تعظیم نیز می گردد.

در خبر مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله در فقیه و غیر آن آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس سلطان ناحقی را مدح کند یا برایش تواضع و کوچکی کند به طمع آنچه دارد، همراه او است در دوزخ.

و فرمود: هر کس ظالمی را به ظلمی هدایت کند، همنشین قارون است در دوزخ.

68. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس معذور دارد ظالمی را از ظلمش، خدا ستمگری را بر او مسلط می کند، و اگر دعا کند، برایش اجابت نکند، و ظلمی هم که ببیند، خدا به او برای آن ثوابی نمی دهد.(2)

توضیح: «دعایش را اجابت نمی کند»: برای رفع ستم او، زیرا معذور داشتنش او را به ستم واداشته و سزاوار اجابت نیست. یا اینکه چون او را در ستم بر دیگران معذور داشته، در ستم بر خود هم باید معذور دارد و ثوابی برای این ظلم ندارد. یا سزایش همین است. و گفته شده: این منافات ندارد با انتقام از ظالمش که در خبر اول آمد.(3)

69. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: بنده ای ستم ببیند و پیوسته نفرین کند تا ستمکار شود.(4)

توضیح: «و پیوسته نفرین کند تا ستمکار شود»: چند احتمال در آن است:

1- . هود / 113
2- .[2] کافی 2 : 334
3- .[3] در شماره 53 نقل شد.
4- .[4] کافی 2 : 333

اول اینکه: در نفرین بر ظالم افراط کند، تا جایی که به سبب این دعا ظالم شود. چنانچه ستم اندکی به او کند یا مال اندکی از او ستاند، و او نفرینش کند که بمیرد. یا کشته شود یا نابود شود، یا کور و زمین گیر شود و مانند آن. یا نفرین را بکشاند به دیگری که ظلمی نکرده، چون برافتادن نژاد و مرگ فرزند و دوست و برافتادن تیره و تبار و مانند آن، و در این نفرین ها ستمکار شود.

دوم اینکه: بسیار بر دشمنش که مومن است نفرین کند و در دعا، اکتفاء به همان رفع ضرر خود نکند، بلکه برای برادر مؤمن خود نیز که بر او ظلم کرده، بلا بخواهد، و خدا به آن راضی نیست. او در این نفرین، بر خود ستم کرده و بلکه به برادرش هم، زیرا لازمه برادری دینی، دعای به خیر او و رفع ضرر خود از او است، چنانچه امام سجاد علیه السلام در دعای رفع دشمن فرموده. آنچه نفرین به قتل و مرگ و ریشه کن شدن آمده، ظاهرا بر مخالفان است و دشمنان دین، برای اینکه دشمنان ائمه علیه السلام به ناچار کفار بودند، چنانچه به آن اشاره دارد قول خدای تعالی: «و لو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی إلیهم أجلهم.»(1) {و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می طلبند، در رساندن بلا به آنها شتاب می نمود، قطعاً اجلشان فرا می رسید.}

و از امام سجاد علیه السلام آمده است: چون فرشته ها می شنوند مؤمن بد برادرش را می گوید و او را نفرین می کند، به او می گویند: تو چه بد برادری هستی، خودداری کن ای پوشیدهگناه و نهفتهعیب! خود را بپا و خدا را سپاس کن که تو را پوشیده، و بدان که خدای عزوجل داناتر است به بنده اش از تو.

سوم اینکه: بسیار نفرین کند و خدا صلاحش را در اجابت نداند و آن را پس بیندازد، و او از رحمت خدا نومید گردد و ظالم بر خود شود، و این بعید است.

چهارم اینکه: اصرار کند بر دعا تا اجابت شود، و به ظالمش مسلط گردد و به او ستم کند و برعکس گردد، با اینکه وضع پیشش بهتر از این بود.

1- . یوسف / 11

پنجم اینکه: مقصود این باشد که بسیار به ستمکاران نفرین نکنید که بسا خود ستمکار شوید و درباره خودتان هم اجابت شود.

ششم اینکه: مقصود، دعا به خیر ظالم است، که رضا به ظلم او است، چنانچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: هر کس برای بقای ظالم دعا کند، خواسته که خدا در روی زمین نافرمانی شود. و من می گویم که این بعیدترین توجیه ها است.

ص: 403

1. دعوات راوندی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون وارد شوی به بارگاه شاه ستمکار، چشمت که به او افتاد، سه بار سوره «قل هو الله أحد» بخوان و دست چپت را مشت کن و باز نکن، تا هنگامی که از آن مجلس بیرون بیایی.

ص: 404

باب هشتاد و یکم : درباره احوال ملوک و امراء، کدخدایان، سرپرستان، رؤسا، و میزان عدالت و ستم آنها

آیات:

- قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر إنک علی کل شی ء قدیر. { بگو: «بارخدایا، تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی، فرمانروایی را بازستانی و هر که را خواهی، عزت بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی همه خوبیها به دست توست، و تو بر هر چیز توانایی. } «و تلک الأیام نداولها بین الناس.»(1) {و ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می گردانیم [تا آنان پند گیرند]}

- و کذلک مکنا لیوسف فی الأرض یتبوأ منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و لا نضیع أجر المحسنین و لأجر الآخره خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون. (2)

{و بدین گونه یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم، که در آن، هر جا که می خواست سکونت می کرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می رسانیم و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم. و البته اجر آخرت، برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می نمودند، بهتر است. }

1- . آل عمران / 26 و 140
2- . یوسف / 56 - 57

- فإذا جاء وعد أولاهما بعثنا عليكم عبادا لنا أولى بأس شديد فجاسوا خلال الديار و كان وعدا مفعولا- ثم رددنا لكم الكره عليهم و أمددناكم بأموال و بنين و جعلناكم أكثر نفيرا.(1)

{پس آن گاه كه وعده [تحقق] نخستين آن دو فرا رسد، بندگانى از خود را كه سخت نيرومندند بر شما مى گماريم، تا ميان خانه ها [يتان براى قتل و غارت شما] به جستجو درآيند، و اين تهديد تحقق يافتنى است. پس [از چندى] دوباره شما را بر آنان چيره مى كنيم و شما را با اموال و پسران يارى مى دهيم و [تعداد] نفرات شما را بيشتر مى گردانيم. }

- و يسئلونک عن ذى القرنين قل سأتلوا عليكم منه ذكرا - إنا مكنا له فى الأرض و آتيناه من كل شى ء سببا. {و از تو در باره «ذو القرنين» مى پرسند. بگو: به زودى چيزى از او براى شما خواهم خواند. ما در زمين به او امكاناتى داديم و از هر چيزى وسيله اى بدو بخشيديم. } «قلنا يا ذا القرنين إما أن تعذب و إما أن تتخذ فيهم حسنا - قال أما من ظلم فسوف نعذبه ثم يرد إلى ربه فيعذبه عذابا نكرا - و أما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنى و سنقول له من أمرنا يسرا.(2)

{فرموديم: «اى ذوالقرنين، [اختيار با توست] يا عذاب مى كنى يا در ميانشان [روش] نيكويى پيش مى گيرى. گفت: «اما هر كه ستم ورزد عذابش خواهيم كرد، سپس به سوى پروردگارش بازگردانيده مى شود، آن گاه او را عذابى سخت خواهد كرد. و اما هر كه ايمان آوَرَد و كار شايسته كند، پاداشى [هر چه] نيكوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به كارى آسان واخواهيم داشت. }

- قالت إن الملوک إذا دخلوا قريه أفسدوها و جعلوا أعزه أهلها أذله و كذلک يفعلون.(3)

{[ملكه] گفت: «پادشاهان چون به شهرى درآيند، آن را تباه و عزيزانش را خوار مى گردانند، و اين گونه مى كنند. }

1- . أسرى / 5 - 6
2- . كهف / 83 - 88

3- . نمل / 34

- فهل عسیتم إن تولیتم أن تفسدوا فی الأرض و تقطعوا أرحامکم أولئک الذین لعنهم الله فأصمهم و أعمی أبصارهم.(1)

{پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشمهایشان را نابینا کرده است.}

روایات:

1. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو صنف امتم هستند که چون خوب شوند، امتم خوب می شوند، و چون فاسد شوند، امتم فاسد می گردند. گفته شد: یا رسول الله، چه کسانی هستند آن دو؟ فرمود: فقها و فرماندهان.(2)

2. نوادر راوندی: مانند این حدیث را آورده، با این تفاوت که به جای «فقهاء» «قراء» گفته است.(3)

امامت و تبصره: مانند این حدیث را آورده است.

3. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو کس هستند که شفاعتم به آنها نمی رسد: کسی که حکومتی زورگو و ستمباره دارد، و آن کس که در دین غلو می کند و خارج شده از دین.(4)

4. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: دو کس هستند که شفاعتم به آنها نمی رسد: کسی که حکومتی زورگو و ستمباره دارد، و آن کس که در دین غلو می کند و خارج شده از دین، که توبه نمی کند و عقب نمی نشیند.(5)

1- . قتال / 22 - 23
2- . خصال 1 : 20
3- . نوادر راوندی: 27
4- . خصال 1 : 33
5- . قرب الإسناد: 31

امامت و تبصره: مانند این حدیث را آورده است.

5. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه نفر را خدا بی حساب به بهشت می برد، و سه نفر را به دوزخ: اما سه بهشتی: امام عادل، تاجر راستگو، و پیری که عمرش را در طاعت خدای عزوجل گذرانده؛ و اما سه نفر را خدا بی حساب به دوزخ می برد: امام ناحق و ستمگر، تاجر دروغگو، و پیرمرد زناکار.(1)

6. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: من امید نجات دارم برای هر مسلمانی که امامت ما را بشناسد، جز برای سه کس: یار سلطان جائر، هواپرست، و فاسق آشکارکننده فسق.(2)

7. خصال: امام صادق از پدرانش علیهم السلام، از پیغمبر صلی الله علیه و آله، که فرمود: روز قیامت، دوزخ با سه کس سخن می گوید: با فرمانده، قرآن خوان، و ثروتمند. به امیر می گوید: ای که خدایت حکومت داد و عدالت نکردی! و او را می بلعد، چنان که پرنده دانه را. و به قرآن خوان می گوید: ای که برای مردم زینت شدی و با معاصی با خدا مبارزه کردی! و او را می بلعد. و به ثروتمند می گوید: ای کسی که خدایت دنیای فراوان و گسترده بخشیده، و از تو اندکی را به قرض خواسته، و از بخل خود دریغ کردی! و سپس او را می بلعد.(3)

8. خصال: سلیم بن قیس گفت: شنیدم امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: برای دین خود از سه کس برحذر باشید: کسی که قرآن یاد گرفته تا چون سیمای آن به خود گرفته، کسی که شمشیرش را کشیده بر سر همسایه اش، و کسی که او را به شرک متهم کرده است. راوی می گوید: گفتم: کدامشان به شرک وابسته ترند؟ فرمود: آن کس که متهم می کند. و مردی که داستان ها او را شاد کند، و چون داستان دروغ گفته شود، آن را به داستان درازتری کش دهد، و کسی که خدای عزوجل به او سلطنت دهد و پندارد طاعتش طاعت خدا است و نافرمانی اش نافرمانی خدا، و دروغ بگوید، زیرا گویی مخلوق در برابر معصیت خالق طاعت ندارد، و شایسته نیست برای مخلوق که محبتش

1- . خصال 1 : 40

2- . خصال 1 : 59
3- . خصال 1 : 55

برای معصیت خدا باشد، و طاعتی در برابر معصیت او نیست، و کسی که عصیان خدا را کند، اطاعت ندارد. همانا حق طاعت از آنِ خدا و رسول او و اولوالامر است. و همانا خدای عزوجل فرمان داده به اطاعت از رسول، برای آنکه معصوم است و پاک. و فرمان داده به اطاعت اولوالامر، برای آنکه معصومند و پاک، و فرمان به گناه نمی دهند.(1)

9. خصال: سفیان ثوری گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: دروغگو مروت ندارد، و پادشاهان برادری ندارند.(2)

10. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سه کس هستند که هر کس با آنها درافتد، خوار می شود: پدر، سلطان، و طلبکار.(3)

11. خصال: در سفارش نبی صلی الله علیه و آله است به علی علیه السلام که: ای علی! چهار نفر از پشت شکن هایند: پیشوایی که او را فرمان ببرند و نافرمان خدا باشد. همسری که شوهرش او را حفظ کند و او به شوهر خیانت کند. فقری که برایش دارویی به دست نیاید. و همسایه بد در خانه نشیمن.(4)

12. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: دریا را همسایه نباشد، پادشاه را دوست نیست، و عافیت را بها نیست؛ و چه بسا نعمت بخشیده شده که او خود نداند.(5)

13. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: پنج نفر چنان اند که می گویم: بخیل راحتی ندارد، و حسود لذت؛ شاهان را وفا نباشد، و دروغگو را مروت، و بی خرد آقا نگردد.(6)

14. خصال: علی علیه السلام فرمود: در دوزخ آسیای گردانی است و از من نپرسید چه آرد می کند. گفته شد: چه آرد می کند یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: عالمان فاجر، قرآن خوانان فاسق، زورگویان ستمکار، وزیران خیانتکار، عارفان دروغ گو؛ و

1- . خصال 1 : 68
2- . خصال 1 : 80

3- . خصال 1 : 91
4- . خصال 1 : 96
5- . خصال 1 : 106
6- . خصال 1 : 130

همانا در دوزخ یک شهر است به نام دژ، و نپرسید در آن چیست؟ گفته شد: در آن چیست؟ فرمود: دست های پیمان شکنان.(1)

ثواب الاعمال: مانند این حدیث را آورده است.(2)

15. خصال: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خدا شش نفر را به سبب شش چیز عذاب می کند: عرب را به تعصب، خان را به تکبر، امیران را به ستم کردن، فقیهان را به حسد بردن، تاجران را به خیانت، و روستاییان را به نادانی.(3)

16. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش نفر را خدا و هر پیغمبر مستجاب الدعوه لعنت کرده اند: آن کس که به قرآن بیافزاید؛ کسی که قَدَر خدا را دروغ شمارد؛ کسی که سنت مرا واگذارد؛ کسی که حرمت خاندانم را حلال کند؛ آن کس که به زور تسلط یابد تا خوار کند آن کسی را که خدای عزوجل عزیزش کرده، و عزیز می کند آن کس را که خدا خوارش کرده؛ و آن کس که بیت المال مسلمانان را ببرد و آن را بر خود حلال داند.(4)

مولف: برخی اخبار در «باب اصناف مردم» نقل شده است.

17. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من هفت نفر را لعنت کردم که خدا و هر پیغمبر مستجاب الدعوه لعنت کرده است: گفته شد: آنان کیانند؟ فرمود: آن کس که به قرآن بیافزاید. آن کس که قَدَر خدا را دروغ شمارد. آن کس که سنت مرا واگذارد. آن کس که حرمت خاندانم را حلال کند. آن کس که به زور تسلط یابد تا خوار کند آن کسی را که خدای عزوجل عزیزش کرده، و عزیز کند آن کس را که خدا خوارش کرده. و آن کس که بیت المال مسلمانان را ببرد و آن را بر خود حلال داند. و کسی که حرام کند آنچه را خدا حلال کرده.(5)

مولف: این حدیث با سند دیگری در «باب اشرار مردم» نقل شده است.

1- . خصال 1 : 142

2- . ثواب الاعمال: 227
3- . خصال 1 : 158
4- . خصال 1 : 164
5- . خصال 2 : 6

18. امالی صدوق: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی وفاترین مردم ملوک هستند، و کم دوست ترین مردم، ملوک، و بدبخت ترین مردم ملوک هستند.(1)

19. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس برای مردم سرپرست یک کاری شد و عدالت کرد و راهش را گشود و شرش را زدود در کارهای مردم، و خیرخواهی کرد، بر خدای عزوجل واجب می شود که روز قیامت او را از هراس آسوده سازد و به بهشت ببرد.(2)

20. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: چون خدای عزوجل خیر رعیت را بخواهد، سلطان مهربانی به آنها می دهد، و وزیر عادلی نصیبشان می کند.(3)

21. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو صنف از امتم اگر خوب باشند، امتم خوب است، و اگر تباه باشند، امتم تباه می گردند: امراء، و قُراء.(4)

22. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای جل جلاله می فرماید: «أنا الله لا إله إلا أنا.» {منم خدا، جز من معبود به حقی نیست.} من شاهان را آفریدم و دل هاشان به دست من است. هر مردمی مرا فرمان ببرند، دل شاهان را بر آنها مهربان می کنم، و هر مردمی که از من فرمان نبرند، دل های ملوک را بر آنها به خشم می آورم. آگاه باشید و خود را به دشنام شاهان مشغول نسازید، به من بازگردید تا دلشان را با شما مهربان کنم.(5)

23. عیون اخبارالرضا: امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: نخستین کسی که به دوزخ درمی آید، امیر سلطه جویی است که عادل نیست، و توانگری که حق مالش را نمی دهد، و بینوای متکبر.(6)

1- . امالی صدوق: 14
2- . امالی صدوق: 148
3- . امالی صدوق: 148

4- . امالی صدوق: 220
5- . امالی صدوق: 220
6- . عیون اخبار الرضا2 : 28

24. امالی طوسی: امام رضا علیه السلام فرمود: چون سرکاران دروغ گویند، باران بند می آید، و چون سلطان ستم کند، دولت سست می شود، و چون زکات ندهند، جانداران می میرند.(1)

25. امالی طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردی فرمانده ده نفر یا بیشتر نمی شود، مگر آنکه روز قیامت او را دست به گردن می آورند، و اگر نیکوکار باشد، آزاد می شود، و اگر بدکار باشد، غل و زنجیر بر روی زنجیرش می نهند.(2)

26. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر دوستی داری که به مقامی رسید و به یک دهم از دوستی قبلی پایبند ماند، دوست بدی نیست.(3)

27. امالی طوسی: ابی قتاده گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم، زیاد قندی نزدش آمد و امام به او فرمود: ای زیاد، کارگزار اینها شدی؟ گفت: آری یا ابن رسول الله! من آبرو دارم و ثروتی ندارم و همانا با برادرانم در کار دولت همراهی می کنم. فرمود: ای زیاد! اکنون که این کار را کردی، اگر دلت خواست با قدرتی که داری به مردم ستم کنی، یاد کن از قدرت خدا بر کیفرت، و از بین رفتن کاری که تو با آنها کردی، و ماندن آنچه با خود کردی، به گردنت؛ و السلام.(4)

28. امالی طوسی: ابوذر گفت: پیغمبر فرمود: ای ابوذر! من برایت می خواهم آنچه را که برای خود می خواهم. من تو را ناتوان می بینم، مبادا فرمانده حتی دو نفر شوی، یا سرپرست مال دو یتیم.(5)

29. امام رضا علیه السلام فرمود: چون ستمگر سرپرست ستمگر شود، حق جا افتاده. چون عادل سرپرست عادل شود، حق استوار شده. چون عادل سرپرست ستمگر شود، حق آسوده است. و چون بنده سرپرست آزاد گردد، حق اسیر شده است.(6)

1- . امالی طوسی 1 : 77
2- . امالی طوسی 1 : 270
3- . امالی طوسی 1 : 285

4- . امالی طوسی 1 : 309
5- . امالی طوسی 1 : 394
6- . امالی طوسی 2 : 67

30. علل الشرایع: امام صادق علیه السلام فرمود: راستش، خدای عزوجل به آن کسی که سلطنتی داده، مدتی برایش نهاده، از شب ها و روزها و سال ها و ماه ها. اگر عادل باشد در میان مردم، خدای عزوجل به صاحب فلک می فرماید که آن را به کندی بچرخاند تا روز و شب و سال و ماهشان دراز شود. اگر ستم کنند در میان مردم و به عدالت رفتار نکنند، خدای عزوجل به مامور فلک می فرماید تا آن را به شتاب بچرخاند تا شب ها و روزها و سال ها و ماه ها به زودی بگذرد، و خدای تبارک و تعالی شمار شب و روز و سال و ماهشان را به آنها می پردازد.(1)

31. خصال: نوف گفت: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای نوف! مبادا گمرک چی، یا شاعر، یا پاسبان، یا کدخدا، یا طنبورزن باشی، یا طبل زن شوی؛ زیرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شبی بیرون شد و نگاهی به آسمان کرد و گفت: این ساعتی است که رد نمی شود در آن دعایی، جز دعای کدخدا، یا شاعر، یا پاسبان، یا طنبورزن، یا طبل زن.(2)

32. خصال: علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خدای عزوجل بهشت را آفرید، از یک خشت طلا و یک خشت نقره آفرید، و دیوارهای آن را از یاقوت قرار داد، و سقف آن را از زبرجد، و ریگ آن را از دُر، و خاک آن را از زعفران و مُشک، و به او فرمود: سخن بگو! گفت: «لا إله إلا هو الحی القیوم.» خوشبخت است آن کس که در من درآید. خدای عزوجل فرمود: به عزت و عظمت و جلال والایم قسم، به آن درنمی آید دائم الخمر، و نه مست، و نه سخن چین، و نه دیوث که قلتبان باشد ، و نه پاسبان، و نه خنثی، و نه کفندزد، نه گمرکی، نه قاطعِ رحم، و نه جبری مسلک.(3)

33. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به بهشت نمی رود دائم الخمر، و نه مست، و نه عاق، و نه سیاهِ شدید، و نه سخن چین، و نه دیوث که قلتبان

1- . علل الشرائع 2 : 253
2- . خصال 1 : 146
3- . خصال 2 : 54

باشد، و نه پاسبان، و نه خنثی، و نه کفندزد، نه گمرکی، نه قاطعِ رحم، و نه جبری مسلک.(1)

34. امالی صدوق: نوف بکالی گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای نوف! سفارش مرا بپذیر و نقیب و سرپرست و کدخدا و گمرکی و چاپارچی مشو.(2)

35. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر است که: آگاه باش که هر کس کدخدای مردمی شد، خدای عزوجل او را برای هر روزی هزار سال در لبه دوزخ وامی دارد، و روز قیامت محشور می شود در حالی که دستش به گردنش بسته است، و اگر میان آن مردم به امر خدا قیام کرده، خدا او را آزاد می کند، و اگر ستم کرده، «فی نار جهنم و بئس المصیر.» {به آتش دوزخ افکنده می شود، و چه بد سرانجامی است.}(3)

36. خصال و امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: حکیمی هفتصد فرسخ دنبال حکیمی رفت، برای هفت کلمه. یکی آنکه پرسیدش: چه پهناورتر است از زمین؟ گفت: عدالت پهناورتر است از زمین.(4)

37. خصال: از هشام بن معاذ روایت شده است: امام باقر علیه السلام نزد عمر بن عبدالعزیز آمد و او را پند داد و ضمن آن به او گفت: ای عمر! درها را باز کن، و پرده و حجاب را آسان گیر، ستمدیده را یاری برسان، و رد مظالم کن.(5)

مولف: در «ابواب مواعظ» اخباری در این زمینه آوردیم؛ همچون نامه های امیر مؤمنان علیه السلام به محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و دیگران.

38. علل الشرائع: در خبر حضرت فاطمه علیهاالسلام است که: خدا عدالت را واجب کرده تا چسب دل ها باشد.(6)

39. قرب الاسناد: امام صادق از پدرش علیهماالسلام نقل فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه نفر، مادر همه پشت شکنی هایند: سلطانی که اگر به او

1- . خصال 2 : 54

2- . امالی صدوق: 126
3- . امالی صدوق: 259
4- . خصال 2 : 5 ، امالی صدوق: 148
5- . خصال 1 : 51
6- . علل الشرائع 1 : 236

نیکی کنی، قدر نداند، و اگر به او بدی کنی، گذشت ندارد. همسایه ای که چشمش تو را بپاید و دلش مرگت را بخواهد؛ اگر کار خوبت را ببیند، نهان کند، و اگر کار بدت را ببیند، عیان کند و فاش سازد. و همسری که اگر نزدت باشد، شادت نکند، و اگر از او غایب شوی، به او اطمینان نداشته باشی.(1)

40. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه کس هستند که «لا یکلمهم الله عزوجل و لا ینظر إلیهم... و لا یزکیهم و لهم عذاب ألیم.» {خدا روز قیامت با آنها سخن نگوید نظری به آنها ندارد و آنها را پاک نشمارد و عذاب دردناک دارند}: پیر زناکار، پادشاه جبار، و ندارِ تکبردار.(2)

41. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هر کس کارگزار ده کس شد و با عدالت میان آنها کار نکرد، روز قیامت، می آید در حالی که دست ها و پاها و سرش در سوراخ بُطری است.(3)

42. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که سرپرست کاری برای مسلمانان شد و ضایع کرد، خدا او را ضایع می کند.(4)

43. ثواب الاعمال: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر حکمرانی از حوائج مردم رو برگرداند، خدا روز قیامت از حوائج او رو می گرداند؛ و اگر هدیه ستاند، دزدی باشد؛ و اگر رشوه گیرد، مشرک است.(5)

44. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل شیعه ما را گرفتار چهار چیز نکند: گدایی از مردم، خودفروشی، ولایت بد، و فرزند زاغ چشم از آنها متولد نشود.(6)

45. ثواب الاعمال: امام صادق

علیه السلام فرمود: خدای عزوجل به یکی از پیغمبرانش در کشور پادشاهی جبار، وحی کرد که: برو نزد این جبار و به او بگو: من تو

1- . قرب الإسناد: 40
2- . ثواب الأعمال: 200

3- . ثواب الأعمال: 232
4- . ثواب الاعمال: 232
5- . ثواب الاعمال: 233
6- . ثواب الاعمال: 238.

را به کار نگرفتم برای خون ریزی و گرفتن مال، و همانا برای آن به کار گرفتم که داد مظلومان را از درگاه من بازداری، زیرا من ستم آنها را وانمی نهم، گرچه کافر باشند.(1)

46. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: در دوزخ کوهی است به نام صعدا، و در آن یک وادی است به نام سقر. در سقر، چاهی است به نام هبهب که چون درش باز شود، دوزخیان از حرارتش به فغان می آیند، و آن جایگاه جباران است.(2)

محاسن: مانند این حدیث را آورده و کوه را «صعود» نامیده است.(3)

47. قصص الانبیاء: امام کاظم از پدرش علیهماالسلام، که فرمود: مرد ظالمی بود، صله رحم می کرد و با رعیت خوشرفتار بود و به عدالت حکم می نمود. مرگش رسید و گفت: پروردگارا! مرگم رسیده و پسرم خردسال است، عمرم را تمدید کن. خدا نزدش فرستاد که دوازده سال عمرت را دراز کردم، و به او گفتند: تا این زمان پسرت جوانی می شود و کسی که جاهل است دانا می گردد، و دانشش محکم می شود.

48. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السلام فرمود: پادشاهی از بنی اسرائیل گفت: شهری بسازم که کسی عیبی از آن نگیرد. چون از ساختنش فارغ شد، همه گفتند که هرگز مانندش را ندیده اند. مردی گفت: اگر امانم می دهی عیبش را بگویم؟ گفت: در امانی. گفت: دو عیب دارد؛ یکی اینکه تو در آن می میری، و دوم اینکه پس از تو ویران می شود. پادشاه گفت: کدام عیب از این بدتر؟ و پرسید که پس چه کنم؟ مرد گفت: بساز چیزی که بماند و نابود نشود، و تا همیشه جوان باش. پادشاه این سخن را به دخترش گفت و او پاسخ داد: کسی جز این مرد به تو راست نگفته است.

49. تحف العقول: کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: راه های زندگی مردمان در کسب و داد و ستد و هزینه ها چیست؟ فرمود: همه راه های زندگی، از داد و ستد و آنچه راه درآمد است، چهارگونه معامله است. مرد به آن حضرت گفت: همه این معامله ها از هر جنس باشند حلالند، یا همه حرام، یا برخی حلال و برخی حرام؟

1- . ثواب الاعمال: 242
2- . ثواب الاعمال: 244
3- . محاسن: 123

فرمود: در همه چهار جنس، از جهتی حلال است و از جهتی حرام. این چهار جنس نامی دارند و جهات آنها شناخته شده است:

1) اولین جهت از این جهات، ولایت بر یکدیگر است، و سرپرستی بعضی بر بعضی در همه طبقات والیان، تا برسد به پایین ترین مقام سرپرستی بر زیردستان.

2) تجارت در هر گونه خرید و فروش با هم.

3) همه گونه صنعت و پیشه.

4) هر گونه اجاره در هر چیزی که به آن نیاز است، و همه این اصناف حلال باشند از جهتی، و حرامند ازجهت دیگر. از جانب خدا بر بنده ها در این معاملات فرض است که از راه حلالش وارد شوند و از حرامش دوری کنند. شرح معنی ولایات که دو جهت دارند، یک راه ولایت و حکم گزاری والیان عادل است که خدا به ولایتشان فرمان داده و آنان را حکمران بر مردم کرده، و حکمرانان از طرف آنها، تا برسد به پایین ترین درجه سرپرستی بر زیردستان. راه دیگر، از ولایت و حکمرانی ولایت ناحق است و حکمرانان از طرف آنها، تا برسد به کمترین والی بر زیردستان. وجه حلال از ولایت، همان ولایت والی و حکمران بهحق و عادل است که خدا به والی عادل فرمان داده بدون افزودن به آنچه خدا نازل فرموده، و بدون کاستی از آن، و تحریف کردن قول او، و تجاوز از امر او به گونه دیگر. چون حکمران در این جهت عادل باشد، قبول منصب او و همکاری با او و یاری او در حکمرانی اش و تقویت او، حلال است، و حلال شده و کسب با آنها حلال است؛ برای آنکه در سرپرستی والی عادل و مامورانش احیای هر حق و عدلی است، و نابودی هر ستم و ناحق و فساد. از این رو، هر کس بکوشد در نیرومندی حکومت او و او را در امر ولایتش یاری کند، در طاعت خدا کوشا بوده و نیروبخش دین خدا است. و اما وجه حرام ولایت و حکمرانی: ولایت والی باطل و ناحق است، و ولایت حکمرانان از طرف او، از رئیس آنها تا پیروانش، والی و دنباله هایش، از مامور و مامور تا پایین ترین مقام ولایت بر زیردستان. کار برای ایشان و کسب به همراهشان از نظر حکمرانی با آنها حرام است و حرام شده، و هر کس انجام بدهد، عذاب می کشد، کم باشد یا بیش، زیرا هر گونه کمک به آنها گناه کبیره است؛ چون در حکومت حاکم ناحق، نابودی کل حق و زنده شدن کل باطل است،

و موجب بروز و ظهور ظلم و جور و فساد است، و باطل کردن همه کتب الهی و کشتن همه پیغمبران و مؤمنان و ویرانی مساجد و دیگرگونی سنت خدا و قوانین او، و از این رو حرام است همکاری با آنها، و کمک به آنها، و کسب با آنها، جز از راه ناچاری، مانند خوردن خون و مردار.(1)

مولف: تمام این حدیث در «باب کلیات مکاسب» آمده است و در تتمه اش نیز، پاره ای از احکام والیان و اعمال آنها ذکر شده است.

50. قصص الانبیاء: ام سلمه (رضی الله عنها) گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیابان راه می رفت، یکی او را صدا زد: یا «رسول الله!» تا دو بار، و آن حضرت رو برگرداند و کسی را ندید. باز صدایش زد و رو برگرداند. ناگاه ماده آهویی در بند دید، که گفت: این اعرابی مرا شکار کرده و دو بره دارم در این کوه. مرا آزاد کن بروم آنها را شیر دهم و برگردم. فرمود: برمی گردی؟ گفت: آری، و اگر برنگردم، خدا مرا عذاب گمرکی کند. و آزادش کرد.

مولف: تمام این حدیث در «ابواب معجزات» آمده است.

51. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: خدای عزوجل فرموده: هر مردمی نافرمانی ام کنند، شاهان را بر آنها مایه نقمت و شکنجه قرار می دهم. مبادا حرص ورزید به دشنام دادن شاهان. به درگاه خدای عزوجل توبه کنید تا دل هاشان را بر شما مهربان کنند.(2)

52. تفسیر عیاشی: داود بن فرقد گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: قول خدا است: «قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء.»(3) {بگو: «بارخدایا، تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی، فرمانروایی را بازستانی.} و خدا ملک را به بنی امیه داده، فرمود:

1- . تحف العقول: 346- 348
2- . محاسن: 117
3- . آل عمران / 26

چنان نیست که مردم گمان کردند؛ خدا ملک را به ما داد و بنی امیه آن را ربودند، چون مردی که جامه ای دارد و دیگری آن را می رباید و مال رباینده نمی شود.(1)

53. مناقب: امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان به عمر بن خطاب فرمود: سه چیز هستند که اگر آنها را حفظ کنی و به کار ببندی، بس است تو را از غیر آن، و اگر ترکشان کنی، چیزی غیر از آنها به تو سود نمی دهد. گفت: ای ابوالحسن! چه هستند؟ فرمود: اقامه حد به نزدیک و دور، و حکم به قرآن خدا، در خشنودی و خشم و قسمت بر طبق عدالت، و برابری میان سرخ و سیاه. عمر به او گفت: به جان خودم قسم، هم مختصر گفتی و هم رسا.

54. مجالس مفید: اصمعی گفت: شنیدم یک اعرابی در حالی که درباره سلطان گفتگو می کرد، گفت: اگر به وسیله ستم در دنیا عزیز شدند، البته به حکم عدالت در آخرت خوار می شوند. دل خوش کردند به کم از بیش، و اندک از فراوان، و همانا به نابودی می رسند آنگاه که پشیمانی سودی نمی دهد.

55. رجال کشی: عقبه بن بشیر اسدی گفت: نزد امام باقر علیه السلام رفتم و گفتم: من در میان عشیره ام مقام خانوادگی بلندی دارم و آنها کدخدایی داشتند که مرده و می خواهند مرا بر خود کدخدا کنند، چه می فرمایی برایم؟ آن حضرت فرمود: به خانواده خود به من منت می نهی؟ خداوند به ایمان بالا برده هر کس را که مردم زبون می نامیدند، اگر مؤمن باشد. و زبون کرده به کفر، آن کس را که مردم شریف می نامیدند، چون کافر باشد. و کسی را بر کسی برتری نیست جز به تقوا. اما اینکه کدخدای قوم تو مرده و می خواهند تو را کدخدا کنند، اگر بهشت را بد داری و دشمن می شماری، کدخدای قومت باش. سلطان ناحق مسلمانی را دستگیر می کند که خونش را بریزد و تو شریک آنها می شوی در خونش، و چه بسا که از دنیاشان هم چیزی به تو نرسد.(2)

56. رجال کشی: یکی از اصحاب ما گفت: چون امام کاظم علیه السلام به عراق آمد، علی بن یقطین به او گفت: حال من و آنچه را که به آن گرفتارم نمی بینی؟ فرمود:

1- . تفسیر عیاشی 1 : 166
2- . رجال کشی: 178

ای علی! خدا دوستانی دارد به همراه دوستان ستمکاران، تا به وسیله آنها دفاع کند از دوستانش، و تو از آنانی ای علی!(1)

57. رجال کشی: امام کاظم علیه السلام به علی بن یقطین فرمود: یک خصلت برایم ضمانت کن، در برابر سه خصلت که برایت ضمانت می کنم. علی به آن حضرت گفت: فدایت شوم، آن یک خصلت چیست که برایت ضمانت کنم، و آن سه خصلت کدام است که برایم ضمانت می کنی؟ فرمود: آن سه که برایت ضمانت می کنم، این که نه سوزش آهن را بچشی، نه نداری، و نه زندان و حبس را. علی گفت: آن خصلتی که من برایت ضمانت کنم چیست؟ فرمود: دوستی هرگز نزدت نیاید، مگر آنکه او را گرامی داری. گفت: علی آن خصلت را ضمانت کرد و آن حضرت هم ضامن آن سه خصلت شد.(2)

58. الفهرست نجاشی: یکی از اصحاب حکایت کرد از ابن ولید، و در روایتی از اسماعیل بن بزیع، که امام رضا علیه السلام فرمود: خدا بر درگاه ستمکاران کسی را دارد که خدا دلش را روشن کرده، و برهان برای او فراهم آورده، و در بلاد او را با نفوذ نموده تا به وسیله آنان از دوستانش دفاع کند و کارهای مسلمانان را اصلاح کند، مؤمن در سختی ها به آنها پناه ببرد، و نیازمند شیعه ما به او روی آورد؛ و خدا با آنها مؤمن را از هراس آسوده می دارد در خانه ستمکاران. آنان به راستی مؤمن هستند و ایمن های خدا در روی زمین اند. آنانند نور خدا در رعیت خود در روز قیامت و می درخشد نورشان برای اهل آسمان، چنان که ستاره های درخشان برای اهل زمین می درخشند، و روز قیامت از نورشان روشن می گردد. به خدا قسم، برای بهشت آفریده شدند و بهشت هم برای آنها، گوارا باد برایشان، مانعی نیست برای هر کدام از شما اگر بخواهد به همه این امور برسد. راوی گفت: گفتم: خدا مرا قربانت کند، به چه صورت؟ فرمود: به همراه آن ستمکاران باشی و ما را شاد کنی با شاد کردن مؤمنان شیعه ما، تو از آنها باش ای محمد!(3)

1- . رجال کشی: 367
2- . رجال کشی: 368 با اختلاف
3- . رجال نجاشی: 255

59. روضه الواعظین: از امیر مؤمنان پرسیده شد: کدام برتر است، عدالت یا جود؟ فرمود: عدالت هر چیز را به جای خود می نهد، و جود آن را از جهت خود به در می آورد. عدالت، سیاست عمومی است، جود در مورد خصوصی است. پس عدالت اشرف و برتر از آن است. حذر کن از زورگویی و حق بُری، زیرا زورگویی به آوارگی می کشد و حق بُری به شمشیرکشی می رسد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از ستم کردن که دل شما را ویران می کند.

و فرمود: روز قیامت محبوب ترین و نزدیک ترین مردم به خدا، امام عادل است، و مبغوض ترین مردم نزد خدا و سخت ترین در عذاب، امام جائر است.

و فرمود: هر کس صبح کند و قصد ستم به کسی را نداشته باشد، هر جرمی کرده، آمرزیده می شود.

60. ارشاد القلوب: مظفری در کتاب تاریخش گفته: چون در سال 144 منصور به حج رفت در دارالندوه منزل کرد، شب ها به طواف می رفت و کسی نمی فهمید، و سپیده دم با مردم نماز می خواند و با موکبش به منزلش می رفت. یکی از این شب ها که او در طواف بود، شنید که یکی می گوید: بارخدایا! ما به تو شکایت داریم از ظهور ستم و تباهی بر روی زمین، و از آنچه حق را از اهلش جدا کرده، که ستم است. گفت: منصور خوب به حرف هایش گوش داد و سپس او را خواست و گفت: این چه بود که از تو شنیدم؟ پاسخ داد: اگر مرا بر جانم امان بدهی کارها را از ریشه به تو خبر می دهم. گفتش: جانت در امان است. گفت: تویی آن کس که طمع بر او داخل گشته تا از حق تو را جدا کرده، و ستم و تباهی زمین را فرا گرفته، زیرا خدای سبحانه و تعالی تو را سرکار امور مسلمین ساخته و تو از آنها غافلی، و جلوی خود و آنها پرده و دژی از گچ و آجر و درهای آهنی ساختی، و دربانانی سلاح به دست گماشتی، و وزیرانی ستمکار و یارانی بزهکار گرفتی؛ اگر نیکی کنی به تو یاری نمی دهند، و اگر بدی کنی جلویت را نمی گیرند. و به آنها قدرت دادی به ستم بر مردم، و فرمان ندادیشان به کمک ستمدیده و گرسنه و بی لباس، و شریکت شدند در سلطنت، و کارمندان با هدایا با آنها سازش کردند از ترسشان، و گفتند: اینان به خدا خیانت کردند، چرا ما نکنیم؟ و

اموال را گنجینه کردند، و میان تو و دادخواهان جلوگیر شدند، و بلاد خدا پر شد از تباهی و تجاوز و ستم، و با این وضع چه بقایی دارد اسلام و اهلش؟

من سفری به کشور چین کردم. پادشاهی داشت که شنوایی را از دست داده بود و گریه می کرد. وزیرانش به او گفتند: برای چه گریه می کنی؟ گفت: بر ناشنوایی خود گریه ندارم، ولی ستمدیده بر درگاهم شیون می کند و من فریادش را نمی شنوم. با این همه، اگر شنوایی ام رفته، بینایی ام به جا است. و ندا داد که در مردم کسی جز ستمدیده جامه سرخ نپوشد، و بامداد و عصرهنگام سوار فیل می شد تا ستمدیده ای را ببیند، و نمی یافت.

این مشرک است به خدا، ولی مهر او به مشرکان غلبه کرده بر خودخواهی او، و تو به خدا ایمان داری و عموزاده رسول خدایی و مهرت بر مسلمین، بر خودخواهی تو غلبه ندارد. تو مال جمع نمی کنی مگر برای یکی از سه چیز: اگر بگویی برای فرزند است، که خدای تعالی به تو نموده نوزاد را که از شکم مادر درمی آید و چیزی ندارد و خدا به او می دهد، و این تو نیستی که به او می دهی، بلکه خدا است که به او می دهد. و اگر بگویی برای تقویت سلطنت است که خدای توانا به تو عبرت ها نموده درباره گذشته ها، که آنچه از مال جمع کردند سودی ندادشان، و نه آنچه از سلاح آماده کردند. و اگر بگویی برای هدفی است که بهتر از مقامی است که تو داری، به خدا بالاتر از مقامت مقامی نیست، جز عمل صالح.

ای آقا! آیا نافرمانت را جز با کشتن کیفر می دهی؟ با خدا چه می کنی که کیفر نمی دهد جز با عذاب دردناک؟ و او می داند آنچه در دل داری و اندامت را به آن وابسته ساخته ای. چه می گویی چون برهنه برای حساب در برابرش باشی؟ آیا سودی برایت دارد آنچه اکنون داری؟

گفت: منصور به سختی گریست و گفت: کاش آفریده نشده بودم و چیزی نبودم. سپس گفت: چاره من چیست درباره آنچه تحویل دادی؟ پاسخ داد: بر تو باد استفاده از علمای رهنما! منصور گفت: آنها از من گریزانند. گفت: می گریزند از اینکه آنها را به راه خود بکشانی، ولی در را بگشا و حجاب را آسان کن، و آنچه حلال و پاکیزه است برای خود برگیر و حق ستم دیده را بستان، من ضامنم که گریزان ها برگردند به سویت

و به تو در کارت کمک کنند. منصور گفت: بارخدایا! به من توفیق ده که به کار ببندم آنچه را که این مرد گفت. سپس اذان گوها آمدند و نماز بر پا شد، و گفت که آن مرد را نزد من بیاورید، اما هر چه جستند اثری از او نیافتند. گفته شد او خضر علیه السلام بوده است.(1)

61. جامع الاخبار: رسول خدا فرمود: یک ساعت دادگری بهتر است از عبادت هفتاد سال، با شب زنده داری و روزه داری؛ و یک ساعت حکم ناحق، سخت تر و گران تر است نزد خدا از گناهان شصت سال.

و فرمود: هر کس صبح کند و قصد ستم به کسی نداشته باشد، جرمش آمرزیده است.

و فرمود: خوارترین مردم نزد خدا آن کسی است که سرپرست کار مسلمان ها باشد و برایشان رعایت عدالت نکند.(2)

62. غوالی اللئالی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نرمش، رأس حکمت است . خدایا! هر کس از امتم متولی امری شد و با آنها مدارا کرد، با او مدارا کن، و هر کس بر آنها سخت گرفت، بر او سخت بگیر.

و فرمود: چگونه خدا پاکیزه کند مردمی را که حق ناتوانشان از توانایشان گرفته نمی شود؟

و فرمود: دنیا شیرین و خرم است و خدا شما را در آن به کار می گیرد، پس ببیند چطور کار می کنید.

و فرمود: خدا بنده هایی دارد که به نعمت خود اختصاص داده و تا وقتی به مردم آن را ببخشند، آن را برایشان پایدار می دارد، و چون دریغش دارند، به دیگران انتقال می دهد. کسری را عادت بود که درِ بارگاهش را گشاده می داشت و آستانش را دسترس می نمود و و پرده بالا می زد و به هر کس نزدش می آمد، اجازه ورود می داد. فرستاده پادشاه روم به او گفت: تو با باز گذاشتن درِ بارگاهت و بالا زدن پرده، دشمنت را بر خود توانا می کنی. پاسخش داد: من در دژ عدالتم و از دشمنم محفوظم.

1- . ارشاد القلوب، جلد دوم

2- . جامع الاخبار: 180

همانا من در این مقام وادار شدم و بر این مسند نشستم برای برآوردن حاجات و دفع ستم ها، و چون دست رعیت به من نرسد، از کجا نیازش را برآورم و ستمش را به پایان برسانم؟

63. کافی: عبدالأعلی مولی آل سام گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: «قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء.»(1) {بگو: «بارخدایا، تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی، فرمانروایی را بازستانی و هر که را خواهی، عزت بخشی.} آیا نبود که خدای عزوجل ملک را به بنی امیه داد؟ چنان نیست که تو فهمیدی. خدای عزوجل ملک را به ما داد و بنی امیه آن را ربودند، چنانچه مردی جامه ای دارد و دیگری می رباید و آن لباس از آن کسی نیست که آن را ربوده است.(2)

64. کافی: محمد حلبی پرسید از امام صادق درباره قول خدا: «اعلموا أن الله یحی الأرض بعد موتها.»(3) {بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند.} فرمود: یعنی عدلِ پس از جور.(4)

65. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: عدالت شیرین تر است از آبی که به تشنه می رسد. چه اندازه پهناور است عدالت وقتی در آن حقیقت عدل رعایت شود، گرچه اندک باشد.(5)

66. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: عدالت از عسل شیرین تر، از کره نرم تر، و از مُشک خوشبوتر است.(6)

67. اختصاص: برخی از یک امام علیه السلام روایت کرده اند که: دین و سلطان دو برادر همراه هم اند، و به ناچار باید یکی با دیگری باشد. دین رأس است و سلطان پاسبان. اگر رأس نباشد، ویرانی است، و اگر پاسبان نباشد، ضایع می شود.(7)

1- . آل عمران / 26
2- . کافی 8 : 266
3- . حدید / 17
4- . کافی 8 : 267

5- . اختصاص: 261 / در «باب عدل» هم نقل شده است.
6- . اختصاص: 262
7- . اختصاص: 263

68. نوادر راوندی: علی علیه السلام فرمود: هر چیزی را چرخشی است، تا اینکه احمق و عاقل هم با هم چرخشی دارند.(1)

69. امالی طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سلطان سایه خدا در زمین است تا هر ستمدیده به او پناه ببرد. پس هر کس عادل باشد ثواب دارد، و بر رعیت شکر واجب است. و اگر جائر باشد، گناه بر او است، و رعیت باید صبر کند تا امر برایشان برسد.(2)

70. کتاب صفین، از نصر بن مزاحم، که امیر مؤمنان به سرلشکران نوشت:

از بنده خدا علی امیر مؤمنان؛ اما بعد: همانا حق سرپرست این است که مقام و امتیازی که دارد، او را نسبت به زیردستانش دیگرگونه نسازد و خود را بالا نگیرد، بلکه مقامی که خدا قسمت او کرده است، بیشتر بندگان خدا را به او نزدیک کند و مهربان تر سازد. آگاه باشید که حق شما بر من این است که رازی را بر شما نپوشم، جز اسرار جنگ، و امری از شما را درنپیچم، جز در حکم و قضاوت، و حق شما را از جایش به تاخیر نیندازم، و چیزی از شما کم ننهم، و نزد من در حقوق برابر باشید؛ و چون چنین کردم، بر شما لازم است خیراندیشی و طاعت؛ بنابراین، از هیچ دعوتی رو نگردانید، و در صلاح دین خود برای دنیاتان کم نگذارید، و داخل شوید به آنچه طاعت خدا و صلاح زندگی شما است؛ و برای حق، خود را به گرداب اندازید، و درباره خدا از ملامت کسی نهراسید؛ و اگر در این باره درست نروید، کسی نزد من زبون تر از مرتکب خلاف آن نیست، و آنگاه کیفری به او می دهم که مسامحه در آن نزد من نیابد. این دستور را از فرماندهان خود بگیرید و برای آنها در عهده خود بشناسید، تا خدا کار شما را اصلاح کند، و السلام.

و به ماموران خراج نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم. از طرف بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به سوی ماموران خراج. اما بعد: همانا کسی که حذر نکند از آنچه به آن خواهند رسید، برای خود پیش نفرستاده و خود را نگهداری نکرده؛ و هر کس پیرو

1- . نوادر راوندی: 41

2- . امالی طوسی 2 : 247

هوس شود و سر به فرمانش نهد در آنچه نفع عاقبتش را نداند، به زودی از پشیمانان سر درمی آورد. آگاه باشید که همانا باسعادت ترین مردم در دنیا، آن است که روی گرداند از آنچه زیانش را می داند، و بدبخت ترینشان آن است که پیرو هوس خود شود؛ عبرت گیرید و بدانید که از شما است آنچه از نیکی پیش داشتید، و هر چه غیر آن دوست داشته باشید، آرزو می کردید «أن بینکم و بینه أمدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه و الله رؤف بالعباد.» {کاش میان شما با آن مسافت دوری بود و خدا شما را از خود بر حذر داشته و خدا به بنده ها مهربان است.} و وبال و گرفتاری هر تقصیری که کنید، بر خود شما است. آنچه از شما خواسته شده اندک و آسان است و ثوابش بسیار است. اگر در ستم و تجاوزی که از آن نهی شده کیفری نبود، برای کسی عذری نیست در ترک کسب ثوابش. رحم کنید تا رحم شوید. خلق خدا را شکنجه ندهید و بیش از توانشان بر آنها تکلیف ننهید. به مردم از طرف خود انصاف دهید، و برای نیازشان شکیبا باشید، زیرا شما گنجینه رعیت هستید. پرده بر خود نگیرید و کسی را از نیازش پشت در نگذارید تا آن را به شما رساند. کسی را به جای کسی دستگیر نکنید جز کفیل را، به جای آنکه ضامن او شده. و خود را شکیبا دارید بر آنچه مایه رشک است و از آن محرومید. بپرهیزید از پس انداختن کار و جلوگیری از خیر، که آن مایه پشیمانی است. و السلام.

گفته: و آن حضرت به فرماندهان لشگر نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم. از بنده خدا علی امیر مؤمنان. اما بعد: همانا من بیزارم نزد شما و اهل ذمه از فشار قشون، مگر برای خوراکی که از گرسنگی آنها را سیر کند، یا برای نیازی تا رفع نیاز شود و بی نیاز شوند، یا برای هدایت و راهنمایی که این بر عهده اهل ذمه است. جلوی مردم را از ستم و تجاوز بگیرید، دست کم خردان را کوتاه کنید، و بپایید خود را از این که کارهایی کنید که خدا به آنها از ما راضی نباشد و دعای ما را برگرداند، زیرا خدا می فرماید: «قل ما یعبؤا بکم ربی لو لا دعاؤکم فقد کذبتم فسوف یکون لزاما.»(1) {بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما

1- . فرقان / 77

نمی کند. در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.} زیرا چون خدا در آسمان مردمی را دشمن دارد، در زمین نابود می شوند. هیچ نیکی را برای خود دریغ ندارید. با سربازان باید خوش رفتاری کنید. به رعیت باید کمک کنید. باید قدرت دین خدا باشید. در راه خدا بلا کشید، تا آنجا که بر شما لازم کرده. همانا خدا نزد ما و نزد شما ساخته است آنچه را که باید با کوشش خود شکر کنیم، و جایگاه آن تا آنجا است که درتوان ماست، و لا قوه الا بالله.

و ابو ثروان نوشته که در کتاب عمر بن سعد نیز آمده که آن حضرت نامه ای به لشکرش نوشت و از آنچه برای آنان است و بر عهده شان است، به آنها گزارش کرد:

از بنده خدا علی امیر المؤمنین. اما بعد: همانا خدا همه شماها را در حقوق برابر ساخته، از سیاه شما و سرخ شما، و شما را از والی شمرده و والی را از شما مانند پدر و فرزند و فرزند و پدر دانسته که پس به نفع آنها نباشد که بازشان دارد از دست درازی و تهمت به آن، تا شنوا و فرمانبردار باشید و وظیفه ای که به عهده شما است انجام دهید. و حق شما بر او، انصاف دادن با شما و برابر شمردن شما است، و دفع شر از شما. و چون چنین کرد، واجب است بر شما طاعتش به آنچه موافق حق است، و یاری اش به روش حق، و دفاع از حکومت الهی، که به راستی شما جلوگیران الهی هستید بر روی زمین، پس یاوران خدا و دینش باشید. «و لا تفسدوا فی الأرض بعد إصلاحها- إن الله لا یحب المفسدین.» {و تباهی نکنید در زمین پس از اصلاحش که خدا دوست ندارد مفسدان را.}

و از او است که چون امیر مؤمنان علیه السلام به انبار گذر کرد، فرزندان خوشنوشک از او پیشواز کردند، که دهقان های آنجا بودند. - سلیمان گفته: «خش» یعنی طیب، «نوشک» یعنی راضی، و به فارسی یعنی: فرزندان طیب راضی. - پس چون برای پیشواز آماده شدند و به همراه آن حضرت شادمانه دویدند و پای کوبی کردند، آن حضرت فرمود: این دواب چیست که با خود آوردید و مقصودتان از این کار چیست؟ گفتند این پای کوبی شیوه ما است در احترام به بزرگانمان و امیرانمان. این استرها پیش کشی است برای شما، و خوراکی هم برای شما و مسلمانان دیگر آماده کرده ایم، و برای مرکوب های شما هم علف بسیاری گرد آورده ایم. آن حضرت فرمود: اما این رسم

احترام شما به امیران، به خدا به آنها سودی نمی دهد. شما خود و تن خود را رنج می دهید، به آن بازنگردید. اما استران را اگر بخواهید بپذیریم، از بدهی خراج شما حساب می کنیم. اما خوراکی که برای ما ساختید، ما نمی خواهیم از مال شما چیزی بخوریم، مگر اینکه بهایش را بدهیم. گفتند: ای امیر مؤمنان! ما قیمتش می کنیم و خودمان بهایش را قبول می کنیم. (یعنی از همه مردم نباشد، از ما سرشناس ها باشد) فرمود: بهای واقعی را حساب نمی کنید، و ما به خوراک پایین تر اکتفاء می کنیم. گفتند: ای امیر مؤمنان! ما در میان عرب همراه شما دوستان و آشنایانی داریم، آیا بازمان می داری از اینکه به آنها پیشکش بدهیم، و بازشان می داری از ما بپذیرند؟ فرمود: همه عرب دارا هستند و کسی از مسلمانان را نرسد که هدیه از شما بپذیرد. اگر کسی به زور از شما چیزی بگیرد، به ما خبر دهید. گفتند: یا امیر المؤمنین! دوست داریم که پیشکش و احترام ما را بپذیری. فرمود: وای بر شما! ما از شما ثروتمندتریم، و آنان را رها کرد و رفت.

و باز بر اساس سندی از عبدالله بن عاصم، آورده که: چون امیر مؤمنان از صفین برمی گشت و به شبامی ها گذر کرد، حرب پسر شرجیل شبامی نزد آن حضرت بیرون شد و در رکابش راه می رفت. چون سوار بود، آن حضرت به او فرمود: برگرد! زیرا پیاده رفتن مانند تو در رکاب کسی مانند من، برای والی دل آشوب کننده است، و برای مؤمنان باعث خواری است. (1)

نهج البلاغه: بدون سند، مانند این حدیث را دارد.(2)

71. نهج البلاغه: امیر مومنان علیه السلام فرمود: چون دنیا به کسی رو کند، نیکویی های دیگران را به او عاریت می دهد؛ و چون به او پشت کند، نیکی های خودش را هم از او می رباید. (3)

و فرمود: چون از چیزی هراس داری، خود را در آن افکن؛ زیرا سختی خودداری، گران تر است از ترس از آنچه از آن می ترسی.(4)

1- . کتاب صفین
2- . نهج البلاغه 2 : 222
3- . نهج البلاغه 2 : 145

4- . نهج البلاغه 2 : 185

و فرمود: ابزار ریاست سعه صدر است.(1)

و فرمود: هر کس شاه شد خودکامه می شود.(2)

و فرمود: هر کس به مقامی رسید دست دراز می شود.(3)

و فرمود: با روش عدالت رقیب سرکوب می شود.(4)

و در تفسیر «إن الله یأمر بالعدل و الإحسان» فرمود: عدل انصاف است، و احسان بخشش است.(5)

و فرمود: سلطان، پاسدار خدا است بر روی زمین.(6)

و فرمود: رای درست دولتمردان، با آمدن دولت می آید و با رفتن آن می رود.(7)

72. نهج البلاغه: پرسش شد از آن حضرت علیه السلام که: عدل برتر است یا جود؟ فرمود: عدل همه چیز را به جای خود وامی دارد، و جود آنها را از آن به درمی آورد. عدل یک سیاست عمومی است، جود یک برخورد خصوصی. پس عدل اشرف و برتر از آن است.

و فرمود: منصب کارگزاری، نهانِ مردان را عیان می کند.(8)

و از سخن آن حضرت است درباره خوارج، چون کلامشان را شنید که می گفتند: «لا حکم الا الله»، فرمود: این کلام درستی است، ولی از آن اراده باطل شده است. آری، حکم جز برای خدا نباشد، ولی اینان می گویند: فرمان گزاری جز برای خدا نباشد، با اینکه مردم را امیری باید، خوب باشد یا بد، که مؤمن در سایه آن به کار بپردازد، و کافر بهره مند شود، و خدا در آن، عمر هر کس را به سر رساند؛ و مالیات

1- . نهج البلاغه 2 : 186
2- . نهج البلاغه 2 : 184
3- . نهج البلاغه 2 : 193
4- . نهج البلاغه 2 : 194

5- . نهج البلاغه 2 : 195
6- . نهج البلاغه 2 : 197
7- . نهج البلاغه 2 : 197
8- . نهج البلاغه 2 : 248

جمع آوری شود، با دشمن نبرد شود، راه ها با آن امن گردند، و حق ناتوان از توانا گرفته شود تا خوبان در آن بیاسایند از شر بدکاران.

و در روایت دیگر است که چون سخن آنها را شنید، فرمود: من در انتظار حکم خدایم درباره شما. و فرمود: اما فرمان گزاری خوب: پرهیزکار در آن کار می کند. و اما فرمان گزاری بد: بدبخت در آن بهره می گیرد تا مدتش به سر آید و مرگش فرا برسد.(1)

و از سخن او است، هنگامی که به طور برابر حقوق را پرداخت و از او گله کردند: مرا وامی دارید که با ناحق، یاری زیردستان خود را به دست آورم؟ نه به خدا، تا داستان سرای شبانه داستان گوید، و تا اختری به سوی اختری گراید، این کار را نمی کنم. اگر مال خودم بود، به همه برابر می دادم، و چگونه این کار را کنم با اینکه مال خدا است؟ آگاه باشید که دادن مال بیجا تبذیر است و اسراف، که در این دنیا صاحبش را بالا می برد و در آخرت فرو می کشد؛ مردم او را گرامی می دارند و خدا او را خوار کند، و کسی مال بیجا و به نااهل نمی دهد، مگر اینکه خدا او را از قدردانی شان محروم سازد و دیگری را دوست دارند؛ و اگر روزی زمین خورد و به یکی از آنها نیازمند شود، بدترین همتا و پست ترین دوست او خواهند بود.(2)

و امیر مومنان علیه السلام در وصیتش به امام حسن علیه السلام فرمود: هنگامی که سلطان تغییر کند زمان تغییر می کند.(3)

73. کتاب غارات ثقفی: عشفنی [الشعبی] گفت: پسربچه ای بودم که با کودکان به میدان کوفه رفتم و ناگاه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب را دیدم که بر کومه طلا و نقره ایستاده بود و تازیانه ای در دست داشت و مردم را با آن دور می کرد. بر سر آن مال برگشت و آن را میان مردم بخش کرد تا چیزی از آن نماند، و برگشت و چیزی از آن به خانه اش نبرد. من نزد پدرم برگشتم و گفتم: امروز بهترین مردم، یا بی خردترین آنان را دیدم. گفت، پسرجانم، او چه کسی بود؟ گفتم: امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دیدم. و آنچه دیده بودم، گفتم، که چه کرد. پدرم گفت: پسرجان! تو بهترین مردم را دیدی.

1- . نهج البلاغه 1 : 100

2- . نهج البلاغه 1 : 258
3- . نهج البلاغه 2 : 56

74. کنز کراچکی: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس سرپرست چیزی از امورات امتم شود و برایشان خیرخواهی کند، خدا هیبتش را در دل آنان می اندازد. هر کس دست احسان به سوی آنها گشاید، دوستی آنها روزیِ او می شود. هر کس از اموال مردم خودداری کند، خدای عزوجل مالش را فراوان می کند. هر کس دادِ ستمدیده را از ستمگر بستاند، در بهشت همراه من خواهد بود. هر کس بسیار گذشت کند، عمرش دراز می شود. هر کس عدلش گسترده باشد، بر دشمنش پیروز می گردد. هر کس از خواری نافرمانی خدا به عزت طاعت درآید، خدای عزوجل همدم او می شود و بدون مال، او را کمک می دهد.

و از امیر مؤمنان است که فرمود: شیر شکننده بهتر است از سلطان ستم کننده، و سلطان ظالم، بهتر از آشوب مداوم.

75. اعلام الدین: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی نیست که متصدی امری از امور مسلمانان شود و خدا خیر او را بخواهد، مگر اینکه وزیر خوبی به او بدهد که اگر فراموش کند، به او یاد آور شود، و اگر در یاد دارد، به او کمک کند، و اگر قصد بدی کند جلویش را بگیرد.

و فرمود: هر کس متصدی امری از امتم شود و خوش رفتار باشد، خدا هیبتش را در دل آنان می اندازد. هر کس دست احسان به سوی آنها بگشاید، خدا او را محبوب آنان می سازد. هر کس از اموالشان چشم بپوشد، خدا مالش را فراوان می کند. هر کس دادِ مظلوم را از ظالم بستاند، در بهشت همراه من خواهد بود. هر کس گذشت بسیار داشته باشد، عمرش دراز می شود. هر کس عدلش فراگیر است، بر دشمنش پیروز می شود. هر کس از زبونی معصیت به عزت طاعت برآید، خدا همدم او باشد، بدون همدمی، و او را بدون عشیره عزیز می کند، و بدون مال یاری می رساند.

76. نهج البلاغه: از سخن آن حضرت علیه السلام است که فرمود: سوگند به خدا، اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان به سر ببرم، و یا با غل و زنجیر به این سو و آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم از اینکه خدا و پیامبرش را در روز قیامت در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال عمومی را غصب

کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود و در خاک، زمانی طولانی اقامت می کند؟

به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا یک مَن از گندم های بیت المال را به او ببخشم. کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده، و رنگشان تیره شده، گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار، و درخواست خود را تکرار می کرد. چون به گفته های او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم، و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمی دارم. روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیماری از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم، ای عقیل، گریه کنندگان بر تو بگریند! از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است، اما مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبارش با خشم خود آن را گداخته است؟ تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ و از این حادثه شگفت آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد و ظرفی سرپوشیده پر از حلوا داشت و معجونی در آن ظرف بود. چنان از آن متنفر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن، مخلوط کرده بودند. به او گفتم: هدیه است، یا زکات، یا صدقه، که این دو بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرام است؟ گفت: نه! نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است.

گفتم: زنان بچهمرده بر تو بگریند! آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده، جن زده شده ای، یا هذیان می گویی؟ به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان ها است به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم، که پوست جُویی را از مورچه ای به ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد! و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده ملخ پست تر است. علی را با نعمت های فناپذیر، و لذت های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزش ها، و از او یاری می جوییم.(1)

1- . نهج البلاغه: 497

77. رساله غیبت شهید ثانی (رفع الله درجته): نوفلی گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که ناگاه چاکر عبدالله نجاشی به آن حضرت وارد شد و سلام کرد و نامه اش را به او رساند و حضرتش آن را باز کرد و خواند. اولین سطرش این بود: بسم الله الرحمن الرحیم. خدا عمر سید و مولایم را دراز دارد و مرا از هر بدی قربانش کند، و هیچ ناگواری در او به من ننماید، زیرا ولی و توانا بر آن است.

ای سید و مولایم! بدان که من گرفتار حکمرانی اهواز شدم و اگر نظر آقایم باشد، برایم مرزی معین کند و نمونه ای سازد که راهنمایم باشد به آنچه مرا نزدیک کند به خدای عزوجل، و به رسولش، و در نامه اش خلاصه کند آن کاری را که برایم روا می داند، که در چه بخشش کنم و بخشش پذیرم، و زکاتم را کجا نهم و مصرفِ کی کنم؟ با که همدم باشم و با چه کس آسایش داشته باشم؟ به که اعتماد کنم و امینش دانم و به او پناه برم در اسرارم؟ امید است خدا مرا با راهنمایی و دلالتت رهایی بخشد، زیرا تو حجت خدایی بر خلقش و امین او هستی در بلادش، نعمتش بر تو پاینده!

نوفلی گفت: امام صادق در پاسخ نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم! خدا تو را به مهر خود فرا گیرد و به کرم خود به تو مهر ورزد، و به رعایت خود تو را نگه دارد، که او ولیِ آن است.

اما بعد: پیک تو نامه ات را به من رساند. آن را خواندم و هر چه در آن یاد کردی و خواستی، دانستم، و پنداشتم که تو به حکمرانی اهواز گرفتار شدی و شادم کرد و ناگوارم شد. به تو گزارش می دهم به ناگواری آن، و سُرورم در آن، ان شاء الله.

اما شادی ام از حکمرانی تو: گفتم: چه بسا خدا به وسیله تو درمانده و ترسانی از دوستان آل محمد را به داد رسد، به وسیله تو خوارشان را عزیز کند، برهنه شان را بپوشد، ناتوانشان را نیرو دهد، و آتش مخالفان را از آنها خاموش کند. اما ناگواریم از این است که: مبادا در مقابل دوستی از دوستان ما ناسازی کنی و بوی آستان قدس را حس نکنی! همه خواسته هایت را خلاصه می کنم، که اگر درست به کار بندی و از آن تجاوز نکنی، امیدوارم سالم بمانی، ان شاء الله تعالی.

ای عبدالله! پدرم به من خبر داد به وسیله پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: هر کس با برادر مؤمنش مشورت کند و او به پاکی برایش خیرخواهی

نکند، خدا عقلش را برباید. و بدان که من به تو نظری می دهم که اگر به کار بندی، رها شوی از آنچه نگرانی. و بدان که رهایی و نجاتت، در گرو حفظ جان و دفع آزار است از دوستان خدا، و مدارا با رعیت، و آرامش و خوش رفتاری همراه با نرم خویی، که از روی ناتوانی نباشد، و شدتی که از روی زور نباشد، و مدارا با حکمران بر تو و آنها که نزدت فرستد. و ببند شکاف زندگی رعیت خود را، با آگاه کردنشان به آنچه موافق حق و عدل است، ان شاء الله! و بپرهیز از سخن چین ها و خبرچین ها، و مبادا یکی شان به تو بچسبد و خدا تو را نبیند که روزی و نه شبی از آنها بیش و کم سخنی شنوی و بر تو خشم کند و پرده ات را بدرد. از خوزی های اهواز بپرهیز که پدرم به من خبر داد از قول پدرش، تا امیرالمؤمنین علیه السلام، که فرموده: به راستی ایمان در دل یهودی و خوزی هرگز پایدار نمی ماند.

و اما کسی که با او همدم می شوی و با او آسایش به دست می آوری و پناه امورت می سازی، باید مرد آزموده بنیاد و امین باشد که هم عقیده تو است. عوام خو را شناسایی کن و هر دو گروه را امتحان کن. اگر آنجا رشدی دیدی، خود دانی با او. مبادا یک درهم پول یا یک جامه خلعت یا یک پاکِش سواری به غیر رضای خدا به یک شاعر یا مسخره چی و دلقک بدهی، مگر آنکه مانندش را به مستحقی در راه خدا بدهی. جایزه و بخشش و خلعت خود را به فرماندهان قشون و پیک ها و لشکریان و نامه بران و پاسبانان و سرگروهان ها بده. آنچه اراده داری مصرف کنی در راه احسان و کامیابی و مردانگ(1) و صدقه و حج و نوشیدنی و پوشاک که در آن نماز می خوانی، یا صله و هدیه ای که در راه خدا پیشکش می کنی، و به راه رسول خدا صلی الله علیه و آله، باید از حلال ترین درآمدت باشد. (و از بهترین هدایا.)

ای عبدالله! بکوش که طلا و نقره ذخیره نکنی که این آیه تو را فرا می گیرد که خدای عزوجل فرموده است: «الذین یکنزون الذهب و الفضه و لا ینفقونها فی سبیل الله.»(2) {و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده.} و کم مگیر چیزی از حلوا یا فزونی خوراک را که

1- . آزاد کردن بنده خوب.
2- . برائت / 34

به شکم های تهی برسانی و خشم خدای تبارک و تعالی را با آن خاموش کنی. بدان که من از پدرم شنیدم که از پدرانش تا رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث فرمود که روزی به اصحابش می فرمود: ایمان ندارد به خدا و روز جزا کسی که شب را سیر بگذراند و همسایه اش گرسنه بماند. گفتیم: یا رسول الله، هلاک شدیم ! فرمود: از زیادی خوراک و زیادی خرما و روزی و جامه های پاره خودتان بدهید، و خشم پروردگار را خاموش کنید.

و من البته به تو خبر می دهم از خواری دنیا و زبونی شرفش در آنچه بر یاران نخست پیغمبر و تابعین آنها گذشت. پدرم محمد بن علی بن حسین علیه السلام به من بازگفت: که چون حسین بن علی علیه السلام بار بست به سوی کوفه، ابن عباس نزد او آمد و او را به خدا و رحِم سوگند داد که کشته طف نباشد. آن حضرت فرمود: من از تو داناترم به قتلگاهم، و بهره ای ندارم از دنیا جز جدا شدن از آن. آیا به تو خبر ندهم ای پسر عباس، به حدیث امیر مؤمنان علیه السلام با دنیا؟ گفت: چرا به جان خودم، که دوست دارم بازگویی به من. گفت: پدرم گفت که علی بن حسین فرمود: شنیدم اباعبدالله حسین علیه السلام می فرمود: امیر مؤمنان به من بازگفت: در یکی از نخلستان های فدک بودم که به دست فاطمه علیه السلام بود. به ناگاه زنی به من تاخت. با اینکه بیلی به دستم بود و با آن کار می کردم، چون نگاهش کردم از زیبایی اش دلم پرید. او به مانند بثنیه دختر عامر جمی بود که زیباترین زنان قریش بود. گفت: ای پسر ابی طالب ! می توانی مرا به زنی بگیری تا تو را از این بیل بی نیاز کنم و گنجینه های زمین را به تو نشان بدهم و پادشاهی از آنِ تو باشد تا زنده ای، و پس از تو از فرزندان تو باشد؟ به او فرمود: تو که هستی تا از خاندانت تو را خواستگاری کنم؟ گفت: من دنیا هستم. فرمود: به او گفتم: برگرد و شوهر دیگری بخواه، و رو به بیلم کردم و سرودم:

نزد ما آمد به مانند عزیزتر از بثینه/ زیور او به مانند آن شمایل بود

به او گفتم: برگرد و غیر من را فریب ده، چرا که من/ از دنیا کناره گرفتم و نادان نیستم

من را با دنیا چه کار که همانا محمد هم/ جان بداد و خفت زیر این همه سنگ

بگو که آوردم همه گنجینه های پُربها / مال قارون و همه ملک قبائل روی هم

جمله را راه و روش سوی فنا باشد/ و از خزانه دار حسابرسی خواهند کرد

ص: 435

برو غیر من را بفریب، و من ندارم رغبتی/ به آنچه تو داری از ملک و عِز و دینار و درم

قانعم با آنچه روزی داده شدم/ تو ای دنیا، برو اهل ستم را بفریب

من از روز لقای خدا می ترسم/ و از عذاب دائمی که زوالی ندارد

و از دنیا رفت، و از کسی چیزی به عهده نداشت، تا خدا را ملاقات کرد در حالی که پسندیده و بی ملامت و مذمت بود، و امامان پس از او هم پیرو او شدند، که به شما رسیده که به چیزی از بدی های دنیا آلوده نشدند، بر همه درود و خاکشان خوش باد!

من همه مکارم دنیا و آخرت را از قول صادق مصدق رسول الله به سوی تو فرستادم؛ اگر اندرزهای مرا که در نامه است به کار بزنی، و گناهان و خطاها به مانند سنگینی کوه ها و موج های دریاها بر تو باشد، امید دارم خدای عزوجل به قدرتش از تو حمایت کند. ای عبدالله! مبادا مؤمنی را بترسانی، که پدرم به من بازگفت، از قول پدرانش، که علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: هر کس به مؤمنی نگاهی کند که او را بترساند، خدا او را می ترساند در روزی که جز سایه اش سایه ای نیست، و او را به صورت مورچه با همان گوشت و تنش محشور می کند تا به جایگاهش برساند. و بازگفت از پدرانش، تا پیغمبر صلی الله علیه و آله، که فرمود: هر کس به داد مؤمن بیچاره ای برسد، خدا در روزی که جز سایه اش سایه ای نیست، به داد او می رسد، و او را امان می دهد در روز هراسِ اکبر، و او را امان می دهد از عاقبت بد. هر کس حاجتی از برادر مؤمنش برآورد، خدا حوائج بسیاری از او برمی آورد که یکی شان بهشت است. هر کس برادر مؤمن برهنه خود را بپوشاند، خدا از سندس و استبرق و دیبای بهشت بر او می پوشاند، و پیوسته در رضوان خدا است، تا نخی از آن بر تن پوشنده است. هر کس برادر گرسنه اش را طعام بدهد، خدا از خوراک های خوب بهشت به او می خوراند، و هر کس تشنگی او را سیراب کند، خدا از شراب سر به مُهر بهشت به او می نوشاند. هر کس خدمتکاری به برادرش بدهد، خدا از پسربچه های جاوید بهشت خدمتکارش می کند، و با دوستان پاکش او را جا می دهد. هر کس که برادر مؤمنش را بر مرکبی سوار کند، خدا او را بر شتران بهشت سوار می کند و روز قیامت، برابر

فرشته های مقرب به او می بالد. هر کس به برادر مؤمنش زنی دهد که همدمش باشد و پشت او باشد و با او آسایش بیابد، خدا از حورالعین به وی زن می دهد و او را همدم صدیقان، از خاندان پیغمبرش و برادرانش، می کند و با آنها مانوس می سازد. هر کس یاری بدهد برادر مؤمنش را در مقابل سلطان جائر، خدا او را یاری می دهد در گذشتن از صراط، آنجا که قدم ها می لرزند. هر کس برای دیدن برادر مؤمنش به خانه او برود، بدون داشتن حاجتی از او، از زائران خدا نوشته می شود، و بر خدا است که زائرش را گرامی دارد.

ای عبدالله! و پدرم به من بازگفت از پدرانش، تا علی علیه السلام، که شنیده رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به اصحابش می فرمود: ای گروه مردم! همانا مؤمن نباشد آن کس که به زبان ایمان دارد و در دل ندارد. از لغزش مؤمنان وارسی نکنید، زیرا هر کس وارسی کند از آن، خدا روز قیامت لغزش هایش را وارسی می کند و او را درون خانه اش رسوا می سازد. و پدرم به من بازگفت از پدرانش، از علی علیه السلام که فرمود: خدا از مؤمن پیمان گرفته که گفتار او را باور نکنند، و از دشمنش نمی تواند انتقام گیرد و خشمش را فرو ننشاند، جز با رسوا کردن خودش، زیرا هر مؤمنی دم فرو بسته است، و این سخنی کوتاه است و راحتی طولانی است. خدا از مؤمن پیمان گرفته بر چیزهایی که آسان ترینش مؤمنی مانند او است و هم عقیده او، که ستمش کند و به او حسد ورزد، و شیطانی که او را به گمراهی کشاند و دشمنش دارد، و سلطانی که دنبالش را بپاید و لغزش هایش را وارسی کند، و کافر به عقیده او، که خونش را بریزد، و آن را دِین شمارد، و حریمش را مباح داند و غنیمت شمارد، و چه ماندنی دارد مؤمن بعد از اینها!

ای عبدالله! و پدرم به من بازگفت از پدرانش، از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدا به تو سلام می رساند و می فرماید: نام مؤمن را از نام خودم بازگرفتم، و مؤمن از من است و من از مؤمن. هر کس به مؤمنی اهانت کند، در برابرم به نبرد برخاسته. ای عبدالله! و به من بازگفت پدرم از پدرانش، از پیغمبر صلی الله علیه و آله، که روزی فرمود: ای علی! با کسی بگومگو مکن تا نهادش را بدانی. اگر خوب است، خدا دوستش را وانمی نهد، و اگر بد است،

بدی هایش او را بس است، و اگر می خواهی کاری برای او کنی، بیش از آنچه خودش از معاصی خدای عزوجل کند، نمی توانی.

ای عبدالله! و به من بازگفت: پدرم از پدرانش، از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: کمترین کفر این است که کسی از برادرش کلمه ای بشنود و آن را به خاطر بسپارد به قصد آنکه برادرش را رسوا کند. آنان از کسانی هستند که بهره ای ندارند.

ای عبدالله! و پدرم به من بازگفت از قول پدرانش، تا علی علیه السلام که فرمود: هر کس درباره مؤمن آن را بگوید که دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده، آنچه او را زشت کند و آبرویش را ببرد، از آنان است که خدای عزوجل فرموده: «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم.»(1) {کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پُردرد خواهد بود.}

ای عبدالله! و به من بازگفت پدرم از پدرانش، از علی علیه السلام که: هر کس از برادر مؤمنش حکایتی کند که آبرویش را ببرد و دشنامش دهد، خدا او را درگیر خطایش کند تا از آنچه گفته، خود را به در کند. و فرمود: و هرگز نمی تواند خود را از آن به در کند. و هر کس برادر مؤمنش را شاد کند، اهل بیت علیه السلام را شاد کرده. و هر کس اهل بیت را شاد کند، رسول خدا را شاد کرده. و هر کس رسول خدا را شاد کند، خدا را شاد کرده. و هر کس خدا را شاد کند، بر خدا سزاوار است که او را به بهشت ببرد. سپس من به تو سفارش می کنم به تقوای از خدا و برگزیدن طاعتش و چسبیدن به رشته او، که هر کس به رشته خدا بچسبد، به راه راست رهنمون شده است. از خدا بترس و کسی را به رضای خدا و خواستش مقدم مدار که این سفارش خدای عزوجل است بر خلقش، و جز آن را از آنها نمی پذیرد، و جز آن را بزرگ نمی شمارد. و بدان که مردمان به چیزی بزرگ تر از تقوا گمارده نشده اند، و همانا که آن سفارش ما خاندان است. پس اگر می توانی دست به چیزی از دنیا نزنی که فردا از آن بازپرسی داری، همان کن.

1- . نور / 19

نوفلی گفت: چون نامه امام صادق علیه السلام به نجاشی رسید، آن را خواند و گفت: به خدای یگانه، راست گفته مولایم. چه کم است که کسی به این نامه عمل کند، مگر آنکه نجات یابد. و تا عبدالله زنده بود، پیوسته به آن عمل می کرد.(1)

مولف: این نامه را در کاغذی به خط شهید ثانی قدس الله روحه یافتم که بخشی از این روایت در آن بود و گویا آن را به بعضی از برادرانش نوشته بود که متن آن چنین است: نویسنده این حروف - فقیر به عفو الهی و رحمت خدا - زین الدین ابن علی بن احمد شامی، که خدا با رحمتش با او رفتار کند و به مغفرت خود از بدی هایش بگذرد، می گوید: خبر داد به ما شیخ سعید مبرور مغفور نبیلِ ما، نورالدین علی بن عبد عالی میسی - قدس الله تعالی روحه و نور ضریحه - در روز پنج شنبه پنجم ماه شعبان سال نهصد و سی در خانه اش، که گفت: خبرداد به ما شیخ مرحوم صالح فاضلِ ما، شمس الدین محمد بن محمد بن محمد بن داود، مشهور به ابن مؤذن جزینی، در یازدهم ماه محرم سال هشتصد و هشتاد و چهار، گفت که خبر داد به ما شیخ صالح أصیل جلیل ضیاء الدین أبوالقاسم علی، پسر شیخ امام سعید، شمس الدین ابو عبدالله شهید محمد بن مکی - خدا چنان که خاتمه اش را شریف کرد، درجه اش را بالا ببرد - گفت: خبر داد به من، والد سعید و شهیدم که گفت: خبر دادند به من دو پیشوای بزرگ: عمیدالمله و الدین، عبدالمطلب بن الأعرج حسینی، و شیخ امام فخرالدین ابوطالب محمد، پسر شیخ امام شیخ الاسلام فضل متقدمین و متخرین و آیه الله در عالمین، احیا کننده سنن سید المرسلین، شیخ جمال الدین حسن، پسرشیخ سعید ابوالمظفر یوسف بن علی، پسر مطهر حلی - قدس الله تعالی روحه، که خدا بین او و بین امامانش درآخرت جمع کناد - هر دو از شیخ سعید ما جمال الدین حسن بن مطهر، از والد سعیدش سدید الدین یوسف بن مطهر، که گفت: خبر داد به ما سید علامه نسابه فخار بن معد موسوی، از فقیه سدیدالدین شاذان بن جبرئیل قمی، ساکن شهر مشرف، از شیخ فقیه عمادالدین محمد بن القاسم طبری، از شیخ فقیه، ابی علی حسن پسر شیخ جلیل سعید، احیاگر مذهب

1- . رساله غیبه شهید و کشف الفوائد: 264 و در شماره 77 : 189 - 78 صفحه 271

محمد بن حسن طوسی، از والد سعیدش قدس الله روحه، از شیخ مفید محمد بن نعمان، از شیخ ابی عبدالله جعفر بن قولویه، تا آخر سندی که در روایت ذکر شده است.

78. کتاب زید نرسی: گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: بپرهیزید از درآمیختن با شاهان و دنیاداران، که آن نعمت خدا را در چشمتان خرد می نماید و به دنبال کفرتان می کشاند. و بپرهیزید از همنشینی با شاهان و دنیاداران، که دینتان را می برد و شما را به دنبال نفاق می کشد، و آن دردی است خزنده و بی درمان که سخت دلی می آورد و خشوع را می برد. و بر شما باد به توده مردم و میانه حال، که گوهر آدمی را نزد آنها می یابید، و بپرهیزید از چشم داشت به آنچه دنیاداران دارند، که هر کس بر آن چشم دوزد، اندوهش دراز می شود و خشمش فرو نکشد، و نعمت خدا در برابرش اندک نماید، و شکرش برای خدا کم شود. به زیردستت نگر تا قدر نعمت خدا را بشناسی و موجب فزونی اش شوی و جودش بر تو ببارد.

79. اعلام الدین: از اویس قرنی روایت است که در جواب مردی که به او گفت: حالت چون است؟ گفت: چگونه باشد حال کسی که صبح می کند و می گوید: به شب نرسم؛ و شب می کند و می گوید: به صبح نرسم؟ و مژده بهشت می گیرد و کارش را نمی کند، و از دوزخ حذرش می دهند و آنچه موجب آن است، وانمی نهد. به خدا، یاد مرگ و غم ها و سختی هایش، و یاد هراس ورود به آن جهان و هراس های روز قیامت، برای مؤمن در این دنیا شادی نگذاشته، و حقوق الهی، طلا و نقره برای ما به جا ننهاده، و حق گزاری مؤمن برای مؤمن دوستی برایش نگذاشته است. امرشان می کنیم به معروف و نهی از منکر، و آبروی ما را می برند و ما را به جریمه و عیب و گناهان بزرگ متهم می کنند، و یارانی هم از فاسقان دارند. به خدا این جلوگیر ما نیست، از این که به حق خدا در میان آنها قیام کنیم.

آیات:

- وَ إِمَّا يُنسِيَنَّکَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.(1)

{و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت، پس از توجّه، [دیگر] با قوم ستمکار منشین.}

- وَ اتَّبَعُواْ أَمْرَ کلُ ّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ. {و به دنبال فرمانِ هر زورگویِ ستیزه جوی رفتند.} «فَاتَّبَعُواْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ.» {ولی [سران] از فرمان فرعون پیروی کردند، و فرمان فرعون صواب نبود.} «وَ لَا تَرْکَنُواْ إِلىَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ وَ مَا لَکُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ.(2)

{و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد، و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود، و سرانجام یاری نخواهید شد.}

- وَ مَا کُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا.(3)

{و من آن نیستم که گمراهگران را همکار خود بگیرم.}

- فَاتَّقُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ. وَ لَا تُطِيعُواْ أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ. الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فىِ الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ.(4)

{از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید. و فرمان افراطگران را پیروی مکنید: آنان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.}

1- . انعام / 68
2- . هود / 59 و 97 و 113
3- . کهف / 51
4- . شعراء / 150- 152

- قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَىَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ.(1)

{[موسی] گفت: پروردگارا به [پاس] نعمتی که بر من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود. }

- احْشُرُواْ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَ أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُواْ يَعْبُدُونَ. مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىَ صِرَاطِ الْجَحِيمِ.(2)

{کسانی را که ستم کرده اند، با همردیفانشان و آنچه غیر از خدا می پرستیده اند، گرد آورید و به سوی راه جهنّم رهبری شان کنید. }

- وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُواْ الطَّغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُواْ إِلَىَ اللَّهِ لهُمُ الْبُشْرَى.(3)

{و [لی] آنان که خود را از طاغوت به دور می دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته اند آنان را مژده باد. }

- وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلىِّ الْمُتَّقِينَ.(4)

{و ستمگران بعضی شان دوستان بعضی [دیگر] ند، و خدا یار پرهیزگاران است. }

- قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنهَّمْ عَصَوْنىِ وَ اتَّبَعُواْ مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا.(5)

{نوح گفت: «پروردگارا، آنان نافرمانی من کردند و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود. }

- فَاصْبرْ لِحُكمْ رَبِّکَ وَ لَا تُطِعْ مِنهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا.(6)

{پس در برابر فرمان پروردگارت شکیبایی کن، و از آنان گناهکار یا ناسپاسگزار را فرمان مَبَر. }

1- . قصص/ 17
2- . صافات / 22 - 23
3- . زمر / 17

4- . جاثیه / 19
5- . نوح / 21
6- . دهر / 24

روایات:

1. امالی صدوق: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرمان بردن از سلطان واجب است، و هر کس از سلطان فرمان نبرد، فرمان خدای عزوجل را نبرده و دچار نهی او شده که فرموده: «و لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکه.»(1) {و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید. }(2)

2. امالی صدوق: امام کاظم علیه السلام به شیعه خود فرمود: ای گروه شیعه! خوار نکنید گردن های خود را به ترک طاعت سلطانتان. اگر عادل است، از خدا بخواهید بماند، و اگر ستمکار است، از خدا بخواهید خوبش کند، که صلاح شما در صلاح سلطان شما است. سلطان عادل چون پدر مهربان است، برایش بخواهید آنچه را که برای خود می خواهید، و بد دارید برایش، آنچه را که برای خود بد می دارید.(3)

3. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر است که فرمود: هر کس سلطان جائر را مدح کند و خود را در برابرش سبک سازد و کرنش کند به طمع او، همنشین او است در دوزخ.

و پیامبر صلی الله علیه وآله و فرمود: خدای عزوجل فرموده: «و لا ترکنوا إلی الذین ظلموا فتمسکم النار.» {و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد. }

و فرمود: هر کس ستمکاری را به ستمی رهنمایی کند، همنشینِ هامان است در دوزخ.

و فرمود: هر کس وکیلِ محاکمه ظالمی شود یا کمکش دهد در آن، ملک الموت بر او فرود می آید به او می گوید: مژده گیر به لعن خدا و آتش دوزخ و سرانجامی بد.

و فرمود: آگاه باش که هر کس تازیانه ای پیش سلطان جائر بیاویزد، خدا آن را ماری آتشین می سازد به درازی هفتاد ذراع، و در آتش دوزخ آن را به وی مسلط

1- . بقره / 195

2- . امالی صدوق: 203
3- . امالی صدوق: 203

می کند، و چه بد سرانجامی است؛ و نهی کرد از پذیرش دعوت فاسقان به خوردن خوراکشان.(1)

4. مجالس مفید و امالی طوسی: در وصیت امیر مؤمنان هنگام وفاتش آمده است: دوست بدار صالح را برای خوبی اش، و با فاسق مدارا کن برای حفظ دینت، و با دلت او را دشمن دار.(2)

5. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: «احشروا الذین ظلموا و أزواجهم.»(3) {کسانی را که ستم کرده اند، با همردیفانشان گرد آورید.} فرمود: ستم کردند به آل محمد در حق آنها؛ و فرمود: ازواج آنها همگنان آنها هستند.(4)

6. معانی الاخبار: فضیل بن عیاض گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: چه کسی اهل ورع است؟ فرمود: کسی که از محارم الهی دوری کند و از این شبهات کناره گیرد، که اگر از شبهات حذر نکند، در حرام می افتد درحالی که خودش متوجه نیست. و هنگامی که منکر را دید و آن را انکار نکرد، در حالی که آن را نیرو می دهد، در واقع دوست دارد که بر خدا عصیان شود. و هر کس که دوست دارد بر خدا عصیان گردد، به دشمنی با خدا اقدام کرده. و هر کس که بقای ظالمین را بخواهد، دوست دارد بر خدا عصیان گردد. خدای تبارک و تعالی خودش را در هلاکت ظالمین ستوده و فرموده: «فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین.»(5) {پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است.} (6)

تفسیر علی بن ابراهیم قمی: مانند این حدیث را آورده است.(7)

1- . امالی صدوق: 256
2- . مجالس مفید: 129، امالی طوسی 1 : 6
3- . صافات/ 22
4- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 555
5- . انعام / 45
6- . معانی الاخبار: 253
7- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 188

7. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم به بنی اسرائیل فرمود: ظالم را بر ظلمش یاری نکنید، چون فضل شما را باطل می کند... . - تا انتهای خبر.(1)

8. قرب الاسناد: علی بن یقطین به امام کاظم علیه السلام نوشت: دلم می گیرد از این کارگزاری سلطان - او وزیر هارون بود - قربانت گردم، اگر اذنم دهید از او بگریزم؟ جواب آمد که: به تو اذن نمی دهم از کارشان به در آیی، تقوای خدا را پیشه کن، و یا چنان که فرمود.(2)

9. خصال: در سفارش نبی صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است که فرمود: ای علی! سه چیز قساوت قلب می آورند: گوش کردن لهو، شکار کردن، و به دربار سلطان آمدن.(3)

10. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار چیز دل را تباه می کنند و در دل نفاق می رویانند، چنان که آب، درخت را: گوش دادن به آواز لهوی، بی شرمی، آمدن به دربار سلطان، و دنبال شکار رفتن.(4)

11. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: سُحت (حرام) را انواع بسیاری است: آنچه از کار کارگزاران ستمکار به دست می آید، مزد قضاوت؛ مزد فاحشه ها، بهای شراب و نبیذ، (آبجو) و ربا، پس از علم به حرمت آن؛ و اما رشوه گرفتن در احکام: ای عمار، (راوی حدیث است) همانا که کفر به خدای بزرگ و رسول او است.(5)

12. خصال: در سفارش پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است: هشت کس اگر اهانت شوند جز خود را ملامت نکنند: آن کس که بر سفره ای برود که به آن دعوت نشده، آن کس که به میزبان حکم فرمایی کند، و طلب خیر از دشمن خود، و طلب فضل و بخشش از زبونان، و آن کس که در راز دو کس داخل شود

1- . یافت نشد. گویا از پدرش، از سعد باشد.
2- . قرب الإسناد: 126
3- . خصال 1 : 62
4- . خصال 1 : 108

5- . خصال 1 : 160

که نمی خواهند داخل شود، وآن کس که به سلطان استخفاف کند، و آن کس که در مجلسی بنشیند که اهلش نیست، و آن کس که روی سخن با کسی دارد که به او گوش نمی دهد.(1)

13. امالی طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بی شرمی کند، جفا کرده. هر کس دنبال شکار برود دچار غفلت می شود. هر کس ملازم سلطان گردد در فتنه می افتد، و هر چه به سلطان نزدیک تر شود، از خدا دورتر می گردد.(2)

14. ثواب الاعمال: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: رحمت خدا بر کسی که سلطان خود را در کار نیکش کمک کند.(3)

مولف: تمام این حدیث در «باب بِر به والدین» نقل شده است.

15. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: دینتان را با پارسایی نگه دارید، و با تقیه تقویت کنید، و با خدا بی نیاز شوید از حاجت خواستن از سلطان. بدانید که هر مؤمنی خضوع کند برای سلطان، یا وابسته شود به او در دینش، برای درخواست از دنیایش، خدا او را گمنام می کند و دشمنش می دارد و او را به وی وامی گذارد، و اگر او به چیزی از دنیای آن سلطان دست یافت، خدا برکتش را می برد و ثوابش نمی دهد بر آنچه در حج یا عمره، و با آزاد کردن بنده، صرف کند.(4)

مجالس مفید: مانند این حدیث را آورده است.

16. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود: ای مفضل! هر کس به سلطان جائز تعرض کرد و از او بلایی به وی رسید، ثوابی بر آن ندارد، و صبرش بر آن، روزی نمی شود.(5)

17. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون روز قیامت شود، یکی ندا می دهد: کجایند ستمکاران و یاران آنان؟

1- . خصال 2 : 40
2- . امالی طوسی 1 : 270

3- . ثواب الاعمال: 169
4- . ثواب الاعمال: 220
5- . ثواب الاعمال: 222

همان کسی که آب در دواتشان ریخته، یا سر کیسه ای برایشان بسته، یا قلمی برایشان تراشید. همه را با آنها محشور کنید.(1)

18. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک نمی شود بنده خدا به سلطان، مگر آنکه دور شود از خدا. و مالش فزون نمی گردد، مگر آنکه حسابش سخت شود. و پیروانش فزون نمی شوند، مگر آنکه شیاطینش بیشتر شوند.(2)

19. ثواب الاعمال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از درگاه سلطان و اطرافش، چون که نزدیک ترین شما به آنها، دورترین شما است از خدای عزوجل. هر کس سلطان را بر خدای عزوجل مقدم دارد، خدا وَرَعَش را می برد و سرگردانش می کند.(3)

20. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس نامش را در دفتر فرزندان فلانی ثبت کند، خدا او را در قیامت، خوک محشور می کند.(4)

21. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس ستمکاری را در ستمش معذور داند، خدا بر او مسلط می کند کسی را که به او ستم کند، و اگر نفرین کند، اجابت نمی شود، و بر ستمی که به او رفته، اجری ندارد.(5)

22. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس به ستمکاری در ستمش کمک کند، خدای عزوجل پیوسته بر او خشمگین باشد، تا هنگامی که از کمک به وی دست بردارد.(6)

23. قصص الأنبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: در زمان موسی علیه السلام پادشاه جباری بود که به میانجیگری بنده صالحی حاجت مؤمنی را برآورد، و آن پادشاه و آن بنده صالح میانجیگر در یک روز مُردند. مردم برای آن شاه به پا خاستند و سه روز بازار را بستند، اما آن بنده صالح در خانه اش افتاده بود، و جانوران زمین

1- . ثواب الاعمال: 222

2- . ثواب الاعمال: 233
3- . ثواب الاعمال: 233
4- . ثواب الاعمال: 233
5- . ثواب الاعمال: 244
6- . ثواب الاعمال: 244

روی او را خوردند. موسی پس از سه روز او را دید و گفت: پروردگارا! آن دشمنت بود، و این دوستت؟ خدایش وحی کرد: ای موسی! این دوست من از آن جبار حاجتی خواست و آن را برآورد، و او را از آن مؤمن پاداش دادم و جانوران زمین را بر خوبی های روی این مؤمن مسلط کردم، به سزای درخواست او از آن جبار.

24. قصص الانبیاء: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین صدقه، صدقه از زبان است که جان ها را محفوظ می سازد،

بدی ها را دفع می کند، و سودرسانی به برادر مؤمن است. سپس فرمود: یک عابد در بنی اسرائیل که از همه عابدتر بود، برای رفع حوائج مردم نزد پادشاه کوشا بود. او با اسماعیل پسر حزقیل برخورد کرد و به او گفت: در اینجا باش تا نزد تو برگردم، و نزد شاه که رفت، فراموشش شد، و اسماعیل تا یک سال همان جا ماند، و خدا برایش گیاهی رویاند که از آن می خورد، و چشمه ای روان کرد، با ابری که بر او سایه می افکند. روزی شاه برای تفریح بیرون شد و عابدش همراهش بود و اسماعیل را دید و گفت: اسماعیل! تو هنوز اینجا هستی؟ گفتش: تو گفتی از اینجا مرو، و من نرفتم، و او را صادق الوعد نامیدند. به همراه شاه، یک زورگو بود و گفت: پادشاها! این مرد دروغ می گوید. من از این بیابان گذر کردم و او را در اینجا ندیدم. اسماعیل گفت: اگر من دروغ گو باشم، خدا بهترین عضوت را که به تو داده، بکَند. فرمود: دندان های آن زورگو فرو ریخت و او گفت: من درباره این بنده صالح دروغ گفتم، از او بخواه دعا کند که دندان هایم به من برگردند که من پیر سالخورده ام. شاه از او خواست، و او گفت: دعا می کنم برای او. گفت: هم اکنون؟ گفت: نه. و آن را تا سحر پس انداخت و سپس دعا کرد. آنگاه فرمود: ای فضل! بهترین زمانی که می توانید به درگاه خدا دعا کنید، سحرها هستند. خدا فرموده: «بالأسحار هم یستغفرون.»(1) {و در سحرگاهان [از خدا] طلب آمرزش می کردند.}

مولف: برخی احکام در «باب احوال ملوک و امراء» نقل شد و برخی هم در باب «کلیات مکاسب: کتاب تجارت» خواهد آمد.

1- . ذاریات / 18

25. تفسیر عیاشی: از جعفری نقل شده است که به امام رضا علیه السلام گفتم: چه می گویی درباره اعمال سلطان؟ فرمود: ای سلیمان! ورود در کارهاشان و کمک به آنها و سعی در رفع حوائجشان، برابر با کفر است، و نگاه عمدی به آنها، از گناهان کبیره ای است که با آن سزاوار دوزخ شوند.(1)

26. تفسیر عیاشی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس نزد توانگری برود و برای ثروتش به او فروتنی کند، خدا دو سوم دینش را می برد.

27. تفسیر عیاشی: علی بن دراج اسدی گفت: نزد امام باقر علیه السلام رفتم و به او گفتم: من کارگزار بنی امیه بودم و به مال بسیاری رسیدم و گمان بردم بر من حلال نیست، و از دیگری پرسیدم، به من گفتند که اهل و مال تو همه حرام است. فرمود: چنین نیست که گفتند. گفتم: قربانت، آیا باید توبه کنم؟ فرمود: قبول توبه تو در قرآن خدا است: «قل للذین کفروا إن ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف.»(2) {به کسانی که کفر ورزیده اند، بگو: اگر بازایستند، آنچه گذشته است برایشان آمرزیده می شود.}(3)

28. تفسیر عیاشی: از یکی از اصحاب ما، که پرسیده شد درباره قول خدا: «و لا ترکنوا إلی الذین ظلموا فتمسکم النار.» {و اعتماد نکنید به کسانی که ستم کردند که آتش به شما رسد.} فرمود: او کسی است از شیعه ما که اعتماد کند بر این حاکمان جور و ناحق.(4)

29. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: در تفسیر: «و لا ترکنوا إلی الذین ظلموا فتمسکم النار.» {و اعتماد نکنید به کسانی که ستم کردند تا آتش به شما رسد.} فرمود: آن عذاب را جاوید نساخته، ولی آتش به شما می رسد، پس به آنها اعتماد نکنید.(5)

1- . تفسیر عیاشی 1 : 238
2- . انفال / 38
3- . تفسیر عیاشی 2 : 55
4- . تفسیر عیاشی 2 : 161
5- . تفسیر عیاشی 2 : 161

30. سرائر: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس نزد سلطان جائری برود و او را به تقوای از خدا وادارد، و او را بیم دهد و پند دهد، ثواب ثقلین از جن و آدمی را دارد، و مانند اعمالشان را دارد.(1)

31. مناقب: علی بن ابی حمزه گفت: من دوستی داشتم از دفترنویسان بنی امیه که به من گفت: از امام صادق علیه السلام برایم اجازه ورود بگیر، و اجازه نگرفتم؛ چون وارد شد، سلام کرد و نشست و سپس گفت: قربانت گردم، من در دفترخانه اینها بودم و از دنیاشان به مال بسیاری رسیدم، و از حقوقش چشم بر هم نهادم. آن حضرت فرمود: اگر بنی امیه نیافتند کسی را که برایشان بنویسد و مالیاتشان را بگیرد و برایشان بجنگد و در جماعتشان حاضر شود، حق ما را نمی بردند؛ و اگر مردم آنها را رها می کردند با هر چه خودشان داشتند، جز آنچه به دستشان می افتاد، چیزی نمی یافتند. آن جوان گفت: قربانت، مرا راه خروجی هست؟ فرمود: اگر به تو بگویم عمل می کنی؟ گفت: می کنم. فرمود: از هر چه از دفترداریِ آنها به دست آورده ای، کناره بگیر؛ هر کس را می شناسی، مالش را به او برگردان، و هر که را نمی شناسی، آنچه را از او گرفته ای، صدقه بده، و من برای تو نزد خدا بهشت را ضامنم. آن جوان مدتی دراز سربه زیر افکند و گفت: قربانت، انجام دادم.

ابن ابی حمزه می گوید: آن جوان با ما به کوفه برگشت و از هر چه روی زمین داشت، به در آمد، حتی از جامه ای که بر تن داشت. ما به سهم بندی برایش جامه خریدیم و خرجی فرستادیم. چند ماهی نگذشت که بیمار شد و از او عیادت می کردیم. یک روزی نزد او رفتم و در حال احتضار بود؛(2) چشمانش را باز کرد و به من گفت: ای علی! والله امامت برای من وفا کرد. سپس مُرد و ما متصدی کار او شدیم و رفتم نزد امام علیه السلام، و چون به من نگاه کرد فرمود: ما وفا کردیم برای رفیق تو ای علی! گفتم: قربانت گردم، راست فرمودی. به خدا هنگام مرگش به من هم چنین گفت.(3)

1- . سرائر: 498
2- . «السیاق» برای مریض استعمال می شود، یعنی شروع نزع روح.
3- . مناقب آل أبی طالب 4 : 240

32. رجال کشی: مفضل بن فرید برادر شعیبِ کاتب گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: بیا تا هر چه به آن رسیدی به برادرانت برگردانی، زیرا خدای عزوجل می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّاتِ.»(1) {خوبیها بدیها را از میان می برد.} مفضل گفت: من به جانشینی برادرم در دفتر کار می کردم و به آن حضرت گفتم: مرا با اینان می بینی چه می فرمایی؟ فرمود: اگر فلان و بهمان نباشد.(2)

33. رجال کشی: مفضل بن فرید برادر شعیب کاتب گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و مامور بودم که جوایزی به بنی هاشم بدهم. آن حضرت بالای سرم ایستاده بود و من بی خبر و بی خیال بودم و نزد او جستم و از من پرسید از آنچه برای آنان دستور رسیده، و من صورتش را به آن حضرت دادم. فرمود: در اینجا برای اسماعیل چیزی نمی بینم؟ گفتم: همین است که به دست ما داده شده. سپس به آن حضرت گفتم: قربانت، می بینی چه جایگاهی نزد اینان دارم؟ به من فرمود: بیا آنچه به دستت می رسد به یارانت برگردان، زیرا خدای عزوجل می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّاتِ.» {خوبی ها بدی ها را از میان می برد.}(3)

34. رجال کشی: صفوان جمال گفت: نزد امام کاظم علیه السلام رفتم، به من فرمود: ای صفوان! هر چیزت زیبا و نیک است جز یکی. گفتم: قربانت، کدام؟ فرمود: کرایه دادن شترانت به این مرد، یعنی هارون الرشید. گفتم: به خدا کرایه ندادم برای خوش گذرانی و خودنمایی، و نه شکار و بازیگری، بلکه برای راه مکه، و خود هم متصدی آن نیستم و غلامانم را با او می فرستم. فرمود: ای صفوان! آیا کرایه تو بر عهده آنها نیست؟ گفتم: چرا، قربانت. فرمود: می خواهی زنده بمانند تا کرایه تو را بدهند؟ گفتم: آری. فرمود: هر کس ماندن آنها را دوست دارد، از آنها است، و هر کس از آنها است، جهنمی است. صفوان گفت: رفتم همه شترانم را تا آخر فروختم. خبرش به هارون رسید و مرا خواست و به من گفت: ای صفوان! به من خبر رسیده که شترانت را فروختی؟ گفتم: آری. گفت: چرا؟ گفتم: پیری سالخورده ام و غلامان هم نیروی کارها

1- . هود / 114
2- . رجال کشی: 320
3- . رجال کشی: 321

را ندارند. گفت: هیهات هیهات، من می دانم کی به تو اشاره کرده به این کار، و آن موسی بن جعفر است. گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ گفت: این سخن را واگذار. به خدا اگر خوش رفتاری تو نبود، البته تو را می کشتم.(1)

35. جامع الاخبار: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس با ستمکاری قدم بردارد تا کمکش کند، البته از اسلام به در است.

و امام باقر علیه السلام فرمود: ستمگر و یاور او و راضی به ستم او، هر سه شریک هستند.

و فرمود: بدترین مردم، مثلث است. گفته شد: یا رسول الله، مثلث کدام است؟ فرمود: آن کس که نزد سلطان بدِ برادرش را بگوید، و خود را و برادرش را و هم سلطان را نابود کند.

و فرمود: هر کس به همراه ظالمی قدم بردارد، جرم کرده است.(2)

36. کفایه الأثر: عبدالغفار بن قاسم گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: چه می گویی درباره رفتن پیش سلطان؟ فرمود: برای تو روا نیست. گفتم: چه بسا من به شام سفر می کنم و نزد ابراهیم بن ولید می روم. فرمود: ای عبدالغفار! رفتن تو پیش سلطان، تو را به سه چیز می کشاند: دوستی دنیا، فراموشی مرگ، و نارضایتی به آنچه خدایت داده است. گفتم: یا ابن رسول الله! من عیال وارم و آنجا برای تجارت و سود می روم، در این باره چه می فرمایی؟ فرمود: ای بنده خدا! من تو را به ترک دنیا وانمی ندارم، بلکه به ترک گناهان امر می کنم. ترک دنیا فضیلت است و ترک گناهان فریضه، و تو به انجام فریضه نیازمندتری از کسب فضیلت. گفت: دست و پایش را بوسیدم و گفتم: پدر و مادرم قربانت یا ابن رسول الله! علم صحیح را نمی یابیم جز نزد شما.

مولف: تمام این حدیث در «باب نصوص» نقل شده است.

37. تنبیه الخاطر: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام می فرمود: همانا آن (یعنی حقیقت بندگی) رضا و خشم است، و جز این نبود که ناقه (ناقه صالح) را جز

1- . رجال کشی: 373
2- . جامع الاخبار: 180

یک مرد، پی نکرد، اما چون دیگران راضی بودند به همه عذاب رسید. چون امام عادلی پدیدار شود، هر کس به حکم او راضی باشد و او را در اجرای عدل یاری دهد، دوست و وابسته او می شود. و چون پیشوای ستم و ناحق پدید شود، هر کس به حکم او راضی باشد و او را در جور و ستمش یاری بدهد، وابسته و دوست او می گردد.

طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام نقل فرمود: خود ستمگر و یاور او و راضی به کار او، هر سه شریکند.

38. اختصاص: سدیر گفت: امام صادق

علیه السلام به من فرمود: آیا به تو مژده ندهم؟ گفتم: چرا، خدا مرا قربانت کند. فرمود: آگاه باش که هیچ سلطان ستمگری نیامده و نمی آید، مگر آنکه با او کمکی است از طرف خدا که شر آنان را از دوستان خدا دفع می کند.(1)

39. اختصاص: اسحاق بن عمار گفت: مردی از امام صادق علیه السلام درباره ورود در کار سلطان پرسید. فرمود: آنها در کار شما وارد می شوند یا شما وارد می شوید در کار آنها؟ گفت: آنها بر ما وارد می شوند. فرمود: باکی در آن نیست.(2)

40. اختصاص: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس نزد سلطان جائری برود و او را به تقوای الهی دعوت کند و به او اندرز بدهد و او را بترساند، همانند اجر ثقلین از جن و انس را دارد، و همانند اعمال آنها را دارا است. (3)

41. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرش علیه السلام می فرمود: هر کس نزد امام جائری برود و قرآن برای او بخواند تا از دنیایش بهره مند شود، برای خواننده، در هر حرفی ده لعنت است، و برای شنونده، به هر حرفی یک لعنت.(4)

42. کتاب حسین بن سعید و نوادر: امام صادق علیه السلام فرمود: قومی از مؤمنین به موسی علیه السلام گفتند: کاش نزد فرعون می رفتیم و با او بودیم و از دنیایش بهره مند می شدیم، و چون امید ما که ظهور موسی بود برمی آمد، نزد او

1- . اختصاص: 261
2- . اختصاص: 261
3- . اختصاص: 261
4- . اختصاص: 262

می رفتیم، و این کار را کردند. چون موسی و همراهانش گریختند، سوار شدند و شتاب کردند تا به موسی و همراهانش برسند و با آنها باشند. خدا فرشته ها فرستاد که به صورت چهارپایان آنان زدند و آنها را برگرداندند به لشکر فرعون، و با همراهان فرعون غرق شدند.

43. کتاب قضاء حقوق صوری: جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: جباری نیست مگر آنکه در دربارش دوستی از ما باشد که از دوستان ما دفاع کند، و آنها روز قیامت ثواب بیشتری دارند. و همچنین گفته: علی بن یقطین در ترک کارمندی سلطان از مولای ما امام کاظم علیه السلام اجازه خواست. به او اجازه نداد و فرمود: این کار را مکن که ما را با تو آسایشی است و برادرانت را به وسیله تو عزتی، و چه بسا خدا به وسیله تو شکستی را جبران کند و شور مخالفان را از دوستانش بشکند. ای علی! کفاره کارهایتان احسان به برادرهایتان باشد، برای من یکی را بر عهده بگیر و من برایت سه تا را ضامنم. برای من: اینکه برنخوری به کسی از دوستانت، مگر آنکه نیازش را برآوری و گرامی اش داری. و برایت ضامنم: که هرگز زندان نبینی، و هرگز تیغ به تو نرسد، و هرگز نداری به خاندانت راه نیابد. ای علی! هر کس مؤمنی را شاد کند، اول خدا را شاد کرده، و دوم پیغمبر، و سوم ما را.

و باز بر اساس سندی از علی بن یقطین روایت شده است: اجازه خواستم از امام کاظم علیه السلام در خدمت گزاری به آن قوم، در کاری که به دینم لطمه نزند. فرمود: نه، گرچه به یک نقطه از قلم، مگر درباره عزیز کردن مؤمن و آزاد کردن او. و سپس فرمود: راستی که عاقبت به خیری کارهاتان، برآمدن حاجات برادرانتان و احسان به آنها است تا آنجا که بتوانید، وگرنه هیچ عمل شما قبول نیست. دلسوز باشید برای برادران خود و به آنها رحم کنید تا به ما برسید.

44. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک نشود کسی به سلطان، مگر آنکه دور شود از خدای تعالی؛ و مالش افزون نشود، مگر آنکه حسابش افزون شود؛ و پیروانش بیشتر نشوند، مگر آنکه شیطان هایش بیشتر شوند.(1)

1- . نوادر راوندی: 4

و بر اساس همین سند: علی علیه السلام فرمود: سه چیز هستند که هر کس آنها را مراعات کند، از شیطان و هر بلا در امان است: هر کس با زن بیگانه ای خلوت نکند، و بر سلطان وارد نشود، و به بدعتگزار در بدعتش کمک نکند.

و بر مبنای همین سند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بیعتی را بشکند، یا پرچم گمراهی بالا ببرد، یا علمی را نهان دارد، یا مالی را به ناحق بند کند، یا دانسته به ظالمی کمک بدهد، البته که از اسلام بیزار است.(1)

و با همین سند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین جا، خانه فرماندهانی است که به حق حکم نمی کنند.

و با همین سند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از در خانه های سلطان و اطرافیانش؛ دورترین شما از خدا، آن کسی است که برمی گزیند سلطانی را بر خدای تعالی خدا، که خدا در برون و درون دلش گناهی می گذارد، و ورع را از آن می برد، و او را سرگردان می کند.(2)

و با همین سند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سلطانی را خشنود کند با آنچه خدا را به خشم می آورد، از دین اسلام بیرون است.

و با همین سند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت منادی ندا می دهد: کجایند ستمگران و یاورانشان، و هر کس آبی در دواتشان ریخته، یا درِ کیسه ای برایشان بسته، یا قلمی تراشیده؟ همه را با هم محشور کنید.

و باز فرموده: بهترین تابعین امتم، آنهایند که به درهای سلطان نزدیک نمی شوند.

و با همین سند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقهاء امنای پیغمبرانند تا به دنیا درنیایند. گفته شد: یا رسول الله! در دنیا شدن آنها چگونه است؟ فرمود: پیروی از سلطان، و چون چنین کنند، از آنها نسبت به دینتان برحذر باشید.(3)

1- . نوادر راوندی: 14
2- . نوادر راوندی: 19
3- . نوادر راوندی: 27

45. الدره الباهره: امام جواد علیه السلام فرمود: خشم کسی که ناحق او را خشنود می کند، برای تو زیان ندارد.

و فرمود: درخیانت یک شخص همین بس که امین خائنان است.

46. دعوات راوندی: پیغمبر فرمود: خدا به ایوب وحی کرد: می دانی گاهی که بر تو بلایی می رسید، گناهت نزد من چه بود؟ گفت: نه. فرمود: رفتی نزد فرعون و در دو کلمه با او مسامحه کردی.

47. نهج البلاغه: فرمود: یار سلطان همچون سوار بر شیر است؛ به مقامش رشک می برند و او خودش وضع خودش را بهتر می داند.(1)

48. کنز کراجکی: امام صادق علیه السلام فرمود: ملعون است، ملعون، عالمی که به دنبال سلطان جوری است، و یاور او در ستم او است.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نافرمانی خدا را از ترس او وانهد، خدا او را روز قیامت خشنود می سازد؛ و هر کس با ظالمی قدم برمی دارد و کمکش می کند و خود می داند، از ایمان به در است.

49. منیه المرید از شهید ثانی (ره): محمد بن اسماعیل بن بزیع از امام رضا علیه السلام نقل فرمود: برای خدا در درگاه ظالمان کسانی هستند که خدا به برهان روشنشان کرده، و در بلاد قدرتشان داده تا به وسیله آنها از دوستانش دفاع کند، و با آنها امور مسلمانان را اصلاح کند، زیرا او پناه مؤمنان است از زیان، و حاجتمندان شیعه ما به او پناه می برند و به وسیله آنها، خدا هراس مؤمن را در خانه ستمکاران در امان می سازد. «أولئک هم المؤمنون» حقا آنانند، مؤمنان حقیقی و امینان خدا در زمینش. آنانند نور خدای تعالی در رعیتش در روز قیامت، و می درخشد روشنی شان برای اهل آسمان ها به مانند اختران پرنور برای اهل زمین؛ آنانند چراغ های روز قیامت، و فضای قیامت از آنها درخشان می شود. آنان آفریده شدند به خدا برای بهشت، و بهشت برایشان آفریده شده، گوارا باد برایشان. کسی از شما را مانعی نباشد اگر بخواهد به همه

1- . نهج البلاغه 2 : 208

اینها برسد. راوی می گوید: گفتم: قربانت گردم، به چه وسیله ای؟ فرمود: با آنها باشد (حکام جور) و ما را شاد کند با شادکردن مؤمنان از شیعه ما. ای محمد، تو از آنها باش.

50. اعلام الدین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پیوسته این امت زیر سایه قدرت خدا و در پناه او به خوبی می گرایند، تا زمانی که دانشمندان دینی آن، که قرآن خوانان و قرآن دانان هستند، با فرماندهان و حکمرانان آن سازش نکنند، و خوبان آنها بدکاران و هرزه هاشان را پاک جلوه ندهند، و نیکانشان با بدهاشان سازش نکنند، و چون چنین کنند، خدای تعالی دست حمایت از سر آنها برمی دارد و زورگویانشان را بر سرشان مسلط می کند و آنها را به عذاب و شکنجه می کشانند و می رانند، و آنها را به نداری و پریشانی و فقر دچار می کند، و دلشان را پر از ترس و هراس (از جباران) می سازد.

و امام حسین علیه السلام فرمود: دوای خود را نزد پادشاه مبر و به او شرح مده؛ زیرا اگر برایش سود داشته باشد، از تو سپاس و قدردانی نمی کند، و اگر برایش زیان داشته باشد، تو را متهم می سازد.

51. امامت و تبصره: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین جاها خانه های فرمانگزاران است، چون به حق حکم نمی کنند.

باب هشتاد و سوم : درباره خوردن از مال ظالمان و پذیرفتن هدایای آنان

روایات:

1. امالی صدوق: در مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است که نهی فرموده از پذیرش دعوت فاسقان به خوراکشان.(1)

2. قرب الاسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: حسن و حسین علیه السلام گوشه می زدند به معاویه و درباره او چیزها می گفتند، و بخشش های او را می پذیرفتند.(2)

3. احتجاج: حمیری به امام قائم علیه السلام نوشت و درباره یکی متصدیان وقف از آن حضرت پرسید که آن را در دست دارد و بر خود حلال می شمارد ، و پرهیز ندارد از بردن مال وقف، و بسا که به ده وقفی او وارد شوم یا در منزل او و خوراکش حاضر است و مرا به آن دعوت می کند، و اگر از آن نخورم به من بدبین شود و بگوید فلانی روا نمی داند از خوراک ما بخورد؛ آیا روا است از خوراکش بخورم و یک صدقه بدهم، و چه اندازه صدقه بدهم؟ و اگر این متصدی هدیه ای به دیگری بدهد و او مرا دعوت کند که از آن بخورم، و من می دانم که متصدی پرهیز ندارد از آنچه دارد، آیا اگر مقداری از آن را برگرفتم، چیزی بر من باشد؟ جواب درآمد که: اگر این مرد راه معاشی جز آن وقف زیر دستش دارد، از خوراکش بخور و بخشش او را بپذیر، و اگر ندارد، نه.(3)

4. رجال کشی: ولید بن صبیح گفت: نزد امام صادق رفتم و زراره که از نزد حضرتش برمی گشت با من روبرو شد، آن حضرت فرمود: ای ولید! شگفت نداری از

1- . امالی صدوق: 256
2- . قرب الإسناد: 44
3- . احتجاج: 270 - 271

زراره که از کارهای اینان (حکومت مخالفان) از من می پرسد، او چه می خواهد؟ آیا می خواهد من بگویم: نه، و آن را از قول من روایت کند؟ سپس فرمود: ای ولید! کی شیعه از اعمال آنها می پرسید؟ همانا شیعه از خوردن خوراک و نوشیدنی آنها و استفاده از سایه شان پرسش می کرد، کی شیعه از مانند اینها می پرسید؟(1)

5. رجال کشی: هشام بن سالم از زراره روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد جوایز کارمندان حکومت پرسیدم. فرمود: باکی در آن نیست. سپس فرمود: قصد زراره این بود که به هشام برساند که من اعمال سلطان را حرام می دانم.(2)

6. اختصاص و بصائرالدرجات: امام باقر علیه السلام فرمود: هر کسی که ما اهل بیت چیزی از اعمال ظالمان را بر او حلال کردیم، برایش حلال است، زیرا امامان از خاندان ما اختیار به آنها داده شده، پس هر چه حلال کنند حلال است، و هر چه حرام کنند حرام است.(3)

اختصاص: مانند این حدیث از ابن عمیره آمده است.(4)

7. امالی طوسی: امیر مؤمنان علیه السلام به یکی از شیعیانش فرمود: بکوش که منافقی را بر تو حقی نباشد، زیرا خدا از طرف تو و او عوض می دهد، آن هم بهشت، و محمد مصطفی عوض می دهد به شفاعت، و حسن و حسین هم از حوض جد خود.(5)

1- . رجال کشی: 136
2- . رجال کشی: 140
3- . اختصاص: 330، بصائرالدرجات: 384
4- . اختصاص: 330
5- . امالی طوسی 2 : 200

باب هشتاد و چهارم: رد ظلم از مظلوم ها، و بردن حوائج مؤمنان نزد سلاطین

آیات:

- مَّن يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُن لَّهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا.(1)

{هر کس شفاعتِ پسندیده کند، برای وی از آن نصیبی خواهد بود}

روایات:

1. خصال: پیغمبر صلی الله علیه و آله در وصیت به ابوذر فرمود: صحف ابراهیم همه مثل هم بود و در آن بود: ای شاه گرفتار و مغرور! من تو را برنینگیختم که دنیا را روی هم گرد کنی، بلکه تا نفرین ستمدیده را از درگاه من کم کنی، زیرا من آن را رد نمی کنم، اگرچه از کافر باشد. (2)

2. قرب الاسناد: امام کاظم علیه السلام فرمود: هر کس برساند به سلطان حاجت کسی را که خودش نمی تواند برساند، خدا قدم هایش را بر صراط بر جا می دارد.(3)

سرائر از جامع بزنطی مانند این حدیث را آورده است.(4)

3. امالی طوسی: امام کاظم علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به من برسانید حاجت کسی را که خودش نمی تواند. هر کس برساند به سلطان

1- . نساء / 85
2- . خصال 2 : 104 و معانی الاخبار: 334
3- . قرب الإسناد: 122
4- . سرائر: 476

حاجت کسی را که خودش نمی تواند برساند، خدا او را در قیامت بر صراط ثابت قدم می دارد.(1)

4. اعلام الدین دیلمی: امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند در درگاه سلاطین کسی را دارد که خدا رویش را به برهان نورانی کرده و او را در بلاد قدرت داده تا از اولیایش دفع بلا کند و به وسیله او امور مسلمین را اصلاح کند. مومنین از ضرر به او پناه می برند و حاجتمند از شیعه ما به او رو می کند، و خداوند به وسیله او رعیتش را در دیار ظالمین ایمنی می دهد. آنها همان مومنین حقیقی هستند و امینان خدا در زمینِ اویند و همان کسانی هستند که: «نورهم یسعی بین أیدیهم.» {نورشان در مقابل ایشان راه نمایی می کند.} و نور آنها برای اهل سماوات همانند نور ستاره درخشان برای اهل زمین است و قیامت از نور ایشان روشنی می گیرد. به خدا قسم برای بهشت خلق شدند و بهشت برای ایشان خلق شده، گوارایشان باد! اگر خدا بخواهد مانعی برای هیچ یک از شما نیست که به آن برسید. عرض کردم: به چه وسیله ای فدایت گردم؟ فرمود: با آنها باشید و ما را خوشحال کنید با ادخال سرور بر مومنین از شیعیان ما.

1- . امالی طوسی 1 : 206

باب هشتاد و پنجم : نهی از دوستی با کفار و آمیزش با آنها، و فرمان بردن از آنها، و دعا برایشان

آیات:

- لَّا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَن يَفْعَلْ ذَالِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَئةً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. {مؤمنان نباید کافران را- به جای مؤمنان- به دوستی بگیرند و هر که چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستیِ] خدا [بهره ای] نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیّه کنید و خداوند، شما را از [عقوبت] خود می ترساند، و بازگشتِ [همه] به سوی خداست.}

- «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْأَيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ. هَأَنتُمْ أُوْلَاءِ تُحِبُّونهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كلِّهِ وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُواْ ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُواْ بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ. إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُواْ بِهَا وَ إِن تَصْبرُواْ وَ تَتَّقُواْ لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيط.» {ای کسانی که ایمان آورده اید، از غیر خودتان، [دوست و] همراز مگیرید. [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آنچه سینه هایشان نهان می دارد، بزرگ تر است. در حقیقت، ما نشانه ها [ی دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید. هان، شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید، و [حال آنکه] آنان شما را دوست ندارند، و شما به همه کتاب ها [ی خدا] ایمان دارید و چون با شما برخورد کنند می گویند: ایمان آوردیم و چون [با هم] خلوت کنند، از شدت خشم بر

شما، سر انگشتان خود را می گزند. بگو: «به خشم خود بمیرید» که خداوند به راز درون سینه ها داناست. اگر به شما خوشی رسد آنان را بدحال می کند و اگر به شما گزندی رسد به آن شاد می شوند و اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، نیرنگشان هیچ زیانی به شما نمی رساند یقیناً خداوند به آنچه می کنند احاطه دارد. }

- «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِن تُطِيعُواْ الَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمْ عَلىَ أَعْقَبِكُمْ فَتَنقَلِبُواْ خَاسرِينَ.(1) {ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از کسانی که کفر ورزیده اند اطاعت کنید، شما را از عقیده تان بازمی گردانند و زیانکار خواهید گشت. }

- الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ يَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فىِ الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سمَِعْتُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بهَِا وَ يُسْتهْزَأُ بهَِا فَلَا تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتىَ يخَُوضُواْ فىِ حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فىِ جَهَنَّمَ جَمِيعًا. {همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان [خود] می گیرند. آیا سربلندی را نزد آنان می جویند؟ [این خیالی خام است،] چرا که عزّت، همه از آنِ خداست. و البتّه [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که: هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند، چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد. }

- «يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَ تُرِيدُونَ أَن تجَْعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا.»(2) {ای کسانی که ایمان آورده اید، به جای مؤمنان، کافران را به دوستی خود مگیرید. آیا می خواهید علیه خود حجّتی روشن برای خدا قرار دهید؟ }

- يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ الْيهَُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَن يَتَوَلهَُّم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِين. {ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را دوستانِ [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند. و

1- . آل عمران / 28، 118- 120، 149

2- . نساء / 139 و 140 و 144

هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود. آری، خدا گروه ستمگران را راه نمی نماید.}

- «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ الَّذِينَ اتخَّذُواْ دِينَكمُ ْ هُزُوًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكمُ ْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُواْ اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ.» {ای کسانی که ایمان آورده اید، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند [چه] از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه از] کافران، دوستان [خود] مگیرید، و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید.}

- «تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ.» {بسیاری از آنان را می بینی که با کسانی که کفر ورزیده اند دوستی می کنند.}(1)

- يَا أيهُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ءَابَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلىَ الايمَنِ وَ مَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُوْلَئكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. قُلْ إِن كاَنَ ءَابَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكمُ ْ وَ عَشِيرَتُكمُ ْ وَ أَمْوَالٌ اقْترَفْتُمُوهَا وَ تجِرَةٌ تخَْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فىِ سَبِيلِهِ فَترَبَّصُواْ حَتىَ يَأتىِ َ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يهَْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ. {ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید، و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند. بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد. و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند.}

- «مَا كاَنَ لِلنَّبىِ ِّ وَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُواْ أُوْلىِ قُرْبىَ مِن بَعْدِ مَا تَبَينَ َ لهَُمْ أَنهَُّمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ. وَ مَا كاَنَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَينَ َ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ.» {بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان - پس از آنکه برایشان آشکار

1- . مائده / 51 و 57 و 80

گردید که آنان اهل دوزخند - طلب آمرزش کنند، هر چند خویشاوند [آنان] باشند. و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده ای که به او داده بود، نبود. و [لی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. راستی، ابراهیم، دلسوزی بردبار بود. }(1)

- قَالَ سَلَامٌ عَلَيْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبیّ إِنَّهُ کَانَ بي حَفِيًّا.(2)

{[ابراهیم] گفت: درود بر تو باد، به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می خواهم، زیرا او همواره نسبت به من پرمهر بوده است. }

- وَ اغْفِرْ لِأَبي إِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّينَ. (3)

{ و بر پدرم ببخشای که او از گمراهان بود. }

- فَلَا تَکُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْکَفِرِينَ.(4)

{پس تو هرگز پشتیبان کافران مباش. }

- يَأَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُطِعِ الْکَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلِيمًا حَکِيمًا. {ای پیامبر، از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر، که خدا همواره دانای حکیم است. }

- «وَ لَا تُطِعِ الْکَفِرِينَ وَ الْمُنَفِقِينَ وَ دَعْ أَذَئهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلىَ اللَّهِ وَ کَفَى بِاللَّهِ وَکِيلًا.» {و کافران و منافقان را فرمان مبَر، و از آزارشان بگذر و بر خدا اعتماد کن و کارسازی [چون] خدا کفایت می کند. }

- «وَ قَالُواْ رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ کُبرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا.» {و می گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. }(5)

- قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَغْفِرُواْ لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِىَ قَوْمَا بِمَا کَانُواْ يَکْسِبُونَ.(6)

1- . برائت / 23 - 24 و 113 و 114

2- . مريم / 47
3- . شعراء / 86.
4- . قصص / 86
5- . أحزاب / 1 و 48 و 67
6- . جاثيه / 14

{به کسانی که ایمان آورده اند بگو تا از کسانی که به روزهای [پیروزیِ] خدا امید ندارند درگذرند، تا [خدا هر] گروهی را به [سبب] آنچه مرتکب می شده اند به مجازات رساند.}

- وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلىَ الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.(1)

{و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند.}

- أَ لَمْ تَرَ إِلىَ الَّذِينَ تَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَ لَا مِنهُمْ وَ يحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُون. أَعَدَّ اللَّهُ لهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ. اتخَّذُواْ أَيْمَانهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ. لَّن تُغْنىَ عَنهُمْ أَمْوَالهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا أُوْلَئكَ أَصحْابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. يَوْمَ يَبْعَثهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يحْلِفُونَ لَكمُْ وَ يحْسَبُونَ أَنهَّمْ عَلىَ شىَْءٍ أَلَا إِنهَّمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَئهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُوْلَئكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الخْاسِرُونَ. إِنَّ الَّذِينَ يحُادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُوْلَئكَ فىِ الْأَذَلِّينَ. كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبنَّ أَنَا وَ رُسُلىِ إِنَّ اللَّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ. لَا تجَِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُواْ ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتهُمْ أُوْلَئكَ كَتَبَ فىِ قُلُوبهِمُ الاْيمَانَ وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تجَْرِى مِن تحَْتهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضىَ اللَّهُ عَنهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ أُوْلَئكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.(2)

{آیا ندیده ای کسانی را که قومی را که مورد خشم خدایند به دوستی گرفته اند؟ آنها نه از شمایند و نه از ایشان، و به دروغ سوگند یاد می کنند و خودشان [هم] می دانند. خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است. راستی که چه بد می کردند. سوگندهای خود را [چون] سپری قرار داده بودند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند و [در نتیجه] برای آنان عذابی خفّت آور است. در برابر خداوند نه از اموالشان و نه از اولادشان هرگز کاری ساخته نیست. آنها دوزخی اند [و] در آن جاودانه [می مانند]. روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد، همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند برای او [نیز] سوگند یاد می کنند و چنان پندارند که حقّ به جانب آنهاست. آگاه باش که

1- . فتح / 28
2- . مجادله / 14- 22

آنان همان دروغگویانند. شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند. در حقیقت، کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی برمی خیزند، آنان در [زمره] زبونان خواهند بود. خدا مقرّر کرده است که: «حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید.» آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است. قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند - هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند - دوست بدارند. در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشتهایی که از زیر [درختان] آن جویهایی روان است در می آورد همیشه در آنجا ماندگارند خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند. }

- يَا أَيهَّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيهْم بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ كَفَرُواْ بِمَا جَاءَكُم مِّنَ الْحَقّ يخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ

أَن تُؤْمِنُواْ بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فىِ سَبِيلىِ وَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتىِ تُسِرُّونَ إِلَيهْم بِالْمَوَدَّهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنتُمْ وَ مَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ. إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُواْ لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَبْسُطُواْ إِلَيْكُمْ أَيْدِيهُمْ وَ أَلْسِنَتهُم بِالسُّوءِ وَ وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ. لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ ْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فىِ إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُواْ لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَ ؤُاْ مِنكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكمُ ْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَهُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتىَ تُؤْمِنُواْ بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شىَ ْءٍ

رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكلَّنَا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ. رَبَّنَا لَا تجْعَلْنَا فِتْنَهً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الحْكِيمُ. لَقَدْ كَانَ لَكمُ ْ فِيهِمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُواْ اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الاْخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنىِ ُّ الحْمِيدُ. عَسىَ اللَّهُ أَن يجْعَلَ بَيْنَكمُ ْ وَ بَينَ َ الَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّهً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. َ ا يَنْهَئكمُ ُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فىِ الدِّينِ وَ لَمْ يخْرِجُوكمُ مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبرَّوهُمْ وَ تُقْسِطُواْ إِلَيهْمْ إِنَّ اللَّهَ يحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنهْئكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فىِ

الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُواْ عَلىَ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن يَتَوَلهَّمْ فَأُوْلَئکَ هُمُ الظَّالِمُون.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید، و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکّه] بیرون می کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده اید. [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید داناترم. و هر کس از شما چنین کند، قطعاً از راه درست منحرف گردیده است. اگر بر شما دست یابند، دشمن شما باشند و بر شما به بدی دست و زبان بگشایند و آرزو دارند که کافر شوید. روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سود نمی رسانند. [خدا] میانتان فیصله می دهد، و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست. قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست: آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم. به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید. جز [در] سخن ابراهیم [که] به [نا] پدر [ی] خود [گفت:] حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست، با آنکه در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم. ای پروردگار ما! بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به سوی توست. پروردگارا، ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان، و بر ما ببخشای که تو خود توانای سنجیده کاری. قطعاً برای شما در [پیروی از] آنان سرمشقی نیکوست [یعنی] برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می بندد. و هر کس روی برتابد [بداند که] خدا همان بی نیاز ستوده [صفات] است. امید است که خدا میان شما و میان کسانی از آنان که [ایشان را] دشمن داشتید، دوستی برقرار کند، و خدا تواناست، و خدا آمرزنده مهربان است. [امّا] خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، باز

1- . ممتحنه / 1 - 9

نمی دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می دارد. فقط خدا شما را از دوستی با کسانی بازمی دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان با یکدیگر همپشتی کرده اند. و هر کس آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمگرانند} تا آنجا که می فرماید: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئسُواْ مِنَ الأَخِرَهِ كَمَا يَئسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصحَٰبِ الْقُبُورِ.»(1) {ای کسانی که ایمان آورده اید، مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده، به دوستی مگیرید. آنها واقعاً از آخرت سلب امید کرده اند، همان گونه که کافرانِ اهل گور قطع امید نموده اند.}

روایات:

1. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: «یا أیها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم أولیاء تلقون إلیهم بالموده.» درباره حاطب بن ابی بلتعه فرود آمده است. لفظ آیه، عموم دارد و مقصود از آن خاص است. سببش اینکه: حاطب مسلمان شده بود و به مدینه مهاجرت کرد و خانواده او در مکه بودند و قریش ترسان بودند از اینکه پیغمبر به آنها یورش برد و نزد خاندان حاطب رفتند و از آنها خواستند که با نامه ای از حاطب جویا شوند که آیا محمد قصد یورش به مکه دارد؟ و او نوشت: آری، و نامه را به زنی صفیه نام داد و وی آن را در میان گیسوان خود نهاد و گذشت، و جبرئیل به رسول خدا خبر داد و آن حضرت صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان و زبیر را به دنبال آن زن فرستاد و به او رسیدند، و به او گفت: نامه کجاست؟ و پاسخ داد: چیزی همراه من نیست، و او را وارسی کردند و چیزی نیافتند. زبیر به آن حضرت گفت: با او چیزی نیافتیم، و فرمود: به خدا که رسول خدا به ما دروغ نگفته، و به جبرئیل هم دروغ نبسته، و جبرئیل هم به خدا دروغ نبسته. آن حضرت به آن زن فرمود: به خدا باید نامه را پدیدار کنی وگرنه سر تو را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله می برم. گفت: شما دو تا دور شوید تا نامه را بیرون آورم، و آن را از میان گیسویش به در آورد. آن حضرت آن را گرفت و

1- . ممتحنه / 13

نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. آن حضرت فرمود: ای حاطب، این چیست؟ حاطب گفت: به خدا یا رسول الله! من نه نفاق کردم و نه از عقیده برگشتم، و به راستی شهادت می دهم که: «لا اله الا الله» و اینکه تویی رسول الله به حق؛ ولی خاندانم به من نوشتند از خوش رفتاری قریش با آنها، و خواستم عوضی به قریش داده باشم در برابر خوش رفتاری آنها، و خدا جل ثنائه به رسول الله فرو فرستاد: «یا أیها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم أولیاء تلقون إلیهم بالموده تلقون إلیهم بالموده.» {ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید.} تا آنجا که فرمود: «لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكمْ ْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.» {روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سود نمی رسانند. [خدا] میانتان فیصله می دهد، و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست.} سپس فرمود: «لَّا يَنْهَئكمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فى الدِّينِ وَ لَمْ يخْرِجُوكمُ مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُواْ إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يحُبُّ الْمُقْسِطِينَ.» { [امّا] خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، بازنمی دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می دارد.} تا آنجا که فرمود: «فَأُوْلَئکَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» {آنان همان ستمگرانند.}(1)

2. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام می فرمود: شایسته نیست برای مرد مؤمنی از شما که مشارکت کند با پناهنده به اسلام، و نه سرمایه به او بدهد، و نه امانت به او سپارد، و نه از دل با او دوستی کند.(2)

3. قرب الاسناد: علی بن جعفر گفت: از برادرم (امام کاظم علیه السلام) پرسیدم: آیا مسلمان می تواند با مجوسی در یک کاسه غذا بخورد، یا با او در یک بستر بنشیند، یا در مسجد، یا یار او گردد؟ فرمود: نه.(3)

1- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 674
2- . قرب الإسناد: 78
3- . قرب الإسناد: 117

4. قرب الاسناد: عبدالرحمن بن حجاج گفت: به امام کاظم علیه السلام گفتم: بفرمایید آیا اگر به پزشکی نیاز دارم که نصرانی است، به او سلام کنم و دعا برایش بکنم؟ فرمود: آری، زیرا دعایت به او سودی نمی دهد.(1)

سرائر به نقل از سیاری مانند این حدیث را آورده است.(2)

5. قرب الاسناد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به اهل کتاب سلام نکنید، و اگر به شما سلام کردند در جواب بگویید: علیکم. و با آنها دست ندهید، و با کنیه آنها را نام نبرید، مگر آنکه ناچار باشید. (کنیه: نام همراه با «اب» یا «ابن» است که بزرگداشت را می رساند.)(3)

6. امالی صدوق: از مناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: آگاه باش که هر کس زنا کند با زن مسلمانی، یا یهودی، یا ترسا، یا گبر - آزاد باشد یا کنیز - و توبه نکند و با اصرار بر آن بمیرد، خدا در قبرش سیصد در باز می کند که از آن مار و عقرب و اژدها درمی آیند و تا روز قیامت می سوزد، و چون از گورش برخیزد، مردم از بوی گندش آزار می کشند و از آن می شناسند که در دنیا چه کاره بوده، تا وقتی که فرمانش دهند به دوزخ.(4)

7. سرائر: امام کاظم علیه السلام فرمود: ملامتی نباشد بر کسی که تبارش را دوست دارد، اگرچه کافر باشند. راوی می گوید: به آن حضرت گفتم: قول خدا است که: «لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله...» {نیابی مردمی را که ایمان به خدا و روز جزا دارند دوستی کنند با کسی که مبارزه کند با خدا و رسولش... } - تا آخر آیه. و فرمود: چنان نیست که تو فهمیدی. همانا او بغض می کند در راه خدا و دوستی نمی گیرد، آن را می خورد و غیر از او از مردم دیگر طعام قبول نمی کند.(5)

1- . قرب الإسناد: 129
2- . سرائر: 475
3- . قرب الإسناد: 62
4- . امالی صدوق: 256

5- . سرائر: 476

8. تفسیر عیاشی: امام رضا علیه السلام فرمود: خدا به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «إن تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم.»(1) { [حتّی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید.} و برایشان آن حضرت صد بار آمرزش خواست تا خداشان بیامرزد، و خدا فرو فرستاد: «سواء علیهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم.» {برای آنان یکسان است: چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود.} و فرمود: «وَ لَا تُصَلِّ عَلیَ أَحَدٍ مِّنهُم مَّاتَ أَبَدًا وَ لَا تَقُمْ عَلیَ قَبرِْهِ.»(2) {و هرگز بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست.} و از آن پس برایشان آمرزش نخواست و بر گور هیچ کدام نایستاد. (3)

9. تفسیر عیاشی: امام صادق فرمود: علی علیه السلام فرمود: مردی در کنار من نماز خواند و برای پدر و مادرش که در جاهلیت مرده بودند، طلب آمرزش کرد. گفتمش: برای آنها که در جاهلیت مردند آمرزش می خواهی؟ گفت: ابراهیم علیه السلام هم برای پدرش آمرزش خواست؛ و ندانستم چه جوابش دهم و آن را به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتم، و خدا فرو فرستاد: «و ما کان استغفار إبراهیم لأبیه إلا عن موعده وعدها إیاه فلما تبین له أنه عدو لله تبرأ منه.»(4) {و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده ای که به او داده بود، نبود. و [لی] هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست.} و فرمود: چون پدرش مرد، برایش روشن شد که دشمن خدا است و برایش آمرزش نخواست.(5)

10. تفسیر نعمانی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: و اما رخصتی که صاحبش اختیار دارد، آن است که خدا نهی کرده مؤمن را از دوست گرفتن کافر. سپس به او منت نهاده به رخصت در مقام تقیه که در ظاهر به موافقت با او روزه دارد و افطار کند، و

1- . منافقون / 6
2- . برائت / 80 و 84
3- . تفسیر عیاشی 2 : 100
4- . برائت / 114
5- . تفسیر عیاشی 2 : 114، بحارالانوار 11 : 88

مانند او نماز بخواند و کار دینی کند، و به او بنماید که مانند او کار می کند، ولی باید در باطن به دین حق خدا باشد، به خلاف آنچه از ترس به مخالفان نشان می دهد که سرکار امت اند. خدا فرموده: «لا یتخذ المؤمنون الکافرین أولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شی ء إلا أن تتقوا منهم تقاه و یحذرکم الله نفسه.» {مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند و هر که چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستیِ] خدا [بهره ای] نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیّه کنید و خداوند، شما را از [عقوبت] خود می ترساند.} این رخصتی است که از روی مهربانی بر مؤمنان تفضل کرده تا آن را به کار بندند برای تقیه در ظاهر.

11. صفات شیعه: امام رضا علیه السلام می فرمود: هر کس بپیوندد با کسی که از ما بریده، یا ببرد از آنکه با ما پیوسته، یا کسی را که بدگویی ما را می کند، مدح کند، و یا مخالف ما را گرامی دارد، از ما نباشد و از او نباشیم.(1)

و با سند دیگر، از امام رضا علیه السلام که فرمود: هر کس دوست دارد دشمنان خدا را، دشمن داشته دوستان خدا را، و هر کس دشمن دارد دوستان خدا را، دشمن داشته خدا را، و سزا است که خدا او را به دوزخ درآورد.(2)

و امام رضا علیه السلام به وشاء فرمود: همانا برخی دوستان ما اهل بیت، کسانی هستند که فتنه انگیزتر از دجال برای شیعه ما هستند. گفتم: یا ابن رسول الله، برای چه؟ فرمود: به سبب دوستی با دشمنان ما، و دشمنی با دوستانمان، که چون چنین باشد، حق و باطل به هم می آمیزند، و امر مشتبه شود، و مؤمن از منافق شناخته نمی شود.(3)

و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دشمنی از ما را سیر کند، البته که دوستی از ما را کشته است.(4)

12. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از کَره مشرکان؛ یعنی هدیه های کفار حربی.(5)

1- . صفات شیعه، شماره:10
2- . صفات شیعه، شماره: 11
3- . صفات شیعه، شماره: 14
4- . صفات شیعه، شماره: 17
5- . نوادر راوندی: 33

13. کتاب استدراک: گفت: متوکل روزی از یک نویسنده ترسا با عنوان ابا نوح نام برد. برخی انکار کردند که کافر کتابی را به کنیه نام ببرند. از فقها فتوی خواست. اختلاف کردند. از امام هادی پرسش کرد. آن حضرت نگاشت: بسم الله الرحمن الرحیم. تبت یدا أبی لهب. و متوکل فهمید که روا است، زیرا خدا از کافر با کنیه نام برده است.

14. دعوات راوندی: پیغمبر درباره اهل ذمه فرمود: آنها را در مجالس برابر با خود نسازید، و بیمارشان را عیادت نکنید، دنبال جنازه هاشان نروید، آنها را به تنگ ترین راه ها دچار کنید، اگر به شما دشنام دادند، آنها را بزنید، و اگر شما را زدند، آنها را بکشید.

و امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: در هیچ نیازی از دشمن ما یاری مجو، و از او خوراک مخواه، و شربت آبی طلب مکن.

15. کنز کراجکی: امیر مؤمنان فرمود: هر کس نزد کافر ذمی برود و برایش فروتنی کند تا از دنیایش بهره گیرد، دو سوم دینش می رود.

1. رجال کشی و امالی طوسی: حماد سمندری گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: من می روم به کشور مشرکان، و کسانی که پیش ما هستند می گویند: اگر آنجا بمیری با آنها محشور می شوی. به من فرمود: ای حماد! در آنجا که هستی نام ما را می بری و به امامت ما دعوت می کنی؟ گفتم: آری. فرمود: در شهرهای اسلامی نام ما را می بری و به ما دعوت می کنی؟ گفتم: نه. فرمود: اگر در آنجا بمیری، یک امت محشور می شوی و نورت جلوی رویت روان می شود.(1)

2. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من بیزارم از هر مسلمانی که همخانه شود با بت پرستی در کشور جنگجو.(2)

1- . رجال کشی: 292، امالی طوسی 1 : 44
2- . نوادر راوندی: 23

باب هشتاد و هفتم : تقیه و مدارا

آیات:

- إِلَّا أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَئةً.(1)

{مگر اینکه از آنان به نوعی تقیّه کنید. }

- مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالْايمَانِ.(2)

{هر کس پس از ایمان آوردن خود، به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد. }

- وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَه.(3)

{و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت. }

روایات:

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: در سفارش لقمان به پسرش آمده بود: پسرجانم! در سلاحی که بر دشمنت برمی گیری و او را به خاک می افکنی، این باشد که به او بچسبی، و رضایت از او را به رخش کشی، و از او پیوسته کناره نکنی، تا آنچه در دل داری بر او پدیدار شود، و آماده شود برای ستیز با تو.(4)

2. قرب الاسناد: به امام صادق علیه السلام گفتند: مردم روایت می کنند که علی علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: ای مردم! شما را به سَب من خواهند خواند، مرا سب

1- . آل عمران / 28
2- . نحل / 106
3- . غافر / 28
4- . امالی صدوق: 396

کنید، سپس بیزاری از من نجویید. و فرمود: چه بسیار مردم دروغ به علی علیه السلام بستند. سپس فرمود: همانا شما را به سَبِ بر من خوانند، مرا سب کنید، سپس به بیزاری از من خوانند، و راستی که من بر دین محمد باشم، و نفرمود: از من بیزاری جویید. یکی پرسید: بفرمایید اگر کشته شدن را در برابر بیزاری از او برگزیند چه؟ فرمود: بر او واجب نیست، و بر او نباشد جز همانی که عمار بن یاسر عمل کرد، چون مردم مکه او را وادار کردند و دلش مطمئن به ایمان بود و خدای تبارک و تعالی درباره او نازل کرد: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.» {مگر آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد.} و با نزول آن، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای عمار! اگر بازگشتند تو هم بازگرد، که خدای عزوجل عذر تو را در قرآن نازل کرد، و تو را فرمود: اگر بازگشتند تو هم بازگرد.(1)

3. امالی صدوق: از امام رضا علیه السلام پرسش شد از اینکه عقل چیست؟ فرمود: تحمل غصه، سازش با دشمنان، و مدارا با دوستان.(2)

4. امالی صدوق: ابراهیم بن عبدالله، پسر حسن بن علی بن أبی طالب علیه السلام، از عقل پرسید. فرمود: تحمل غصه، و سازش با دشمنان.(3)

5. معانی الاخبار: مانند آن را از قول امام حسن علیه السلام آورده است.(4)

6. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه، سپر مؤمن است؛ ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. راوی گفت: قربانت گردم، قول خدای تبارک و تعالی است که: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.» {مگر آن کس که مجبور شده و[لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد.} فرمود: آیا تقیه جز این است؟(5)

7. قرب الاسناد: امام کاظم علیه السلام به مردی می فرمود: مردم را به بند کشیدن خود امکان نده تا خوار نشوی.(6)

1- . قرب الإسناد: 8
2- . امالی صدوق: 224

3- . امالی صدوق: 398
4- . معانی الاخبار: 380
5- . قرب الإسناد: 17
6- . قرب الإسناد: 128

8. خصال: محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام، که به من فرمود: پدرم به من فرمود: پسرجانم! خدا چیزی نیافریده که از تقیه، روشن کننده تر باشد برای چشم پدرت.(1)

9. خصال: ابی عمر عجمی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا عمر! راستش، نُه دهم دین در تقیه است، و دین ندارد کسی که تقیه ندارد، و تقیه در هر چیزی هست، جز در نوشیدن شراب خرما، و در مسح روی کفش. (به جای بشره پا در وضوء)(2)

10. خصال: در خبر اعمش است از امام صادق علیه السلام که: به کار بستن تقیه در دیارتقیه (هر جا مخالف حکم، روا است) واجب است، و گناه و کفاره نیست بر کسی که از روی تقیه سوگند خورد برای دفع ستمی از خود.(3)

11. خصال: اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: در نوشیدن مسکر و مسح بر کفش، تقیه نیست.

و فرمود: در برابر دشمن ما آشکارا ما را مدح نکنید با اظهار دوستی ما، تا خود را در بر سلطان خود خوار کنید. و فرمود: شیعه ما چون زنبور عسلند، اگر مردم بدانند در درون آنها چیست، آنها را می خورند.

و فرمود: اگر بدانید در میان دشمنان خود چه مقامی دارید، با شکیبایی بر آنچه از آزار می شنوید، چشم شما روشن می شود.

و فرمود: بر شما باد صبر و نماز و تقیه!(4)

12. عیون اخبارالرضا: امام رضا علیه السلام از پدرانش، از امیر مؤمنان علیهم السلام که فرمود: به شما پیشنهاد خواهد شد از من بیزاری بجویید، از من بیزاری مجویید که من بر دین محمدم.

1- . خصال 1 : 14
2- . خصال 1 : 14
3- . خصال 2 : 153
4- . خصال 2 : 157

13. عیون اخبارالرضا: در نامه امام رضا علیه السلام به مامون آمده است: روا نیست کشتن کسی از کافران و ناصبی ها در آنجا که باید تقیه کرد، مگر قاتل باشد، یا کوشا به تباهی، و آن در صورتی است که بر خود و یارانت نترسی. و تقیه در دار تقیه واجب است، و گناهی نیست بر کسی که از روی تقیه سوگند خورد برای دفع ستم از خود.(1)

14. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که به تقیه نمی چسبد تا ما را از اوباش حفظ کند.(2)

15. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد تقیه، زیرا از ما نیست کسی که آن را شیوه خود نمی سازد، در برابر کسی که از ضررش آسوده است، تا عادت او شود در برابر کسی که از او حذر می کند.(3)

16. کمال الدین: امام رضا علیه السلام فرمود: دین ندارد کسی که ورع ندارد، و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. گرامی ترین شما نزد خدا، آن کسی است که بیشتر با تقیه کار کند، پیش از ظهور قائم ما؛ و هر کس ترکش کند پیش از خروج قائم ما، از ما نیست.(4)

17. معانی الاخبار: هشام بن سالم گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا پرستیده نشده به چیزی که محبوب تر باشد از خبء. گفتم: خب ء چیست؟ فرمود: تقیه.(5)

18. معانی الاخبار: از سفیان بن سعید، که شنیدم از امام صادق علیه السلام که: به خدا راستگو بود چنانچه نام او است. و می فرمود: ای سفیان! بر تو باد تقیه، که روش ابراهیم خلیل است. خدای عزوجل به موسی و هارون علیهما السلام فرمود: «اذهبا إلی فرعون إنه طغی - فقولا له قولا لینا لعله یتذکر أو یخشی.»(6) {به سوی فرعون بروید که

1- . عیون اخبارالرضا 2 : 124
2- . امالی طوسی 1 : 287
3- . امالی طوسی 1 : 299
4- . کمال الدین 2 : 42

5- . معانى الاخبار: 162
6- . طه / 43- 44

او به سرکشی برخاسته*و با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.} و خدای عزوجل می فرماید: به کنیه او را بنامید و به او بگویید: ای ابو مصعب. و شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که چون قصد سفر به جایی را داشت، نام جای دیگری را می برد. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم به من فرمان داده به مدارا و سازش با مردم، چنانچه به انجام واجبات فرمان داده، و البته که خدای عزوجل او را به تقیه پرورش داده، و فرموده: «ادفع بالتی هی أحسن فإذا الذی بینک و بینه عداوه کأنه ولی حمیم - و ما یلقاها إلا الذین صبروا و ما یلقاها إلا ذو حظ عظیم.»(1) {[بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک دل می گردد.*و این [خصلت] را جز کسانی که شکیبا بوده اند نمی یابند، و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ، نخواهد یافت.} ای سفیان! هر کس تقیه در دین خدا به کار بندد، به کنگره بلند عزت نشسته. همانا عزت مؤمن در حفظ زبان او است، و هر کس اختیار زبانش را ندارد، پشیمان می شود... . - تا آخرخبر.(2)

19. معانی الاخبار: ابوبصیر گفت: پرسیدم از امام صادق علیه السلام درباره قول خدا: «یا أیها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا.» {ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید.} فرمود: صبر کنید بر مصیبت ها، و ایستادگی ورزید با آنها به تقیه، و مرزها را نگهبانی کنید نسبت به کسی که از او پیروی می کنید. «و اتقوا الله لعلکم تفلحون.»(3) {و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید.}(4)

20. معانی الاخبار: امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: همانا پس از من فتنه های تیره و تار و شک آوری است که در آنها پا بر جا نمی ماند جز نؤمه. گفته شد: نؤمه چیست ای امیر مؤمنان؟ فرمود: کسی که مردم ندانند در دل او چیست؟(5)

1- . فصلت / 34- 35
2- . معانی الاخبار: 386
3- . آل عمران / 200
4- . معانی الاخبار: 369
5- . معانی الاخبار: 166

21. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود آن کس که از طرف ما گویا باشد به آنچه انکارش می کنند، آسیبش از فریبکار سخت تر است.(1)

22. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چیزی از امر ما را فاش کند، چون کسی است که به عمد ما را کشته، نه به خطا.(2)

23. محاسن: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «و یقتلون الأنبیاء بغیر حق.»(3) {و پیامبران را به ناحق می کشند.} فرمود: آگاه باشید که به خدا آنان را با شمشیر نکشتند، بلکه رازشان را فاش کردند و آنها را کشتند.(4)

24. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خدا سرزنش کرد مردمی را به سبب فاش کردن، و فرمود: «و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به.»(5) {و چون خبری [حاکی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند.} پس پرهیز کنید از فاش کردن.(6)

25. محاسن: سلیمان بن خالد گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سلیمان! شما کیشی دارید که هر کس نهانش داشت خدایش عزت می دهد، و هر کس فاشش کرد خدا او را خوار می کند.(7)

26. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خیر نیست در آن کس که تقیه ندارد، و ایمان ندارد آن کس که تقیه ندارد.(8)

27. محاسن: امام صادق علیه السلام در باره قول خدا: «أولئک یؤتون أجرهم مرتین بما صبروا.»(9) {آنانند که به [پاس] آنکه صبر کردند دو بار پاداش خواهند

1- . محاسن: 256
2- . محاسن: 256
3- . آل عمران / 112
4- . محاسن: 256
5- . نساء / 83
6- . محاسن: 257

7- . محاسن: 257
8- . محاسن: 257
9- . قصص / 54

یافت.} فرمود: بر تقیه صبر کردند. «و یدرؤن بالحسنه السیئه»(1) {و [برای آنکه] بدی را با نیکی دفع می نمایند.} و فرمود: حسنه، تقیه است، و سیئه، فاش کردن.(2)

28. محاسن: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «و لا تستوی الحسنه و لا السیئه.» {و نیکی با بدی یکسان نیست.} فرمود: حسنه، تقیه است و سیئه، فاش کردن. و فرموده: «ادفع بالتی هی أحسن.» { [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن.} یعنی به بهترین نوع تقیه دفع کن. «فإذا الذی بینک و بینه عداوه کأنه ولی حمیم.»(3) {آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک دل می گردد.}(4)

29. محاسن: حبیب بن بشیر گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: جیزی محبوب تر از تقیه در روی زمین سراغ ندارم. ای حبیب! همانا هر کس تقیه دارد، خدا او را بالا می برد. ای حبیب! هر کس تقیه ندارد، خدا او را پست می کند. ای حبیب! همانا مردم در دوران سازش اند و اگر آن باشد، (شاید اشاره به ظهور دولت حق است.) این هم باشد. (شاید اشاره به اجرای حق باشد.)(5)

30. محاسن: عبدالله بن حبیب از امام کاظم علیه السلام، که در تفسیر قول خدا: «إن أکرمکم عندالله أتقاکم.»(6) {در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.} فرمود: آن کس که در تقیه پایدارتر است.(7)

31. محاسن: عبدالله بن ابی یعفور گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا درباره دین خود بترسید، و با تقیه آن را در پرده دارید، زیرا ایمان ندارد هر کس تقیه ندارد. همانا شما در میان مردم، چون زنبور عسل باشید در میان همه پرندگان. اگر

1- . فصلت / 34
2- . محاسن: 257
3- . فصلت / 34
4- . محاسن: 257

5- . محاسن: 256
6- . حجرات / 13
7- . محاسن: 258

پرنده ها از آنچه درون زنبور عسل است باخبر شوند، از آن چیزی به جا نمی نهند، جز اینکه آن را بخورند. و اگر مردم بدانند آنچه در دل شما است از دوستی ما خاندان، شما را با همان زبانشان نابود می کنند، و به شما افتراء می زنند در نهان و عیان. رحمت کند خدا هر کس از شما را که پایبند ولایت ما باشد.(1)

32. محاسن: محمد بن مروان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: بارها پدرم می گفت: چیزی چشم پدرت را از تقیه روشن تر نمی کند.

و در روایت حسن بن محبوب از جمیل، بر آن افزوده: تقیه سپر مؤمن است.(2)

33. محاسن: امام باقر علیه السلام

فرمود: تقیه در هر ضرورتی باشد.(3)

و در محاسن با سند دیگری، مانند این حدیث آمده است.(4)

34. محاسن: شماری از راویان گفتند: شنیدیم امام باقر علیه السلام می فرمود: تقیه درباره همه چیز است، هر چه که آدمی زاده در آن بیچاره و مضطراست، و البته که خدا آن را بر او حلال کرده است.(5)

35. محاسن: ابی عمر عجمی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابی عمر! نُه دهم دین در تقیه است، و دین ندارد هر کس تقیه نکند. تقیه در همه چیز است، مگر در نوشیدن نبیذ، (شراب خرما) و مسح بر روی کفش پا. (در انجام وضوء.)(6)

36. محاسن: محمد بن مسلم گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: همانا تقیه مقرر شده برای نگهداری از خون ریزی ها، و چون وقت انجام خون ریزی برسد، تقیه جائز نیست.(7)

1- . محاسن: 257
2- . محاسن: 258
3- . محاسن: 259

4- . محاسن: 259
5- . محاسن: 259
6- . محاسن: 259
7- . محاسن: 259

37. محاسن: محمد بن مسلم گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هر چه زمانه نزدیک می شود به این امر، (ظهور امام قائم علیه السلام) تقیه سخت تر و لازم تر می شود.(1)

38. محاسن: ثابت مولی آل جریر از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود: کظم غیظ از دشمن در دوران سلطنت ایشان، از روی تقیه، عاقبت اندیشی است برای کسی که آن را دارد، و حفاظت در برابر بلا است در دنیا.(2)

39. محاسن: ابن مسکان گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: من می دانم که چون مرا در برابرت دشنام بدهند، اگر بتوانی ببینی، دشنام دهنده را خواهی جوید. گفتم: آری به خدا، قربانت! من چنین می کنم و خاندانم هم چنین می کنند. به من فرمود: مکن به خدا، چه بسا شنیدم کسی علی علیه السلام را دشنام می داد و میان من و او جز ستونی نبود، و خود را پشت آن پنهان می کردم، و چون از نمازم فارغ می شدم، بر او گذر می کردم و سلام می دادم و با او دست می دادم.(3)

40. محاسن: ابی بکر حضرمی گفت: برادرم علقمه به امام باقر علیه السلام گفت: ابی بکر گفته: مردم درباره علی علیه السلام غلو می کنند. آن حضرت فرمود: من تو را چنان کسی می دانم که اگر بشنوی یکی به علی علیه السلام بد می گوید و بتوانی بینی او را ببُری، می بری. گفتم: آری. فرمود: مکن. و سپس فرمود: من می شنیدم که مردی به علی بد می گفت، و پشت ستون نهان می شدم، و چون فارغ می شدم، (از نماز) می رفتم و با او دست می دادم.(4)

41. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: سلامتی را هر جا و در هر حال برای دینت و دلت بجو، و سرانجام همه امورت از خدا است، و هر کس آن را بجوید، نیابد، چه رسد به کسی که خود را به بلا می کشاند و به راه ضد سلامت می رود و خلاف مبانی آن عمل می کند، بلکه سلامت را هلاکت می داند، و هلاکت را سلامت.

1- . محاسن: 259
2- . محاسن: 259

3- . محاسن: 259
4- . محاسن : 260

سلامت میان مردم در هر زمانی کمیاب است، به ویژه در این زمان، و راه یافتن آن، در احتمال جفاکاری و آزار مردم است، و صبر بر آسیب ها و سبک گرفتن مخارج، و گریز از چیزهایی که تو را وادار می کند رعایتشان را کنی، و قناعت به کمترین آنچه در دسترس است. اگر نباشد گوشه گیری، و اگر نتوانی دم فرو بستن که همچون گوشه گیری نیست، و اگر نتوانی سخن گفتن از آنچه سودت دهد، نه زیانت زند، و همچون خموشی نباشد؛ و اگر به آن هم راهی نداری، دیگرگونی و سفر به شهرهای دور، و خود را به وادی هلاکت افکندن با درونی پاک و دلی خاشع و تنی صابر، که خدای عزوجل فرموده: «إن الذین توفاهم الملائکه ظالمی أنفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الأرض قالوا أ لم تکن أرض الله واسعه فتهاجروا فیها.»(1) {کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟} آنچه غنیمت است، نزد بندگان خوب خدا به دست آور و با همگنان رقابت مکن، و با مخالفان ستیزه مکن، و هر کس در برابرت «منم منم» کرد، بگو: باشد! و دعوی دانش چیزی را مکن، اگرچه خوب آن را می دانی و شناخت آن را داری. و راز خود را مگو، مگر بر کسی که از خودت شریف تر باشد در دیانت، و کجا شرف(2) را پیدا می کنی؟ و چون چنین کنی، به سلامت می رسی، و با خدا می مانی، بدون علاقه به دیگری.(3)

42. تفسیر امام حسن عسکری: در تفسیر قول خدای عزوجل: «و قولوا للناس حسنا.»(4) {بگویید به مردم خوب را.} امام صادق علیه السلام فرمود: یعنی برای همه مردم خوش بگویید، از مؤمن و مخالف، اما مؤمنان را با روی خوش، و مخالفان را با سازش، تا کشانده شوند به ایمان، زیرا با کمتر از آن هم می تواند شر آنها را از خود و هم از برادران مؤمنش بازدارد. امام فرمود: مدارا با دشمنان خدا از برترین صدقه است

1- . نساء / 97
2- . در منبع اصلی«فتجد الشرف» آمده است.
3- . مصباح الشریعه: 18
4- . بقره / 83

بر خودش و برادرانش. رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه اش بود و عبدالله بن ابی بن سلول (سرکرده منافقان مدینه) اذن دخول خواست. آن حضرت فرمود: چه بد همتباری است، به او اذن دهید. چون وارد شد، او را نشانید و به رویش خندید. هنگامی که بیرون رفت، عایشه به آن حضرت گفت: یا رسول الله! درباره او چنان گفتی، و با او چنین خوش و بش کردی؟ فرمود: ای عایشه کوچکم، ای حمیرا! بدترین مردم در پیشگاه خدا در روز قیامت، کسی است که برای پرهیز از شرش او را گرامی دارند.

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ما با مردمی خوشرویی می کنیم، و دل هامان بدخواه آنها است؛ آنان دشمنان خدا هستند و از آنها تقیه می کنیم به سبب برادران خود، نه برای خود.

و فاطمه زهرا علیه السلام فرمود: خوش رویی با مؤمن موجب بهشت است، و خوشرویی با معاند متجاوز، مایه پرهیز از عذاب دوزخ.

امام حسن علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا پیغمبران را بر دیگران برتری داده، برای اینکه خوب با دشمنان دین خدا مدارا کنند، و خوب به خاطر برادران مؤمن خود تقیه کنند.

زهری می گفت: علی بن حسین علیه السلام چنان بود که نمی شناختم برایش دوستی در نهان، و نه دشمنی در آشکار، زیرا فضائل خیره کننده آن حضرت را نشناخت جز آن کسی که چاره نداشت از بزرگداشتش، به دلیل شدت مدارای او، و خوش رفتاری اش با وی، و رعایت بهتر و زیباتر تقیه؛ و کسی نبود که به او اظهار دوستی کند، جز آن کس که در دل به او حسد می برد، برای دوچندانی فضائلش بر فضائل دیگران.

و امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس خوش بگوید با موافقین خود تا مونس آنها باشد، و خوش رو باشد با مخالفانش تا از آزار آنها بر خود و برادرانش در امان باشد، از خیرات و درجات بلند نزد خدا به دست می آورد، آنچه دیگری اندازه اش را نداند.

یکی از مخالفین در حضور امام صادق علیه السلام به مردی از شیعه گفت: چه می گویی درباره دَه صحابی (عشره مبشره)؟ در پاسخ گفت: درباره شان خوب و زیبا

می گویم؛ آنچه را که خدا با آن گناهان را محو کند و درجاتم را بالا ببرد. پرسشگر گفت: سپاس خدا را که مرا از دشمنی با تو رهاند. من گمان می کردم تو رافضی و دشمن صحابه هستی. آن مرد گفت: آگاه باش که هر کس یکی از صحابه را دشمن دارد، لعن خدا بر او باد! آن پرسشگر گفت: شاید تاویل می کنی آنچه را که درباره دشمن ده تن صحابی است؟ و او گفت: هر کس «دَه» را دشمن دارد، بر او باد لعن خدا و فرشته ها و همه مردم! پس او برخاست و سرش را بوسید و گفت: مرا حلال کن از اینکه پیش از امروز تو را به رافضی بودن تهمت می زدم. گفت: بر تو حلال، تو برادر منی. سپس پرسشگر رفت و امام صادق علیه السلام به آن مرد شیعه فرمود: خوب گفتی، آفرین خدا بر تو! در شگفت شدند فرشته های آسمان از گوشه زدن خوب تو و لطف سخنت، بی رخنه افتادن در دینت. خدا غم بر غم مخالفان ما افزاید و مراد بستگان به دوستی ما را در تقیه، بر آنان نهان دارد. یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام گفت: یا ابن رسول الله! ما نفهمیدیم راز موافقت سخن رفیق خود را با این آزاردهنده ناصبی. آن حضرت فرمود: اگر شما مقصود آن رفیق را نفهمیدید، ما فهمیدیم، و خدا هم از او قدردانی کرد. به راستی، چون خدا یکی از دوستان دشمن دشمنان ما را گرفتار کند به یک مخالفی که می خواهد او را امتحان کند، او را به جوابی موفق نماید که با آن دین و آبرویش سالم مانند، و برای تقیه، خدا ثوابش را بزرگ می سازد.

این رفیق شما گفت: هر کس یکی از آنها را نکوهش کند، لعنت خدا بر او باد! مقصودش از «یکی»، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. و بار دوم گفت: هر کس همه را نکوهد و دشنام دهد، لعنت خدا بر او باد! و راست گفت، زیرا در ضمن همه علی علیه السلام را هم عیب کرده، و اگر علی علیه السلام با آنها نباشد، همه را عیب نکرده، و همانا پاره ای را عیب کرده است.

و مانند این گونه گوشه زنی و توریه برای خربیل، مؤمن آل فرعون هم رخ داد. چون به فرعون درباره او سخن چینی کردند، خربیل آنها را به یگانگی خدا و نبوت موسی و تفضیل محمد صلی الله علیه و آله رسول الله بر همه رسولان خدا و همه خلق، و برتری علی بن ابی طالب علیه السلام از امامان بر اوصیای دیگر پیغمبران، و بر بیزاری از خدایی فرعون دعوت می کرد. سخن چینها نزد فرعون از او سخن چینی

کردند و گفتند: خربیل برخلاف تو دعوت می کند و به دشمنانت یاری می رساند که ضد تو هستند. فرعون به آنها گفت: او پسرعم و جانشین من است و ولی عهد من بر کشورم. اگر آنچه را که شما گفتید، کرده، سزاوار عذاب است بر کفران نعمتم، و اگر بر او دروغ بسته اید، شما سزاوار سخت ترین عذابید، چون در بدی او وارد شدید. سپس خربیل را با آنها آورد و آنها به خربیل گفتند: تو خدایی فرعون پادشاه را انکار کردی و نعمت هایش را ناسپاسی کردی. خربیل گفت: پادشاها! آیا هرگز دروغی از من شنیده ای؟ گفت: نه. گفت: از اینها بپرس که کیست پروردگارشان؟ گفتند: فرعون. به آنها گفت: کیست آفریننده شان؟ گفتند: فرعون حاضر. گفت: کیست روزیبخش و سرپرست زندگی شما و جلوگیر بدی ها از شما؟ گفتند: همین فرعون. خربیل گفت: پادشاها! من تو را و همه حاضران را گواه می گیرم که پروردگارشان پروردگار من و آفریننده شان همان آفریدگار من است، و روزی دهشان همان روزی ده من است، و سامان دهنده زندگیشان همان سامان دهنده زندگی من است، و پروردگار و آفریننده و روزی ده و زندگیسازی جز پروردگار و آفریننده و روزی ده آنها ندارم، و من بیزارم از غیر او، از خدایی جز او، و کافرم به معبودیت او.

مقصود خربیل این بود که پروردگار آنها هم همان خدا، پروردگار من است، نه اینکه پروردگاری که آنها پروردگار خود می دانند، پروردگار من است. این مقصود او بر فرعون و حاضران نهان بود و پنداشتند که می گوید: فرعون پروردگار و آفریننده و روزی ده من است.

فرعون به آنها گفت: ای مردان بد و مفسده جویان در کشورم و فتنه انگیزان میان من و پسرعمم که بازوی من است! سزاواران عذابید برای قصد فسادتان در کار من و نابودی پسر عمم و شکستن بازویم. سپس فرمود که میخ ها را حاضر کردند و در ساق هر کدام میخی فرو کرد، و در سینه اش میخی، و به شانه کشان آهنین فرمان داد تا گوشت تن آنها را جدا کردند. این است که خدا فرموده: «فَوَقَئهُ اللّهُ سَیِّاتِ مَا مَکَرُواْ.» {پس خدا او را از عواقب سوء آنچه نیرنگ می کردند حمایت فرمود.} که نزد فرعون

سخن چینی کردند تا او را نابود کنند «وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ.»(1) {و فرعونیان را عذاب سخت فروگرفت.} و آنها کسانی بودند که برای خربیل سخن چینی کردند، که میخکوب شدند و گوشت تنشان با شانه آهنی کنده شد.

و مردی از خواص شیعه با لرزه و در خلوت به امام کاظم علیه السلام گفت: یا ابن رسول الله! بیم من نیست جز از فلان بن فلان که با تو نفاق می کند در اظهار عقیده به وصیت و امامتت. آن حضرت به او فرمود: چطور؟ گفت: چون من امروز با او در مجلس فلان - یکی از بزرگان بغداد را نام برد - حاضر بودم، صاحب مجلس به او گفت: «تو می پنداری موسی بن جعفر امام است، نه این خلیفه که بر کرسی نشسته؟» و همین یارت در پاسخ گفت: من چنین نمی گویم، بلکه می پندارم که موسی بن جعفر غیر امام است؛ و اگر معتقد نباشم که او غیر امام است، بر من و بر هر کس که به این معتقد نیست، لعن خدا و فرشته ها و همه مردم باد! صاحب مجلس گفت: خدا به تو به خوبی جزا بدهد، و لعنت خدا بر کسی که سخن چینی تو را کرد.

آن حضرت علیه السلام فرمود: چنان نیست که تو گمان بردی. رفیق تو از تو فقیه تر است. او گفته: موسی غیر امام است، یعنی غیر امامی که داری، و موسی غیر او است، پس او امام برحق است. و با این گفته اش، امامت مرا ثابت کرد و امامت دیگری را نفی کرده. ای بنده خدا! کی این بدگمانی ات، که نفاق است با برادرت، از تو برمی افتد؟ به درگاه خدا توبه کن. آن مرد گفته او را فهمید و غمگین شد و گفت: یا ابن رسول الله! مرا مالی نیست که او را راضی کنم، ولی پاره ای از همه اعمالم را به او بخشیدم؛ از عبادت و صلواتم که به شما خاندان نثار کرده ام، و از لعن بر دشمنانتان. آن حضرت فرمود: اکنون از دوزخ بیرون آمدی.

گفت: ما نزد امام رضا علیه السلام بودیم و مردی وارد شد و گفت: یا ابن رسول الله! امروز چیزی دیدم که از آن در شگفت شدم. یک مردی با ماها بود که خود را از دوستان آل محمد می نمود و بیزار از دشمنانشان، اما امروز دیدم که خلعتی بر تنش پوشانده و او را در بغداد می گردانند و جارچی ها جلویش جار می کشند: ای مردم!

1- . غافر / 45

توبه این رافضی را بشنوید. و به او گفتند: بگو! و گفت: بهترین مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر است. و چون گفت، فریاد برداشتند که خوب گفت و ابی بکر را به علی علیه السلام برتری داد.

امام رضا علیه السلام فرمود: چون خلوت شد، نزد من بازگرد و این خبر را بازگو. چون خلوت شد، برایش بازگفت و آن حضرت فرمود: من تفسیر این سخن را نزد این مردمِ وارونه به تو نگفتم، چرا که نمی خواستم به آن شخص توجه کنند و او را بشناسند و آزارش بدهند. بدان که آن مرد خبر نداد که بهترین مردم ابوبکر است، بلکه مقصودش این بود که ای ابی بکر، بهترین مردم پس از رسول خدا کیست؟ تا برخی از آنها که جلوی او راه می رفتند از او خشنود شوند و از شر آنها نهان بماند. راستش، خدا این گفته دوپهلو را رحمت به شیعیان و دوستان ما ساخته است.

مردی به امام محمد بن علی گفت: یا ابن رسول الله! امروز به کرخ گذر کردم و مردم آن گفتند: این همدم محمد بن علی است که امام رافضی ها است، از او بپرسید بهترین مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟ اگر گفت: علی است، او را بکشید، و اگر گفت: ابوبکر است، او را وانهید. آنگاه مردم بسیاری از آنها بر سر من ریختند و گفتند: بهترین مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟ من در جواب گفتم: آیا بهترین مردم پس از رسول خدا ابوبکر و عمر و عثمان است؟ و دم فرو بستم و نام علی را نبردم. پاره ای گفتند که ما می گوییم: و علی هم. من گفتم: در این باره باید فکر کرد، من آن را نمی گویم. با خود گفتند: این مرد در سنی بودن از ما نیز متعصب تر است و درباره او خطا کردیم. به این شیوه بود که از آنها نجات یافتم، یا ابن رسول الله! آیا در این باره بر من گناهی است، با اینکه به طور پرسش گفتم، نه به قصد گزارش؟ آن حضرت فرمود: خدا از جوابی که به آنان دادی قدردانی کرد و ثوابش را برایت در کتاب حکیم ثبت کرده، و به هر حرفی از این جوابت به آنها، برایت لازم دانسته آنچه را که آرزو و آمال به آن نمی رسد.

و می گوید: مردی نزد علی بن محمد علیه السلام آمد و گفت: یا ابن رسول الله! امروز به مردمی عوام گرفتار شدم که مرا گرفتند و گفتند: تو به امامت ابی بکر بن ابی قحافه معتقد نیستی؟ من از آنها ترسیدم و خواستم بگویم: آری، از راه تقیه، که یکی از

آنها دست بر دهنم نهاد و گفت: تو جز به ناهنجار سخن نمی گویی، این جواب را بده که من به تو القا می کنم. گفتم: بگو. گفت: آیا تو می گویی ابو بکر بن ابی قحافه همان امام برحق و عادل است پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و علی را هیچ حقی در امامت نبوده؟ گفتم: نعم. و مقصودم یک چهارپا بود همانند شتر و گاو و گوسفند. او گفت: به همین قانع نیستم، تا اینکه قسم بخوری. بگو: به خدایی که جز او معبود برحقی نیست، و او طالب است و غالب است و مُدرک و مهلک و نهان را چون عیان می داند. و من گفتم: نِعم. و قصد یک چهارپا را کردم. او گفت: قانع نیستم تا نگویی: ابو بکر بن ابی قحافه هم امام است، به خدایی که جز او معبود برحقی نیست... . - تا آخر قسم. و من آن را گفتم، اما قصدم این بود که او امام پیروان خود است، و گفتم:«به خدایی که جز او معبود برحقی نیست» و صفات خدا را هم به دنبالش گفتم و از من پذیرفتند و گفتند: خدا تو را جزای خیر دهد. و از آنها نجات یافتم. اکنون حال من نزد خدا چگونه است؟ فرمود: بهترین حال! خدا بر تو واجب کرده در اعلا علیین رفیق ما باشی به سبب عقیده خوبت.

ابویعقوب و علی (راویان تفسیر امام عسکری علیه السلام، و مجهول الحال) گفتند: ما نزد امام حسن بن علی علیه السلام پدر امام قائم بودیم، یکی از یارانش به آن حضرت گفت: مردی از برادران شیعه نزد من آمد که گرفتار جاهلان عامه است و او را درباره امامت امتحان می کنند و قسمش می دهند. به من گفت: چه کنم با آنها که از شرشان خلاص شوم؟ به او گفتم: چه می گویند؟ گفت: به من می گویند: آیا تو

می گویی فلانی بعد از رسول خدا امام است؟ و من چاره ای ندارم که بگویم: نعم (بله)، وگرنه مرا به شدت می زنند. و هنگامی که می گویم: نعم، به من می گویند بگو: به خدا قسم، و من می گویم، اما یک چهارپا مثل گاو و گوسفند و شتر را اراده می کنم؛ و هنگامی که می گویند بگو: والله، من اراده در امر کذایی می کنم و آنها نمی فهمند و سالم می مانم. اگر هم بر من سخت بگیرند و بگویند که بگو: والله، من می گویم: والله - به رفع «هاء» که اگر مکسور نباشد، قسم به شمار نمی آید - و آنها می روند سپس بازمی گردند به سوی من و قسمم می دهند، و همان طور که تو گفتی به آنها تلقین می کنم.

امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود: تو چنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: رهنمای به کار خیر چون فاعل آن است، و خدا برای رفیق تو به جهت تقیه اش (که به دستور تو انجام داده) به شمار هر کس از شیعیان و دوستان و وابستگان ما که تقیه را به کار بردند، حسنه نوشته، و هم به شمار آنها که تقیه نکردند. کمترین حسنه ها را اگر برابر سازند با گناهان صد سال، آمرزیده می شوند، و تو هم که او را راهنمایی کردی مانند ثواب او را داری.(1)

43. ثواب الاعمال: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد - به نقل از سلمان، که گفت: مردی به خاطر مگسی به بهشت رفت و دیگری به خاطر مگسی به دوزخ - که: این امر چگونه بوده است؟ فرمود: هر دو گذر کردند به مردمی که عید گرفته بودند و بت هایی نهاده بودند که داشتند، و هر کس بر آنها گذر می کرد باید چیزی برای بت هاشان قربانی می کرد، کم یا بیش. و به آن دو گفتند: نباید بگذرید، تا هنگامی که مانند دیگران چیزی قربانی کنید. یکی شان گفت: چیزی همراه ندارم قربانی کنم. و دیگری مگسی را گرفت و قربانی کرد، اما آن دیگری نکرد و گفت: من برای غیر خدا جل و عز قربانی نمی کنم. و او را کشتند و به بهشت رفت، و آن دیگری به دوزخ راهی شد.(2)

44. محاسن: ابی بصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه از دین خدا است. گفتم: از دین خدا؟ فرمود: آری، به خدا از دین خدا است. یوسف علیه السلام گفت: «أیتها العیر إنکم لسارقون.»(3) {ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید.} به خدا که دزدی نکرده بودند، و ابراهیم علیه السلام گفت: «إنی سقیم.»(4) {من کسالت دارم.} و به خدا که بیمار نبود.(5)

علل الشرائع: مانند این حدیث را آورده است.(6)

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 145
2- . ثواب الاعمال: 202
3- . یوسف / 70
4- . صافات/ 89
5- . محاسن: 258

6- . علل الشرائع 1 : 48

45. علل الشرائع: ابی بصیر گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: خیر ندارد کسی که تقیه ندارد. یوسف علیه السلام گفت: «أیتها العیر إنکم لسارقون.» {ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید.} و به خدا که دزدی نکرده بودند.(1)

46. علل الشرائع: یک شیعه گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از قول خدای عزوجل درباره یوسف، که گفت: «أیتها العیر إنکم لسارقون.» {ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید.} فرمود: آنها یوسف را از پدرش دزدیدند. آیا نمی بینی که وقتی آنها گفتند چه گم کردید؟ گفتند: کیل پادشاه را گم کردیم. و نگفتند آن را دزدیدید. همانا مقصودش این است که دزدیدید یوسف را از پدرش.(2)

47. تفسیر عیاشی: از محمد بن مروان روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: چه چیزی بازدارنده میثم بود از تعبد به خدا، که او می دانست این آیه درباره عمار و یارانش نازل شده: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.» {جز کسی که به زور وادار شده و دلش به ایمان پابرجا است.}(3)

48. تفسیر عیاشی: معمر بن یحیی گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: اهل کوفه روایت می کنند از علی علیه السلام که فرمود: به زودی دعوت خواهید شد به سب و بیزاری از من. اگر به سب باشد، مرا سب کنید، و اگر به بیزاری از من باشد، نکنید، چرا که من بر کیش محمد (صلی الله علیه و آله) هستم.

آن حضرت فرمود: چه بسیار بر علی علیه السلام دروغ می بندند. فرموده: همانا (در دنبال حدیث فرموده) اگر به بیزاری دعوت شدید، راستش من بر کیش محمدم، و نفرمود بیزاری مجویید. می گوید که گفتم: قربانت گردم، اگر کسی خواست کشته شود و بیزاری نجوید چه؟ فرمود: نه به خدا، جز به همان روش عمار باشد که خدا می فرماید: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.» {مگر آن کس که مجبور شده و [لی]

1- . علل الشرائع 1 : 48
2- . علل الشرائع 1 : 48

3- . تفسير عياشى 2 : 271

قلبش به ایمان اطمینان دارد.} می گوید: سپس این را به حدیث دیگر پیوست که: تقیه در هر ضرورتی باشد.(1)

49. تفسیر عیاشی: ابی بکر گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: حروریه (خوارج نهروان) کیانند؟ پیش از این به هم فشار می آوردیم، ولی امروزه ما را دوره کرده اند. بفرمایید اگر ما را به قسم گرفتند، چه کنیم؟ می گوید: اجازه داد به من که به آزاد شدن بنده و طلاق قسم بخورم. یکی از ما گفت: گردن نهادن زیر تیغ را دوست تر داری یا بیزاری از علی علیه السلام را؟ آن حضرت فرمود: رخصت در نزد من محبوب تر است، مگر نشنیدی گفته خدا را درباره عمار: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.» {مگر آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد.}(2)

50. تفسیر عیاشی: عمرو بن مروان گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: قول رسول خدا است که: از امتم چهار خصلت برداشته شده است: هر چه خطا کنند، و هر چه فراموش کنند، و هر چه بر آن وادار شوند، و هر چه توانش را ندارند، و این در قرآن خدا است: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.» {مگر آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد.} با اختصار.(3)

51. تفسیر عیاشی: عبدالله بن عجلان گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ضحاک در کوفه ظاهر شده و نزدیک است که ما را به بیزاری از علی علیه السلام بخوانند، چه کنیم؟ فرمود: بیزاری بجویید. گفتم: کدام را دوست تر دارید؟ فرمود: به روش عمار بن یاسر بروید که در مکه او را گرفتند و گفتندش: بیزاری بجو از رسول خدا صلی الله علیه و آله. و بیزاری جست، و خدا درباره عذرش نازل کرد که: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.» {مگر آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد.}(4)

1- . تفسیر عیاشی 2 : 271
2- . تفسیر عیاشی 2 : 272
3- . تفسیر عیاشی 2 : 272
4- . تفسیر عیاشی 2 : 272

52. تفسیر امام حسن عسکری: قول خدای عزوجل: «و إلهکم إله واحد- لا إله إلا هو الرحمن الرحیم.»(1) {و معبود شما، معبود یگانه ای است که جز او هیچ معبودی نیست، [و اوست] بخشایشگر مهربان.} امام علیه السلام فرمود: معبود شما آن است که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به فضیلت گرامی داشت و آل پاکشان را به خلافت گرامی داشته، و شیعه شان را به روح و ریحان و کرامت و رضوان گرامی داشته، و یکتا است و شریک و مانند و برابر ندارد. - پایان آیه بقره. و نیست معبود برحق جز همان آفریننده و پدید آورنده و صورتگر و روزی بخش و بخشنده بی نیازکننده فقیرکننده عزیز کننده و ذلیل کننده بخشنده مهربانی که به مؤمن و کافر و خوب و بدشان روزی می دهد و مایه بخشش و روزیش از آنان بریده نمی شود، و اگرچه از طاعتش ببُرند، مهربان است به بنده های مؤمنش که شیعه آل محمدند؛ تقیه را برای آنان روا داشته و در حال قدرت، دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان خدا را آشکار می کنند، و در حال تقیه نهان می سازند، زیرا از آن عاجزند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر می خواست، تقیه را بر شما حرام می کرد و شما را امر به صبر می کرد بر آنچه به شما برسد از دشمنانتان، در اظهار حق. آگاه باشید که بزرگ ترین فریضه خدا بر شما پس از فرض دوستی ما و دشمنی با دشمنان ما، به کار بستن تقیه است برای جان خود و برادران خود و آشنایان خود، و پرداخت حقوق برادران دینی خود. آگاه باشید که به راستی خدا پس از آن بیامرزد هر گناهی را و سخت نگیرد، اما کوشای در این دو را کم اند کسانی که از آن رها شوند، مگر پس از دیدن عذاب سختی، و مگر آنکه مظلمه ای بر ناصبی ها و کافران داشته باشند و عذاب خلاف در این دو را بر آن کافران و ناصبان واگذارند، در برابر حقوقی که شما به آنها دارید، و ستمی که آنها به شما کردند. پس از خدا بترسید و دچار دشمنی خدا نشوید برای ترک تقیه، و تقصیر درباره حقوق برادران مؤمن خود.(2)

53. مجالس مفید: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آگاه باشید که به شما پیشنهاد می شود لعن و نفرین بر من به دروغ، و هر کس مرا ناخواه و وادار شده لعن کند، و خدا

1- . بقره / 163

2- . تفسیر امام حسن عسکری: 238

بداند که به زور وادار شده، من و او هر دو با هم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد می شویم. و هر کس زبان از لعن من ببندد، یک تیر پرتاب پیش از من باشد، یا یک چشم انداز. و هر کس مرا با دل خوش لعن کند، پرده میان خود و خدا را دریده و نزد محمد صلی الله علیه و آله حجتی و عذری ندارد. آگاه باشید که محمد صلی الله علیه و آله روزی دست مرا گرفت و فرمود: هر کس با این پنج انگشت با تو بیعت کرده و سپس با دوستی تو مرده، وظیفه خود را انجام داده؛ و هر کس با دشمنی تو مرده، به مرگ جاهلی مرده، و روز حساب، هر چه در مسلمانی کرده به محاسبه او می پردازند.(1)

54. مجالس مفید: امیر مؤمنان علیه السلام به شیعه خود فرمود: در میان مردم چون زنبور عسل باشید که همه پرندگان او را خوار می شمارند، و اگر می دانستند در درونش چه برکتی است، با وی چنان نمی کردند. بیامیزید با مردم با زبان و تن خود، و از آنها جدایی کنید با دل و عمل خود. هر کسی را آن است، که به دست می آورد، و روز قیامت با آن است که دوستش دارد.(2)

55. مجالس مفید: امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: «عادی باش و خود را ممتاز و انگشت نما مکن. خود را نهان دار که شناخته نشوی و نامت را نبرند، و نهان کن و دم فرو بند تا سالم بمانی.» و به سینه خود اشاره کرد: «شادمان است به نیکان، و در خشم است از نابکاران.» و به عموم مردم اشاره کرد.(3)

56. کتاب حسین بن سعید: زراره گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: ما به این مردم حکومتی برمی خوریم و بر سرپرداخت حقوق، اموال ما را تقسیم می کنند با اینکه زکاتش را داده ایم. فرمود: ای زراره! اگر از آنها بیم داری، به هر چه می خواهند قسم بخور. گفتم: قربانت، به طلاق زن و آزاد شدن بنده هم؟ فرمود: به هر چه که آنها می خواهند. تقیه برای زمان ناچاری است، و گرفتارش می داند وقتی را که دچار آن است.

1- . مجالس مفید: 78
2- . مجالس مفید: 85
3- . مجالس مفید: 130

57. کتاب حسین بن سعید: معمر بن یحیی گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: کالاهای مردم با من است و گذر می کنیم بر این گمرکچی ها و ما را بر سر آنها قسم می دهند و برایشان قسم می خوریم. فرمود: من دوست داشتم همه اموال مسلمانان را با قسم بگذرانم. هر چه مؤمن را بترساند بر جانش، ضرورت باشد، و روا است که در مورد آن تقیه کند.

58. کتاب حسین بن سعید: سماعه گفت: اگر کسی از روی تقیه به خدا قسم بخورد، زیانی برایش ندارد، و قسم به طلاق زن و آزاد شدن بنده هم، زیانی برایش در بر ندارد، اگر به آن وادار شده و از آن چاره ای نیست. و گفت: چیزی نیست که خدا حرام کرده باشد، مگر آنکه برای مضطر حلالش کرده باشد.

59. کتاب حسین بن سعید: ابی بکر حضرمی گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا قسم بخوریم برای گمرکچی و مال خود را به در ببریم؟ فرمود: آری. و درباره کسی که هنگام تقیه قسم می خورد، فرمود: اگر بر جان و مالت ترسانی، برای حفظ آن قسم بخور، و اگر می دانی که برایت سودی ندارد، قسم نخور.

60. فلاح السائل: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی این امر امامت را بر این گروه نهانی واجب کرده و علانیه از آنها پذیرا نیست. و به نقل صفوان از آن حضرت، فرمود: روز قیامت دربان بهشت مردمی را زیر نظر دارد که بر او گذر نکرده اند، و می گوید: شما که هستید و از کجا وارد بهشت شدید؟ فرمود: می گویند که پرهیز کن از ما، زیرا ما مردمی بودیم که نهانی خدا را عبادت کردیم، و خدا هم ما را نهانی وارد بهشت کرد.

61. جامع الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس پیش از ظهور قائم علیه السلام تقیه را وانهد، از ما نیست.

و فرمود: تقیه، دین من است و دین پدرانم.

و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس چیزی از امر امامت ما را فاش کند، به عمد ما را کشته، نه به خطا. و فرمود: تقیه برای زمان ناچاری است، و گرفتار به آن می داند که چه وقت دچار آن است.

از ابن مسکان نقل شده است که امام صادق علیه السلام به او فرمود: من گمان دارم که اگر برابر تو به من دشنام بدهند، اگر بتوانی بینی، دشنام گو را می خوری؛ آیا این کار را انجام می دهی؟ گفتم: آری به خدا، قربانت گردم، هم من این چنینم، و هم خاندانم. فرمود: مکن به خدا! چه بسا که می شنوم کسی علی را سب می کند، در صورتی که با او جز ستونی فاصله ندارم، اما خود را پشت آن نهان می کنم و چون نمازم را به پایان بردم، بر او گذر می کنم و سلامش می دهم و با او دست می دهم.

از کتاب صفات شیعه: امام صادق علیه السلام فرمود: شیعه علی نیست آن کس که تقیه ندارد.

از کتاب تقیه عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: دین ندارد کسی که تقیه ندارد، و به راستی که تقیه گسترده تر است از میان آسمان و زمین.

و فرمود: هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد، در دولت باطل جز با تقیه سخن نگوید.

و از آن حضرت علیه السلام است که: خوددار باشید در دینی که هر کس نهانش داشت، خدایش عزت می دهد، و هر کس فاشش کرد، خدا خوارش می کند.

و از آن حضرت علیه السلام است که: خیر نیست در کسی که تقیه ندارد، و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد.

و از امام صادق علیه السلام است که فرمود: پدرم بارها می فرمود: چیزی چشم پدرت را از تقیه بهتر روشن نمی کند، و تقیه سپر مؤمن است.

امام رضا علیه السلام فرمود: مسلمان نیست کسی که ورع ندارد، و ایمان نیست برای آن کس که تقیه ندارد.

امام باقر علیه السلام فرمود: تقیه برای حفظ جان است، و چون جان در امان نیست، تقیه هم نیست.

ابی بصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه از دین خدا است. گفتم: از دین خدا؟ فرمود: آری به خدا، از دین خدا، و البته که یوسف علیه

السلام گفت: «أيتها العير إنكم لسارقون.» {ای کاروان، شما به راستی دزدانید.} و به خدا که چیزی

ندزدیده بودند، و ابراهیم علیه السلام گفت: «إنی سقیم.» {همانا من بیمارم. } و به خدا که بیمار نبود.

و از امام صادق علیه السلام است که: چون فَرَج نزدیک تر شود، تقیه سخت تر می گردد.

و از آن حضرت است که: هر کس راز ما اهل بیت را فاش کند، خدا تیزی آهن را به او بچشاند.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ترک کننده تقیه چون تارک نماز است.

و فرمود: هر کس پشت منافق نماز بخواند به تقیه، چون کسی است که پشت امامان نماز خوانده است.(1)

62. غوالی اللئالی: در حدیث است که یاسر و پسرش عمار و همسرش سمیه به وسیله مردم مکه دستگیر شدند. آنها را به سبب مسلمانی هر جور شکنجه کردند و گفتند: رهایی ندارید، مگر آنکه به محمد بد بگویید و از او بیزاری بجویید. عمار هر چه را خواستند به زبان آورد، ولی پدر و مادرش سر باز زدند و کشته شدند. خبرش به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و جمعی گفتند: کافر شده، و آن حضرت فرمود: نه، هرگز! به راستی که عمار سرتاپا پُر است از ایمان، و ایمان با گوشت و خونش آمیخته است. عمار گریه کنان آمد و پیغمبر به او فرمود: چه خبرت است؟ گفت یا رسول الله! مرا رها نکردند، تا هنگامی که به تو بد نگفتم و بت هاشان را نستودم. رسول خدا به چشمانش دست کشید و فرمود: اگر باز هم تو را گرفتند، تو هم تکرار کن همان را که برایشان گفتی.

و روایت است که مسیلمه کذاب دو مسلمان را دستگیر کرد و به یکی از آنها گفت: چه می گویی درباره محمد؟ گفت: رسول خدا است. گفتش: چه می گویی درباره من؟ گفت: تو هم نیز. و آزادش کرد. به دیگری گفت: درباره محمد چه می گویی؟ گفت: رسول الله است. گفت: درباره من چه می گویی؟ گفت: من کَرَم. و باز از او پرسید، تا سه بار، و همان جواب را داد، و او را کشت. خبرش به رسول خدا صلی

1- . جامع الاخبار: 110

الله علیه و آله رسید. فرمود: اولی از رخصت خدا استفاده کرده، و دومی حق را آشکار کرده، و بر او گوارا باد!(1)

63. تفسیر امام حسن عسکری: فرمود: در خبری طولانی - در شرح آنچه سلمان از یهود کشید - آمده: هنگامی که با آنها نشست و او را تازیانه زدند و خواستند به محمد کفر ورزد و نپذیرفت و از خدا صبر بر آزار آنها را خواست، گفتند: مگر این نیست که محمد به تو رخصت تقیه داده پیش دشمنانت، پس چرا آنچه را که ما به تو پیشنهاد می کنیم، به حساب تقیه نمی گویی؟ سلمان گفت: خدا به من رخصت تقیه داده، اما آن را به من واجب نکرده و اجازه داده که خواست شما را برنیاورم و بدی های شما را تحمل کنم، و آن را مقام برتر مقرر کرده و من دیگری را برنمی گزینم.(2)

مولف: تمام خبر در «احوال سلمان» آمده است، در جلد ششم.(3)

64. کتاب سلیم بن قیس: امیر مؤمنان علیه السلام در یک کلام طولانی - در شکایت از آنها که بر او پیشی جستند - فرمود: به خدا اگر در میان همین لشکرم به آن حقی فریاد بزنم که خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل کرده، و آن را آشکار کنم، و چنانچه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم شرح و تفسیرش کنم، از آن لشکر برای من یاری نمی ماند، جز کمتر و خوارتر و زبون ترش، و از آن حق به هراس می افتند و از گرد من پراکنده می شوند. اگر نبود آنچه که رسول خدا درباره آن از من پیمان گرفته و آن را شنیدم و به من درباره آن از پیش فرموده، همان را می کردم، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده: هر چه را بنده به آن ناچار شود، خدا آن را برای او حلال و مباح کرده. و از او شنیدم که می فرمود: به راستی، تقیه از دین خدا است، و دین ندارد کسی که تقیه ندارد.

65. تفسیر عیاشی: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. و می فرمود: خدا فرموده: «إلا أن تتقوا منهم تقاه.» {مگر اینکه از آنان به نوعی تقیّه کنید.}(4)

1- . مستدرک 2 : 378
2- . تفسیر امام حسن عسکری: 33

3- . بحارالانوار 22 : 372
4- . تفسير عياشى 1 : 166

66. سرائر: داود صرمی گفت: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: ای داود ! اگر بگویم ترک کننده تقیه چون تارک الصلات است، البته که راستگو باشم.(1)

67. تفسیر عیاشی: امام علی علیه السلام فرمود: هرگز مردم به بحرانی دچار نشدند، مگر آنکه شیعه من در آن حال بهتری داشتند، و این است تفسیر قول خدا: «الآن خفف الله عنکم و علم أن فیکم ضعفا.» {اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. }(2)

68. تفسیر امام حسن عسکری: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمنی که تقیه ندارد چون بدنی است که سَر ندارد، مؤمنی که حقوق برادرانش را رعایت نکند چون کسی است که همه حواسش درست است و فکرش را به کار نمی گیرد، و با دیده اش نمی بیند، و با گوشش نمی شنود، و با زبانش نیازش را نمی گوید، و از خود دفاع نمی کند، و دست و پایش را به کار نمی گیرد، و او یک پاره گوشت است که هر سودی از دستش می رود و هدفِ هر ناگواری می گردد. همچنین، مؤمنی که حقوق برادرانش را به جا نیاورد، ثوابش از دستش می رود و همچون تشنه ای است در برابر آب خنک که نمی آشامد تا برتابد، و حواس خود را از دست بدهد، و آنها را برای دفع بدی و جلب خوبی به کار نمی برد، و دستش از هر نعمت بریده و به هر آفت گرفتار است.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: تقیه برترین عمل مؤمن است و او و برادرانش را از بدکاران مصون می دارد. برآوردن حاجت برادران، شریف ترین اعمال پرهیزکاران است، و دوستی فرشته های مقرب را جلب می کند، و حورالعین را شیفته می سازد.

حسن بن علی علیه السلام فرمود: تقیه ای که خدا با آن امتی را اصلاح کند، برای انجام دهنده آن، برابر ثواب اعمال آن امت است؛ و اگر ترکش کند و بسا امتی را نابود سازد، تارک آن، شریک نابودی آن امت می شود.
شناخت حقوق برادران محبت

1- . سرائر: 478
2- . تفسیر عیاشی 2 : 68

به خدای رحمان است و تقربی عظیم نزد ملک دیان دارد، و هر کس رعایت آنها را نکند، در درگاه خدای رحمان مبغوض می شود و نزد کریم منان رتبه اش کم می گردد.

و حسین بن علی علیه السلام فرمود: اگر تقیه نبود، دوست ما از دشمن ما شناخته نمی شد. و اگر معرفت به حقوق برادران نبود، یک گناه شناخته نمی شد، جز اینکه بر همه کیفر داده می شد، لکن خدای عزوجل می فرماید: «و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم و یعفوا عن کثیر.» {و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی گذرد.}(1)

و امام سجاد علیه السلام فرمود: خدا بر مؤمنان هر گناهی را می آمرزد و او را در دنیا و دیگرسرا پاک می کند، جز دو گناه: ترک تقیه، و ضایع کردن حقوق مؤمنان.

و امام باقر علیه السلام فرمود: شریف ترین خوی ائمه و فاضلان شیعه ما تقیه است، و واداشتن خود به رعایت حقوق برادران.

و امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه کردن برای حفظ دین و برادران دینی است، و اگر آن حمایت از طرفدار ترسان باشد، از شریف ترین خوی کریم است؛ و معرفت به حقوق برادران برتر از هر صدقه و زکات و نماز و حج و مجاهده ها است.

و امام کاظم علیه السلام فرمود: در حالی که فقیر مؤمنی آمده بود و از آن حضرت رفع نداری خود را می خواست، به رویش لبخند زد و فرمود: از تو پرسشی می کنم و اگر درست جواب دادی ده برابر آنچه می خواهی به تو می دهم، اگرنه همان را که می خواهی به تو می دهم. مرد فقیر صد درهم از آن حضرت خواسته بود که آن را سرمایه کند و با آن زندگی کند. او گفت: بپرس. فرمود: اگر اختیار به تو می دادند که در دنیا برای خود چیزی بخواهی چه می خواستی؟ گفت: می خواستم تقیه به من روزی شود، و پرداخت حقوق برادرانم. فرمود: چرا ولایت ما خاندان را نمی خواهی؟ گفت: آن را به من داده اند، و این را نداده اند. من شکر می کنم به سبب آنچه که به من دادند، و از پروردگارم عزوجل می خواهم آنچه را که از آن منع شده ام. فرمود: آفرین بر او، دو هزار درهم بدهید. و فرمود: آن را در تجارت بارِ درخت بلوط صرف کن که کالای

ص: 502

1- . شورا / 30

خشکی است، و پس از آنکه پس رفته، دوباره رو می آورد؛ یک سال انبارش کن و به خانه ما بیا و خرج هر روز را بگیر. مرد این کار را کرد. سال به پایان نرسیده، بهای بار بلوط پانزده بار گران تر شد و آنچه را به دو هزار درهم خریده بود، به سی هزار درهم فروخت.

و امام رضا را اسب سرکشی بود، و در آنجا چند رام کننده اسب بودند که هیچ کدام جرأت نداشتند سوارش شوند، و اگر سوار می شدند جرأت نداشتند آن را برانند، از ترس اینکه بجهد و به زمین اندازد و با سم خود لگدکوب شان کند. پسربچه هفت ساله ای آنجا بود و گفت: یا ابن رسول الله! به من اجازه می دهی سوارش بشوم و آن را برانم و رامش کنم؟ فرمود: تو؟ گفت: آری. فرمود: برای چه؟ گفت: برای اینکه پیش از سوار شدن، از او مطمئن شوم با صد صلوات بر محمد و خاندان طیب و طاهرش و تجدید عهد ولایت شما خاندان. فرمود: سوار شو. سوار شد. فرمود: بران! و پیاپی به تاختش انداخت تا او را به رنج و سختی کشاند. فریاد اسب بلند شد که: یا ابن رسول الله! او از امروز مرا دردناک کرده؛ مرا از او معاف دار، یا زیر پایش شکیبا کن. آن پسرک گفت: آنچه را که برایت بهتر است درخواست کن، و آن شکیبایی زیر پای یک مؤمن است.

آن حضرت علیه السلام فرمود: راست گفت. بارخدایا! او را شکیبا ساز. و اسب نرم شد و رام گردش کرد. چون پسرک پیاده شد، آن حضرت فرمود: از جانداران خانه ام و از بنده هایم و کنیزهایم و از موجودی گنجینه هایم هر چه می خواهی درخواست کن، زیرا تو یک مؤمنی که خدا تو را در دنیا به ایمان مشهور کرد.

پسرک گفت: یا ابن رسول الله! من آنچه را پیشنهاد می کنم، خواستارم. فرمود: پیشنهاد کن، که خدای تعالی تو را برای پیشنهاد خوبی توفیق دهد. گفت: از پروردگارت بخواه برایم تقیه خوب، معرفت به حقوق، و عمل به حقوق شناخته آنان. آن حضرت فرمود: خدا آن را به تو داد، چون برترین شعار نیکان و پوشش آنان را خواستی.

به امام تقی علیه السلام گفتند: در کنار فلانی بر قومی شبیخون زدند و او را به تهمت دستگیر کردند و پانصد تازیانه زدند. آن حضرت فرمود: این آسان تر است از

صد هزارهزار تازیانه آتشین. او را برای توبه آگاه کردند تا کفاره آن خلافش باشد. گفتند: چطور باشد یا ابن رسول الله؟ فرمود: در بامداد روزی که آن ماجرا برایش اتفاق افتاد، حق یک برادر مؤمن را ضایع کرد و ابی الفضیل و ابو دواهی و ابوالنسر و ابوالملاهی را بلند و آشکار دشنام داد و تقیه نکرد. او نه از برادرانش پرده پوشی کرد و نه از مخالفانش. آنان را نزد مخالفان بدنام ساخت و به لعن و دشنام و بدکاری آنان دچار کرد، و خود را هم دچار کرد. آنها بودند که این بلا را به او رساندند و این تهمت را بر او براندند و به او رو آوردند و گناهش را به او رساندند تا توبه کند و آنچه را در آن تقصیر کرده جبران نمایند، و اگر نکند، باید خود را برای پانصد تازیانه یا زندان تاریک آماده کند، که شب و روزش فرق ندارد، اما به آن متوجه شد و توبه کرد و حق مؤمنی را که در آن کوتاه آمده بود، برآورد. از آن فارغ نشده بود که دزد شبیخون زننده پیدا شد و مال را از او گرفتند و آن متهم را آزاد کردند و خبرچینان آمدند و از او عذر خواستند.

و به امام نقی علیه السلام گفتند: کامل ترین مردم در خصال نیکو کیست؟ فرمود: هر کس بهتر تقیه کند و حقوق برادرانش را برآورد.(1)

69. امالی طوسی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی فتنه ها برپا می شود که مؤمن نمی تواند آنها را با زبان یا دست دگرگون کند. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: آیا آن روز مؤمن میانشان باشد؟ فرمود: آری. گفت: این وضع از ایمانشان چیزی بکاهد؟ فرمود: نه، جز به مانند آنچه باران از سنگ می کاهد، و آنان در دل بدخواه آن وضع هستند. (2)

70. امالی طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: اسرار ما را نهان دارید و مردم را به دوش ما سوار نکنید... . - تا آخر خبر.(3)

71. خصال: امام کاظم علیه السلام می فرمود: مؤمن، مؤمن نیست تا در او سه خصلت نباشد: یکی از پروردگارش، یکی از پیغمبرش، و یکی از امامش؛ از

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 127
2- . امالی طوسی 2 : 88

3- . امالی طوسی 1 : 236

پروردگارش: پرده پوشی. خدای عزوجل می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلىَ غَيْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضىَ مِن رَّسُولٍ.»(1) {دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد.} و از سنت پیغمبرش: مدارا و سازش با مردم، که خدای عزوجل پیغمبرش را فرمان داده به مدارا با مردم، و فرموده: «خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلين.»(2) {گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان رُخ برتاب.} و اما سنت از امامش: صبر در سختی و تنگی، که خدای عزوجل می فرماید: «و الصابرين فی البأساء و الضراء.» {و در سختی و زیان، شکیبایانند.}

معانی الاخبار مانند این حدیث را آورده و به دنبالش افزوده: «و حين البأس أولئک الذين صدقوا و أولئک هم المتقون.»(3) {و به هنگام جنگ شکیبایانند آنانند کسانی که راست گفته اند، و آنان همان پرهیزگارانند.}(4)

72. احتجاج: امام حسن عسکری علیه السلام از پدرانش علیهم السلام، از علی علیه السلام، که به یک یونانی که معجزه های خیره کننده به او نشان داده بود پس از مسلمان شدن، فرمود: به تو امر می کنم که دین و علمی را که به تو سپردیم، حفظ کنی، و اسرار ما را هم که به تو وانهادیم، حفظ کنی؛ و پدیدار مکن علوم ما را بر کسی که با عناد با آنها روبرو می شود، و به خاطر آنها با تو با دشنام و لعن و آبروریزی و کتک روبرو می شود؛ و فاش مکن راز ما را بر کسی که طعنه می زند بر ما نزد کسانی که احوال ما را نمی دانند، و دچار می کنند دوستان ما را به ناهنجاری نادان ها. و به تو امر می کنم که تقیه را در دینت به کار زنی، زیرا خدا می فرماید: «لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلک فليس من الله فی شی ء إلا أن تتقوا منهم تقاه.»(5) {مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند و هر که

1- . جن / 26
2- . اعراف / 199
3- . بقره / 177
4- . خصال 1 :41، عیون اخبار الرضا1 : 256
5- . معانی الاخبار: 184

چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره ای] نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیّه کنید.} من به تو اجازه می دهم دشمنان ما را بر ما برتری دهی اگر تو را ترس به آن واداشت، و از ما برائت اظهار کنی اگر هراست بر آن واداشت، و هم در ترک نماز واجب، اگر از آفت و بلا بر جانت نگران شوی، زیرا برتری دادن دشمنان بر ما هنگام ترس تو، سودی به آنها نمی دهد و زیانی به ما نمی رساند، و اظهار بیزاری از ما در تقیه، ما را کسر و کمبود نباشد، و اگر تو به زبان از ما بیزاری بجویی و در دلت دوستار ما باشی، برای اینکه جان خود را برپا داری که قوام وجود تو است، و مالی که به آن برپا می ماند، و آبرویی که به آن وابستگی است، و حفظ کنی با آن کسی را که به دوستی ما شناخته شده و تو خود شناخته ای، از دوستان و برادران و خواهران ما، از این پس به ماه ها و سال ها تا فرج برسد و این گرفتاری نابود شود؛ به راستی، این بهتر است از اینکه خود را دچار نابودی کنی، و از کار برای دین و اصلاح برادران دینی بریده شوی. و مبادا، باز مبادا، خود را در معرض هلاکت افکنی یا تقیه ای را که به تو امر کردم، ترک کنی، زیرا تو خون خدا را هدر می دهی و خون برادرانت را، و نعمات خود و نعمات برادرانت را در معرض زوال قرار می دهی، با اینکه خدایت فرمان داده عزیزشان داری؛ زیرا اگر تو سفارش مرا وانهی، زیانت بر خودت و برادرانت، سخت تر است از زیان دشمن ما و منکر امامت ما.

73. خصال: امام صادق علیه السلام می فرمود: گروهی از قریش مدارایشان با مردم کم بود و از قریش رانده شدند، و به خدا قسم که در نژادشان عیبی نبود؛ اما مردمی از غیر قریش که سازگاری خوبی داشتند، به خاندان بالایی پیوستند. سپس فرمود: هر کس دست از آزار مردم بردارد، همانا یک دست از آنها بازداشته، و دست های بسیاری از او بازمی دارند.

74. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السلام فرمود: قابیل آمد نزد هبه الله علیه السلام (شیث) و گفت: پدرم علمش را به تو داده با اینکه من از تو بزرگ ترم و به آن سزاوارترم، ولی چون پسرش را کشتم، به من خشم کرد و تو را در دانش به من برتری داد. به خدا اگر تو از آن علمی که از پدرت برگرفتی چیزی به زبان آوری تا به من بزرگی کنی و ببالی، البته تو را خواهم کشت، چنانچه برادرت را کشتم. و هبه الله آن

دانشی را که داشت، نهان کرد تا دولت قابیل به سر آید. از این رو، تقیه برای ما در قوم خود روا است، چون که پسر آدم الگوی ما است.

75. محاسن: امام صادق علیه السلام می فرمود: سفارش می کنم شما را که از خدا بترسید و مردم را بر دوش خود سوار نکنید تا که خوار شوید، زیرا خدای تبارک و تعالی در قرآن می فرماید: «و قولوا للناس حسنا.» {به مردم خوب بگویید.} از بیمارانشان عیادت کنید و جنازه هاشان را تشییع کنید، به سود یا زیانشان گواه باشید، و با آنها در مسجدهاشان نماز بخوانید. سپس فرمود: چه سخت تر باشد بر مردمی که می پندارند پیرو کسانی اند، و آنها امر و نهی شان می کنند و نمی پذیرند، و حدیثشان را نزد دشمنشان فاش می کنند. دشمنان نزد ما می آیند و می گویند: مردمی از قول شما چنین و چنان روایت می کنند، و ما می گوییم بیزاریم از کسی که این را می گوید، و بیزاری با او درگیر می شود.(1)

76. قصص الانبیاء: اسحاق بن عمار گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم و این آیه را خواند: «ذلک بأنهم کانوا یکفرون بآیات الله و یقتلون الأنبیاء بغیر حق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون.»(2) {چرا که آنان به نشانه های خدا کفر ورزیده بودند، و پیامبران را به ناحق می کشتند این، از آن روی بود که سرکشی نموده، و از حد درگذرانیده بودند.} فرمود: اما به خدا قسم دست به آنها نزدند و تیغ بر آنها نکشیدند، ولی حدیث شان را شنیدند و آن را فاش کردند و دستگیر شدند و کشته شدند، و این کار تجاوز و گناه گردید.

77. امالی طوسی: امام صادق در تفسیر قول خدای تعالی: «إن أکرمکم عند الله أتقاکم.»(3) {در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.} فرمود: تقیه کنندهترین شما.

ابن ابی الحدید گفت: صاحب کتاب الغارات روایت کرده: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام بر منبر کوفه خطبه خواند و فرمود: به زودی سّب مرا به شما

1- . محاسن: 18
2- . بقره / 61

3- . امالی طوسی 2 : 274

پیشنهاد می کنند و بر سر آن، سر شما را می برند. اگر سب من به شما پیشنهاد شد، مرا سب کنید، و اگر بیزاری از من، به شما پیشنهاد شد، راستش من به دین محمدم. و نفرمود از من بیزاری مجویید.

و امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام فرمود: به زودی به خاطر سبِ بر من کشته می شوید. و با دستش به حلقش اشاره کرد. سپس فرمود: اگر شما را به سبِ من امر کردند، مرا سب کنید، و اگر امر کردند از من بیزاری بجویید، راستش من به دین محمدم. و نهی نکرد آنها را از اظهار بیزاری.(1)

78. نهج البلاغه: علی علیه السلام در سخنی به یارانش فرمود: اما همانا پس از من مردی گلوگشاد و شکم گنده - که هر چه بیابد می خورد، و آنچه نیابد - می خواهد بر شما غلبه کند. او را بکشید، و هرگز او را نخواهید کشت. آگاه باشید که او به زودی شما را فرمان می دهد به سب من و بیزاری از من. اما سَب: پس مرا سب کنید که آن زکاتی برای من است و مایه نجات شما است. و اما برائت: از من بیزاری مجویید، چون من به فطرت توحید زاده شدم، و در ایمان و هجرت پیشی گرفتم.(2)

79. الهدایه: تقیه بر ما در دولت ستمکاران فرض واجب است، و هر کس ترکش کند، البته با دین امامیه مخالفت کرده و از آن جدا شده است.

و امام صادق علیه السلام فرمود: اگر بگویم که تارک تقیه چون تارک نماز است، البته راستگو باشم. تقیه در هر چیزی است، تا برسد به خون ریختن، که در آن تقیه نیست. خداوند جل اسمه اظهار موالات به کافرین را در حال تقیه آزاد گذاشته و فرموده: «لَّا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَن يَفْعَلْ ذَالِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَئةً.» {مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند و هر که چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستیِ] خدا [بهره ای] نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیّه کنید.}

1- . شرح النهج 1 : 357
2- . نهج البلاغه عبده 1 : 114

و روایت است که پرسیده شد از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر قول خدای عزوجل: «إن أکرمکم عند الله أتقاکم.»(1) {در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.} فرمود: یعنی تقیه کننده ترین شما.

و فرمود: با مردم به ظاهر آمیزش کنید و در دل مخالف باشید، تا وقتی حکومت بچه بازی است.

و فرمود: رحمت کند خدا کسی را که ما را نزد مردم محبوب سازد، و مبغوض آنان نکند.

و فرمود: هر کس با آنها در صف اول نماز بخواند، چنان است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در صف اول نماز خوانده است.

و فرمود: ریا با منافق در خانه اش عبادت است و با مؤمن شرک است، و تقیه واجب است و ترکش روا نیست، تا ظهور قائم علیه السلام، و هر کس آن را وانهد، خلاف نهی خدا و رسول خدا و ائمه هدی علیهم صلوات الله را نموده است.

80. مشکات الانوار: معلی بن خنیس گفت: امام صادق علیه السلام به او فرمود: ای معلی! امر ما را نهان دار و فاش مکن، زیرا هر کس آن را نهان دارد و فاش نکند، خدا او را در دنیا عزیز می کند و آن را نوری می سازد جلوی چشمش در آخرت، که او را به بهشت می کشاند. ای معلی! هر کس امر ما را فاش کند و نهانش ندارد، خدا در دو سرا خوارش می کند و در آخرت روشنی را از جلوی چشمش می برد و آن را تاریکی می سازد که او را به دوزخ می کشاند. ای معلی! به راستی، تقیه دین من و دین پدران من است، و دین ندارد کسی که تقیه ندارد. همانا خدا دوست دارد نهانی پرستیده شود، چنان که در آشکار. ای معلی! فاش کننده امر ما همچون منکر آن است.

و از ابی بصیر است که به امام صادق علیه السلام گفتم: کسی را نداریم که از آینده به ما خبر دهد، چنان که علی علیه السلام به یارانش خبر می داد؟ فرمود: آری، به خدا دارید، ولی تو یک حدیث بیاور که به تو گفته باشم و نهانش داشته باشی؟ ابوبصیر گفت: من یک حدیث هم نیافتم نزد خود که نهانش کرده باشم.

ص: 509

1- . حجرات / 13

و امام باقر علیه السلام فرمود: تقیه برای حفظ جان است، و چون کار به کشتن و خون ریزی بکشد، تقیه روا نیست.

و ابی بصیر گفت: از امام صادق علیه السلام حدیث بسیاری خواستم، فرمود: آیا هرگز حدیثی از من را نهان کردی؟ و من در فکر کردن ماندم. چون گیجی مرا دید، فرمود: آنچه به یاران خود بازگفتی باکی ندارد، فاش کردن این است که به غیر اصحابت بگویی.

و امام صادق علیه السلام فرمود: فرو خوردن خشم از دشمن در دوران حکومتش، تقیه است، و حرزِ کسی است که آن را برمی گیرد، و دوری از دچار شدن به بلا است در این دنیا.(1)

81. کافی: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای عزوجل: «أولئک یؤتون أجرهم مرتین بما صبروا.» {آنانند که به [پاس] آنکه صبر کردند دو بار پاداش خواهند یافت.} فرمود: صبر در تقیه کردن است. «و یدرؤن بالحسنه السیئه.» {و [برای آنکه] بدی را با نیکی دفع می نمایند.} خوبی، تقیه است، و بدی، فاش کردن.(2)

توضیح: {آنانند که دو بار پاداش خواهند یافت.}: آیه در سوره قصص است، به این ترتیب: «الَّذِینَ ءَاتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ یُؤْمِنُونَ»(3) {کسانی که قبل از آن، کتاب [آسمانی] به ایشان داده ایم، آنان به [قرآن] می گروند.} طبرسی گفته: {پیش از او}: یعنی پیش از محمد صلی الله علیه و آله. {آنان به او}: یعنی به محمد صلی الله علیه و آله. {ایمان آورند}: چون وصفش را در تورات خواندند. و به قولی: پیش از او، یعنی پیش از قرآن. و مقصود از کتاب»، تورات و انجیل است. «وَ إِذَا یُتْلَىَ» {و چون بر ایشان فرو خوانده می شود.}: یعنی قرآن. «عَلَیهِمْ قَالُواْ ءَامَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا کُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ.» {می گویند: به آن ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف پروردگار ماست ما پیش از آن [هم] از تسلیم شوندگان بودیم.} سپس خدای سبحانه آنان را ستود و فرمود: «أولئک یؤتون أجرهم مرتین بما صبروا.» {آنانند که به [پاس]

1- . مشکات الانوار: 40
2- . کافی 2 : 217

3- . قصص / 52- 54

آنکه صبر کردند دو بار پاداش خواهند یافت.} گفته: یک بار به دینداری خودشان، تا رسیدن به محمد صلی الله علیه و آله و گرویدن به او. و یک بار هم به گرویدن به آن حضرت. و به قولی: یک بار به صبر به کتاب اول و دوم، و یک بار به گرویدن به آنچه در آنها است. و به قولی: به صبر بر دین، و صبر آزار کفار و تحمل سختی. «و یدرؤن بالحسنه السیئه.» {و [برای آنکه] بدی را با نیکی دفع می نمایند.}: یعنی با سخن خوش دفع می کنند سخن زشتی را که از کفار می شنوند. و به قولی: یعنی جلوگیری می کنند با نیکی، زشتی را، یا با بردباری، سبکسری نادان را، یا با مدارا با مردم، آزارشان را از خود. و مانند آن روایت شده است از امام صادق علیه السلام.

مولف: بنا بر آنچه در این خبر است، گویا نازل شده برای گروهی از مؤمنان اهل کتاب که در دل به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و آن را از قوم خود نهان کردند از روی تقیه. و خدا دو بار مزد به آنها داده، یکی برای ایمان و یکی هم برای تقیه. و مراد از «إذاعه» اشاعه و افشای آن چیزی است که ائمه علیه السلام هنگام ترس از ضرر بر آنان، به کتمانش امر کرده اند.

82. کافی: ابی عمر عجمی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابی عمر! نُهدهم دین در تقیه است، و دین ندارد کسی که تقیه ندارد، و تقیه در هر چیز هست، جز در نبیذ و مسح بر کفش پا.(1)

توضیح: «نُهدهم»: در تقیه است. گویا مقصود این است که ثواب تقیه در این زمان نُه برابر ثواب اعمال دیگر است، یا ایمان تقیه کننده ها نُه برابر امثال بی تقیه ها است. و گفته شده: به خاطر کم بودن حق و اهل آن و کثرت باطل و اهل آن است، تا جایی که حق یکدهم و باطل نُهدهم است، و اهل حق چاره ای ندارند که با اهل باطل رفت و آمد کنند تا در زمان حکومت آنها از شکنجه آنان در امان باشند. البته سستی این گفتار واضح است. «و لا دین» {دین ندارد}: یعنی دین کاملی ندارد.

«إلا فی النبیذ» {جز در نبیذ}: مولف: در کتاب طهارت خواهد آمد، در حدیث زراره: در سه چیز از کسی تقیه نمی کنم: نوشیدن مست کننده، مسح بر موزه، و متعه

1- . کافی 2 : 217

حج.(1) و این خلاف مشهور است، چون تقیه در هر چیزی هست، به جز در خون ریزی. و در این باره چند توجیه وجود دارد:

1) آنچه زراره خود در دنبال خبر گفته: «واجب نیست بر شما که ترک تقیه کنید در این موارد از کسی» یعنی عدم تقیه در این موارد، مخصوص به ائمه علیهم السلام است. یا برای اینکه می دانند ضرری از آن نمی برند و خدا آنها را حفظ می کند. یا برای اینکه مذهب آنها در این موارد دانسته شده و تقیه ندارند.

2) آنچه شیخ قدس سره در «تهذیب» گفته: در آنها تقیه ندارند اگر احتمال زیان آن اندک باشد، که بیم بر جان و مال نیاورد، و اگر احتمال زیان بر یکی از آنها باشد، تقیه در آن جایز است.

3) تقیه ندارند، چون اختلاف در آنها نزد مخالفان مشهور است و نیازی به تقیه نیست.

4) اینکه می توان در آنها عذری تراشید، اما در مورد نبیذ می توان عذر دیگری غیر از حرمتش آور، مثل ضرر داشتن آن، و مانند آن. اما در مسح: به سبب اینکه مخالفین شیعه شستن را بهتر می دانند و مسح بر بشره را متعین نمی دانند. اما در متعه حج: برای اینکه مخالفین هم در ورود به مکه طواف و سعی را مستحب می دانند، و اختلاف در نیت است که در دل است و کسی به آن آگاه نیست، و تقصیر، که نهان داشتن آن بسیار آسان است.

و در ذکری گفته: می توان گفت در این موارد تقیه از عامه به طور کلی لازم نیست، زیرا آنها منکر متعه حج نیستند، و بیشترشان مسکر را حرام می دانند، و کسی که کفش را بکند و پا را بشوید، بر او انکار نشود، و شستن پا بهتر است از مسح بر کفش. بنابراین، نسبت به دیگران هم چون خود امام است، و اگر در جایی به ندرت خوف ضرر باشد، تقیه روا است.

مولف: بنا بر آنچه در وجه چهارم گفتیم، روشن می شود که چرا متعه حج را در این خبر نیاورده است؟ چون غالباً در آن هیچ نیازی به تقیه نیست. اما اینکه عدم جواز

1- . کافی 3 : 32

تقیه را در مورد کشتن نیاورده، برای این است که معلوم است، یا برای اینکه مقصود تقیه از مخالفان است، و آن مخصوص به آنها نیست، بلکه در برابر کفار هم زمینه دارد.

83. کافی: ابی بصیرگفت: امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه، از دین خدا است. گفتم: از دین خدا؟ فرمود: آری، به خدا قسم که از دین خدا است، و البته یوسف علیه السلام گفت: «أیتها العیر إنکم لسارقون.» {ای کاروان به راستی که شما دزدید.} و به خدا که چیزی ندزدیدند. و ابراهیم علیه السلام هم گفت: «إنی سقیم.» {من بیمارم.} و به خدا که بیمار نبود. (1)

توضیح: «از دین خدا است»: یعنی در هر ملتی، از دینی که امر کرده بندگانش را به آن چنگ بزنند؛ چون بیشتر مردم در هر زمانی بدعتگزار بودند، خدا تقیه را در گفتار و کردار، و سکوت از حق را برای بنده های خالص خود در هنگام ترس از دشمن، برای حفظ جان و خون و آبرو و مال آنان و بقای دین حق، مقرر داشته، و اگر تقیه نباشد، دین به کلی نابود می شود، و دین داران نیست می شوند به دلیل تسلط اهل جور بر آنان. و تقیه همانا در کردار است، نه در عقیده؛ زیرا رازی است در دل که جز خدا آن را نمی داند.

و برای جواز تقیه، به آیه دلیل آورد که فرمود: «یوسف علیه السلام گفت» و نفرمود: «قوم او گفتند»، به اعتبار اینکه او به آن امر کرده و سبب آن بود، و فعل نسبت داده می شود به آمر، همچنان که نسبت داده می شود به فاعل. و «العیر» با کسره یعنی قافله. «این گفته دروغ نباشد»: با اینکه پیمانه را ندزدیده بودند، چون مصلحتی داشته که بازداشت برادرش بوده نزد او به فرمان خدای تعالی، با آگاه نبودن برادران از این که آن حضرت برادر آنها است، و با ادای کلامی دوپهلو، به اعتبار اینکه چون پیمانه دربار آنها پیدا شد، به مانند دزد بودند، یا به اعتبار اینکه یوسف را دزدیده بودند از پدرش، که در خبری ذکر شده است.

و همچنین است گفته ابراهیم علیه السلام که: «من بیمارم»، با اینکه بیمار نبوده، برای تخلف از قوم بت پرست تا بت ها را بشکند. و مقصودش این بوده که بیماردلم از

1- . کافی 2 : 217

بت پرستی شماها، یا از غم شهادت حسین علیه السلام، چنان که گذشت؛ یا اینکه در معرض بیماری و بلایم. و گویا گواه گرفتن هر دو آیه برای ذکر نظیر است که بعید بودن رفع شود از جواز تقیه، که چون دروغ گفتن ظاهری برای مصلحتی که ناچاری ندارد، روا است، تظاهر به خلاف واقع در گفتار و کردار در هنگام ترس عظیم، اولی است؛ یا اینکه تقیه این گونه موارد را هم فرامی گیرد.

84. کافی: حبیب بن بشر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: نه به خدا، بر روی زمین چیزی نیست که آن را از تقیه محبوب تر دارم. ای حبیب! همانا هر کس تقیه دارد، خدا او را بالا می برد، و هر کس ندارد، او را پایین می آورد. ای حبیب! مردم همانا در حال آتش بس و سازش اند، و اگر آن شود، این خواهد بود.(1)

توضیح: در نهایه آمده: «هدنه» یعنی سکون و صلح و آتش بس بین مسلمین و کفار، و بین هر دو گروه متخاصم. مراد، مردم یا مخالفین شیعه هستند که در آسایش اند، چون ما را تا هنوز به جنگ و ستیز آنها امر نکرده اند، و به تقیه و سازش با آنها امر کردند؛ یا مقصود شیعه هستند که مامورند به سازش و مدارا با مخالفین؛ یا هر دو گروه، که بسا این احتمال روشن تر است.

«اگر آن شود»: یعنی ظهور امام قائم، و امر به جهاد و مبارزه با آنها. «این خواهد بود»: یعنی اینکه تقیه نباشد که محبوب شما است و مطلوب شما است. و گفته شده: یعنی مخالفان ما امروزه در حال سازش با ما هستند و قصد جنگ با ما ندارند، و اگر در زمان امام علی و امام حسن علیهماالسلام هم چنین بود، البته که تقیه هم بود، چون تقیه تا امکان دارد واجب است، و اگر امکان نداشته باشد، ترکش روا است برای ناچاری.» و تفسیری که ما کردیم روشن تر است.

85. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در دینتان تقیه کنید، و آن را با تقیه زیر پرده کنید، چون ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. همانا شما شیعه در میان مردم، چون زنبور عسل هستید در میان پرنده ها؛ اگر پرنده ها می دانستند که در درون زنبور

1- . کافی 2 : 217

عسل چیست، همه را می خوردند. اگر مردم بدانند در درون شما چیست از دوستی ما اهل بیت، با زبانشان شما را می خوردند، و به شما بد می گفتند در نهان و عیان. خدا رحمت کند بر بنده ای از شما که در حال دوستی ما و پیروی از ما باشد.(1)

توضیح: «در دینتان تقیه کنید»: یعنی حذر کنید از مخالفین در پنهان داشتن دینتان، برای نگرانی و بقایش، تا آن را از شما نگیرند. یا با دینداری خود از آنان در حذر باشید، که اشاره دارد به اینکه تقیه با دینداری ناسازگار نیست. یا اینکه تقیه تا آنجا است که سبب بی دینی نشود. و معنی اول روشن تر است.

«شما در میان مردم همچون زنبور عسل باشید»: مولف: گویا به همین دلیل امیرالمؤمنین به امیرالنحل و یعسوب و یعسوب المؤمنین لقب گرفته است. تشبیه شیعه به زنبور عسل چند وجه دارد؛ یکم: عسل درون آنها لذیذترین همه خوردنی ها است، و عقیده شیعه و ولایت ائمه لذیذترین غذای عقلانی است.

دوم: عسل درمان بیماری های تن است که خدای تعالی فرموده: «فیه شفاء للناس.»(2) {در آن، برای مردم درمانی است.} و عقیده شیعه درمان همه دردهای روحی است.

سوم: ناتوانی زنبور عسل در میان پرنده ها، و ناتوانی شیعه در حال تقیه در برابر مخالفان.

چهارم: فرمانبری شدید زنبور عسل از رئیس خود، چون فرمانبری شدید و اطاعت شیعه از امام خود.

پنجم: آنچه همین خبر است که: آنان میان آدمیزاده ها چون زنبور عسل اند میان پرنده ها. در اینکه اگر بدانند چه در درون دارند، آنان را می خورند برای لذت آن؛ چنانچه اگر مخالفان بدانند آن دین حقی که در دل شیعه است، آنها را از عناد می کشند. و گفته شده: اگر پرنده ها چون آدمی حسد داشتند و می دانستند در درون آنها عسل است و سبب عزت آنها است نزد آدمی زاده، از روی حسد آنها را می کشتند؛ چنانچه اگر مخالفان می دانستند در درون شیعه چیزی است که سبب عزت آنها است نزد خدا،

1- . کافی 2 : 218
2- . نحل / 69

از حسد با همان زبان خود آنها را نابود می کردند، تا چه رسد به دست و سرنیزه. و آنچه ما گفتیم روشن تر و بی تکلف تر است. در قاموس آمده: «نحله القول» - همانند منعه - نسبت بد می دهند. مثل اینکه از مرض یا سفر بیرون نرود و غم بر او مستولی است. و در بعضی نسخ با «جیم» است. در قاموس آمده: «نجل فلانا» یعنی فلانی را زد با جلوی پایش، و تنازع کرد.

86. کافی: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدا: «و لا تستوی الحسنه و لا السیئه.»(1) {و نیکی با بدی یکسان نیست.} فرمود: خوبی، تقیه است، و بدی، فاش کردن. و قول خدای عزوجل: «ادفع بالتی هی أحسن السیئه.» (2) {[بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن.} فرمود: آنچه بهتر است تقیه است. «فإذا الذی بینک و بینه عداوه کأنه ولی حمیم.» {آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک دل می گردد.} (3)

توضیح: گویا جمع بندی اجزای چند آیه نقل به معنی است و رجوع دادن بعضی به بعضی دیگر، زیرا در سوره حم سجده چنین آمده است: «و لا تستوی الحسنه و لا السیئه ادفع بالتی هی أحسن فإذا الذی بینک و بینه عداوه کأنه ولی حمیم.» {و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک دل می گردد.} و در سوره مؤمنون چنین است: «ادفع بالتی هی أحسن السیئه نحن أعلم بما یصفون.» {بدی را به شیوه ای نیکو دفع کن. ما به آنچه وصف می کنند داناتریم.} و پیوستن «السیئه» در آیه یکم برای توضیح معنا است، یا شرح اینکه دفع سیئه در آیه دیگر هم به معنی تقیه است، با اینکه می تواند در مصحف آنان علیهم السلام چنین باشد. طبرسی گفته: «ادفع بالتی هی أحسن.» {[بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن.} یعنی از بدی؛ یعنی به حق خود از ناحق آنها جلوگیری کن، و با بردباری ات از نادانی کردنشان، و با گذشت از بدکرداری

1- . فصلت / 34
2- . مؤمنون / 96
3- . کافی 2 : 218

آنان. و چون چنین کنی، دشمن دینی تو دوست نزدیک تو می گردد، تا آنجا که گویا دوست دینی تو است و خویشاوند مهربان نژادی تو.

87. کافی: ابی عمرو کنانی گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابی عمرو! اگر به تو حدیثی بگویم یا فتوایی بدهم و پس از آن بازآیی و از همان بپرسی و خلاف گفته قبل خود را به تو بگویم، به کدام عمل می کنی؟ گفتم: به آن که تازه تر است، و دیگری را وامی نهم. فرمود: ای ابی عمرو! درست گفتی. نخواسته خدا جز آنکه به نهانی عبادت شود، اما به خدا که اگر چنین کنید، به راستی که بهتر است برای من و برای شما، و خدای عزوجل برای من و شما نخواسته در دینش، جز تقیه.(1)

توضیح: پدرم (قدس سره) گفته: ابو عمرو عبدالله بن سعید است که ثقه باشد. و در مصباح: «فتوی با «واو» که «فاء» آن فتحه دارد، و با «یاء» که «فاء» آن ضمه دارد، آمده است، و آن اسمی است که از فتوا گرفتن عالم می گیرند، هنگامی که حکم را تبیین می کند. «استفتیته»: از او خواستم که فتوا دهد. و جمع آن، «فتاوی» به کسر «واو» اصلی است. و گفته شده: فتحه آن جایز است به خاطر تخفیف.» اینکه گفت: «بدان که تازه تر است» یا بنا بر استفتاء و سؤال است، یا اینکه قبل از آن عالم به این حکم بوده، وگرنه چگونه جایز است که با وجود آسانی علم پیدا کردن، ظن او پذیرفته شود؟ و از آنجایی که اختلاف به دلیل تقیه است، امام علیه السلام فرمود: «نخواسته خدا جز آنکه به نهانی عبادت شود.» یعنی در دولت ناحق و عبادت نهانی، عقیده، قلبی است، یا عمل به حکم اصلی است در نهانی، و اظهار خلاف آنها در عیان، و آن هم عبادت است و ثواب بیشتری دارد.

88. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه کسی به تقیه اصحاب کهف نرسیده که در جشن ها حاضر می شدند و زنار به کمر می بستند، و خدا دو ثواب به آنها داد.(2)

توضیح: «به اندازه تقیه اصحاب کهف نرسیده»: یعنی در امت های پیشین، و بلکه در این امت هم، زیرا بالاترین تقیه در این امت با مسلمان ها است که در بسیاری

1- . کافی 2 : 218

2- . کافی 2 : 218

از احکام با آنها همکارند، و به حد تقیه به اظهار شرک نمی رسد، و زنار بستن ندارد. و زنار، کمربندی است که ترسا و گبر به کمر می بندند.

89. کافی: حماد بن واقد لحام گفت: در راهی با امام صادق روبرو شدم و رو از آن حضرت برگرداندم و گذشتم. پس از آن، نزد آن حضرت رفتم و گفتم: قربانت گردم، من به شما برخوردم و رو گرداندم که مبادا مایه سختی شما باشم. فرمود: خدا رحمتت کند. ولی مردی دیروز در مکانی چنین و چنان به من برخورد و گفت: علیک السلام، درود بر تو ای ابا عبدالله! و کار خوبی نکرد.(1)

توضیح: «شق علیه»: در قاموس آمده: «شق علیه الأمر» یعنی کار بر او سخت شد. «ما أحسن»: «ما» نافیه است؛ یعنی کار خوبی نکرد، چرا که تقیه را ترک کرد و در محضر مخالفین، با احترام و شناسایی سلام به من کرد. و گفته شده: چون «علیک» را بر «السلام» مقدم کرده، کار خوبی نکرده. و هر کدام از آنها دلالت بر تعظیم می کند.

90. کافی: به امام صادق علیه السلام گفته شد که مردمی از علی علیه السلام روایت می کنند که بر منبر کوفه فرمود: ای مردم! شما را به سَبِ من می خوانند، مرا سب کنید؛ و به زور به بیزاری از من می خوانند، از من بیزاری مجویید. و فرمود: چه بسیار مردم به علی (علیه السلام) دروغ بستند. و سپس فرمود: همانا آن حضرت فرموده: مرا سب کنید، ولی نفرموده: از من برائت مجویید؛ بلکه فرموده: در دعوت به برائت بدانید که من بر دین محمدم. و نفرموده که از من بیزاری مجویید.

سائل پرسید: اما اگر کشته شدن را برمی گزید به جای بیزاری؟ فرمود: به خدا بر او لازم نیست. بر او نیست جز همان عمل عمار بن یاسر که مردم مکه او را وادار کردند و دلش وابسته به ایمان بود، و خدای عزوجل درباره او نازل کرد: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.» {جز کسی که اکراه شود در حالی که قلبش به ایمان مطمئن است.} و پیغمبر با نزول آن به وی فرمود: ای عمار! اگر به تو بازگشتند، تو هم به سخن خود بازگرد. خدای عزوجل عذر تو را نازل کرد و تو را امر کرد که اگر به تو بازگشتند، تو هم بازگرد.(2)

1- . کافی 2 : 218
2- . کافی 2 : 219

توضیح: اینکه فرمود: «شما دعوت می شوید»، این از معجزه های او است که پیشگویی کرده و واقع شده. چون بنی امیه - لعنهم الله - مردم را به سَب آن حضرت فرمان می دادند و بخشنامه به شهرها فرستادند که مردم را به آن وادارند، تا شایع شد، و بر منبرها آن حضرت را سب کردند، و بر او نیست جز آنچه عمار بن یاسر کرد.

عامه و خاصه روایت کرده اند که قریش عمار و پدر و مادرش را واداشتند به برگشت از اسلام، و یاسر و سمیه نپذیرفتند و آنها را کشتند، اما عمار آنچه خواستند به زور بر زبان آورد، و گفتند: یا رسول الله ! عمار کافر شد. فرمود: نه، هرگز ! عمار از سر تا پا پُر است از ایمان، و ایمان با گوشت و خونش آمیخته. و عمار گریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و آن حضرت دست به چشمانش کشید (و اشکش را پاک کرد) و فرمود: چیزی بر تو نیست. اگر به تو بازگشتند، به آنها بازگو آنچه را که برایشان گفتی. (1)

91. کافی: هشام کندی گفت: امام صادق علیه السلام می فرمود: بپرهیز از کاری که ما را به آن سرزنش کنند، که فرزند بد سبب ملامت پدرش می گردد، به دلیل کاری که می کند. شما زیور امامی هستید که دل به او بستید، و ننگ او نباشید. در میان تیره های آنها نماز بخوانید، (مانند آنها) بیمارانشان را عیادت کنید، مرده هاشان را تشییع کنید، و در هیچ کار خیری از شما پیش نیفتند، که شما سزاوارترید به آن خیر. به خدا قسم که عبادت نشده خدا به چیزی که محبوب تر باشد بر او، از خب ء. گفتم: خب ء چیست؟ فرمود: تقیه کردن.(2)

توضیح: «پسر بد»: بنا به تنظیر است، یا آنچه بارها گذشته، چون امام به جای پدر است برای پیروانش. «والدان»: در بطن قرآن پیغمبر است و امام علیه السلام، و مشهور است که معلم پدر معنوی است. و« شین» یعنی عیب. و «صلوا فی عشائرهم»: می شود«صِلوا» خواند به جای «صلّوا». یعنی مانند تیره های آنان به آنها صله بدهید.

1- . مرآه العقول 2 : 195
2- . کافی 2: 219

92. کافی: معمر بن خلاد گفت: پرسیدم از امام کاظم علیه السلام درباره برخاستن به احترام حکمرانان. فرمود: تقیه از دین من و دین پدران من است، و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد.(1)

توضیح: از حدیث فهمیده می شود که این احترام در جایی که تقیه نیست جایز نیست، و برای مؤمن به طرق اولی جایز است. اما این نظر مشکل است و گفته شده: مقصود، قیام برای انجام کارهای آنان و فرمان بردن از آنها است. و این بعید است.

93. کافی: امام باقر علیه السلام گفت: تقیه در هنگام هر ناچاری است، و تقیه کننده بهتر می داند که جایش کجا است.(2)

توضیح: دلالت دارد که تقیه واجب است در هر چه آدمی به آن ناچار شود، مگر آنچه دلیل آن را خارج کرده، و بر اینکه ناچاری وابسته به علم و یا ظن مکلف است که وضع خود را بهتر می داند، چنانچه خدای تعالی فرموده: «بل الإنسان علی نفسه بصیره.»(3) {بلکه انسان خود بر نفس خویشتن بیناست.} خدا می داند که کار او سازش کاری با دشمن است، یا تقیه؟

94. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود: و چه چیز از تقیه بهتر مرا شاد کند؟ تقیه، سپر مؤمن است.(4)

95. کافی: محمد بن مروان گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: چه چیز جلوگیر میثم شد از تقیه، که به خدا می دانسته این آیه: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.» درباره عمار و یارانش نازل شده است.(5)

توضیح: «ما منع میثم»: گویا «میثماً» بوده و تحریف شده. و ممکن است «مُنِعَ» - بناء بر مجهول - قرائت شود، یعنی میثم ممنوع از تقیه در این امر نبود. «فلم لم یتق»: پس ممکن است کلام امام صادق علیه السلام در موضع دلسوزی باشد، نه ذم و

1- . همان
2- . کافی 2 : 219
3- . قیامت / 14

4- . کافی 2 : 220
5- . کافی 2 : 220

اعتراض، چنان که ظاهر است، بنا بر تقدیر نصب، و احتمال دارد به رفع، و مدح برای او باشد؛ به این معنی که: با جواز تقیه برای او، آن را وانهاد به سبب شیفتگی او به امیر مؤمنان. و می شود مقصود این باشد که: او تقیه را ترک نمی کرد، ولی تقیه دیگر سودی نمی کرد به او. یا می توان بنا بر معلوم خواند، یعنی: او دیگران را از تقیه منع نکرد، چرا که یکی از دو کاری را که روا بود، اختیار کرد.

و خلاصه: دور است از مانند میثم و رشید و قنبر و همگنانشان - رفع الله درجاتهم - پس از اینکه حضرت آنچه را بر سرشان خواهد آمد به آنها گفته بود، و آنها را به تقیه فرمان داده بود، فرمانش را نادیده گرفته و خلاف آن کرده باشند. و نگفتن آن حضرت به آنها، آنچه را که بر آنها واجب بوده، بعیدتر است. ظاهر آن است که مخیر بودند میان تقیه و کشته شدن، و سخت تر را برگزیدند.

و مؤید آن است روایت کشی از میثم (رضی الله عنه) که: امیر مؤمنان علیه السلام مرا خواست و فرمود: ای میثم! چگونه باشی چون بی پدرِ بنی امیه - عبیدالله بن زیاد - تو را بخواند که از من بیزاری جویی؟ من گفتم: به خدا از تو بیزاری نخواهم جست یا امیر المؤمنین! فرمود: در این صورت، به خدا تو را می کشد و به دار می کشد. گفتم: صبر می کنم، این در راه خدا کم است. فرمود: در این صورت، تو همراه منی در درجه ام.(1)

و نیز از قنوا - دختر رشید هجری - روایت شده است: شنیدم پدرم می فرمود: امیر مؤمنان به من خبر داد و فرمود: ای رشید! چگونه است صبرت، چون که دعیِ بنی امیه تو را بخواند و دست ها و پاها و زبانت را ببرد؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین، آیا پایانش بهشت است؟ فرمود: ای رشید! تو با منی در دنیا و آخرت. آن دختر می گوید: به خدا روزهایی نگذشت تا آنکه عبیدالله بن زیاد دعی، فرستاد و او را به برائت از امیر مؤمنان فراخواند، و او سر باز زد از برائت از آن حضرت. آن دعی به او گفت: تو را گفته که به چه مرگی خواهی مرد؟ به او گفت: دوستم به من خبر داد که مرا به برائت می خوانی و من بیزاری بجویم از او، و مرا پیش می داری و دو دست و دو پا و زبانم را می بری.

1- . رجال کشی: 78

گفت: به خدا من او را دروغگو می کنم. می گوید: او را پیش داشتند و دو دست و دو پایش را بریدند و زبانش را وانهادند. من دست ها و پاهایش را برداشتم و گفتم: پدرجان! درد می کشی از این آسیب که دیدی؟ گفت: دخترجانم! نه، مگر به اندازه فشار میان مردم. و چون او را از کاخ بیرون بردیم، مردم گرد او را گرفتند و او گفت: یک دفتر و دوات برایم بیاورید تا آنچه تا روز قیامت می شود، برای شما بنویسم. و یک حجام فرستاد تا زبانش را بریدند و همان شب درگذشت. خدایش رحمت کند.(1)

مولف: داستان عمار و پدر و مادرش (رضی) هم گواه آن است، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله عمار را بر تقیه کردن ستود و فرمود: «پدر و مادرش پیشی گرفتند به بهشت.» گرچه می شود برای این بوده باشد که تقیه را نمی دانستند.

در غوالی اللئالی آورده است: مسیلمه - لعنه الله - دو فرد مسلمان را دستگیر کرد و به یکی گفت: درباره محمد چه می گویی؟ گفت: رسول خدا است. گفت: درباره من چه می گویی؟ گفت: تو هم چنین باشی. و او را آزاد کرد، و به دیگری گفت: درباره محمد چه می گویی؟ گفت: رسول الله است. گفت: درباره من چه می گویی؟ گفت: من کَرَم. وتا سه بار از او پرسید و همان جواب را به او بازگفت. آنگاه او را کشت و خبرش به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و فرمود: اولی از رخصت خدا استفاده کرده و تقیه کرده، اما دومی حق را فریاد زده، و بر او گوارا باد!

96. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: تقیه مقرر شد برای حفظ جان، و چون کار به کشتن برسد، تقیه نباشد.(2)

توضیح: «تقیه مقرر شد»: یعنی مقرر شده تا منتهی به ریختن خون نشود، اگرچه در اولین وهله تقیه جایز است برای غیر آن. یا معنی این است که عمده در مصلحت تقیه، حفظ نفس است، پس جواز تقیه منافاتی ندارد برای غیر آن، مثل حفظ مال یا آبرو. «تقیه نباشد»: یعنی در آنجا تقیه نیست، یا آنچه می کنند تقیه نیست. و اختلافی نیست که در قتل معصوم دم، تقیه نیست، اگرچه گمان دارد که اگر تقیه نکند کشته می شود. و مشهور این است که اگر او را به زور وادارند که زخمی زند که مرگ

1- . رجال کشی: 71
2- . کافی 2 : 220

ندارد، جائز است آن را انجام دهد، اگرچه گمان دارد که با ترک آن کشته می شود، نه یقین، گرچه خبر «لا تقیه فی الدماء» آن را فرا گیرد. و چه بسا معنی خبر این باشد که تقیه برای حفظ جان است و اگر بداند که به هر حال کشته می شود، تقیه مورد ندارد.

97. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر چه این امر نزدیک تر شود، تقیه شدیدتر می گردد.(1)

توضیح: «این امر»: یعنی خروج امام قائم علیه السلام.

98. کافی: زراره و جمعی دیگر گفتند: از امام باقر علیه السلام شنیدیم که می فرمود: تقیه در هر چیزی است که فرزند آدم به آن ناچار است، و خدا آن را بر او حلال کرده است.(2)

توضیح: این دلالت دارد بر عمومِ حکم تقیه در هر ناچاری. شهیده (ره) در قواعدش گفته: تقیه، سازش با مردم است در آنچه قبول دارند، و ترک آنچه منکرند، و قرآن و سنت بر آن دلالت دارد. خدای تعالی فرموده: «لا یتخذ المؤمنون الکافرین أولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شی ء إلا أن تتقوا منهم تقاه.»(3) {مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند و هر که چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستیِ] خدا [بهره ای] نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیّه کنید.} و فرموده: «إلا من أکره و قلبه مطمئن بالإیمان.»(4) {مگر آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد.} سپس اخباری آن را در این باره آورده و آنگاه رحمه الله گفته: تقیه به همه احکام پنجگانه تقسیم می شود. واجبش آنجا است که با ترک آن می داند، یا گمان نزول ضرر بر خودش یا مؤمنی دارد. و مستحب آن آنجا است که ترس از زیان فوری ندارند، یا از ضرر آسانی ترس دارد. یا تقیه در امر مستحب است، مثل ترتیب در تسبیحات حضرت زهراء، و ترک بعضی از فصول اذان و اقامه. و تقیه مکروه درباره مستحب است که ضرری نباشد، نه فوری، و نه در آینده، و

1- . کافی 2 : 220
2- . کافی 2 : 220

3- . آل عمران / 28
4- . نحل / 106

بیم آن برود که عوام در اشتباه افتند و آن را حکم اصلی شمارند. و حرام در آنجا است که عملِ برخلاف دشمن ضرری ندارد، نه فوری و نه در آینده، یا در کشتن مسلمان برای حفظ جان. و مباح در مورد مباحی است که پیش عامه مستحب است و ترکش سبب ضرر نیست.

99. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه، سپری است از خدا میان او و خلق خدا.(1)

توضیح: این عبارت: «سپری است از خدا»: یعنی ترسی که مانع خلق شود از عذاب خدا، یا از بلایای نازل شده از جانب خدا. یا مراد از عبارت «بین او»، بین اولیای او است، بنا بر حذف مضاف. بنابراین مراد از خلق او، دشمنان او است.

100. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: بیامیزید با آنان در عیان، و مخالفت کنید در نهان، هنگامی که حکومت بچه بازی است.(2)

توضیح: در نهایه آمده: در حدیث سلمان است که: هر کس اصلاح کند جوانیه را، اصلاح می کند خدا برانیه را. با «برانی» علانیه را اراده کرده، و «الف» و «نون» از زیادات نسب است، چنان که «صنعاء» را «صنعانی» می گویند، و اصلش از این گفتار گرفته شده که: فلانی خارج شد در خشکی، یعنی خارج شد به سمت خشکی و صحرا. و این از کلام قدیم و فصیح نیست. همچنین در حدیث سلمان گفته: در هر امری جوانیا و برانیا است. یعنی باطنی و ظاهری است و سِری و علانیه ای است، و آن منسوب به جوِ خانه است، یعنی داخل آن. و زیاد شدن «ألف» و «نون» برای تاکید است.

«الإمره»: با کسره یعنی الإماره. مراد از اینکه بچهبازی شده، یا به دلیل این است که امیر بچه است، یا مانند آن، از نظر کم داشتن عقل و سفاهت او. یا معنی آن این می شود که بنای اماره بر امر حق نیست، بلکه مبنی بر اهوای باطله است، همانند بازی های کودکان.

101. کافی: عبدالله بن عطا گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: دو مرد را در کوفه گرفتند و به آنها گفتند: از امیر مؤمنان بیزاری بجویید. یکی بیزاری جست و یکی

1- . کافی 2 : 220
2- . کافی 2 : 220

نجست. آن را که بیزاری جست آزاد کردند و آن دیگری را کشتند. فرمود: آن کس که بیزاری جست، در دینش مسئله دان بود، و آن کس که نجست، شتاب کرد برای بهشت.(1)

توضیح: دلالت دارد که تارک تقیه از روی جهل و نادانی، ثواب می برد، و منافات ندارد با جواز تقیه، چنان که نقل شد.

102. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: از عواقب لغزش ها حذر کنید.(2)

توضیح: یعنی در ترک تقیه، یا همه چیز بدسرانجام. به هر تقدیر، مقصود این است که هر چه می گویید یا انجام می دهید، اول آینده اش را بسنجید که زود یا دور چه اثری دارد، سپس آن را بگویید یا انجام بدهید، زیرا لغزش کم است که از گفتار یا کردار جدا است، به ویژه اگر بسیار باشند. یا مقصود این است که چون لغزش کردید در گفتاری یا کرداری، زود به اصلاح و جبرانش بپردازید تا به جایی نکشد که اصلاح نپذیرد.

103. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: تقیه سپر مؤمن است، و تقیه پناه گاه مؤمن است، و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد. بنده ای باشد که حدیثی از ما به دستش می افتد و میان خود و خدا به آن عمل می کند و باعث عزت او می شود در دنیا، و نور او می گردد در آخرت. و بنده ای هم حدیثی از ما به دستش می افتد و آن را فاش می کند و باعث خواری او می گردد در دنیا، و خدای عزوجل آن نور را از او در آخرت می برد.(3)

توضیح: «و ایمان ندارد کسی که تقیه ندارد»: در صورتی است که علم به وجوب تقیه دارد، یا در جایی است که تقیه در آن واجب نیست. «فیدین الله عزوجل»: یعنی خدا را به قبول و عمل به آن بپرستد، و آن تدین، یا حدیث، عزت دنیای او شود با انجام تقیه، و نور آخرتش گردد به سبب عبادت صحیحش. و کسی که حدیث مخصوص ما را که خلاف عامه است فاش کند، خواری می بیند در دنیا، و خدا نور او را می رباید در آخرت، چون که عبادت بی تقیه باطل است.

1- . کافی 2 : 221

2- . کافی 2 : 221
3- . کافی 2 : 221

104. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز است که هر کس ندارد، عملش به کمال نمی رسد: پارسایی و ورعی که او را از نافرمانی های خدا بازدارد، خوی خوشی که با آن با مردمان مدارا کند، و بردباری که با آن کردار ناهنجار نادان را از خود بگرداند.(1)

توضیح: «سه چیز»: سه خصلت. «عملش به کمال نمی رسد»: قبول نمی شود، از عبادت و بلکه اعم از آن، و همه کارهای زندگی، و آمیزش با مردم. تاثیر پارسایی و ورع در قبول طاعت و کمالش روشن است، زیرا: «إنما یتقبل الله من المتقین.»(2) {خدا فقط از تقواپیشگان می پذیرد.} و همچنین دو تای دیگر، زیرا ترکشان چه بسا که به گناه بکشد، و چه بسا منظور از آن در امور زندگی است. و فرق میان «خُلق» و «حلم» این است که خُلق، وجودی است، و آن کاری است که مایه خوشدلی و خشنودی مردم است؛ اما بردباری عدمی است، زیرا ترک مبارزه و انتقام از بدکرداری است. در نهایه آمده: رأس عقل بعد از ایمان، مدارا با مردم است. «مداراه» یعنی ملاطفت با مردم و حسن معاشرت با آنها، و تحمل آنان تا از تو فرار نکنند.

105. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلامت می رساند و می فرماید: با خلق من مدارا کن.(3)

توضیح: مدارا یا مخصوص به مؤمنین است، یا مشرکان را هم فرا می گیرد، در صورتی که ناچار از مقابله و نبرد با آنها نباشد؛ چنانچه شیوه آن حضرت صلی الله علیه و آله بود که با آنان، تا می شد مدارا می کرد و چون پند و مدارا سودی نداشت، با آنها می جنگید تا مسلمان شوند، و پس از پیروزی بر آنان هم، باز عفو می کرد و می بخشید و انتقام نمی گرفت. و می شود که این دستور پیش از فرمان به جهاد بوده باشد.

106. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: در تورات نوشته شده است در مناجاتی که خدای عزوجل با موسی بن عمران علیه السلام کرد، آمده: ای موسی! سِرّم

1- . کافی 2 : 116

2- . مائده / 30
3- . کافی 2 : 116

را در رفتار خودت پنهان کن، و در علانیت، مدارا را با دشمن خودم و خودت بر مردم عیان کن، و نزد آنان برایم دشنام متراش، با پدیدار کردن راز نهانم، تا شریک نشوی با آنان در دشنام به من.(1)

توضیح: مقصود از مناجات خدا در این جا، وحی خدا است بدون وساطت فرشته. اضافه مکتوم به «سِر» از قبیل اضافه صفه به موصوف است، برای مبالغه. و سِر، حدیث مکتوم در نفس است. و مراد از «سریره» در اینجا «قلب» است، چرا که محل سِر است، یعنی راز نهفته در دل. جوهری گفته: سِر، آن است که در کتمان باشد و جمع آن «اسرار» است، و «سریره» مثل آن است، و جمع آن «سرائر» است.» و احتمال دارد به معنای آن باشد، یعنی در زمره آنچه او را مخفی می کند از اسرار تو. گویا مراد از سِر در اینجا، آن چیزی است که امر به پنهان بودن آن شده از آنان؛ از علومی که به او القاء کرده، مثلاً عدم ایمان آنان، و انتهای امر آنان به هلاکت و غرق شدن؛ یا حکم به اینکه گذشتگان آنان در آتش اند، چنان که وقتی فرعون حال آنها را از آن حضرت پرسید که خوشبخت اند یا بدبخت؟ و چنانچه در قرآن است: «فما بال القرون الأولی.» {گفت: حال نسلهای گذشته چون است؟ } حکم به بدبختی آنها نکرد، بلکه مبهم گفت: «علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی.»(2) { گفت: علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است. پروردگارم نه خطا می کند و نه فراموش می نماید. } بنا به برخی وجوه در تفسیر آیه، یا مقصود بعضی رازها است که از فهم آنها ناتوان بودند.

«مدارا را درعلانیتت از طرف من آشکار کن»: نسبت دادن به متکلم برای بیان این است که ضرر واصل به تو انگار به من می رسد. بنابراین، مراد مدارا از طرف تو است. احتمال دارد «از طرف من» متعلق به اظهر باشد، یعنی آشکار کن از طرف من مدارا را؛ چنانچه فرموده: «فقولا له قولا لینا.»(3) {و با او سخنی نرم گویید. }

و «نزد آنان برایم دشنام متراش»: یعنی نگویید به آنها از راز نهفته ام، آنچه سبب شود به من دشنام دهند، یا به تو که در حکم دشنام به من است؛ چنانچه وارد شده در قول خدای

1- . کافی 2 : 117

2- . طه / 51- 52
3- . طه / 44

تعالی: «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم.»(1) {و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. }

عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از تفسیر این آیه سؤال شد و فرمود: دیدی کسی به خدا دشنام بدهد؟ گفته شد: نه، و چگونه است؟ فرمود: هر کس دشنام دهد ولیِ خدا را، البته که خدا را دشنام داده است.(2)

و در روایت دیگر از آن حضرت آمده است که فرمود: به آنها دشنام ندهید که آنها شما را دشنام بدهند، و هر کس ولیِ خدا را دشنام بدهد، خدا را دشنام داده است. و «تا شریک شوی با آنان در دشنام به من»: دلالت دارد بر اینکه سبب فعل، چون مباشر آن است.

107. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرمان داده پروردگارم مرا به مدارا با مردم، چنانچه فرمان داده به انجام فرائض.(3)

توضیح: فرائض یعنی نمازهای پنجگانه، یا هر چه در قرآن به آن امر شده است.

108. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله، که فرمود: مدارا با مردم نیمی از ایمان است، و نرمش با آنها نیمی از زندگانی. سپس فرمود: با نیکان، نهانی آمیزش کنید، و با نابکاران، عیانی؛ و به ایشان حمله نکنید تا به شما ستم کنند، چون زمانی بر سر شما می آید که در آن دین داری نجات نمی یابد، مگر کسی که او را ابله می شمارند، و خود را شکیبا می سازد که به او بگویند ابله است و عقل ندارد.(4)

توضیح: گویا مقصود از مدارا در این جا چشم پوشی و بردباری در برابر مخالفان است، و درنیفتادن با آنها. و مقصود از نرمش، نیکی و خوشخویی با آنها

1- . انعام / 108

2- . تفسیر عیاشی 1 : 373
3- . کافی 2 : 117
4- . کافی 2 : 117

است. و چه بسا مقصود از هر دو، یکی است، با دو تعبیر گونه گونه، و غرض این است که مدارا و نرمی با بندگان اثر بزرگی دارد در اصلاح امور دینی و زندگی در دنیا. و این دومی روشن تر است. اولی هم برای اینکه فرمانبری از خدا است که به آن امر کرده و مایه هدایت و ارشاد مردم است از راه بهتر، که خدا فرموده : «ادع إلی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن. »(1) {با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای. }

و مقصود از عیش، زندگی خوش است. «با نیکان، نهانی»: یعنی از دل آنها را دوست بدارید و اسرارتان را در برابرشان فاش کنید، به خلاف فاجران نابکار که خوب است با آنها ظاهرسازی کرد برای تقیه و مدارا، و نباید آنها را از دل دوست داشت که نابکارند، و نباید اسرار مؤمنان را به آنها سپرد تا به کسی بگویند. در نهایه گفته:

در حدیث است که: هلاک نشوند امتم تا دچار حمله به هم شوند، و امتیاز به هم را خواهند. یعنی حاکمی نباشد که آنها را از ستم به هم بازدارد، و به هم ستم می کنند و حقِ هم را از بین می برند. و گفته شده: یعنی با آنها درنیفتید تا ایشان را از مذهبی به مذهب دیگر کشانید. و این تکلف گویی است، گرچه با دنباله حدیث سازگارتر است. در قاموس آمده: «رجل ابله، بین البله و البلاهه است، یعنی غافل از شر، یا احمق که قوه تمییز ندارد. «المیت الداء »: یعنیاز شرش مُرد. «حُسن الخلق»: یعنی فطانت کم در امور دقیق، یا کسی که سلامه سینه بر او غلبه کرده. در مصباح آمده: «صبرت صبرا» از باب ضرب، یعنی حبس کردم نفس را از جزع و صبر کردم. حاصل آنکه: برای فساد زمانه و غلبه اهل باطل، گوشه نشینی و گمنامی را برگزینند، و با مردم درنیفتد، و به آنها نپردازد، و از آنها آزار پذیرد، تا گمان ببرند که از حماقت و بی خردی او است.

109. کافی: امام صادق علیه السلام می فرمود: گروهی از مردم با مردم ناسازگاری کردند تا از قریش به در شدند، و به خدا که در نژادشان عیبی نبود. و گروهی غیرقریشی سازگاریشان خوب بود و به خاندان والا پیوستند. می گوید که

1- . نحل / 125

سپس فرمود: هر کس یک دست از مردم بازدارد، دست های بسیاری از او بازمی دارند.(1)

توضیح: « فأنفوا من قریش» {تا از قریش به در شدند}: در اکثر نسخ این گونه است و گویا بناء بر إفعال است که از نفی مشتق شده، به معنی انتفاء. پس همانا نفی لازم می باشد و متعدی، لکن این بناء در لغت نیامده، یا بناء بر مفعول است از «أنف» در این گفتار ایشان که: «أنفه یأنفه و یأنفه ضرب أنفه» که دلالت دارد بر نفی با مبالغه در آن، و آن اظهر است و ابلغ. و گفته شده: گویا آن صیغه مجهول از «الأنفه» به معنی «استنکاف» است، چرا که «إنفاء» به معنی نفی نیامده است.

مولف: این نیز درست نیست، چرا که فساد مشترک است، چون «أنف» به این معنی بناء بر مجهول نیامده. گفته می شود: «أنف منه» - همانند فرح - و أنفا - مثل فرح - «أنفا و أنفه» یعنی: استنکاف کرد. و در بسیاری از نسخ «فألقوا» آمده، یعنی اخراج شدند، و طرد شدند از آنان. در خصال آمده: «فنفوا»(2)

که آن أظهر است. سپس امام علیه السلام اشاره کردند و با قسم تاکید کردند که این طرد به دلیل سوءمعاشرت آنان بود، و این بی نصیبی به خاطر خودشان بود، نه به اعتبار بدی در نسب آنان، یا در حسب پدرانشان. «و ایم الله ما کان بأحسابهم بأس.» {و به خدا که در نژادشان عیبی نبود.} جوهری گفته: «یمین» یعنی قسم، و جمع آن «أیمن» و «أیمان» است. سپس گفته: «ایمن الله» اسمی است که وضع شده برای قسم، این چنین: با ضم «میم» و «نون»، و «الف» آن الف وصل است، در نظر اکثر نحویین، و در «اسماء» الف وصل مفتوحه نیامده، مگر در این مورد، و گاهی داخل می شود بر آن، «لام» برای تاکید ابتداء. مثلا می گویی: «لیمن الله.» بنابراین، الف وصل می رود و آن مرفوع به ابتداءیت است و خبرش محذوف است و تقدیرآن چنین است: «لیمن الله قسمی و لیمن الله ما أقسم به». و هنگامی که مخاطب قرار می دهی، می گویی: «لیمنک». و چه بسا «نون» از آن حذف شود. و گفته اند: «ایم الله» و «ایم الله» به کسر همزه، و چه بسا حذف کنند از آن «یاء» را. و می گویند: «أم الله»، و چه بسا «میم» به تنهایی باقی بماند

1- . کافی 2 : 117
2- . در شماره 73 نقل شد.

و مضموم شود که می گویند: «م الله» و سپس آن را کسر می دهند، چرا که یک حرف تنها شده و آن را شبیه به «باء» می کنند. و می گویند: «م اللهِ» و چه بسا بگویند: «من الله»، به ضم «میم» و «نون»، و «مَنَ الله» به فتح هر دو، و «مِنِ الله» به کسر هر دو. ابو عبید گفته: با یمین قسم می خورند و می گویند: یمین الله که چنین کاری نمی کنم. سپس جمع می بندند یمین را به صورت «أیمن» و سپس قسم می خورند به آن، و می گویند: «أیمن الله لأفعلن کذا» و گفته: این اصل است در «أیمن الله» و سپس این در کلامشان زیاد شده و در زبان هایشان تخفیف پیدا کرده و نون حذف شده؛ چنانچه «نون» در «لم یکن» حذف شده و می گویند «لم یک». و گفته: در آن، لغات کثیره ای به غیر از این است. ابن کیسان و ابن درستویه به همین روش عمل کردند. و گفته اند: «الف أیمن» الف قطع است، و آن جمع «یمین» است و همزه آن تخفیف شده و در وصل، به دلیل کثرت استعمالشان حذف شده است. (1)

و گفته: «حسب» آن چیزی است که انسان از مفاخر پدرانش می شمارد، و گفته می شود: «حسبه دینه»، و گفته می شود: «ماله و الرجل حسیب». ابن سکیت گفته: حسب و کرام گاهی در شخصی است، اگرچه پدرانش شرافت خاصی نداشته باشند. و گفته: شرف و مجد فقط در پدران است. (2)

و حاصل آنکه: این سخن را دو وجه است: 1. چاره ای نیست از خوش برخوردی و مدارا با مخالفان در حکومتشان، با مخالفت آنها در دین، و اعمالشان در باطن؛ زیرا کسانی ناساز بودند با مخالفان و حاکمان ناحق و گمراه آنان را از قبیله قریش راندند و نسب و حسبشان را از میان بردند، با اینکه در شرافت شخص آنها کمبودی نبود جز ناسازی و ترک تقیه، و در شرف خاندانشان کمبودی نبود. و گروهی از قریش که نه خودشان شرفی داشتند و نه پدرانشان، حاکمان گمراه و قاضیان جور، آنها را در شرافت و عطا و کرم، به خاندان والای قریش که بنی هاشم اند، پیوند دادند.

2. قوم اول به دلیل پیروی نکردن از ائمه علیه السلام در اوامر آنها، از جمله فرمان به مدارا با مخالفین در حکومت آنان و با مردم دیگر، که امامان علیهم السلام

1- . صحاح: 2
2- . صحاح: 110

آنان را از خود راندند و فضیلت آنها از دست رفت و گویا از قریش به در شدند و شرف پدران سودشان نداد. و قومی از غیر قریش با پیروی از امامان علیه السلام به خاندان والا پیوسته شدند، چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: سلمان از ما خاندان است. و چون اصحاب دیگر ائمه علیه السلام، که وابسته بودند و عرب نبودند، اما نزدیک تر به آنها بودند از بسیاری از بنی هاشم، بلکه از بسیاری از امامزاده ها.

و مقصود از خاندان در اینجا شرف و کرامت است. در مصباح آمده: بیت العرب شرف آن است. گفته می شود: «بیت تمیم فی حنظله». یعنی شرف آن. یا مراد اهل بیت رفیع هستند که همان آل النبی باشند.

« هر کس یک دست از مردم بازدارد»: این مانند سخن امیر مؤمنان علیه السلام است که فرمود: هر کس دستش را از یاری عشیره خود بازگیرد، همانا یک دست از آنها بازگرفته، و از طرف آنها دست های بسیاری از یاری او باز گرفته می شود.

باب هشتاد و هشتم : درباره کسی که بی دعوت به خوردن خوراک کسی می رود، و کسی که جائز است بدون اجازه از خانه اش خوراک خورد

آیات:

- لَّيْسَ عَلىَ الْأَعْمَى حَرَجٌ وَ لَا عَلىَ الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَا عَلىَ الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ لَا عَلىَ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُواْ مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ ءَابَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُواْ جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا.(1)

{بر نابینا و لنگ و بیمار و بر شما ایرادی نیست که از خانه های خودتان بخورید، یا از خانه های پدرانتان یا خانه های مادرانتان یا خانه های برادرانتان یا خانه های خواهرانتان یا خانه های عموهایتان یا خانه های عمه هایتان یا خانه های داییهایتان یا خانه های خاله هایتان یا آن [خانه هایی] که کلیدهایش را در اختیار دارید یا [خانه] دوستتان. [هم چنین] بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده.}

روایات:

1. خصال: در وصیت های پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است: هشت کس اگر اهانت شوند، جز خود را سرزنش نکنند: آن کس که بر سر سفره ای برود، بدون دعوت؛ و آن کس که در برابر میزبان فرمان فرما شود؛ و خیرخواه

1- . نور / 61

از دشمنان؛ و بخشش خواه از انسان های پست؛ و کسی که در میان دو نفر وارد در رازی شود که نمی خواهند داخل شود؛ و سبکسر با شاه؛ و آن کس که در جایی نشیند که شایسته او نیست؛ و رو کننده به گفتگو با کسی که از او نمی شنود.(1)

2. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر قول خدا: «أن تأكلوا من بيوتكم أو بيوت آبائكم أو بيوت أمهاتكم أو بيوت إخوانكم أو بيوت أخواتكم أو بيوت أعمامكم أو بيوت عماتكم أو بيوت أخوالكم أو بيوت خالاتكم أو ما ملكتم مفاتحه أو صديقكم ليس عليكم جناح أن تأكلوا جميعا أو أشتاتا.» {ایرادی نیست که از خانه های خودتان بخورید، یا از خانه های پدرانتان یا خانه های مادرانتان یا خانه های برادرانتان یا خانه های خواهرانتان یا خانه های عموهایتان یا خانه های عمه هایتان یا خانه های داییهایتان یا خانه های خاله هایتان یا آن [خانه هایی] که کلیدهایش را در اختیار دارید یا [خانه] دوستتان. [هم چنین] بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده.} گفت: پس از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه و برادر کردن مهاجران با انصار، نازل شد، و ابی بکر را با عمر برادر کرد، عثمان را با عبدالرحمن بن عوف، طلحه را با زبیر، سلمان را با ابوذر، مقداد را با عمار، و امیر مؤمنان را تنها نهاد. آن حضرت سخت از تنهایی غمگین شد و گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم قربانت، مرا با کسی برادر نکردی؟ فرمود: به خدا ای علی! تو را نگاه نداشتم جز برای خود. نمی پسندی که با هم برادر باشیم و تو وصی و وزیر و جانشینم باشی در امتم، و دِینم را بپردازی و به وعده هایم وفا کنی و مرا تنها غسل بدهی و نسبت به من چون هارون باشی نسبت به موسی، جز اینکه پیغمبری پس از من نیست؟ علی امیرالمؤمنین علیه السلام خرم شد از این گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله و از آن پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از دو برادر را به جنگی یا گشتی می فرستاد، کلید خانه اش را به برادر دینی خود می داد و می گفت: هر چه خواهی برگیر و هر چه خواهی بخور. و از آن سر باز می زدند تا چه بسا خوراکی در خانه تباه می شد، و خدا نازل کرد: «لیس علیکم جناح أن تأکلوا جمیعا أو أشتاتا.» {[هم چنین] بر شما باکی

1- . خصال 2 : 40

نیست که با هم بخورید یا پراکنده.} یعنی صاحب خانه باشد یا نه، چون کلید در دست شما است.(1)

3. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود : اگر یکی از شما را به خوراکی خواندند، فرزندش را به دنبال خود نبرد، که اگر چنین کند، حرام است و غاصبانه رفته.(2)

4. محاسن: امام صادق علیه السلام در تفسیر: «لیس علیکم جناح.» {بر شما گناهی نیست.} فرمود: با اجازه و بی اجازه.(3)

5. محاسن: محمد حلبی گفت: پرسیدم از امام صادق علیه السلام، از آیه: لیس علیکم جناح أن تأکلوا من بیوتکم أو بیوت آبائکم.» {نیست بر شما گناهی که بخورید از خانه هاتان...} - تا آخر آیه. گفتم: مقصود از صدیق شما کیست؟ فرمود: به خدا آن دوستی که به خانه دوستش می رود و بی اجازه او می خورد.(4)

6. محاسن: زراره: از امام باقر علیه السلام پرسیدم از آنچه برای آدمی حلال است از خوراک خانه برادرش؟ فرمود: خورشت و خرما، و همچنین حلال است برای زن، از خانه شوهرش.(5)

7. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: زن می تواند که بخورد و صدقه دهد، (از خانه شوهر، بدون اجازه) و دوست هم می تواند که از خانه برادرش بخورد و صدقه بدهد.(6)

8. محاسن: امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی: «أو صدیقکم أو ما ملکتم مفاتحه.» {یا آن [خانه هایی] که کلیدهایش را در اختیار دارید یا [خانه] دوستتان.} فرمود: آنانند که خدا در این آیه نام برده که بدون اذنشان از خرما و

1- . تفسیر علی بن ابراهیم قمی: 461
2- . محاسن: 411
3- . محاسن: 415
4- . محاسن: 416

5- . محاسن: 416
6- . محاسن: 416

خورشت آنان می توان خورد، و همچنان است زن، که می تواند از خانه شوهرش بدون اجازه او بخورد، اما خوراک دیگر نه.(1)

9. محاسن: زراره گفت: پرسیدم از یکی دو امام علیهما السلام از آیه: «لیس علیکم جناح أن تأکلوا من بیوتکم.» { بر شما گناهی نیست که بخورید از خانه هاتان.} - تا آخر آیه. فرمود: بر تو باکی نیست، در آنچه بِچشی یا بخوری از خانه ای که کلیدش را داری، تا آنجا تباهی بار نیاوری.(2)

10. محاسن: امام صادق علیه السلام در تفسیر «أو ما ملکتم مفاتحه.» فرمود: مردی، وکیلی دارد که امور مالی او را به عهده دارد و بدون اجازه او می تواند بخورد.(3)

11. فقه الرضا: باکی نیست برای آدمی، که بخورد از خانه پدرش و برادرش و مادرش و خواهرش و دوستش، آنچه را که در آن روز نگران از تباه شدنش نیست، بدون اجازه او، مانند سبزی و میوه و همانند آن.(4)

1- . محاسن: 416
2- . محاسن: 416
3- . محاسن: 416
4- . فقه الرضا: 33

باب هشتاد و نهم : تشویق به اجابت دعوت مؤمن، و تشویق به خوردن از خوراک برادر

روایات:

1. عیون اخبارالرضا: امام رضا علیه السلام فرمود: سخاوتمند از طعام مردم می خورد تا از طعامش بخورند، و بخیل از طعام مردم نمی خورد تا که از طعامش نخورند.(1)

2. خصال: براء بن عازب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به هفت چیز فرمان داد، تا آنجا که گفت: و پذیرش از دعوت کننده.(2)

قرب الاسناد مانند این حدیث را آورده است.(3)

3. قرب الاسناد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : سه چیز ازجفاکاری است: اینکه کسی با کسی هم صحبت شود و نام و کنیه اش را نپرسد، اینکه کسی به خوراکی دعوت شود و نپذیرد، یا بپذیرد و از آن نخورد؛ و جماع کسی با زنش، پیش از بازی کردن با او.(4)

4. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که دعوت را می پذیرفت.(5)

5. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: قبول دعوت، حق مسلمان است.(6)

1- . عیون اخبارالرضا 1 : 12
2- . خصال 2 : 1
3- . قرب الإسناد: 48
4- . قرب الإسناد: 74
5- . محاسن: 410
6- . محاسن: 410

6. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: از حقوق واجب مؤمن بر مؤمن، این است که چون او را دعوت کند، پذیرا گردد.(1)

محاسن با سند دیگری مانند این حدیث را آورده است.(2)

7. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سفارش می کنم حاضر و هم غایب امتم را، که دعوت مسلمان را بپذیرد، گرچه تا پنج میل، (ده کیلومتر) زیرا که آن از دین داری است.(3)

8. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مؤمنی مرا برای صرف پاچه گوسفندی دعوت کند، می پذیرم، چون آن از دینداری است؛ خدا برای من نخواسته شیوه بت پرستان و منافقان و خوراکشان را.(4)

9. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: اگر دعوت شوم به پاچه گوسفندی، می پذیرم.(5)

10. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درمانده ترین درمانده ها آن کسی است که به طعام برادرش خوانده شود و آن را بدون دلیل وانهد.(6)

11. دعوات راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دعوت را نپذیرد نافرمان خدا و رسول است، و بد می داشت قبول دعوت کسی را که توانگران بر خوان او حاضر شوند، نه مستمندان.

12. نهج البلاغه: نامه به فرماندار بصره، عثمان بن حنیف انصاری که دعوت مهمانی سرمایه داری از مردم بصره را پذیرفت، در سال 36 هجری: پس از یاد خدا و درود! ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی. خوردنی های رنگارنگ

1- . محاسن: 410
2- . محاسن: 410
3- . محاسن: 411
4- . محاسن: 411

5- . محاسن: 411
6- . محاسن: 411

برای تو آوردند، و کاسه های پر از غذا پیدرپی جلوی تو نهادند. گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند. اندیشه کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره می خوری؟ پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی دانی دور بیفکن، و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری، مصرف کن.(1)

1- . نهج البلاغه عبده 1 : 72 ط

باب نودم : خوب خوردن در خانه برادر مؤمن

روایات:

1. محاسن: امام صادق علیه السلام به مردی که در حال خوردن بود، فرمود: نمی دانی که دوستی هر کس به برادرش، به این شناخته می شود که نزد او بیشتر بخورد؟(1)

2. محاسن: امام صادق علیه السلام می فرمود: دوستی مرد، با خوردن او از طعام برادرش شناخته می شود.(2)

3. محاسن: یونس بن یعقوب گفت: با امام صادق علیه السلام کباب خوردم و آن حضرت نزد من می افکند، سپس فرمود: گفته اند: دوستی هر کس با خوردن او از طعام برادرش سنجیده می شود.(3)

4. محاسن: عبدالله بن سلیمان صیرفی گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم و خوراکی برای ما آوردند که کباب در آن بود و چیزهای دیگر. سپس کاسه ای برنج آوردند و با آن حضرت خوردم. فرمود: بخور. گفتم: خوردم. فرمود: بخور که دوستی مرد با برادرش، سنجیده می شود با گستردگی خوردن از طعام او. آنگاه با انگشت خود لقمه ای از کاسه برایم برگرفت و فرمود: باید بخوری. و من آن را خوردم، پس از آنکه خورده بودم.(4)

1- . محاسن: 412
2- . محاسن: 413
3- . محاسن: 413
4- . محاسن: 413

5. محاسن: حارث بن مغیره گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و سفره خواست و برنج آوردند و از آن خوردم تا سیر شدم. پس آن حضرت با دست خود خطی در کاسه کشید و فرمود: تو را قسم می دهم که بخوری تا پشت این خط.(1)

6. محاسن: هشام بن سالم گفت: به همراه عبدالله بن ابی یعفور نزد امام صادق علیه السلام رفتم، و ما گروهی بودیم، و صبحانه خواست و خوردیم، و آن حضرت هم با ما خورد. من جوان ترین آن جماعت بودم و در خوردن کوتاهی می کردم. به من فرمود: بخور! مگر نمی دانی که شناخته می شود دوستی مرد با برادرش، به خوردن طعام او.(2)

7. محاسن: عنبسه بن مصعب گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفتیم که می خواست به مکه برود. امر کرد برای ما سفره گستردند و فرمود: بخورید. و خوردیم، و کوتاهی می کردیم. باز فرمود: بخورید. و خوردیم. فرمود: ابا کردید از خوردن. راستش گفته اند: دوستی مردم را با خوراکشان بسنجید. می گوید: پس بدون رودروایستی خوردیم.(3)

8. محاسن: یونس بن ربیع گفت: امام صادق علیه السلام خوراکی خواست و حلیم آوردند. به ما فرمود: نزدیک شوید و بخورید. آن گروه رو آوردند و کوتاهی می کردند. فرمود: بخورید، همانا دوستی مرد برای برادرش، در خوردن او روشن می شود. پس رو کردیم به اطراف سفره، به مانند شتر، که به اطراف آخور می گردد.(4)

9. محاسن: عبدالرحمن بن حجاج گفت: با امام صادق علیه السلام غذا می خوردیم، و کاسه برنج آوردند. ما عذر خواستیم. فرمود: کاری نکردید، محبوب ترین شما در نزد ما، آن کسی است که نزد ما بهتر بخورد. عبدالرحمن گفت: هر چه در کاسه بود، رُفته شد. پس فرمود: اکنون خوب شد. و شروع کرد، و بازگو می کرد که: یک کاسه برنج از طرف انصار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه آوردند. آن

1- . محاسن: 413
2- . محاسن: 413
3- . محاسن: 413

4- . محاسن: 414

حضرت، سلمان و مقداد و ابوذر را دعوت کرد، و آنها در خوردن دست دست می کردند. فرمود: کاری نکردید، محبوب ترین شما در نزد ما، آن کسی است که بهتر بخورد نزد ما. و خوب می خوردند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند آنها را، و برایشان درود فرستاد.(1)

10. محاسن: یاسر خادم از امام رضا علیه السلام نقل فرمود: خیّر از خوراک مردم می خورد تا از خوراکش بخورند.(2)

1- . محاسن: 414
2- . محاسن: 449

باب نود و یکم : در آداب مهمان و میزبانی، و کسی که مهمان کردنش شایسته است

آیات:

- يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدْخُلُواْ بُيُوتَ النَّبِىِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلىَ طَعَامٍ غَيْرَ نَظِرِينَ إِنَئهُ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُواْ فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُواْ وَ لَا مُسْتَئنِسِينَ لحَِدِيثٍ إِنَّ ذَالِكُمْ كَانَ يُؤْذِى النَّبِىَّ فَيَسْتَحْىِ مِنكُمْ وَ اللَّهُ لَا يَسْتَحْىِ مِنَ الْحَقّ .ـ

{ای کسانی که ایمان آورده اید، داخل اتاق های پیامبر مشوید، مگر آنکه برای [خوردنِ] طعامی به شما اجازه داده شود، [آن هم] بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید، و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخنی گردید. این [رفتارِ] شما پیامبر را می رنجاند و [لی] از شما شرم می دارد، و حال آنکه خدا از حق [گویی] شرم نمی کند}، {ای کسانی که گرویدید در خانه های پیغمبر وارد نشوید جز که به شما اجازه دهند برای خوراکی که چشم به ظرفی ندوزید ولی چون شما را دعوت کردند درآئید و چون خورانده شدید پراکنده شوید و به گفتگو دل ننهید که آن آزار می دهد پیغمبر را و از شما شرم می دارد و خدا از گفتن حق شرم ندارد.}(1)

- هَلْ أَتَئکَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ*إِذْ دَخَلُواْ عَلَيْهِ فَقَالُواْ سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ*فَرَاغَ إِلىَ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ*فَقَرَّبَهُ إِلَيهْمْ قَالَ أَ لَا تَأْكلُونَ.

1- . احزاب / 53

{آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟ چون بر او درآمدند پس سلام گفتند. گفت: سلام، مردمی ناشناسید. پس آهسته به سوی زنش رفت و گوساله ای فربه [و بریان] آورد. آن را به نزدیکشان برد [و] گفت: مگر نمی خورید؟ }(1)

روایات:

1. عیون اخبارالرضا: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حق مهمان است که او را بدرقه کنی در سرایت، تا دم در.(2)

2. قرب الاسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: چون یکی از ما به برادرش وارد شد در سرای او، باید آنجا بنشیند تا صاحب خانه به او دستور بدهد. چون صاحب سرا آگاه تراست به عورت خانه اش، از آن کس که به او وارد می شود.(3)

3. خصال: امام باقر علیه السلام می فرمود: هر چیز را میوه ای است، و میوه نیکی کردن، شتاب در افروختن چراغ است.(4)

4. عیون اخبارالرضا: امام رضا از پدرانش علیهم السلام نقل می فرمود: مردی از امیر مؤمنان علیه السلام دعوت به مهمانی کرد. به او فرمود: از تو می پذیرم به سه شرط؟ گفت: آنها چه باشند یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: برای من چیزی از بیرون خانه وارد نکنی، و هر چه در خانه داری از من دریغ نکنی، و به عیال و نانخور خانه فشار نیاوری. گفت: این شروط برایت انجام می شود. و آن حضرت از او پذیرفت.(5)

صحیفه الرضا مانند این حدیث را آورده است.(6)

5. امالی صدوق: جمعی از قبیله جهینه بر امام صادق علیه السلام وارد شدند و از آنها پذیرایی کرد. چون خواستند کوچ کنند به آنها توشه داد و صله داد و بخشش کرد، سپس به غلامانش فرمود: دور شوید و به آنها کمک ندهید. و چون از بسیج فارغ

1- . ذاریات / 24 - 27
2- . عیون اخبار الرضا2 : 70

3- . قرب الإسناد: 33
4- . خصال1 : 8
5- . عيون اخبار الرضا1 : 259
6- . صحيفه الرضا: 26

شدند، آمدند تا با آن حضرت بدرود کنند و او را گفتند: یا ابن رسول الله! خوب پذیرایی کردی و بخشش شایان دادی، سپس به غلامانت فرمودی به ما در آمادگی برای کوچ کمک ندهند؟ آن حضرت فرمود: ما خاندانی هستیم که کمک نمی دهیم به مهمان های خود در کوچیدن از نزد ما.(1)

6. خصال: پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: ای علی! هشت کس اگر اهانت شوند، جز خود را ملامت نکنند: آن کس که بر سر سفره ای می رود که دعوت نشده، و آن کس که فرمان می دهد بر میزبان صاحب خانه... . - تا آخر خبر.(2)

7. امالی طوسی: مجاهد گفت: به یکی از انصار مهمانی رسید و او خانواده اش را در پذیرایی از او کُند شمرد. آمد و گفت: شام به مهمان من ندادید، من هم شام شما را فراهم نمی کنم. زنش گفت: به خدا من هم امشب شام نخوردم. مهمان نیز گفت: من هم به خدا امشب شام نخوردم. انصاری گفت: مهمان من شب را بی شام به سر برد، غذا را حاضر کنید. و خورد و همه با او خوردند. فردا صبح نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و کار خود را گزارش داد. آن حضرت فرمود: خدای عزوجل را فرمان بردی و شیطان را نافرمانی کردی.(3)

8. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس برای احترام مسلمانی را روغن بزند، خدای عزوجل به شمار هر تار مویی، نوری می نویسد که روز قیامت به او بدهد. (روغن زنی، صابون زدن یا عطر مالیدن است.)(4)

9. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس را که برای خدا دوست داری، به طعام خود مهمان کن.(5)

10. محاسن: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر برادر دینی خودم را سیر کنم، برایم محبوب تر است از اینکه ده مسکین را سیر کنم.(6)

1- . امالی صدوق: 323
2- . خصال 2 : 40
3- . امالی طوسی 1 : 393

4- . ثواب الاعمال: 137
5- . محاسن: 391
6- . محاسن: 392.

11. محاسن: شهاب بن عبد ربه از امام صادق علیه السلام، که فرمود: خوراک خوبی بساز و یارانت را به آن فرا بخوان.(1)

12. محاسن: امام صادق فرمود: اگر برادرت خود به نزد تو آمد، هر چه داری برایش بیاور، و اگر او را دعوت کردی، خوب پذیرایی اش کن.(2)

13. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن رودربایستی از برادرش ندارد. نمی دانم کدام عجیب ترند: آن کس که نزد برادر برود و او را به رنج پذیرایی وادارد، یا اینکه خودبهخود به رنج افتد برای پذیرایی برادرش؟(3)

14. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همین گناه برای آدمی بس، که کم شمارد آنچه نزد برادرانش می گذارد؛ و همین گناه برای مهمانان بس، که آنچه برادرشان نزدشان می نهد، کم بشمارند.

در حدیث دیگری با اندکی تغییر در عبارت آمده است.(4)

15. محاسن: صفوان گفت: عبدالله بن سنان نزدم آمد و گفت: چیزی برای خوردن داری؟ گفتم: آری. و پسرم را با یک درهم فرستادم که گوشت و تخم مرغ بخرد. به من گفت: پسرت را کجا فرستادی؟ به او گزارش دادم، و گفت: او را برگردان، برگردان؛ سرکه داری؟ زیت داری؟

همان را بیاور، که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: نابود شده کسی که کم شمارد برای برادرش آنچه نزدش می آورد، و نابود کسی که کم شمارد آنچه برادرش نزد او می گذارد.(5)

16. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: برای مرد مسلمان هلاکت است که برادرش چیزی برایش بیرون بیاورد و آن را کم شمارد؛ و هلاکت است برای فرد مسلمان که آنچه دارد، برای مهمانش کم شمارد.(6)

1- . محاسن: 410
2- . محاسن: 410
3- . محاسن: 414
4- . محاسن: 414

5- . محاسن: 414
6- . محاسن: 415

17. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از احترام به برادر دینی این است که هدیه بپذیرد، و اینکه هر چه دارد به او هدیه کند، و خود را برای آماده کردن هدیه در رنج نیندازد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوست ندارم به رنج اندازان را.(1)

18. محاسن: حارث اعور نزد امیر مؤمنان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! خدا مرا قربانت کند، می خواهم مرا محترم شماری به اینکه نزد من غذا بخوری. آن حضرت فرمود: به شرط اینکه برای چیزی خود را در رنج نیندازی. و بر او وارد شد و حارث تکه نانی برایش آورد و امیرالمؤمنین از آن خورد. حارث گفت: من پول دارم و آن را نشان داد و گفت: اگر اجازه فرمایید، چیزی بخرم؟ فرمود: این از چیزی است که در خانه تو بوده است.(2)

19. محاسن: حارث اعور گفت: امیر مؤمنان علیه السلام نزد من آمد و به آن حضرت گفتم: ای امیر مؤمنان! به منزل من درآی. فرمود: به شرط اینکه چیزی که در خانه داری از من دریغ نداری، و چیزی از بیرون با رنج نیاوری.(3)

20. محاسن: گفت: رسول خدا را شیوه آن بود که چون نزد مردمی غذا می خورد، می فرمود: روزه داران نزد شما افطار خوردند، و نیکان با شما خوردند، و فرشته های خوب بر شما رحمت فرستادند.(4)

21. محاسن: ابی عبدالله سمان (روغن فروش) هدیه ای برای امام صادق برد و به همراه آن حضرت از آن خورد و چون فارغ شد، گفت: الحمدلله. آن حضرت به او فرمود: طعامت را نیکان خورند، و فرشته های برگزیده بر تو صلوات فرستادند.(5)

1- . محاسن: 415
2- . محاسن: 415
3- . محاسن: 415
4- . محاسن: 439
5- . محاسن: 439

22. محاسن: امام صادق علیه السلام می فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردمی طعام می خورد، اولین کس بود که با آنها دست به طعام می برد، و آخرین کسی که دست می کشید، تا همه بخورند.(1)

23. محاسن: رسول خدا فرمود: صاحب خانه اولِ مهمانان بنوشد و آخرتر از همه دست بکشد.(2)

24. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آب رسان آخرتر از همه بنوشد.(3)

25. محاسن: حفص گفت : امام صادق علیه السلام درباره مردی که دیگری را بر خوراک یا غیر آن سوگند می دهد، فرمود: بر او چیزی نیست و می خواهد او را احترام کند.(4)

26. محاسن: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از حقِ مهمان این است که برایش خلال آماده کنند.(5)

27. سرائر: سیاری گفت: به امام کاظم علیه السلام مهمانانی وارد شدند و چون خواستند بروند، غلامانش را از کمک بازگرفت. گفتند: یا ابن رسول الله ! کاش می فرمودی غلامانت به ما در کوچیدن کمک می کردند. امام به آنها فرمود: اما چون می خواهید از ما بکوچید، نه.(6)

28. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: از آبروداری است نزد برادر، که چون در خوردن با او همسفره شود، پیش از او از خوردن دست بردارد. و فرمود: چون برادرت بر تو وارد شد، به او مگو: امروز چیزی خوردی؟ ولی آنچه داری نزد او بیاور، زیرا به راستی سخاوتمند کامل کسی است که هر چه دارد بخشش کند.(7)

1- . محاسن: 449
2- . محاسن: 452
3- . محاسن: 452
4- . محاسن: 452
5- . محاسن: 564

6- . سرائر: 475
7- . سرائر: 477

29. مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی هزار درهم برای خوراکی هزینه نهد و مؤمنی از آن بخورد، اسراف نیست.(1)

30. رجال کشی: حارث گفت: ای امیرالمومنین! به منزل ما تشریف بیاور. فرمود: به شرط اینکه از آنچه در خانه داری از من دریغ نکنی، و از بیرون خانه برای خرید چیزی خود را به زحمت نیندازی. گفت: بله. و امام آمد، و او می خواست برای امام چیزی بخرد و گمان می کرد که چه بسا جایز نباشد. امیرالمونین به او فرمود: چرا پریشانی ای حارث؟ گفت: این چند درهم پول من است، اما نمی توانم برای تو از آنچه می خواهم، چیزی بخرم. امام فرمود: مگر به تو نگفتم برای خرید بیرون از خانه خود را به زحمت نینداز؟ همین غذا از چیزی است که در خانه داری.(2)

31. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از احترام به برادر این است که هدیه او را بپذیرد، و از هر چه دارد، بی تکلف به او هدیه دهد.

و با همین سند است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تکلف کنان را دوست ندارم.(3)

32. زهد النبی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس برای خودنمایی و شهرت اطعام کند، خدا از صدید دوزخ به او می خوراند، و آن خوراک را در شکمش آتش می سازد، تا هنگامی که دادگری مردم در روز قیامت به پایان برسد.

33. دعوات راوندی: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به برادرش شیرینی بخوراند، خدا تلخی مرگ را از کامش می برد.

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نیروی بدن به خوردن است، و نیروی جان ها به خوراندن.

و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس گرسنه ای را سیر کند، خدا در بهشت برایش جویی روان می سازد.

1- . مکارم الاخلاق: 154

2- . رجال کشی: 82
3- . نوادر راوندی: 11

و فرمود: سلیمان علیه السلام به مهمان های خود گوشت با نان مغز گندم می خوراند، و به عیال خود نان خشکار(1) می خوراند، و خودش نان جو با سبوس می خورد.

و فرمود: مستمندان را بپا و آنها را سیر کن، که خدای تعالی می فرماید: «و ما یبدئ الباطل و ما یعید.»(2) {و [دیگر] باطل از سر نمی گیرد و برنمی گردد.}

1- . «الحواری»: نان فراهم آمده با آرد سفید. «الخشکار»: نان معمولی، از آرد الک نشده.
2- . سبأ / 48

باب نود و دوم : درباره تعارف کردن به برادر مؤمن

روایات:

1. محاسن: جعفری از پدرش نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک غزوه بود و نماز می کرد که کاروانی به آن حضرت گذر کردند و در برابر اصحاب آن حضرت ایستادند و از حال رسول خدا پرسیدند و بر آن حضرت دعا و ثنا کردند و گفتند: اگر شتابزده نبودیم به انتظار آن حضرت می ماندیم، سلام ما را به آن حضرت برسانید. و رفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمناک از نماز برگشت و به آنها گفت: کاروان در برابر شما بایستد و از من بپرسد و به من سلام برساند، و شما به آنها تعارف چاشت نکنید؟! سخت است بر مردمی که در میان آنها دوستم جعفر باشد که از او بگذرند تا نزد او چاشت نخورند.(1)

2. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: چون برادرت بر تو وارد شد، خوراک به او عرضه کن، و اگر نخورد، آبش بده، و اگر ننوشید، وضو به او تعارف کن. (یعنی دست و رو شستن)(2)

3. محاسن: یکی از دوستان امام صادق علیه السلام نزدش آمد و سلامش داد و به پسرش اسماعیل هم که همراهش بود، سلام داد و نشست. چون آن حضرت برگشت، (گویا از مسجد) آن مرد هم با او برگشت، و چون آن حضرت به در خانه اش

1- . محاسن: 416
2- . محاسن: 417

رسید، وارد شد و آن مرد را رها کرد. پسرش گفت: پدرجان! به او تعارف نکردی که وارد شود؟ فرمود: در خور من نبود که او را وارد کنم. گفت: او هم بی تعارف وارد نمی شود. فرمود: پسرجانم! من بد دارم که خدا مرا از تعارفی ها بنویسد. (یعنی کسانی که مردم را به خود می خوانند)(1)

1- . محاسن: 417

باب نود و سوم : در فضیلت مهمانداری و احترام مهمان

آیات:

- فما لبث أن جاء بعجل حنیذ.(1)

{و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد. }

روایات:

1. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: بزرگواری ها ده گونه اند؛ اگر بتوانی داشته باشی، یکی از آنها پذیرایی مهمان است... . - تا آخرخبر.(2)

امالی طوسی: با سندی، مانند این حدیث را آورده است.(3)

2. خصال: در وصیت امیر مؤمنان است که هنگام وفات فرمود: پسرجانم! به تو وصیت می کنم به خواندن نماز در وقتش... تا آنجا که فرمود: و به احترام مهمان.(4)

3. خصال: امام صادق علیه السلام به داود بن سرحان فرمود: ای داود! اخلاق خوب به هم وابسته اند و خدا آن را به هر کس بخواهد، می دهد؛ چه بسا که در کسی باشد و در فرزندش نباشد، در بنده باشد و در آقا نباشد: راستگویی، خودداری، بخشش به سائل، عوض دادن به احسان ها، ادای امانت، صله رحم، دوستی با همسایه و یار، و پذیرایی از مهمان؛ و راس همه آنها حیا است.(5)

1- . هود / 69
2- . خصال 2 : 91
3- . امالی طوسی 1 : 9
4- . امالی طوسی 1 : 6
5- . امالی طوسی 1 : 308

4. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله گذر کرد به قبری که کنده می شد، و آن کس که زمین را می کند، خسته و مانده شده بود. آن حضرت به او فرمود: برای چه کسی این گور را می کنی؟ گفت: برای فلان بن فلان. فرمودش: چرا بر تو سخت آمده؟ اگر آن کس که می دانی، خوش برخورد و خوشخو بود، زمین برایش نرم می شد و چه بسا با مشت می توانست آن را بکند. سپس فرمود: البته او دوست می داشت پذیرایی از مهمان را، و پذیرایی نمی کند از مهمان، جز مؤمن پرهیزکار.(1)

5. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام به روایت از پدرانش فرمود: مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم به قربانت، من خوب وضو می سازم و نماز می خوانم و زکات در وقت می پردازم و با خوش دلی مهمان نوازی می کنم، برای رضای خدا و به امید آنچه نزد خدا است. فرمودش: بَه بَه بَه! دوزخ را بر تو راهی نیست. به راستی خدا تو را از بخل رها کرده، اگر چنین باشی. سپس فرمود: نهی کرد از تکلف در پذیرایی از مهمان، با آنچه که نمی تواند مگر با رنج؛ و مهمانی نمی آید، مگر آنکه روزی اش با او باشد.(2)

6. تحف العقول: در خبری طولانی از امام صادق علیه السلام فرمود: اما چهار جا که باید در آنجا هزینه نهاد، از کارهای خوب: پرداخت وام، عاریه دادن، قرض دادن، و پذیرایی مهمان، که واجب اند در روش اسلامی. (یعنی واجب اخلاقی)(3)

7. محاسن: حسین بن نعیم گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای حسین، برادرانت را دوست داری؟ گفتم: آری. فرمود: به مستمندانشان سود می رسانی؟ گفتم: آری. فرمود: تو باید دوست بداری کسی را که خدا دوست دارد. آگاه باش که سودی نمی رسانی به کسی از آنان که دوستشان می داری، تا آنان را به خانه ات بخوانی؟ گفتم: من غذا نمی خورم مگر آنکه دو تا یا سه تا - کمتر و بیشتر - از آنها با من باشند. فرمود: فضل آنها بر تو بیشتر است از فضل تو بر آنها. گفتم: آنها را به

1- . قرب الإسناد: 36
2- . قرب الإسناد: 36

3- . تحف العقول: 353 و 336

خانه ام می برم و می خورانم و می نوشانم و بر فرش من پا می نهند، آنگاه برترند از من؟ فرمود: آری، زیرا چون به خانه ات می آیند آمرزش تو و خاندانت را با خود می آورند، و چون از خانه ات بیرون می روند گناهان تو و خاندانت را با خود می برند.(1)

8. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر پنج درهم بردارم و به بازار شما بروم و خوراکی بخرم و چند مسلمان را نزد خود گرد آورم، نزد من محبوب تر است از اینکه بنده ای آزاد کنم.(2)

9. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: خوراکی را که برادر مسلمانم نزد من بخورد، محبوب تر دارم از آزاد کردن یک بنده.(3)

10. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنی نباشد که دو مؤمن به خانه اش ببرد و سیر کند، مگر آنکه برتر از آزاد کردن بنده باشد.(4)

11. محاسن: مردی از امام باقر علیه السلام پرسید: چه کاری برابر آزاد کردن بنده است؟ فرمود: اگر سه مسلمان را خوراک بدهم، دوست تر دارم از آزاد کردن بنده ای و بنده ای... - تا هفت بار - و اطعام یک مسلمان برابر است با آزاد کردن یک بنده.(5)

12. محاسن: امام باقر علیه السلام می فرمود: سیر کردن چهار مسلمان برابر آزاد کردن یک بنده است، از فرزندان اسماعیل.(6)

13. مکارم الاخلاق: امام صادق علیه السلام فرمود: نجات بخش ها این ها هستند: اطعامِ طعام، افشای سلام، و نماز در شب، در حالی که مردم درخوابند.(7)

1- . محاسن: 390
2- . محاسن: 393
3- . محاسن: 394
4- . محاسن: 394
5- . محاسن: 395
6- . محاسن: 395

7- . مكارم الاخلاق: 154

14. جامع الاخبار: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: امتم به خوشی باشند، تا زمانی که یکدیگر را دوست دارند، امانت را بپردازند، از حرام بپرهیزند، مهمان را پذیرایی کنند، نماز را بر پا دارند، و زکات را بدهند؛ و چون آن را نکنند، گرفتار خشکسالی و قحطی می شوند.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد باید مهمانش را گرامی دارد، و مهمانی تا سه شبانه روز است، و بیشتر از این صدقه است؛ و بخشش تا یک شبانه روز است، و نشاید که مهمانِ وارد بر قومی آنها را دلتنگ کند، تا آنها را بیرون کند یا بیرونش کنند.

و از امیر مؤمنان علیه السلام است که فرمود: مؤمنی که ورود مهمانش را بشنود و به آن شاد شود، گناهانش آمرزیده می شود، اگرچه میان آسمان و زمین باشد.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مهمان راهنمای بهشت است.

و از امیر مؤمنان است که فرمود: مؤمن، مهماندوست نیست مگر آنکه از قبرش برخیزد و رویش چون ماه شب چهارده باشد، و اهل محشر می نگرند و می گویند: این جز پیغمبر مرسل نیست، و فرشته ای می گوید: این مؤمنی است که مهمانی را دوست دارد و مهمان را اکرام می کند، و راهی ندارد جز آنکه به بهشت برود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون خدا مردمی را دوست دارد، به آنها هدیه ای می دهد. گفتند آن چیست؟ فرمود: مهمانی که روزی خود را می آورد، و گناهان خاندان را می برد.

از پیغمبر است صلی الله علیه و آله که فرمود: مهمان داری در شب، حق واجب بر هر مسلمان است، و صبح که شد، اگر خواست، نگهش دارد، و اگر نخواست، رهایش کند؛ و هر خانه که مهمان در آن نیاید، فرشته ها در آن نمی آیند.

و امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! در مال، حقی غیر از زکات باشد؟ فرمود: آری، بر مسلمان است که گرسنه را هنگامی که درخواست می کند، سیر کند، و لخت را هنگامی که درخواست

می کند، بپوشاند. مرد پرسید: حتی اگر بیمناک باشد که درخواستش دروغ باشد؟ فرمود: آیا بیم نداری که راست باشد؟(1)

15. نوادر راوندی: رسول خدا فرمود: کسی را که برای خدا دوست داری، به خوراک و نوشیدنی مهمان کن.(2)

16. نوادر راوندی: امام صادق از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود: برکت به سوی کسی که اطعام می کند، شتابان تر است از کارد به کوهان شتر.

17. امامت و تبصره: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهمان روزی خود را نزد میزبان می آورد و چون می کوچد، همه گناهانشان را می برد.

و با سند دیگر فرمود: چون در خوراکی چهار خصلت جمع شد، کامل می گردد: از حلال باشد، دست های بسیاری بر آن باشند، در آغازِ خوردنش نام خدا را ببرند، و در پایان سپاس او را بگویند.

و فرمود: خوشا بر کسی که شکمش تهی و گرسنه باشد و صبر کند؛ آنانند کسانی که روز قیامت سیر هستند.

1- . جامع الاخبار: 158
2- . نوادر راوندی: 11

1. علل الشرائع: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون کسی درآمد در شهری، مهمان باشد بر هر کس که هم کیش او است، تا هنگامی که از آنها بکوچد؛ و شایسته نیست مهمان روزه بگیرد، مگر با اجازه میزبان، تا مبادا خوراکی برایش بسازند و بر آنها تباه گردد؛ و شایسته نیست آنها هم روزه بگیرند، جز با اجازه آن مهمان، تا بر روی آنها درنماند و خوراکی خواهد و به خاطر آنها ترک کند.(1)

علل الشرائع: با سند دیگر، مانند این حدیث را آورده است.(2)

2. علل الشرائع: از بعضی اهل مدینه روایتی رسیده از امام باقر علیه السلام. پس آمدم و از او درباره آن پرسش کردم. مرا رد کرد و به قسم های غلیظ قسم داد که آن را برای کسی نقل نکنم. گفتم: باشد، اما تو را به خدا آیا کسی غیر از تو این حدیث را شنیده؟ گفت: بله، مردی که به او فضل می گویند، آن را شنیده. پس قصد او کردم تا اینکه به منزل او رسیدم و از او اجازه گرفتم و راجع به حدیث پرسیدم، اما مرا رد کرد و همان کاری را کرد که مرد شهر مدینه کرده بود. او را از سفرم باخبر کردم و آن کاری را که مرد شهر مدینه با من کرد، به او خبر دادم. دلش بر من سوخت و گفت : بله، از ابا جعفر محمد بن علی علیه السلام شنیدم که روایت فرمود از پدرش، از رسول الله، که فرمود: چون کسی درآمد در شهری، مهمان باشد بر هر کس که همکیش او است در آن، تا زمانی که از آنها بکوچد. و شایسته نیست مهمان روزه بگیرد، مگر با اجازه میزبان، تا

1- . علل الشرائع 2 : 71
2- . علل الشرائع 2 : 71

مبادا خوراکی برایش بسازند و بر آنها تباه گردد. و شایسته نیست آنها هم روزه دارند، جز با اجازه آن مهمان، تا بر روی آنها درنماند و خوراکی خواهد و به خاطر آنها ترک کند. آن مرد سپس به من گفت: از کجا آمده ای؟ به او خبر دادم، و بامدادان فردا، به ناگاه نزدم آمد و بر سر خادمش سفره ای با چند نوع خوراک بود. گفتم: خدا رحمتت کند، این چیست؟ گفت: سبحان الله! دیروز حدیث را از قول امام باقر علیه السلام برایت بازنگفتم؟ و سپس رفت(1).

سرائر: از سیاری مانند این حدیث را آورده است.(2)

3. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهمانی تا سه روز است: روز یکم حق است، و روز دوم و سوم بخشش، و پس از آن صدقه است بر او. سپس فرمود: مبادا یکی از شما به برادرش مهمان شود تا او را به گناه کشد! گفته شد: یا رسول الله، چگونه به گناهش می کشد؟ فرمود: یعنی آنکه چیزی نداشته باشد تا خرج او کند.(3)

1- . علل الشرائع 2 : 72
2- . سرائر: 475
3- . خصال 1 : 72

باب نود و پنجم : در آداب مجالس، و نشستن در جاهای شایسته و ناشایست، و اندازه تواضع برای کسی که وارد مجلس می شود

آیات:

مولف: آنچه مناسب این باب است در «باب تواضع» نقل شده است. از آن غفلت مکن.

- لا خیر فی کثیر من نجواهم إلا من أمر بصدقه أو معروف أو إصلاح بین الناس و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیه أجرا عظیما. (1)

{در بسیاری از رازگوییهای ایشان خیری نیست، مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم، فرمان دهد. و هر کس برای طلب خشنودی خدا چنین کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد.}

- إنکم لتأتون الرجال و تقطعون السبیل و تأتون فی ناديکم المنکر. (2)

{آیا شما با مردها درمی آمیزید و راه [توالد و تناسل] را قطع می کنید و در محافل [انس] خود پلیدکاری می کنید؟}

- و اغضض من صوتک إن أنکر الأصوات لصوت الحمیر.

{و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازها بانگ خران است.}(3)

1- . نساء / 114
2- . عنکبوت / 29
3- . لقمان / 19

- أ لم تر أن الله يعلم ما فی السماوات و ما فی الأرض ما یکون من نجوی ثلاثه إلا هو رابعهم و لا خمسه إلا هو سادسهم و لا أدنی من ذلک و لا أکثر إلا هو معهم أین ما کانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیامه إن الله بکل شی ء علیم أ لم تر إلی الذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا عنه و یتناجون بالإثم و العدوان و معصیه الرسول و إذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله و یقولون فی أنفسهم لو لا یعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلونها فبئس المصیر- یا أیها الذین آمنوا إذا تناجیتم فلا تتناجوا بالإثم و العدوان و معصیه الرسول و تناجوا بالبر و التقوی و اتقوا الله الذی إلیه تحشرون- إنما النجوی من الشیطان لیحزن الذین آمنوا و لیس بضارهم شیئا إلا بإذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون- یا أیها الذین آمنوا إذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم و إذا قیل انشزوا فانشزوا یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین أوتوا العلم درجات و الله بما تعملون خبیر.

{آیا ندانسته ای که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است می داند؟ هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست، و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست. آن گاه روز قیامت آنان را به آنچه کرده اند آگاه خواهد گردانید، زیرا خدا به هر چیزی داناست. آیا کسانی را که از نجوا منع شده بودند، ندیدی که باز به آنچه از آن منع گردیده اند، برمی گردند و با همدیگر به [منظور] گناه و تعدّی و سرپیچی از پیامبر، محرمانه گفتگو می کنند و چون به نزد تو آیند، تو را به آنچه خدا به آن [شیوه] سلام نگفته سلام می دهند و در دلهای خود می گویند: چرا به آنچه می گوییم خدا ما را عذاب نمی کند؟» جهنّم برای آنان کافی است در آن درمی آیند، و چه بد سرانجامی است. ای کسانی که ایمان آورده اید، چون با یکدیگر محرمانه گفتگو می کنید، به [قصد] گناه و تعدّی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفتگو نکنید، و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید، و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید. چنان نجوایی صرفاً از [القائات] شیطان است، تا کسانی را که ایمان آورده اند دلتنگ گرداند، و [لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی رساند، و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند. ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود: در مجالس

جای باز کنید، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند، و چون گفته شود: برخیزید، پس برخیزید. تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند، و خدا به آنچه می کنید آگاه است. }(1)

روایات:

1. خصال: در سفارش های پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام آمده است: هشت کس اگر اهانت شوند، جز خود را ملامت نکنند: آن کس که بر سر سفره ای می رود که به آن دعوت نشده، فرمان فرمای بر صاحب خانه، خیرخواه از دشمنانش، خیرخواه از دونان، آن کس که در راز دو کس درآید که او را نخواهند، سبکسر به سلطان، آن کس که در جایی نشیند که او را نشاید، و آن کس که با کسی سخن بگوید که به او گوش فرا نمی دهد.(2)

2. امالی طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: نشاید مؤمن بنشیند جز در آنجا که مجلس به او پایان می گیرد، زیرا از سر و کول مردم گذشتن، بی خردی است.(3)

3. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون هر کسی در مجلس جاگیر شده، اگر کسی از برادر خود دعوت کرد و او برایش جا باز کرد که نزدش آید، این احترامی است که به او نهاده، و اگر کسی برایش جا باز نکرد، هر جا گشاده تر است بنشیند.(4)

4. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل فرمود: از تواضع این است که کسی در پایین مجلس بنشیند و به هر کس برخورد، سلام کند، و کشمکش در سخن را وانهد گرچه حق با او باشد، و نخواهد که به تقوا او را بستایند.(5)

1- . مجادله / 7- 11
2- . خصال 2 : 40
3- . امالی طوسی 1 : 310
4- . امالی طوسی 2 : 7
5- . معانی الاخبار: 381

5. قرب الاسناد: امام باقر علیه السلام فرمود: چون یکی از شما در خانه برادرش درآید، آنجایی بنشیند که صاحب خانه به او می گوید، زیرا صاحب خانه عورت خانه اش را بهتر از بیگانه می داند.(1)

6. امالی طوسی: در سفارش امیر مؤمنان هنگام وفاتش آمده است: بپرهیز از نشستن در راه ها.

و فرمود: با خود جهاد کن، از همنشینت در حذر باش، از دشمنت دوری کن، و بر تو باد مجالس ذکر.(2)

7. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مجالس حکم امانت را دارند (نباید آنچه در آنها می گذرد فاش کرد) مگر سه مجلس: آنکه خون ناحقی در آن ریخته شود، آنکه فرج حرامی در آن حلال شمرده شود، و آنکه مال حرامی در آن خورده شود.(3)

8. علل الشرائع: لقمان به پسرش گفت: پسرجانم! مجلس ها را با چشمت گزینش کن، و اگر مردمی را دیدی که ذکر خدا می گویند، با آنها بنشین؛ چون اگر دانایی، دانشت به تو سود می دهد و آنان هم به دانش خود می افزایند، و اگر نادانی، به تو می آموزند، و چه بسا که خدا سایه رحمت بر آنها بگسترد و تو را فرا گیرد؛ و اگر مردمی را دیدی که یاد خدا نمی کنند، با آنها منشین که دانشت به تو سودی نمی دهد، و اگر نادان باشی به جهل تو می افزایند، و چه بسا خدا کیفرشان دهد و تو را هم درگیرد.

9. قصص الانبیاء: مانند این حدیث را از امام کاظم علیه السلام آورده است.

10. معانی الاخبار: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بپرهیزید از نشستن بر سر راه ها، مگر آنکه حق آنها را ادا کند.

شرح: «صعدات»: یعنی راه ها، و از «الصعید» گرفته شده، به معنی خاک. و جمع آن «صعید» و «صعد»، و «صعدات» جمع الجمع است، چنان که گفته می شود:

1- . قرب الإسناد: 33
2- . امالی طوسی 1 : 6
3- . امالی طوسی 1 : 52

«طریق و طُرُق و طُرُقات». خدای عزوجل فرموده: «فتیمموا صعیدا طیبا.»(1) {پس بر خاکی پاک تیمّم کنید.} بنابراین، تیمم یعنی: تعمد برای شی ای. و گفته می شود: «أممت فلانا فأنا أؤمه أما و تأممته و تیممته»، همه اینها یعنی: اراده و قصد آن را کردم.

روایت شده از امام صادق علیه السلام که می فرمود: الصعید، موضع مرتفع است، و الطیب موضعی است که آب از آن جاری گردد.(2)

11. خصال: در اربعمائه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نباید کسی لباسش را از دو زانویش بالاتر ببرد و میان مردم بنشیند.(3)

12. تحف العقول: امام عسکری علیه السلام فرمود: هر کس جز صدر مجلس را بپسندد و در آن بنشیند، پیوسته خدا و فرشته ها بر او رحمت می خواهند، تا هنگامی که برخیزد.

و فرمود: از تواضع است سلام کردن بر هر کس که بر او گذر کند، و نشستن در غیر صدر مجلس.(4)

13. محاسن: با سندش از اسحاق بن عمار، که به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا کسی برای تعظیم و احترام کسی از جا برخیزد و بایستد؟ فرمود: مکروه است، مگر برای مردی در دین. (که منظور، احترام دیندار است و احترام دین)

14. کتاب سلیم بن قیس: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! بزرگ شمارید خاندانم را تا زنده ام، و پس از خودم، و آنها را احترام کنید و برتری دهید، زیرا روا نیست کسی برای دیگری از جای خود برخیزد، جز برای خاندان من.

15. نوادر راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر واعظی قبله است.(5)

1- . نساء / 43، مائده / 6
2- . معانی الاخبار: 283
3- . خصال 2 : 155

4- . تحف العقول: 516 - 517
5- . نوادر راوندی: 11

و با همین سند: علی علیه السلام فرمود: جعفر بن ابی طالب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت (از سفر حبشه) و آن حضرت برخاست و او را پذیرفت و میان دو چشمش را بوسید... . - تا آخر خبر.(1)

و از ابن الاشعث نقل شده: جعفر بن ابی طالب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت (از سفر حبشه) و آن حضرت برخاست و او را پذیرفت و میان دو چشمش را بوسید.(2)

16. امالی طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: مجالس امانت اند و روا نیست که مؤمن دنبال گیرد از مؤمن. یا فرمود: از برادر مؤمن خود چیز زشتی را واگو کند.(3)

17. از خط شهید - قدس سره - است که روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله: کفاره مجلس این ذکر است:

«سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ رَبِّ تُبْ عَلَیَّ وَ اغْفِرْ لِی.»: منزهی بارخدایا! و حمد تو را می گویم. نیست شایسته پرستشی جز تو. پروردگارا! به من توبه بده و مرا بیامرز.

18. نهج البلاغه: علی علیه السلام در نامه به حارث همدانی نوشت: بپرهیز از دکه های بازارها که شیطان نمایند و فتنه انگیز.(4)

19. منیه المرید: نهی کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله از اینکه کسی از جایش برخیزد تا دیگری نشیند. و فرمود: ولی جا باز کنید و گشاده کنید.

و روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله، لعن کرده کسی را که در وسط حلقه نشیند، و نهی کرده از اینکه کسی میان دو همنشین بنشیند، مگر با اجازه آنها.

20. عده الداعی: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مردم در هر انجمنی گرد هم آیند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند، آن انجمن افسوس می شود بر آنها در

1- . نوادر راوندی: 28

2- . نوادر راوندی: 29
3- . امالی طوسی 2 : 184
4- . نهج البلاغه 2 : 133

روز قیامت. و فرمود: انجمنی نباشد که در آن خوش کرداران و بدکرداران گرد هم آیند، سپس بدون یاد کردن ما از آن پراکنده شوند، مگر آنکه روز قیامت موجب افسوس آنها باشد. سپس امام باقر علیه السلام فرموده: ذکر ما از ذکر خدا است، و ذکر دشمن ما از ذکر شیطان.

و از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: هر کس می خواهد پیمانه پُر بستاند، باید چون از مجلس خود برمی خیزد، بگوید: «سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» {منزهی تو پروردگارم، پروردگار عزیزتر و والاتر از آنچه می گویند، (خدانشناسان) و درود بر فرستادگان خدا، و سپاس از آنِ خدا پروردگار جهانیان است. }

و حسن بن ابی الحسن دیلمی از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که می فرمود: فرشته ها بر حلقه های ذکر گذر می کنند و بالای سرشان می ایستند و با گریه شان می گریند، و به دعاشان آمین می گویند، و چون به آسمان بالا می روند، خدای تعالی می فرماید: ای فرشته هایم کجا بودید؟ با اینکه خودش داناتر است. می گویند: پروردگارا! ما در مجالس ذکر حاضر شدیم و مردمانی را دیدیم که تو را تسبیح می کنند و تمجید می کنند و مقدس می شمارند و از دوزخت می ترسند. و خدای سبحانه می فرماید: ای فرشته هایم! آنها را برایشان گرد آورید، و شما را گواه می گیرم که آنان را آمرزیدم و از آنچه ترسیدند، امان دادم. می گویند: پروردگارا! در میان آنها فلانی است که او تو را یاد نکرد؟ خدای تعالی می فرماید: او را هم آمرزیدم، به سبب همنشینی با آنان، زیرا اهل ذکر کسانی هستند که همنشین آنها بدبخت نیست.

و امام صادق علیه السلام فرمود: آن کس که در میان غافلان به یاد خدا باشد، همچون کسی است که در میان فراریان از جهاد به نبرد می پردازد.

21. امامت و تبصره: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در خانه خودش سزاوارتر است که در صدر نشیند، و بر اسب خودش جلو سوار شود، و در خانه اش امام نماز جماعت باشد، و در کاسه خوراک آغاز به خوردن کند.

1. مولف: در «باب کلیات اخلاق بد» نقل شد که به امام صادق علیه السلام گفته شد: به نظر شما همه این خَلق شایسته نام آدمی هستند؟ فرمود: دو گروه از آنها را کنار بگذار: یکی آن کس که تارک مسواک است، و دیگری آن کس که در جای تنگ چهار زانو بنشیند.

2. خصال: امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث اربعمائه فرمود: چون یکی از شماها بر سر خوراک می نشیند، به مانند بنده ها بنشیند، (یعنی بر دو زانو) و مبادا یک پا را روی دیگری نهد و چهارزانو بنشیند؛ چون آن نشستنی است که خدا نمی خواهد، و صاحبش را دشمن دارد.(1)

3. تفسیر عیاشی: حماد گفت: دیدم امام صادق علیه السلام نشسته و پایش را روی رانش انداخته است. مردی که نزد آن حضرت بود، گفت: قربانت گردم، این گونه نشستن مکروه است؟ فرمود: نه، یهود گفته اند: چون پروردگار از آفرینش آسمان ها و زمین فارغ شد، این گونه بر بالای کرسی نشست تا استراحت کند، و خدا فرو فرستاد: «لا إله إلا هو الحی القیوم- لا تأخذه سنه و لا نوم.» {خداست که معبودی جز او نیست زنده و برپادارنده است نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران.} و نبود تکیه دهنده بر ران.(2)

4. کتاب الغایات: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا هر چیز را شرفی باشد، و اشرف مجلس ها آن است که رو به قبله باشد.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . خصال 2 : 160
2- . تفسیر عیاشی 1 : 137

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109